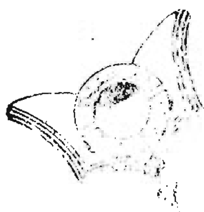
هُو

۱۲۱

یادداشتهای سفر بممالک عربی

نگارش
حاج سلطانحسین تابنده گنابادی
رضاعلیشاه



هُو
۱۲۱

یادداشتهای سفر بممالک عربی

نگارش

جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی
رضاعلیشاه

۱۳۹۴ ق ـ ۱۳۵۳ ش

چاپ اوّل

چاپخانه حیدری

هو

۱۲۱

مقدمهٔ چاپ

بنام چاشنی بخش زبانها حلاوت بخش معنی در بیانها

بنام خداوند یکتا ودرود فراوان برروان پاك خاتم انبیاءکاروانسالاررروندگان بسوی خدا محمد بن عبدالله و دوازده نفرجانشینانآنبزرگوار ودختروالاگهرش فاطمهٔ زهراء صلوات الله علیهم اجمعین و بر همهٔ پیمبران برگزیده و بندگان صالح و مقرب خدا .

ربنا اننّا سمعنا منادیاً ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنّا ربنافاغفر لنا ذنوبنا و کفّر عنا سیآتنا و توفنا مع الابرار ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلك و لا تخزنا یوم القیمة انك لا تخلف المیعاد .

یاد داشتهائیکه از نظرخوانندگانگرامی میگذرد نخستین یاد داشتهائیاست که فقیر سلطانحسین تابنده (رضا علی شاه) در اولین سفری که بخارج ایران برای زیارت اماکن متبرکه نمودم در بارهٔ سفر خود نوشتم و « یاد داشتهای سفر بممالك عربی » نامگزاردم و چون پدر عالی مقدار، مولای بزرگوارجناب آقای صالحعلی شاه قدس سره بفقیر دستور فرموده بودند که در مسافرتها بگردش صوری و سیر آفاق اکتفاء ننموده و سیرانفس را نیز در نظر داشته و ازمحضر دانشمندان ومشاهدهٔآثار پیشینیان و زیارت قبور اولیاء و نیکان بهرهٔ روحی ببرم لذا درین سفرکه نخستین سفرخارج بود دستورآنبزرگوار را در نظر داشته و در حدود وسع علمی و فکری و بقدر امکان بکار بستم . البته یاد داشتها خیلی ناقص بود و پس از مراجعت از سفر تا حدی که برای فقیر میسّر بود در صدد تکمیل آن برآمدم و مطالب تاریخی را

از روی‌کتب تاریخ نسبتاً تکمیل نمودم ولی مع ذلك خیلی ناقص است و با نواقص بسیاری‌که دارد بخواهش بعضی دوستان تصمیم گرفته شدکه بچاپ برسد تاکسانیکه قصد مسافرت بکشورهای مذکوره دارند از مطالعهٔ آن اطلاعات مختصری پیداکنند و از آن بهره‌مند گردند.

امیدوارم خوانندگان فقیر را بدعای خیر یاد نمایند و بر لغزشها خرده نگیرند.

والسلام علینا و علی عباد الله الصالحین

فقیر سلطانحسین تابندهٔ گنابادی

بتاریخ یازدهم شهرذی‌القعدة الحرام ۱۳۹۳

عید میلاد حضرت ثامن الائمه علی بن موسی الرضا

علیه و علی آبائه و ابنائه السلام.

مطابق شانزدهم آذر ماه ۱۳۵۲



حضرت قطب العارفین آقای صالحعلیشاه طاب ثراه
قطب سلسلهٔ علویهٔ رضویهٔ نعمة اللهیهٔ سلطانعلیشاهی

فهرست مطالب کتاب

هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند مهربان که مقصد اقصی برای سیر سالکان آفاق و انفس است و درود فراوان بر راهنما و پیشوای کاروان سلوك **محمد بن عبدالله** صلی الله علیه و آله و سلم و جانشینان بزرگوار او .

اززمانهای پیشین معمول بوده‌که بعضی از سیّاحان مشاهدات و وقایع روزانهٔ سفر خود را یاد داشت نموده و آنرا سفرنامه وسیاحتنامه مینامیدند و در زبان عرب رحله گویند مانند رحله ابن بطوطه [۱] و رحله ابن جبیر اندلسی [۲] و سفر نامه ناصرخسرو علوی [۳] نیز از قدیمترین کتب فارسی در این موضوع است که بسیاری از مطالب تاریخی و جغرافیائی و علمی درآن مندرج است .

اروپائیان نیزاین موضوع را مانند سایرامور علمی و اجتماعی ازمسلمین فرا گرفته وبعضی‌ازآنها راجع‌به ایران نیز یاد داشتهائی‌نوشتند مانند سفرنامه برادران شرلی انگلیسی و سیاحتنامه شاردن فرانسوی که در زمان صفویه بایران مسافرت نمودند .

---

۱ ـ متوفی در ۷۷۹ ۲ ـ متوفی در ۶۱۴ ۳ ـ ناصرخسروسلسله نسبش بحضرت رضا علیه‌السلام میرسد . صد وچهل سال عمر یافت ودر سال ۴۳۴ بدرود زندگانی نمود .

البته مطالبی‌که درسفرنامه نوشته میشود نسبت بمنظور اشخاص مختلف‌است. مثلاً کسیکه بمنظور سیاسی مسافرت نموده بهمان موضوع بیشتر اهمیت میدهد و کسیکه برای تحقیقات علمی و مذهبی رنج سفر را بر خود هموار میکند بیشتر در اطراف همان امور دقت دارد وکسانیکه جنبهٔ تاریخی و جغرافیائی را زیادتر درنظر دارند توجه‌آنان بملاحظهٔ آثار تاریخی ووضعیت جغرافیائی بیشتر معطوف میباشد و جمعی هم که بمقصدهای دیگر سفر کنند بآنچه در راه مقصدشان واقع است علاقه دارند ودرسفرنامهٔ خود درهمان قسمت بیشتر بحث میکنند وشرح میدهند چنانکه آلثاریوس آدام آلمانی در زمان صفویه بمنظور بدست آوردن سیاست بازرگانی و تجارت قالی ایران از طرف دولت متبوعهٔ خود بایران مسافرت نموده و سیاحتنامه در این باب نوشته‌است وهم چنین کنت دوگوبینو سیاحتنامه نوشته که بیشتردرشرح خصوصیات اخلاقی و انتقادات اجتماعی ملت ایران است .

امروز نوشتن یادداشت‌های سفر خیلی شایع شده و بسیاری از جهانگردان ولو برای آنکه خاطرات آنان نزد خودشان محفوظ باشد و بمطالعهٔ آن ازگذشته یادنمایند یادداشتهائی میکنند .

نگارنده سلطانحسین تابنده نیز هر چندکه نه بضاعت علمی و قلمی کافی و نه قوهٔ تحقیق و دقت کاملی دارم که از سفر بهرهٔ معنوی ببرم و نه مسافرت دور و دراز نموده‌ام که عجائب صنع خدا وصنایع بشری امروز را بطور کامل ببینم وباضافه‌مدت مسافرت و سیاحت نیز خیلی طولانی نبوده و گردش خود را با سرعت تمام در مدت خیلی کم انجام داده‌ام ولی چون در ضمن مسافرت خود به بعض موضوعات مفیده برخوردنمودم‌برحسب اصرارآقایان‌همسفرخودجناب‌آقای مشیرالسلطنه‌امیرسلیمانی وآقای عبدالعلی شیدانی وآقای مهدی ملك صالحی و چند نفردیگر که در چندین جلسه تشویقم نموده واصرار نمودند، درموقع تشرف درنجف اشرف شروع بنوشتن این یادداشتها نموده و بعداً نیز مطالب تاریخی را مانند تولد و وفات بزرگانی که

بزیارت قبور آنان مشرّف شدم و بعضی مطالب دیگر که محتاج بمراجعهٔ بکتب بود تکمیل کرده و بصورت کتاب مختصری تقدیم همسفران گرامی خود نمودم . امید که آنان و دیگر دوستان خرده نگیرند و از لغزشها در گذرند .

سلطانحسین تابندهٔ گنابادی

اول تیر ۱۳۲۵ ۲۲ رجب ۱۳۶۵



هو

۱۲۱

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند مهربان و درود بر روانهای پاك پیمبران ویژه بهترین آنان **محمدبن عبدالله** صلی الله علیه وآله وسلم و جانشینان آن بزرگوار.

بسوی عتبات عالیات

درروزیکشنبه ۲۴ محرم سال ۱۳۶۵ قمری مطابق نهم دیماه ۱۳۲۴ خورشیدی بهمراهی آقایان امیر مصطفی امیرسلیمانی (مشیرالسلطنه) و مهدی ملك صالحی و عبدالعلی شیدانی و محمدعلی امینی کتابدار مزار سلطانی بیدخت و جدهٔ نگارنده[1] عیال آقای ملا محمد صدر العلماء و همشیرهٔ ایشان بانو کوکب ناصری[2] عمه‌های

---

۱ ـ در تاریخ سلخ صفر ۱۲۹۸ قمری تولد یافته و در شب دوشنبه ۲۴ ذیحجه‌سال ۱۳۹۲ مطابق هشتم بهمن ۱۳۵۱ با حال بسیار خوشی پس از خواندن نماز مغرب و عشاء جان را بجانان تسلیم نموده و در جوار پدر بزرگوارش در مزار سلطانی بیدخت دفن‌گردید. رحمة الله علیها.

۲ ـ متأسفانه‌هنوزخستگی سفررفع نشده بودکه مریضه شده و پس از یکماه وچند روز کسالت با حال اشتیاق کامل بمرگ که در مدت کسالت خود اظهار میداشت در صبح پنج شنبه بیستم رجب ۱۳۶۵ مطابق سی ام خرداد ۱۳۲۵ در حالی که بخواندن دعا و قرآن و صلوات و یاد خدا و بزرگان مشغول بود جان را بجانان تسلیم نمود.

پدر بزرگوارم جناب آقای **صالحعلیشاه** روحی‌فداه عیال مرحوم آقا عزیزالله ناصری ریابی و کلفت و نوکر ایشان قمر و ابراهیم ، و بانو کوکب سعادتی عیال آقای دکتر سعادتی عموی حقیر ، و والده و عیال آقای سید علی روح الامین و عیال آقای شیدانی با یك اتوبوس دربست از طهران اول ظهر بعزم زیارت عتبات عالیات حرکت کردیم و ناهار درحسن آباد هفت فرسخی طهران صرف‌شد و یکساعت ازشب گذشته وارد قم شدیم ، از طهران تا قم از راه شوسه ۱۴۱ و با خط آهن یکصد و هشتادکیلو مترمیباشد .

نگارنده وجده و عمه وعیال عموی حقیر پس اززیارت ، بمنزل آقای سید محمد شریعت که از دراویش بسیار خوب و ازاشخاص زاهد و متقی و مورد وثوق اهالی قم میباشند و از طرف پدر بزرگوارم آقای **صالح علیشاه** روحیفداه اجازهٔ امامت در نماز جماعت [1] دارند وارد شدیم و صبح قبل از طلوع آفتاب از آنجا حرکت‌کرده و ساعت نه صبح در یکی از قهوه خانه‌های بین راه توقّف نموده و صبحانه صرف شد برف هم در راه باریده بود ولی در آنموقع هوا صاف و روشن و اشعهٔ زرین آفتاب بر روی بیابان و کوههای پر از برف منظرهٔ دلپسندی ایجاد نموده و ذرات برف را مانند دانه های الماس درخشنده و شفاف نموده بود ، پس از صرف صبحانه حرکت کرده و ساعت دوازده (اول ظهر) وارد اراك (سلطان‌آباد) شدیم . فاصله بین قم و اراك ۱۳۷ کیلومتراست ، و از دروازه بمنزل جناب آقای حاج محمد خان راستین‌که از فقرای نیك و بزرگوار واز معروفین واعیان اراك میباشند و اجازه اقامه نمازجماعت دارند[2] تلفون نموده‌که احوالپرسی کنیم ولی ایشان درمنزل نبودند و موفق نشدیم

---

۱ ــ در تاریخ هشتم ذی الحجه سال ۱۳۸۳ مطابق اول اردی بهشت ۱۳۴۳ ازطرف پدر بزرگوارم جناب آقای صالحعلی شاه مجاز در ارشادگردیده و بلقب درویش همت علی مفتخر شدند .

۲ ــ در تاریخ ۱۵ شعبان سال ۱۳۷۴ از طرف والد جلیل مجاز در دستگیری شده درویش رونقعلی ملقب گردیدند .

و از آنجا بطرف ملایر که نود و هشت کیلومتراست حرکت‌کردیم و ساعت دو و نیم بعدازظهروارد ملایر شده برای صرف ناهار بمهمانخانه رفتیم و ضمناً بآقای ضیاء ـ الممالك‌که از اعیان ملایر و از فقرای با محبت میباشند ورود خود را اطلاع داده و ایشان نیز فوری آمدند بعداً هم آقای سید محمد خان حقیقی کارمند پست وتلگراف وآقای شیرزادشایگان که‌هردوازفقرای نیك‌میباشندآمده واصرارداشتند که‌شب‌توقف کنیم ولی چون عدهٔ همراهان زیاد بودند وعجله داشتیم قبول نکرده و پس ازصرف ناهار و خواندن نماز بطرف همدان که ۸۶ کیلو متر است حرکت کردیم و جاده هم از ملایر بطرف بغداد تماماً اسفالت بود از اینجهت در خط سیر خود راحت تر بودیم .

همدان

پس از حرکت ما آقای حقیقی از ملایر بآقای حاج محمد کریمخان کریمی پسر مرحوم مؤتمن دفتر فرزند آجودان مخصوص‌که اباً عن‌جدٍّ ازفقرای بسیار با محبت همدان بوده وهستند تلفون نموده وحرکت ما را اطلاع دادندلذاایشان شب تهیهٔ مفصلی دیده و یکنفر برای راهنمائی جلوی مهمانخانه فرستاده بودند و ساعت شش و نیم بعد از ظهر که وارد شدیم با اصرار زیاد همه را بمنزل خود بردند و منزل ایشان در انتهای خیابان بوعلی خارج ازشهر واقع شده وباغ مفصلی ضمیمه آنست و چشمهٔ آبی در همانجا ظاهرمیشود ، شب در آنجا خیلی خوش گذشت و آقای مهندس کیوانی که از فقرای نیك و اهل اصفهان ساکن همدان میباشد نیز آمدند و مطالب عرفانی و مذاکرات مذهبی شد از جمله راجع به اهمیت زیارت مشاهد مشرّفه ائمهٔ اطهار و اولیای کبار مذاکره شد و نگارنده در پاسخ پرسش ایشان شرحی ذکر نمودم ، مبتنی بر اینکه چون شخص فقیر و درویش باید در همه جا و همه چیز جلوهٔ محبوب را ببیند و همه را آثار او بداند بایدبهمه چیز با نظر خوبی بنگرد بخصوص جاهائیکه مدفن بزرگان ومورد توجه‌آنان میباشد ، زیرا در این مکانها ابدانی بخاك سپرده شده‌که محل‌روح پاك وروان تابناکی بوده وآنروح مظهرخداوند ومجلای ذات احدیت است وبواسطه

این اضافه تشریفیه دارای شرافت شده و خاك آنجا را باید سرمهٔ چشم قرار دهیم :

بر زمینی‌که نشان کف پای تو بود   سالها سجدهٔ صاحبنظران خواهد بود

و چون بین بزرگان زنده و مرده بینونت و اختلافی نیست بلکه همه زنده و جانهای آنان متحد است ، لازمه اطاعت و احترام زنده آنست که شخص در مشاهد ومزارهای‌اولیای‌گذشته‌نیز نهایت‌خضوع‌وتواضع وتوجه‌داشته‌باشد وبداندکه‌خودآنها نیز زنده وحاضر وناظرند ، چنانکه در زیارت نامه است **اشهد انك تسمع كلامي وتشهد مقامي و ترد سلامي** و با ادب از آن آستانه‌ها بگذرد و رضایت امام زمان (ع) را نیز در آنجا بخواهد و او را در همه حال حاضر بداند .

البته مقدم‌برهمه چیزانقیاد وتسلیم اوامرامام وحجت حیّ وپیشوای زنده‌است وابتدا باید بدومتوسل شد و او را درهمه‌جا شفیع خود قرار داد و پس از آن ارواح همهٔ اولیای‌گذشته را ناظر حال دید ، پس در اینصورت فقیری که دارای بصیرت باشد از زیارت قبور بزرگان نیز بفیوضات معنویه نائل میشود و بهره کافی میبرد خصوصاً موقعی که بداند بزرگان و پیشوایان او نیز هنگامیکه بمشاهد و مقابر اولیاء قدم می‌گذاشتند نهایت خضوع و خشوع را داشته و آنها را متوجه خود میدیدند .

صبح قبل از طلوع آفتاب پس از صرف صبحانه بزیارت قبر بابا طاهر عریان که ازبزرگترین اولیاء زمان خود بوده و قبر او در بالای تپه‌ای در جنوب شرقی‌شهر مشرف بر قبرستان واقع است رفتیم .

بابا طاهر از عرفای بزرگ قرن پنجم هجری بوده و تاریخ تولد و وفات او بطور قطع معلوم نیست ، ولی چون در سال ۴۴۷ در همدان با طغرل اولین پادشاه سلجوقی ملاقات نمود و دورهٔ شهرت او در آنموقع بوده ازینرو حدس میزنند که در اواخر قرن چهارم متولد شده و همانطور که خودش در زمان حیات بانزوا و دوری از تجملات و ظواهر دنیوی مایل بوده و ازخلق عزلت میگزید ، مزار اونیز مخروبه و خالی از تجملات است وبا آنکه آن بزرگوار از بزرگان زمان خود بوده واز عرفای بزرگ محسوبست وزارت فرهنگ توجهی بتعمیر مزار اوندارد وشایسته

استکه اولیای فرهنگ دقت کاملی نموده و در تعمیر مزار او اقدام جدی نمایند[۱] .

اهل حق

ساعت نه صبح از همدان بطرف کرمانشاه که یکصد و هشتاد و شش کیلومتر است حرکت کردیم پس از یکساعت ازگردنه اسدآباد که پر از برف ومحاط از مه و ابر بود و حتی راه هم دیده نمیشد با خوشی عبور کردیم و نیمساعتی در کنگاور که چهارده فرسخی کرمانشاه است توقف نموده و برای صرف ناهار در صحنه‌که بیشتر آنها علی اللهی میباشند ماندیم و دو سه نفر از آنانرا ملاقات نموده و از بزرگان آنها که در صحنه میباشند سؤال نمودم ، دو نفر را نام بردند یکی پسر آقای شیخ محمّد علی پسر شیخ نظر علی جناب ، پیشوای آنان که درطهرانست و دیگر سیدی بنام سید لطف الله ، وازجمله راجع‌به مجالس نیازی که در شبهای جمعه منعقد میکنند پرسیدم‌که آیا مرتب منعقد میشود؟ جواب مثبت دادند ، راجع به نماز پرسیدم ؟ گفتند ما نماز میخوانیم ولی یکدسته دیگر از علی اللّهیان هستند که میگویند ما بحق واصل شده و نماز چون تکلیف است بر ما حرام است ، و ما را اهل حق میگویند و یك فرقه از صوفیه میباشیم ، خیلی مایل بملاقات رئیس آنان بودم ولی چون منزل او دور بود و عجله داشتیم موفق نشدم .

عقائد آنها غالباً بطوریکه در فلسفه نیکو جلد دوم ذکر شده از سلطان ساق گرفته شده و بعضی فرقه‌های‌آنها نماز خواندن و روزه گرفتن وشارب چیدن وریش تراشیدن را از گناهان کبیره میدانندو بجای یکماه روزه سه روز در موسم زمستان روزه میگیرند و آنرا روزه وصال نامند و پیشوای آنها در حلال و حرام اختیار تام دارد و آنچه فرماید باید بدان عمل کنند .

سلطان ساق معتقد بود که حق در لباس خلق ظهور میکند و در مجالس خود هریك از آنها دست همه را میبوسد که شاید یکی از آنها خدا باشد ، البته این

---

۱ ــ ولی اخیراً ازطرف دولت توجه‌کاملی باین امر شده و ساختمان زیبائی که فضای سبزی در روی تپه بدان محیط است ایجاد نموده‌اند .

عمل از نظر اینکه همهٔ مؤمنین مظهر خدا میباشند و دل آنها خانهٔ خداست درست است ، ولی از نظر اتحاد یا حلول که آنها گفته‌اند باطل است چنانکه شیخ‌شبستری فرماید :

حلول و اتحاد اینجا محال است — که در وحدت دوئی عین ضلال است

وبزرگان صوفیه و عرفاء بطورکلی عقیدهٔ حلول و اتحاد را باطل و آنراشرك میدانند . و کلمهٔ سلطان ساق مخفف سلطان اسحق است‌که پیشوای آنها در قرن‌هفتم هجری بوده و دستورات مذهبی آنها منتسب بدو است .

علی اللهی

طائفه علی اللهی که بواسطهٔ غلّو در بارهٔ علی علیه‌السلام غلات هم نامیده میشوند نزد بعضی معروف باهل حق میباشند، معتقدندکه معرفت خداوند متعال بهیچوجه ممکن‌نیست زیراکه ممکن را باواجب نسبتی نیست و ممکن نمیتواند بکنه او برسد مگر از مقام اطلاق تنزّل کند و بصورت مادّی در آید و خداوند بصورتهای مختلفه ظهور نموده و درین دور بصورت علی مرتضی ظهور کرده است که خود فرمود : **انا خالق السموات و الارض** و خبر **یا علی کنت مع کل نبی سراً و معی سراً و جهراً** دلیل است و قسیم الجنة و النار و قاسم الارزاق نیز بدان اشاره میکنند ، و لازمهٔ عقیدهٔ آنها قول بتناسخ است و نخستین کسی که این اظهار را نمود عبدالله بن سبا بود در زمان خود آنحضرت که گفت علی علیه‌السلام خداست و همهٔ پیمبران باودعوت میکننند وهرکه بداندکه علی خالق اواست تکلیف ازاوساقط است ، ومحمّد بن نُصیر الفهری النمیری نیز از بزرگان‌متقدمین این طائفه‌است که قائل بالوهیت امام علی النقی علیه‌السلام گردیده ولی امروز علی اللهیّان را نُصیری گویند و اسمعیل قمی نیز در میان اینها معروفیت دارد .

این طائفه معتقدند که در هر دور علی علیه‌السلام بطوری ظهور کرده و در حدود هشت قرن پیش ازین در سلطان ساق ظهور نمود واو را خدا و علی میگویند ومراد آنها از علی وخداکه اکنون میگویندااوست وتمام دستورات و رسوم وآداب مذهبی

که امروز درمیان آنها معمول میباشد از او گرفته شده و معجزات و کراماتی هم باو نسبت میدهند و شبها که میخوابند رو بقبر او که قبلهٔ آنهاست میخوابند .

بعد ازسلطان ساق دونفرابراهیم وبابایادگارپیشوای معروف این طائفه‌بوده‌اند که‌اولی را امام حسن و دومی را امام حسین میگویند و پس از آنها مصطفی داودان مقتدا شدکه اورا بمنزلهٔ ابوالفضل میدانند و بعداً داود ابلق سوار از بزرگان‌معروف آنهاست که او را امام رضا میگویند[1] .

دربستان السیاحه در حرف غین در ذکر غلات مذکور است که غلات ایران علی علیه‌السلام را صاحب کرم گویند وابن یامین را پیر، و امام رضا را داود و امام حسین را یادگار و همکیشان خود را یار و بیگانگان را خوار گویند .

پیروان این عقیده در میان طوائف کرد ترکیه و عراق و شام و ایران و در ایران هم در ایل سنجاب زیادند .

ولی بطوریکه از بعض محققین آنها شنیده شده و بعض دانشمندان هم بیان کردند اهل حق بطورکلی غیر از غلات میباشند وآنها خود را یکی‌از سلاسل‌تصوف و عرفان دانسته و علی علیه‌السلام را مظهر کامل الوهیّت و مشیّة الله میدانند، درآداب شرع هم مراقبت دارند، و برای هرسالکی چهار مرحلهٔ شریعت وطریقت و معرفت و حقیقت قائلند و معتقدند که باید سالك مادام العمر مراقبت وظائف و احکام شرع مطهر نماید و آنها واجبات و محرمات و سایر احکام را مراقب هستند ، و بزرگان آنها دستوراکید درین باب داده‌اند ومیگویندانیکه بعضی‌بآنها نسبت نمازنخواندن وترك روزه میدهند صحیح نیست بلکه‌رعایت همهٔ تکالیف شرعیه را از اصول وفروع حلال و حرام و واجب و منهی و غیر آنها لازم میدانند و سلسلهٔ خود را جزء شیعهٔ اثنی عشری میگویند .

از بزرگان معروف آنها یکی شاه فضل ولی است که در اواخر قرن سوم بوده

---

۱ ــ بعضی هم از خود حضرت رضا (ع) بداود ابلق سوار تعبیر نموده‌اند و مصطلح عرفا نیز همین است .

و مشهور ترین بزرگان آنها سلطان اسحق است که عوام آنها سلطان ساق میگویند و او در قرن هفتم هجری میزیسته و نسبش بحضرت کاظم علیه‌السلام میرسد، و دستوراتی هم‌که اکنون در میان آنها معمول است از جمله مجالس ذکر و ترتیب آن ونذورات و آداب عبادتی اختصاصی وغیر آنها منتسب بسلطان اسحق است که به صاحب کرم ملقب شده است .

او یاران بسیاری داشته و به طبقات مختلف بنام هفت تن وچهل تن ، و شصت و شش غلام کمر بند زرین و هفتاد ودو پیر وغیر آنها داشته وطبقهٔ هفت تن مهمتر بوده‌اند وازجمله آنها سید خضر ملقب به بنیامین وموسی سیاه چرده ملقب بداود و شاه ابراهیم ملقب بملك طیار و حسین ملقب به بابا یادگار و مصطفی ملقب به مصطفی داودان و غیر آنها ، و نزد آنها پادشاه حقیقت سلطان اسحق و پیر حقیقت بنیامین و دلیل حقیقت داود است زیرا آنها معتقدند که مقام شاه بلندتر است و او برای راهنمائی و ارشاد خلق کسی رابعنوان پیر تعیین میکند و دلیل هم کسی است که راهنما بسوی پیر و کمك او در ارشاد باشد و کسانیکه توسط پیر ارشاد میشوند توسط توجه شاه بکمالات روحی وفیض الهی نائل میگردند وشاه ابراهیم وشاه یادگار که همان بابایادگار است نیابت سلطنت عرفانی سلطان اسحق را داشته‌اند ازینرو لقب شاه بآنها داده شده است .

ونیز بطوریکه شنیدم سه روزی هم‌که روزه میگیرند ازعبادات اختصاصی آنها واضافه برروزهٔ واجب شرعی است و وقت آن ازدوازدهم تا چهاردهم ماه قمری است که بین برج قوس و جدی باشد و علت آنرا چنین ذکر میکنندکه : وقتی سلطان از موطن خود با چند تن ازیاران خود مسافرتی نمود مخالفین که شنیدند او را تعقیب کردند و او در کوهی سه روز در غاری پنهان شد و در آن سه روز روزه گرفت وروز چهارم طوفانی پدید شد و همهٔ آن قشون تار و مار و هلاك شدند و سلطان بسلامت بیرون آمد ، ازینرو آن سه روز را روزه می‌گیرند و روز چهارم را جشن حقیقت و

روز پادشاهی می‌نامند و روزهٔ این سه روز را برای پیروان لازم میدانند [1] .

امروز هم طائفه‌اهل حق تیره‌های مختلفی دارند بنام خاندان که هر کدام پیر و دلیل جداگانه دارند و آنها را دوده‌هم گویند و دوده‌های مهم آنها چهارده دوده میباشد از جمله : شاه ابراهیمی ، خاموشی ، یادگاری ، شاه عباسی ، بابا حیدری ، عالی قلندری ، آتش بیگی ، زنوزی ، میری ، مصطفائی ، داود مریدی ، بابا ملکی و غیر آنها .

بیستون و طاق بستان

پس ازصرف ناهار وخواندن نماز حرکت‌کردیم و دربین‌راه بیستون رانیزدیدیم، مورخین‌اولیهٔ اسلام‌این کوه‌راباغستان نوشته‌اندکه‌ازکلمهٔ باگاستانه یعنی مکان خدایان پدیدآمده و بهستون نیزگفته‌اند وآنرا نیز مخفف بغستان دانسته‌اند و بغ هم بمعنی خدااست یعنی مکان خدایان.

حجاریها و کتیبهٔ کوه بیستون در زبان شعرا معروف است که فرهاد حجاری نموده و در زمان خسرو پرویز بوده ولی از کتیبه‌های آن که بفارسی نیز ترجمه شده‌خلاف آن ثابت گردیده ، ومعلوم شده‌که مربوط بزمان‌هخامنشی‌است وبطوریکه کشف‌کرده‌اند بسه‌زبان پارسی قدیم وعیلامی وآسوری کنده شده و قسمتی از تاریخ هخامنشیان و سلسلهٔ نسب داریوش دراین‌کتیبه نوشته شده‌است و بدعا و نصیحت ختم میشود (از جمله : ای‌آنکه پس از این شاه خواهی بود با تمام قوا از دوزخ بپرهیز، اگر فکر کنی چکنم تا مملکتم سالم ماند ، دروغگو را بازپرسی کن و دروغگو و بیداد گر را دوست مباش و از آنها با شمشیر بازخواست نمای) .

---

۱ ــ مطالب بالا شرحی است که ازبعض دانشمندان و بعض پیروان آن مذهب بطور خلاصه در همان اوقات مسموع‌شد اخیراً هم‌کتابی‌بنام برهان‌الحق‌که مؤلف‌آن‌آقای نورعلی الهی که پدرشان مرحوم حاج نعمة الله از پیشوایان اهل حق بوده‌اند توسط آقای دکترتقی تفضلی در مرداد ۱۳۴۲ بچاپ رسیده و شرح عقاید و نام بزرگان آنها را بطور تفصیل ذکر کرده‌اند که مؤید مجملی است که در بالا ذکر کردیم .

نیم ساعت هم در طاق بستان که یکفرسخی کرمانشاه است توقف نموده تماشا کردیم ، طاق بستان را طاق دستام نیز میگویند و دستام از سرداران خسروپرویز و خالوی او بوده و تخت بستان نیز میگویند و حجاریهای دقیق در آنجا بعمل آمده است ، در دیوار روبرو دوصورت شبیه بیکدیگر است و دو کتیبه هم دارد که حدس میزنند مجسمه شاپور دوم (۳۷۹ م ـ ۳۱۰) و شاپورسوم (۳۸۸ م ـ ۳۸۲) باشد و دیگر سه صورت حجاری شده داردکه دو نفرآنها روی جسری ایستاده‌اند و احتمال میدهند که صورت تاج بخشی اردشیر اول بشاپورباشد ، دیگر صورت سوار مسلحی که بعض مورخین حدس زده‌اند از خسرو پرویز باشد و دیگر سه صورت که مربوط بخسرو پرویز دروسط و زن اوشیرین درطرف راست وقیصرروم (موریس) درطرف چپ باشد ، دو مجلس شکار هم داردکه خیلی ظریف و عالی است و یکی قریب هفتاد و پنج صورت انسان و یکصد و پنجاه صورت حیوان و دیگری نزدیك هفتاد صورت انسان و صد صورت حیوان دارد و در یکی از آنها بر روی آب چند قایق است که خسرو پرویز در یکی از آنها نشسته مشغول تیراندازی است و در قایق دیگر زنها مشغول نواختن آلات طرب میباشند و در یك قسمت ازطاق هم در زمان فتح علیشاه قاجار تصویر او حجاری شده است .

کرمانشاه

پس‌ازآن بکرمانشاه رفته و یکساعت بغروب وارد شدیم شب در مهمانخانه بیستون منزل کردیم و سپس آقای عبدالوهاب سالم زرگر را که از فقرای خوب و اهل اصفهان ساکن کرمانشاه است پیدا کرده و بهمراهی ایشان بزیارت قبر مظفر علیشاه کرمانی که در سال ۱۲۱۵ قمری بدستور آقا محمد علی مجتهد پسرآقا باقربهبهانی مسمومگردید رفته و نماز مغرب و عشاء را درآنجا خواندیم ، و برای مرحوم حاج میرزا حبیب الله حائری نیزکه ازطرف پدر بزرگوارم اجازه نماز داشته و در صفر ۱۲۸۰ متولد گردیده و در ۴ شوال ۱۳۴۸ در کرمانشاه وفات یافت ودرآنجامدفون بودفاتحه خواندیم ، آقای سیدصالح اجاق‌نیز که دعوی فقر و درویشی داشته در آنجا مدفون میباشند .

شب چند نفر از فقراء ، علی اکبرخان آرین و آقای زند و ابراهیم میرزائی وچند نفر دیگر برای ملاقات آمده وصبح یکساعت از آفتاب بر آمده از آنجا حرکت کردیم و آقای علی اکبرخان آرین نیز با ما حرکت نموده و تا خسروی بدرقه کردند ، بین راه نیمساعت درکرند که اهالی آن غالباً کرد وعلی اللهی هستند توقف نموده ویکساعت بعد از ظهر از گردنه طاق کرّا که بپای تاق معروف است عبور کردیم وطاق کرّا را مشاهده کردیم .

این طاق در کنار جاده وازسنگهای بزرگ ساخته شده و بطوریکه میگویند کرّا نام یکی از ملازمان خسرو پرویز بوده که آن طاق را ساخته است .

دو ساعت بعد از ظهر وارد قصرشیرین شدیم و ناهار درآنجا صرف شده وبعداً نماز خواندیم آنگاه حرکت نموده ساعت چهاربعد ازظهر به خسروی که مرزایران و محل اداره گمرك است و از کرمانشاه تا آنجا دویست و هفت کیلومتر میباشد وارد شده و چون چند نفرازکارمندان گمرك ما را شناختند بزودی تذکره ها را ثبت دفتر کردند و زیاد معطل نشدیم و چون ما اتومبیل تا همانجا کرایه کرده بودیم اثاثیه خود را بیرون آورده و حسن اتفاق درهمان موقع یك اتوبوس خالی که اجازهٔ ورود بخاك عراق نیز داشت و مسافرین خود را بواسطه نرسیدن اجازه قبلاً فرستاده و اجازه‌اش بعداً رسیده و در آنموقع خالی و در آنجا حاضر بود با اوحرکت کردیم که ما را به کاظمین برساند .

عراق عرب

ما فوری حرکت کرده و بمنذریه که اول مرز عراق ومحل گمرك آن ودویست متر تا خسروی فاصله دارد رسیدیم ودر آنجا برای ثبت تذکره ها و اثاثیه پیاده شدیم و نماز مغرب را خواندیم بعداً حرکت کرده بخانقین[1] که دو فرسخ تا آنجا فاصله دارد رسیدیم و در اداره گمرك اثاثیه مارا تفتیش کردند، بعداً واردشهر شده ودرمسافرخانه منزل کردیم و شب را در آنجا توقف نمودیم صبح اول آفتاب از آنجا حرکت کرده و پس از یکساعت بقزل رباط که شش فرسخی خانقین است رسیده و از آنجا به یعقوبیه که شش فرسخی قزل رباط است رسیده و قدری توقف نموده سپس بطرف بغداد که قریب دوازده فرسخ فاصله دارد حرکت نموده و از خان بن سعد که شش فرسخی است گذشته و اول ظهر از بغداد عبور کرده بطرف کاظمین رفتیم ، و قریب دو ساعت و نیم بعد از ظهر در فُندُق المفید (فُندُق بضم اول وسوم بمعنی مسافرخانه است) منزل کردیم ، عمارت این فندق تازه ساز وصاحب آن جوانی است خوش اخلاق بنام عبدالامیر و در چند روزهٔ توقف ما در آنجا نهایت مهربانی نمود .

کاظمین

شهر کاظمین در طرف غربی دجله مقابل اعظمیّه که محل قبر ابوحنیفه است واقع شده وقریب دوفرسخ تا بغدادکهنه فاصله دارد ولی از طرف جسر اعظم فقط همان رودخانه فاصله است زیرا امروز اعظم نیز جزء بغداد شده است .

---

۱ ـ نام این شهر را بعضی بانون درآخر آن ذکر کرده‌اند ولی در بستان السیاحه بدون نون ذکر شده است .

کاظمین در اوائل خلافت بنی‌عباس محل مقابر قریش واشراف بوده و جسد مبارك حضرت موسی بن جعفر الکاظم علیه‌السلام را نیز در آنجا دفن نمودند و بعداً نیز جسد حضرت محمد بن علی الجواد علیه‌السلام را در جوار جدّ بزرگوارش دفن نمودند و مورد توجه شیعه گردید و بتدریج آباد و شهری جداگانه شد و امروز از شهرهای آباد عراق عرب میباشد و کاظمیه نامیده میشود وشیعه آنرا کاظمین وکاظمیین گویند و مسافرخانه‌های تازه ساز نسبتاً خوب دارد و کسانیکه بقصد زیارت بعراق عرب مشرّف میشوند غالباً در کاظمین منزل میکنند و ازینرو ما نیز در آنجا منزل نمودیم.

عصر آنروز که عصر پنجشنبه ۲۸ محرم بود مشرّف بحرم کاظمین علیهماالسلام شده و نماز ظهر و عصر، و بعداً نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندیم و از آن ببعد نیز تا موقع تشرّف در آنجا نماز صبح ومغرب وعشاء را مرتب در حرم مشرّف شده میخواندیم ولی نماز ظهر و عصر را گاهی موفق نمیشدیم در حرم بخوانیم.

صحن حرم کاظمین علیهماالسلام خیلی باروح و مفرّح و دارای عظمت نمایانی است، در طرف جنوب شرقی حرم درداخل صحن دو قبر مخروبه قرار گرفته است وشهرت دارد که قبر اسماعیل و ابراهیم مرتضی دو فرزند موسی بن جعفر علیه‌السلام است، ولی آقای سید هبة الدین شهرستانی آنرا ردّ نموده و بنگارنده فرمودند: ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن بوده ودو قبر مخروبه از خاندان نوبختی میباشدکه به‌تشیع معروفیت داشته‌اند، و حسین بن روح هم که از وکلای اربعه است ازین‌خاندان‌بوده و یکی از بزرگان نوبختی اسماعیل بن علی بن اسحق بن ابی سهل بن نوبخت بوده که از متکلمین بزرگ شیعه و دارای تألیفات زیادی در حدود پنجاه جلد بوده و او در جوار قبر حضرت کاظم و جواد علیهماالسلام مقبره خانوادگی ساخت، سپس ابراهیم بن مهلب وزیر عباسی که شیعه بود از او خواهش نمود که در آن مقبره باو نیز جای قبری بدهند و اسماعیل قبول کرد و مقبره نامبرده از اسماعیل و ابراهیم مذکور است.

در زاویهٔ صحن محل کوچکی است‌که کتابخانهٔ آستانه بنام مکتبة الجوادین

در آنجاست و بهمت آیة الله سید هبة الدین شهرستانی تأسیس شده و خود معظم‌له نیز هر شب بدانجا میآیند و رجال و دانشمندان و سایرین از محضر ایشان استفاده میکنند نگارنده نیز بارها خدمتشان رسیده‌ام.

خواجه نصیر الدین طوسی

در رواق بالای سر، قبر خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن طوسی که از بزرگترین حکمای اسلام و از مفاخر ایران است واقع شده، آن بزرگوار در یازدهم جمادی الاولی سال ۵۹۷ متولد شده و در هیجدهم ذیحجه سال ۶۷۲ وفات یافت، موقعی که خواست وفات کند جمعی از علماء شیعه گرد او مجتمع بودند وخواجه وصیّت مینمود، یکی از حاضرین اظهار داشت که نعش را به مشهد مقدس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل کنند، خواجه فرمود مرا شرم میآید که در جوار حضرت کاظم بمیرم و نعش مرا بجای دیگر هرچند افضل باشد انتقال دهند، ازینرو جنازهٔ او را در جوار حضرت کاظم و جواد علیهماالسلام دفن نمودند و موقعی که شروع به حفر قبر کردند ناگاه سردابه کاشی کاری مزیّنی پیدا شد وپس از تحقیق معلوم شد که الناصر لدین الله خلیفهٔ عباسی که از دوستداران اهل بیت بوده و از ۵۷۵ تا ۶۲۲ خلافت نمود آنرا برای خود ساخته ولی پسرش الظاهر برخلاف وصیت، اورا دررصّافه دفن نمود واین سعادت نصیب خواجه گردید و از اتفاقات غریبه آنکه قبر نامبرده در همان روز تولد خواجه باتمام رسیده بود و چون خواجه از بندگان آستان ولایت بود بجای لوح مزار این آیه را نوشته: « **و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید** ».

شیخ مفید

دررواق پائین پاقبر شیخ مفید علیه‌الرحمه میباشد، شیخ مفید ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان از بزرگترین علمای متقدم شیعه وشاگرد شیخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه و از شیخ اجل ابو جعفر محمد بن علی بن حسن بن موسی بن بابویه قمی ملقب بصدوق نیزروایت‌نموده، استاد سید اجل شریف مرتضی‌علم الهدی وبرادرش سید رضی بوده

ومصنّفات زیادی دارد، تولدش درروز یازدهم ذیقعدهٔ سال ۳۳۶ و وفاتش درشب جمعهٔ سوم رمضان سال ۴۱۳ در بغداد اتفاق افتاد وقریب هشتاد هزار نفر ازشیعه و غیر آنها تشییع جنازه او نمودند واورا درپائین پای حضرت جواد علیه‌السلام پهلوی استادش جعفر بن موسی بن قولویه که در سال ۳۶۹ وفات یافته بود دفن کردند ، قریب دویست تألیف بزرگ وکوچك داشته است .

حاج سید اسماعیل صدر

و نیز در رواق پایین پا حجرهٔ کوچکی است که مدفن مرحوم حاج سید اسماعیل صدر میباشد و این چند شعر در تابلوی بالای قبر نوشته شده :

لئن یك اخفی القبر شخصك فی الثری
فهیهات ما اخفی فضائلك القبر
لقد کنت سر الله بین عباده
و من سنن العادات ان یکتم السر
فطوبی لقبر انت فیه مغیب
فقد غاب فی اطباق تربته البدر
ولست بمستسق له القطر بعد ما
غدی بثراه الیوم ینتجع القطر
تخیرت صدر الخلد مأوی فارخوا
من الخلد اسماعیل طاب له الصدر

وفاتش درروزسه شنبه ۱۲ جمادی الاولی سال ۱۳۳۸ قمری بوده است دوفرزند ایشان سید حیدر صدر متوفی ۲۷ ج ۱ سال ۱۳۵۶ و سید محمد جواد صدر متوفی ۲۵ شوال ۱۳۶۱ نیزدر آنجا مدفون میباشند .

بغداد

صبح روزجمعهٔ ۲۹ محرم با آقای مشیرالسلطنه و آقای ملك صالحی و آقای شیدانی بعزم بغداد حرکت کردیم ، بغداد شهر تاریخی و معظم اسلامی است که قریب پنج قرن مرکز خلافت اسلامی و مهد علم و

دانش بوده و توسط ابوجعفر منصور دوانیقی‌دومین خلیفه عباسی درسال ۱۴۵ هجری ایجاد شد و روز بروز برعظمت آن افزوده شد و مرکز علم و صنعت و ثروت‌گردید، و از سایر شهرهای معظم آنزمان گوی سبقت ربود ، طول غربی بغداد ۴۴ درجه و ۲۴ دقیقه و سی ثانیه، وعرض‌آن ۳۳ درجه و ۲۰ دقیقه، و انحراف قبله‌آن ازجنوب بمغرب ۱۹ درجه و ۵۵ دقیقه و ۲۴ ثانیه است و چون طول طهران ۵۱ درجه و ۲۸ دقیقه و۵۸ ثانیه میباشد واختلاف طول طهران با بغداد ۷ درجه و۴ دقیقه و۲۸ ثانیه و هر ساعت از زمان مطابق ۱۵ درجهٔ مکانی است پس قوس بین وقوع خورشید در دائره نصف النهار طهران با دائره‌نصف‌النهاربغداد۷ درجه و۴ دقیقه و۲۸ثانیه‌است‌که طهران شرقی آنست بنابرین شرح اختلاف ظهر حقیقی طهران با بغداد در حدود ۲۸/۵ دقیقه میباشد .

در وجه تسمیه آن اختلاف است بعضی میگویند چون انوشیروان در صحرای آنجا باغی ساخته بود که آنرا باغ داد می‌گفتند ازینرو آنجا را بغداد نامیدند و گروهی گفته‌اند این کلمه در ابتداء نام بتی بوده است ، آقای دکتر رضا زادهٔ شفق اظهارداشتندکه درزبان پارسی قدیم‌کلمه بغ بمعنی خدابوده چنانکه ایرانیان پادشاه چین را بواسطه اعتقاد چینیان باینکه او پسرخداست بغپور میگفتند و بعداً معرّب شده فغفورگفتند ،کلمه بغداد هم بمعنی‌خدا داد وفارسی‌سره میباشد ، قبلاً دربیستون هم ذکرکردیم که نام آن باگاستانه بوده‌که معنی (جای خدایان) را دارد که معلوم میشود باگ هم بمعنی خداوند است .

این شهر در زمان مغول و امیر تیمور گرفتار خرابیها و قتل و غارتها شده و بعداً نیز از حوادث روزگار مصون نماند ولی باز هم شهربزرگ و با عظمتی است و امروز پایتخت عراق عرب و از شهرهای زیبای کشورهای خاورمیانه میباشد و شط دجله از وسط آن عبور میکند .

چون از کاظمین حرکت‌کردیم و ببغداد رسیدیم از روی جسر العتیق معروف بجسر مأمون که در دورهٔ اخیربا وضع مجلل و مستحکمی تعمیر و ساختمان شده و

اخیراً جسرملك غازی نامیده شده عبور کرده و سپس با سائق اتوموبیل (راننده) قرار گذاشتیم که ما را بمقابرمشاهیربزرگان و معاریف رجال شیعه ببرد که زیارت کنیم.

شیخ عبدالقادر

ابتداء بمقبره شیخ عبدالقادرگیلانی که ازبزرگان متصوفه بوده و بغوث اعظم معروف است و سلسله قادریه که از اهل سنت میباشند باو منتهی میشود رفتیم ، آنجناب ازبزرگان متصوفه و از سادات حسنی بوده و محی الدین لقب وابومحمد کنیة داشته و درگیلان سال ۴۷۱ متولد شده و سال ۵۶۱ در بغداد وفات نموده و درهمانجا مدفون گردید ، بعضی هم او را ازجیل که یکی از قریه‌های اطراف بغداد است دانسته‌اند نه از جیلان معرّب گیلان.

وی جانشین شیخ ابوسعید مبارك بن علی مخزومی بوده وآنجناب خلیفهٔ شیخ ابوالحسن علی بن محمد بن‌یوسف قزوینی و ایشان تربیت شده بردست شیخ ابوالفرج طرسوسی واوخلیفه ابوالفضل‌عبدالواحد بن عبدالعزیزتمیمی واومرید شیخ ابوبکر شبلی که‌ازمشایخ و تربیت شدگان جنید بغدادی بوده است و جانشین سید عبدالقادر شیخ یونس قصار و خلیفه او شیخ محی الدین عربی بوده است.

مزار شیخ عبدالقادر در بغداد خیلی معروف و مورد توجه اهل سنت میباشد و ما در آنجا دو رکعت نماز خوانده و سپس حقیر راجع بسلسله سند شیخ و مشایخ اجازهٔ او و جانشین کنونی اوازکلید دار سؤالاتی‌نموده ، ازجمله پرسیدم که سلسلهٔ اجازهٔ شیخ بکه منتهی میشود ؟ گفت بمولانا علی کرّم الله وجهه و از او به پیغمبر ، گفتم آیا سایر خلفا درسلسلهٔ اجازه نیستند ؟ گفت سلسلهٔ شیخ وسایر مشایخ بمولانا علی علیه‌السلام منتهی میشود ، گفتم این خود دلیل تشیع‌شیخ است زیرا اساس تشیع بر این است که در تصدی امور دینی نصّ واجازه لازم است و بدون اجازهٔ سابق ممکن نیست و علی هم از جانب پیغمبر منصوص بوصایت است و شما خود هم اقرار دارید که در سلسلهٔ روحانیت و طریقت نام خلفا نیست و همهٔ سلاسل بمولانا علی کرّم الله وجهه

و از او به پیغمبر میرسد و معنی تشیع هم جز این نیست، او از این بیان خندید و قبول کرد و ابراز محبت نمود سپس مسجدیرا که جزء خانقاه شیخ و خیلی باشکوه و مجلل و دارای منبری بزرگ و میکروفون میباشد بازدید کردیم .

وکلای اربعه

از آنجا بمزار شیخ ابوالقاسم حسین بن روح که از وکلای چهارگانهٔ ناحیه مقدسه است و از آنجا بزیارت عثمان بن سعید عمروی و سپس علی بن محمّد سمری که هر دو از نوّاب بودند رفتیم، این سه بزرگوار ازوکلای حضرت صاحب الزمان (ع) در غیبت صغری بوده و عرائض شیعه توسط آنها بآنحضرت میرسیده و جواب صادر میشده ، ابتدا ابوعمرو عثمان بن سعید العمروی مکنّی به ابوعمرو است که از اصحاب حضرت امام علی النقی علیه‌السلام و امام حسن عسکری علیه‌السلام بوده و پس از رحلت آنحضرت بامر ایشان ازطرف حضرت قائم (ع) بوکالت مأمور شد وچون اورا وفات نزدیك رسید برحسب اشارهٔ آن حضرت فرزند خود ابوجعفر محمّد راجانشین قرارداد واوواسطه بین حضرت قائم و شیعه گردید ، و چون او در جمادی الاولی سال سیصد و پنج مریض شد ابوالقاسم حسین بن روح بن ابی نجر نوبختی را بامر آنحضرت جانشین خود نمود و وفات یافت ، حسین بن روح نیز درشعبان ۳۲۶ بیمار شده وهنگام مرگ ، ابوالحسن علی بن محمّد سمری را جانشین قرار داد و او دیری نپائید و در سال ۳۲۹ بیمار شد ، شیعه از جانشین او سؤال نمودند؟ توقیعی از حضرت قائم (ع) نشان داد که فرموده بود پس از آن دیگری حق تشرّف بحضور آنحضرت ظاهراً ندارد و از آن ببعد غیبت کبری است و این چهار نفر در بغداد مدفون میباشند .

کلینی

آنگاه بمزار شیخ بزرگوار محمّد بن یعقوب کلینی صاحب کافی رفتیم ، آنجناب از بزرگترین علمای مقدم شیعه و پیشوای شیعهٔ ری بود ، اصل او ازکلین (همچون امین از توابع ری) بوده است و در فضل او کتاب **کافی** ، کافی است که از حضرت قائم (ع) در بارهٔ آن کتاب رسیده « **الکافی کاف لاصحابنا** » و این کتاب را درمدت بیست سال تألیف نموده و نخستین کتب

چهارگانه مورد اعتماد شیعه است ، و پس از آن کتاب **من لا یحضره الفقیه** است که تألیف ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه ملقب بصدوق میباشد ، و آنجناب در شهر ری در سال ۳۸۱ وفات کرد ، و پس از آن دو کتاب تهذیب و استبصار تألیف ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی معروف بشیخ طوسی است که درسال ۴۶۰ وفات یافت و چون نام هر سه محمد است ازینرو در اصطلاح فقهاء به محمدین ثلاث مشهور میباشند و کلمه محمدین هم معنی وصفی وهم‌معنی اسمی ممکن است مراد باشد .

محمد بن یعقوب در سال ۳۲۹ که سال غیبت کبری است وفات یافت و در بغداد نزدیك جسر مأمون مدفون گردید ولی امروز تعمیرات و وضعیت مرتبی ندارد و پنجره‌ای ببازار دارد و غالباً بسته است .

مقابر عرفاء

و پس از آن بقبرستان بغداد کهنه که محله‌کرخ است بمزار حضرت یوشع بن‌النون که از انبیاء و جانشین حضرت موسی علیه‌السلام بود رفته آنگاه قبربهلول بن‌عمرو صوفی‌کوفی راکه از خواص حضرت صادق علیه‌السلام بود و درك زمان حضرت کاظم علیه‌السلام نیزکرده و وهب بن عمرو نامیده میشد رفتیم .

آن بزرگوار مباحثات و محاورات زیادی با ابو حنیفه و هارون نموده و تشیع خود را ثابت کرد ولی برای اینکه مورد اذیت وآزار واقع نشود و ازشرور زمانه خلاصی یابد ودرعین حال بتواند مطالب حقه رابگوید خود را بدیوانگی زد .

آنگاه بزیارت جناب سری سقطی وجانشین او شیخ الطائفه جنید بغدادی‌که هردو در یك مکان مدفونند رفتیم ، ابوالحسین سری بن مفلس سقطی [1] (سری

---

۱ ــ سری بن مفلس از بزرگان عرفاء بوده و در رجال مامقانی درذکر احمدبن‌محمد السری مینویسد «قیل وهو من الاسماء المتعارفة بین العرب سمی به الزاهد السقطی السری‌بن مفلس» که مدح آنجناب را میرساند و البته شخصی که مورد لعن حضرت صادق علیه‌السلام بنام سری واقع‌شده غیرازآنجناب است زیراآنجناب معاصر با حضرت جواد وهادی‌علیهماالسلام بوده و از زمان رحلت حضرت صادق علیه‌السلام تا وفات‌آنجناب اقلا ۱۰۴ سال فاصله بوده‌است پس آن سری که مورد لعن واقع شده دیگری است .

همچون غنّی بتشدید یاء) از بزرگان عرفاء و شاگرد و جانشین معروف‌کرخی بوده و درك فیض حضور دو امام بزرگوار محمّد بن علی التقی علیه‌السلام و امام علی النقی علیه‌السلام نموده وبدریافت اجازهٔ ارشاد از آن دو بزرگوارمفتخر گردیده وچون ابتداء دربغداد سقط فروشی میکرده او را سقطی گفتند در سوم رمضان سال ۲۵۳ یا ۲۵۱ در زمان المعتزبالله عباسی وفات یافت و در قبرستان بغداد مدفون گردید ، در مجالس المؤمنین مینویسدکه : درشوشترمزاری بنام سری است ، و ظاهر این‌سخن سرسریست .

ابوالقاسم جنید بن محمّد بن جنید بغدادی که بنا بقول صاحب قاموس بسعید موسوم و جنید لقب‌داشته ازبزرگترین عرفاءاست و درك زمان حضرت هادی علیه‌السلام و عسکری علیه‌السلام نموده و چون زمان او مقارن با زمان غیبت بوده و اجازه از طرف قرین الشرف حضرت قائم (ع) نیز داشته ازینرو نزد عرفاء بشیخ الطائفه و اول الاقطاب فی الغیبة معروف است ، در تنقیح المقال حاج شیخ عبدالله ما مقانی که در رجال است درذکرجنید مینویسد : که حضرت ابوالحسن عسکری امام هادی علیه‌السلام به جنید امر فرمود که فارس بن حاتم قزوینی را که بدعتهائی گذاشته و عقائدی غلوآمیز نسبت بآنحضرت درمیان مردم اظهارداشته بودبکشد واوبرحسب امر،اورا موقعی‌که از مسجد خارج میشد با ساطورکشت وحضرت بجنید وعدهٔ بهشت فرمود ، وسپس خود مؤلف باستناد خبرکافی جنید را از نواب حضرت ذکر میکند و در رجال ابوعلی هم که موسوم به منتهی المقال میباشد تمجید نموده و عبارت آن این است :

« اقول بل یظهر حسن حاله منه ومن غیره جداً » .

جنید خواهرزاده سرّی سقطی‌وتربیت شدهٔ او بود واصل او از نهاوند بود ، و در سال ۲۹۸ یا ۲۹۹ برحسب اختلاف اقوال وفات یافت ودر جوار قبر مرشدخود سرّی مدفون گردید .

این نکته لازم‌است تذکرداده شودکه باآنکه سرّی‌تربیت شدهٔ دست معروف، وجنیدبردست سرّی سقطی‌تربیت شده بودولی‌انتساب‌آنها بامام زمان خودشان بود که سرّی درك خدمت حضرت رضا و جواد علیهماالسلام نموده وجنید هم از شیعیان و درك

خدمت حضرت هادی و حضرت عسکری علیهما السلام وحضرت حجة عجل الله فرجه نموده و از آنبزرگواران مجاز بود چون اگر انتساب بآنها نمیداشتند شیعه نبودند .

آنگاه بمزارشیخ المشایخ معروف‌کرخی مشرّف شدیم ، آنجناب سر سلسلهٔ اکثر سلاسل صوفیه میباشد و سلسلهٔ او به امّ السلاسل معروف است و بدربانی حضرت رضا علیه السلام مفتخر بود ،کنیتش ابومحفوظ ونامش معروف پسرعلی یا فیروز یا فیروزان بوده وکرخ نام محله ایست دربغداد طرف غربی دجله که اکنون نیز بهمان نام معروف است و در زمان بنی عباس محلهٔ شیعه بوده و در ابتداء قریه‌ای بوده که شاپور ذوالاکتاف آنرا بنا نهاد .

پدر ومادرش درابتداء مسیحی بوده وبعداً اسلام‌آوردند ، جناب معروف درك خدمت حضرت صادق علیه السلام وکاظم علیه السلام و رضا علیه السلام نموده و در مجمع مینویسد :

« و معروف الکرخی‌ممن یروی عن جعفر بن‌محمد الصادق علیهما‌السلام »

و در تنقیح المقال ما مقانی نیزازاوتمجید شده وتصریح بجلالت قدراوگردیده است و صاحب اصول الفصول‌گفته که معروف در آستان حضرت کاظم علیه السلام و رضا علیه السلام دربان بوده است .

آنجناب در زمان حضرت رضا علیه السلام از طرف آنحضرت اجازهٔ ارشاد داشت و باصطلاح صوفیه شیخ المشایخ بود وسلاسل معروفهٔ تصوف باومنتهی میشود ، درسال دویست یا دویست ویك‌که سه سال یا دوسال قبل از شهادت حضرت رضا علیه السلام باشد از دنیا رفت و در بغداد مدفون گردید واکنون مزاراومورد توجه مردم‌بغداد میباشد و مسجد کوچکی جنب آن ساخته شده ودرآنجا نمازجماعت خوانده میشود ومردم بزیارت میروند و بمزار او تبرك میجویند .

و عجب‌آنستکه باآنکه شیخ معروف دربان حضرت رضا علیه السلام بوده به تسنن معروف‌است وشیعه بزیارت اونمیروند ! وبلکه کسانیکه می‌شنیدند ما بزیارت شیخ معروف رفتیم تعجب میکردند !

سید مرتضی و سید رضی

پس از زیارت به بغداد مراجعت کرده ناهار صرف نمودیم و عصر بکاظمین برگشته و بزیارت سید مرتضی و بعد از آن به زیارت سید رضی رفتیم .

آن دو دانشمند دو برادر و از بزرگان فقهاء و محدثین شیعه بوده وسلسلهٔ نسب سید مرتضی از اینقرار است ، علی بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه‌السلام، کنیه‌اش ابوالقاسم ملقب بمرتضی وذوالمجدین و علم الهدی بود و در ماه رجب سال ۳۵۵ ﻫ متولد شده و در ربیع الاول سال ۴۳۶ وفات یافت ، در شعرو علوم ادب و شریعت متبحّر ویگانه بود و با برادر خود سید رضی نزد شیخ مفید تلمّذ نمود ، قصیدهٔ تتریه که ابن منیر شامی گفته بقول بعضی از دانشمندان بنام او و برای او فرستاده است ولی آنچه از تواریخ مستفاد میشود ابن منیرمعاصر با سید ابوالرضا نقیب الاشراف بوده‌نه با سید مرتضی وقصیدهٔ تتریه هم در بارهٔ سید ابوالرضا است .

برادرش سید شریف رضی‌نامش محمّد و کنیتش ابوالحسن واقبش رضی بوده در سال ۳۵۹ ﻫ متولد شد درعلوم صوری ومعنوی وکمالات ظاهری وباطنی جامع بود و در فصاحت و بلاغت و شعر و سایر علوم ادب بر دیگران تقدّم داشت و مقبول عامّه و خاصّه بود و کتاب نهج البلاغه که مجموعهٔ خطب و وصایا و نامه ها و کلمات امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام است توسط‌اوتألیف شد ودرششم محرم سال۴۰۶ هجری در۴۷ سالگی از دنیا رفت و تمام رجال بغداد در تشییع جنازه او حاضر شدند و با نهایت تجلیل و احترام جنازه او را دفن نمودند .

آرامگاه سیدمرتضی‌درپشت صحن مطهرجوادین ومتصل‌بکتابخانهٔ‌آن‌آستانه میباشد و دارای چند اطاق وصحن کوچك و قدری قدیمی است و مشغول تعمیرکنبد آن بودند وبعضی‌معتقدند که قبر نامبرده ازابراهیم‌بن‌موسی بن‌جعفر ملقب بمرتضی که جدّ سید بوده میباشد نه ازسید مرتضی .

مقبرهٔ سید رضی در نزدیك آن و طرف دیگر خیابان واقع شده و ساختمان

آن مجلل است و اخیراً باتمام رسیده و دارای صحن کوچك و چند اطاق و گنبد میباشد وبرسردر آن این عبارت نوشته شده : (فی هذه البنایة مرقد سیدنا الشریف الرضی ذی‌الحسبین وذی‌المنقبتین‌السید الاجل‌الفقیه‌المتکلم المفسّر والادیب‌الشاعر الشهیر ابی الحسن محمّد بن الحسین الموسوی المتوفی فی سنه ۴۰۶ وهی موضع داره التی دفن‌فیها وشوهدت‌فی‌اعماقها معالم مقبرته الشریفة عند تجدیدها وتشییدها الذی تم سنة ۱۳۶۳) .

ولی درکتاب تتمة المنتهی تألیف آقای حاج شیخ عباس قمی ذکر شده که‌بعد از چندی جسد سید رضی را بکربلا حمل کردند و نزد قبر والدش در جوار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام دفن نمودند و حتی در ذکر حال سید مرتضی ازعلامه بحرالعلوم در کلام خواجه نصیر الدین طوسی نقل کرده که جسد سید مرتضی را نیز بکربلا بردند و پهلوی پدر و برادر دفن کردند .

سفارت ایران

صبح روز بعدکه روز شنبه‌اول ماه صفر بود ببغداد بسفارتخانه ایران که در قسمت غربی دجله در خیابانهای جدید بغداد کهنه واقع است رفتیم ، عمارت سفارت ایران خیلی مجلل و بطوریکه میگفتند پس ازعمارت سفارت انگلیس مجلل ترین سفارتخانه‌ها در بغداد میباشد و از خود دولت ایران و در زمان اعلیحضرت رضا شاه پهلوی بخرج خود ایران ساخته شده است .

ما ابتداء از وزیر مختار ایران آقای محسن رئیس که شخص نیك و خوش اخلاقی است و چندی نیز وزیر خارجهٔ دولت ایران بوده ملاقات نمودیم و سفارشی را که وزارت خارجه بنام نگارنده بایشان نوشته و معرفی نموده و دستور داده بود که برای تهیه مقدمات مسافرت مابسوریه ولبنان و ویزای‌آن اقدام لازم بعمل‌آورند دادیم و ایشان نیزازاین جهت و برای‌آشنائی کاملی که باآقای مشیرالسلطنه داشتند نهایت مهربانی و مساعدت را نمودند و فوری با آقای کیوانی مستشار سفارت که از بستگان آقای سید حسن میر عمادی وشخص نیك خیر خواهی است مذاکره نموده

و دستور دادند که فوری مشغول اقدام شوند و چون ما خواهش کردیم ویزای مصر نیز تهیه شود لذا دستور دادند که ابتداء بسفارت مصر مراجعه نمایند چون ویزای آنجا باید بنام مقصد تهیه شود و مشکلتراست ، آقای کیوانی نیز که سابقهٔ آشنائی با ما داشتند و آقای میر عمادی هم بایشان شرحی در این باب نوشته بودند خیلی مساعدت و همراهی نمودند و ما پس از قدری توقف از آقای وزیر مختار اظهار تشکر و امتنان و تودیع نموده از اطاق بیرون آمدیم ، آنگاه باطاق دفتر آمده و از آقای مهراد ژنرال قونسول و آقای عبد العلی فرهنگ رئیس دفتر سفارتخانه ملاقات نمودیم ، آقای مهراد جوان نیك خوش اخلاقی است و با ما نهایت محبت نمود ، آقای عبدالعلی فرهنگ نیزجوان بسیار خلیق و مهربان از فقرای خیلی با محبت و پسر مرحوم حاجی میرزا حبیب الله حائری است که در کرمانشاه مدفون میباشند و قبلاً نام ایشان را بردیم .

از ایشان نیز خواهش نمودیم که کارهای تذکرهٔ ما را انجام دهند ایشان هم قبول کرده و نهایت جدّیت نمودند و تذکره‌ها را در اداره شرطه عراق وارد نموده و پس ازآن نیز بترتیبی‌که بعداً ذکر میشود برای تهیه ویزاهاکوشش زیادی کردند

سپس از ایشان تودیع نمودیم ، آنگاه از آقای حاج سید حسن فرشچی که نمایندهٔ آقای حاج سید مصطفی‌فرشچی تهرانی است ومحل او در سوق الصفافیرخان الگرجی (بازار مسگرها سرای‌گرجی) میباشد ملاقات نموده و نامه‌هائی که برای ایشان داشتیم دادیم و خیلی محبت و ملاطفت نمود .

عصر بکاظمین مراجعت کرده و در آن موقع آقای عبدالعلی فرهنگ بقصد دیدن ماآمده وتاساعت هفت ونیم بعد ازظهربا ما بودند و خوش گذشت ، عکسهائی که برای ثبت تذکره و ویزا لازم بود بایشان دادیم .

صبح روز بعد ببغداد رفتیم ، در آن روز جشن سالیانه قشونی بود و در کشور عراق جشنهائی گرفته بودند درخیابانهای بغداد . مانورمیدادند وتمام خیابانهامملو از جمعیت بود و بسیاری از مغازه‌ها نیز تعطیل کرده بودند و ما برای تهیهٔ عکس

بهتری بعکاسی مخصوص دربار بنام المصوّر الخاص رفته وعکس برداشتیم آنگاه برای صرف ناهار بکاظمین مراجعت کردیم .

سامراه صبح روز دوشنبه سوم ماه صفر با خط آهن بطرف سامراه حرکت کردیم این شهر در طرف شرقی دجله واقع و از بغداد و کربلا و نجف و سایر شهرهای جنوبی عراق خوش هواتر است ، نام آن در ابتدا سرّ من رای بوده که بواسطه عظمت و زیبایی بدین نام موسوم گردیده ولی بعداً برحسب کثرت استعمال سامره همچون آمره بدون تشدید ونیز با تشدید و سامرّاه هم با تشدید گفتند ، بطوریکه مینویسند ابتداء شاپور ذوالاکتاف آنرا بنا نمود و بعداً خراب شده و معتصم پسر هرون الرشید آنرا تجدید کرد و در زمان متوکل بنهایت عظمت و زیبائی رسید .

ساعت ۱۲ بایستگاه اولی شهر که قریب یکفرسخ تا شهر فاصله دارد رسیده و یکساعت و نیم توقف نموده سپس حرکت کرده دو ساعت بعد از ظهر بایستگاه کنار شط رسیدیم و از آنجا با اتوموبیل بطرف شهر حرکت کردیم و بمنزل شیخ محمود خراسانی که از خدّام است و چند منزل برای زوّار دارد و قبلاً پسر خود را فرستاده بود وارد شدیم و پس از صرف ناهار بحرم عسکریین امام علی النقی وامام حسن عسکری علیهما السلام مشرّف شدیم و از زیارت آن حرم مطهر و وضع ساختمان و روحانیت آن مکان مقدس بسیار لذت بردم و حال خوش پیدا شد ، ولی از غربت آن دو بزرگوار که خدّام آنان هم غالباً اهل سنت و بی علاقه بدان مقام مقدس میباشند خیلی متأثر شدم .

در ضریح مطهر سه قبر پشت سر هم قرار گرفته ، قبر جلو مرقد حضرت امام علی النقی علیه السلام و پشت سر امام حسن عسکری و پشت سر نرجس خاتون مادر والاگهر حضرت قائم عجل میباشد ودر پائین پا نیز قبر حکیمه خاتون دختر حضرت جواد علیه السلام خواهر امام علی النقی علیه السلام است که ضریح آن متصل بضریح آندو بزرگوار میباشد .

پس از زیارت و اداء فریضهٔ ظهر و عصر بزیارت مقام حضرت قائم عجل و چاهی که آنحضرت درآنجا غیبت فرموده و از انظارمخفی شده است رفتیم وزیارت نموده نماز خواندیم و بر غربت ائمه دین و پیشوایان راه یقین و ظلم ابناء روزگار خیلی افسوس خوردیم ، حقیقتاً ما افراد بشر بطوراکثرقدر بزرگان خود رانمیدانیم و بجای آنکه از وجود آنان بهره بریم وبفیوضات معنوی نائل گردیم بسنگ ظلم و جفاآنان را آزارمیدهیم و در صدد قتلشان برمی‌آئیم ! وحتی بعض بزرگان مانند عسکریین علیهما السلام حرم مطهر آنها نیز غریب است و جمعی که معتقد نیستند و از اهل سنت میباشند بنام خدّام در آنجا جمع شده و کاری جز سؤال و درخواست از زوّار ندارند و چقدر مناسب بود که دولت عراق بدین موضوع توجه نموده وخدّام آنجا را تغییرمیداد و جمعی ازشیعه را برای خدمت تعیین مینمود و سؤال را که در میان خدّامآنجا خیلی معمول است ممنوع میکرد و وسائل آسایش زوار را فراهم مینمود تا کسانیکه از راه دور بزیارت عتبات مشرّف میشوند بتوانند چند روزی در آنجا برای زیارت بگذرانند ، چون ترتیب کنونی سبب میشودکه وافدین مدت زیادی توقف نکنند چنانکه امروز معمول است که زوار غالباً یك روز یا دو روز بیشتر توقف نمیکنند ، بر ما نیز هرچند که خوش گذشت ولی چون برای تشرّف بکربلای معلّی در ایام اربعین عجله داشتیم یك روز بیشتر توقف ننمودیم ولی در این مدت قلیل وقت را مغتنم دانسته غالباً در حرم مشرّف بودیم وفرائض یومیه را در آنجا بجا آوردیم .

موزهٔ سامره ومنار متوکل

پس از مراجعت از حرم مطهربرای دیدن موزهٔ سامره‌که در آخر شهر واقع است رفتیم ، این موزه خیلی کوچك و فقط مقداری ازاشیاء مکشوفه ازخرابه های سامره در آنجا دیده میشود و گچ بریها و بعض قسمتهای دیگراز جامع سامره که در زمان متوکل باوج عظمت خود رسیده بود و بعض ظروف که از خرابه ها پیدا شده مشاهده میشود ،

سپس بدیدن منار متوکل که در عراق ملویـّه متوکل نامیده میشود و از ابنیهٔ زمان بنی عباس است که تاکنون باقی مانده رفتیم و نگارنده و آقای شیدانی تا بالای منار رفتیم .

ارتفاع این منار بطوریکه در بستان السیاحه است یکصد وهفتاد گز میباشد راهش از بیرون دارای پله هائی است که باطراف آن گردش میکند تا ببالا میرسد و درابتداء بلندی هر پله فقط بقطر یك آجر و دور آن خیلی وسیع است و وسعت آن دربالا بتدریج کم و ارتفاع قدری زیاد میشود و چهارصد و نوزده پله تا بالای آن میرود و شعاع دائرهٔ سطح آن در بالا در حدود دو متر است و منظره‌های اطراف از آنجا پیداست .

ومینویسند شاه اسمعیل صفوی بر استری سوار شده برآن بالا رفت ، وبنای این منار بطوریکه در بستان السیاحه مذکورمیباشد توسط معتصم بوده ولی همانطور که گفتیم در آنجا بنام ملویـّه متوکل معروف ودرمیان مردم نیز آنرا از بناهای اومیدانند، و در اطراف آن نیز خرابه هائی است که از شهر قدیمی سامراه حکایت میکنند .

سید محمد

صبح روز بعد پس از تشرّف بحرم مطهر با اتوموبیل بقصد زیارت امامزاده محمّد بن علی النقی علیه‌السلام برادر بزرگتر امام حسن عسکری علیه‌السلام حرکت کردیم ، آنجناب در زمان پدر بزرگوار خود از دنیا رخت بر بست و در وفات او امام حسن عسکری علیه‌السلام گریبان چاك کرد .

جمعی ازشیعه چون اورا لایق امامت میدانستند وبلکه بنابعض اقوال مانند اسماعیل بن جعفر الصادق علیه‌السلام منصوص بوصایت بود لذا او را امام قائم دانسته و او را با محسوب داشتن اسماعیل بن جعفر جزء ائمه ، امام دوازدهم و موعود منتظر گفتند ، ولی بعقیده ما چون در حیات پدر بزرگوار از دنیا رفت و در مشیـّت الهی اینطور مقدر شده بود که صاحب ولایت کلیه پس از حضرت هادی علیه‌السلام حسن بن علی علیه‌السلام باشد اووفات یافت تا برای بعضی شبهه وایراد پیدا نشود ، ولی درجلالت

قدرسید محمد شکی نیست چنانکه برادردیگر او جعفر[1] برعکس موردقدح است و بکذاب معروف میباشد .

محلیکه مدفن سید محمد میباشد قصبه‌ای است که نام اصلی آن بلدبوده ولی اکنون بنام خود سید محمد معروف است و قریب هشت فرسخ تا سامراه و پانزده فرسخ تا کاظمین فاصله دارد ومردم اطراف واعراب عموماً بزیارتش میروند و ازهیبت وعظمت او خوف دارند و معروف است که میترسند بآنچه متعلق باوست دستبردی بزنند و هدایای زیادی میبرند و حاجت میطلبند .

ساعت دوونیم بظهرمانده ازسامراه حرکت نموده وبواسطه بارندگی زیادی که شده بود جادهٔ آن که از طرف دولت هم تعمیر نشده پراز گل و لای بود و اتومبیل بگل فرو میرفت و در چند جا ما مجبور شدیم که پیاده شویم و حتی یکجا بطوری بگل فرو رفت که هرچه سائق جدیت کرد نتوانست آنرا بیرون بیاورد وبالاخره پس از زحمت زیاد و بستن طناب وکمك مسافرین آن را ازعقب بیرون آورده وبا زحمت زیادی آن را ازآن آب بیرون برد ، وتمام جاده خراب بود وازاینجهت ما یکساعت و نیم بعد از ظهر وارد سید محمد شدیم و چون میخواستیم برای ساعت سه بعد ازظهر خود را بایستگاه راه‌آهن که یك فرسخ داشت برسانیم لذا فوری بمزار امام زاده مشرف شده زیارت نموده و نماز خواندیم و بیرون آمدیم .

کتیبه ایکه توسط ثقة الاسلام نوری که در تعمیر آنجا سعی نموده برضریح نوشته شده این‌است : « **هذا مرقد السید الجلیل ابی جعفر محمد بن الامام ابی الحسن علی الهادی علیه السلام عظیم الشان جلیل القدر کانت الشیعة تزعم انه الامام بعد ابیه علیه السلام فلما توفی نص ابوه علی اخیه ابی محمد الزکی علیه السلام و قال له احدث لله شکرا فقد احدث فیك امرا خلفه ابوه فی المدینة طفلا وقدم علیه فی سامراء مشتدا و نهض الی الرجوع**

[1] ــ جعفر در سال ۲۷۱ در ۴۵ سالگی از دنیا رفت .

الی الحجاز ولما بلغ بلد (۱) علی تسعة فراسخ مرض و توفی ومشهده هناك و لما توفی شق ابو محمد علیه ثوبه و قال فی جواب من عابه علیه قد شق موسی علی اخیه هرون و کانت وفاته فی حدود اثنین وخمسین بعد المأتین».

حرم در وسط صحن واقع شده وصحن دارای حجراتی است که برای واردین مهیاست و جمعی از اعراب هم در آنجا سکونت دارند.

پس از زیارت و ادای فریضهٔ ظهر و عصر با همان اتومبیل بطرف ایستگاه (محطه) حرکت کردیم وساعت سه رسیدیم، خط آهن هم فوری وارد شد و ما معطل نشدیم وبا خط آهن در ساعت سه و نیم حرکت کردیم وساعت شش وارد کاظمین شدیم، موقع ورود بمهمانخانه آقای فرهنگ در انتظار ما بودند چون بنا بود اوراقی را که برای ثبت تذکره ها در شرطهٔ عراق لازم است تهیه کنیم لذا تا ساعت هشت و نیم مشغول تهیهٔ آنها بودیم.

صبح روز بعد جدّه و عمه و خانوادهٔ عموی نگارنده بهمراهی آقای امینی با خط آهن بطرف کربلا عزیمت نمودند و نگارنده با آقای ملك صالحی بآقای فرهنگ تلفن نموده وبعداً با ایشان بسفارت مصر رفتیم و تذکره های خود را برای رفتن بمصر ویزا نمودیم و یکساعت ونیم بعد از ظهر بکاظمین مراجعت کردیم و در آنروز باران مرتب میبارید و هم چنین روزهای دیگر غالباً بارندگی بود و هوا هم نسبت بهوای سابق عراق که بگرمی معروف است سرد بود.

آقای سید هبة الدین

عصر آقای فرهنگ آمدند و پس از تشرّف بحرم مطهر و اداء فریضهٔ مغرب و عشاء بقصد ملاقات آقای سید هبة الدین شهرستانی که قبلاً وقت تعیین شده بوددر کتابخانه آستانهٔ جوادین علیهما السلام رفتیم.

آقای سید هبة الدین در فضل و دانش و جامعیت علوم دینی و تطبیق آن با

---

۱ ــ کلمه بلد نام همان محل بوده است.

وضع امروز معروف و مشهور میباشند ، نام ایشان محمّد علی و به هبة الدین ملقب و بشهرستانی مشهور میباشند ، نسب ایشان به زید بن علی بن الحسین علیهما السلام میرسد و شهرستان نام قدیم ده چهی از توابع اصفهان است که میگویند مولد سلمان پارسی نیز بوده ولی صحت و سقم آن معلوم نیست ، جناب سید [1] در ۲۳ ماه رجب سال ۱۳۰۱ قمری (۱۹ مه ۱۸۸۳) در سامره متولد گردیده و علوم مقدماتی را نزدپدر تحصیل و بعداً در نجف بتکمیل تحصیلات پرداخت و پس از آن همواره در راه تبلیغ دیانت کوشش میکرد و مجاهدات قلمی و زبانی و کوششهای عملی فراوانی نمود و در سال ۱۳۴۰ قمری در اوائل استقلال و تشکیل دولت عراق باصرار ملك فیصل پادشاه عراق درهیئت وزراء داخل شده وبوزارت فرهنگ عراق منصوب گردید و درسال ۱۳۴۲ بریاست دیوان عالی تمیزکه بنام مجلس تمیز جعفری نامیده میشد تعیین گردیدند و تا سال ۱۳۵۳ در آن شغل باقی و بعداً بنمایندگی مجلس انتخاب شدند ولی فعلاً درکارهای دولتی وارد نیستند و بتألیف و تصنیف و تهیهٔ کتب برای کتابخانهٔ آستانهٔ کاظمین مشغول میباشند و تأسیس کتابخانه جوادین بتوسط ایشان شده و محلی در زاویهٔ جنوب شرقی صحن مطهر برای آن تهیه دیده و خود نیزدر همانجا از واردین پذیرائی میکنند ،آنجناب در سال ۱۳۴۲ مبتلا بچشم درد سختی شده و چند سال طول کشید و معالجات اثری نکرد و حتی بسوریه نیز برای معالجه رفت و مؤثر واقع نشد وبالاخره مردمك چشم ایشان ضایع گردید ولی در عین حال بکارهای علمی خود ادامه داد .

در سال ۱۳۱۷ شمسی نگارنده در طهران از ایشان ملاقات نموده و یك جلد کتاب تجلّی حقیقت ازتألیفات خودم خدمتشان تقدیم نموده وتقاضاکردم ازتألیفات خود یك دوره یادگاری لطف‌کنند ومعظم له وعده داده‌که از بغداد بفرستند و بعداً آنها را فرستادند و تألیفات ایشان در علوم مختلفه خیلی زیاد میباشد .

در این سفر نیز با آقای شیدانی بملاقات ایشان رفتیم و یك جلدکتاب تجلی

---

۱ ـ در ۲۵ شوال سال ۱۳۸۶ قمری بدرود زندگانی نمودند .

حقیقت چاپ دوم ویك جلد تنبیه النائمین چاپ دوم که رسالهٔ خواب مغناطیسی تألیف نگارنده نیز ضمیمهٔ آنست اهداء نمودم و نهایت محبت نمودند و تألیفات هر دو جد بزرگوار وحضرت والد را سؤال کردند و بسیاری از آنها درکتابخانه موجود بود چند جلدی هم که موجود نبود دستور دادند که یاد داشت شود تا بعداً تهیه نمایند ، از جمله نگارنده نام کتاب ذوالفقار را ذکر نموده گفتم موضوع آن حرمت کشیدن تریاك است که جمعی از علماء نیز آنرا امضاء کرده‌اند ، ایشان تعجب نمودند چون گمان میکردند که در سلسلهٔ ما مانند سایر سلاسل تریاك کشیدن مجاز بلکه ممدوح است، وگفتند: من تا کنون گمان میکردم که علت شیوع تریاك درگناباد و خراسان اجازه و دستور ایشان است و اکنون اشتباه من رفع شد ، نگارنده گفتم مرحوم جد اعلی معمول نداشتند که هیچکس را لعن کنند جز کسانیکه در اخبار لعن آنها صریحاً رسیده ولی راجع به تریاکی درذیل آیه **یسئلونك عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما** بطور استطراد راجع بمضار کشیدن تریاك شرحی ذکر فرموده و بیان کرده‌اند که: ازاین آیه مستفاد است که برای خمر نفعی متصور هست ولی گناه آن بیشتر است لیکن برای تریاك اصلاً نفعی متصور نیست و مضار آن خیلی بیشتر از خمر است ومانند خمر حرام میباشد ، پس از آن فرموده : فلعنة الله علیه و علی شاربیه ازاینرو استعمال تریاك بطورکلی در سلسلهٔ ما ممنوع و جزء محرّمات است و در میان فقرای ما تریاکی خیلی کم و اگر هم باشد متظاهر بآن نیست .

بیان نگارنده خیلی موجب تحسین ایشان شد واظهار خوشوقتی و امتنان نموده و خواهش کردند که چون راجع بمضار و مفاسد اخلاقی و اجتماعی تریاك رساله می‌نویسند کتاب ذوالفقار را برای ایشان بفرستم تا از مطالب آن نیز کمك بگیرند و استشهاد کنند ، موقعیکه خدمت ایشان بودم یکی ازسادات محترم موسوم به سید محمّد مهدی مولوی از نگارنده راجع بجانشین مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری سؤال نمودند ؟ نگارنده شرحی مبتنی بر اینکه ایشان چون پیشوای اصلی سلسله

نبوده و فقط اجازهٔ ارشاد داشتند با عظمت صوری و معنوی که داشتند جانشین برای خود نبایستی تعیین نمایند، سپس ایشان سئوالاتی راجع به تصوف ومبنای آن نموده ونگارنده بقدر فهم خود شرحی درین باب و سپس راجع بمعروف وجنید که ازائمهٔ زمان خود مجاز بودند عرض کردم و ایشان هم نهایت ملاطفت نمودند .

سپس تودیع نموده وآقای سید هبة الدین فرمودندکه: تا موقعی که درکاظمین مشرّف هستم شبها خدمت ایشان برسم، لذا شب بعدنیز کهشب جمعه بود پس ازادای فریضهٔ مغرب وعشاء بملاقات ایشان رفتم ودستوردادند فهرست کتب را برای ملاحظهٔ نگارنده آوردند و آن دو جلد بود که بطور ترتیب علوم تنظیم شده بود .

متحف القصر العباسی

صبح ببغداد رفته و بمتحف قصرعباسی که در خیابان کوچك فرعی نزدیك وزارت دفاع واقع شده رفتیم ، محل این متحف نیز از ساختمانهای قدیم و از نمونه های ظرافت کاری سابق میباشد و فقط بعض قسمتهای آن که خراب شده اخیراً تعمیر نمودهاند و اطاقهای آن نیز دارای سقفهای کوتاه که تمام آن همان وضع سابق و ترتیب ساختمانهای قدیم را نشان میدهد ، دریك اطاق نمونهٔ جسری که در زمان ابوجعفرمنصورالمستنصر بالله پسر الظاهر بامرالله درسال ۶۲۹ درراه سامره ساختهشده واکنون خراب شده وآثاری از آن موجود است دیده میشود ، در اطاق دیگر نمونهٔ حصار شهر کوچکی بنام اُخیضِر در ۵۷ کیلومتری کربلا که اصل حصار قبل ازقرنسوم هجری ساخته شده و اکنون ازبین رفته و مختصری از آن موجود است مشاهده میشود ، درجای دیگر نمونهٔ مسجد سامره و ملویّه متوکل و گچ بریهائی که از زیر خاك از خرابه های سامره کشفشده ملاحظهمیشود، درجای دیگر کاشیهائی استمربوط بقرنهشتمهجری که ازشهرهیت آوردهاند ونیزضریح امامنورالدینعلیدرهیت متوفیدر۹۲۵ ویكلنگه درب قدیمی از حرم کاظمین دیده میشود ، در محل دیگر خطوطی است از گچ از زمان مستنصرکه درتاریخ ۶۳۰ برای مدرسهٔ مستنصریه ساخته شده و گچکاری جامع مرجان است که مربوط بقرن هشتم میباشد .

و نیز کتیبهٔ محرابهای سنگی از مسجد موصل مربوط بقرن ششم هجری که از نفائس صنعت قدیم میباشد مخصوصاً یك قسمت آن که آیات قرآن با خط مرغوب روی سنگ کتیبه نوشته شده و مرکّب را روی سنگ پخته‌اند و مقداری هم با خط کوفی نوشته شده و آنها را از جامع بزرگ شهرموصل [1] آورده‌اند .

و در جای دیگر نیزمحرابهای سنگی و کتیبه هائی میباشد که خطوط آن از سنگ تراشیده و روی سنگ دیگر جای داده‌اند مانند موزائیك و از بزرگترین شاهکارهای صنایع یدی میباشد و محرابهای دیگری نیز با گچ بریهای مربوط به قرن ششم و هفتم و گچ بریهای حیره مربوط به پیش از اسلام مشاهده میشود .

در جای دیگر نمونهٔ حوض‌ها وگچ بریها وسنگ قبرها مربوط بعصرطولونی و در اطاق دیگر خطوطی که روی قبور نوشته و اسامی صاحبان قبور ومربوط بقرن هشتم است دیده میشود و در وسط عمارت حوضی است از گرانیت که از خرابه‌های شهر سامره پیدا شده است .

و نزدیکی درب ورودی نمونهٔ قصرالحمراء در شهراندلس که از ساختمانهای بنی امیه غرب است و نمونه قسمتی از شهر سامره دیده میشود .

ابو حنیفه

سپس از آنجا بیرون آمده و پس از صرف ناهار بمسجد و آرامگاه ابوحنیفه که معروف بامام اعظم است رفتیم ، ساختمان آن خیلی مجلل و ضریحی در زمان ملك فیصل برای آن ساخته شده و مسجد بزرگی نظیر مسجد و مقبرهٔ شیخ عبدالقادر در آنجا بنا شده و منبر بلندی که بالای آن میکروفون نیزمیباشد با نهایت خوبی ساخته‌اند وبرسردر عمارت این بیت نوشته شده :

سلوه تضرعاً و ادعوه خیفةً   و بعد استرحموا لا بی حنیفةً

این قسمت از شهر معروف به المعظم است که بمناسبت قبر ابوحنیفه بدین

---

۱ شهر موصل چون به قسمت کوهستانی نزدیك است غالب ساختمانهای آن مانند شهرهای سوریه از سنگ میباشد .

نام موسوم گردیده زیرا ابو حنیفه بزرگترین ائمهٔ اهل سنت و بامام اعظم معروف است ، نامش نعمان پسر ثابت اهل کوفه و در اصل ایرانی بوده ، درحدود سنه هشتاد هجری متولد شد و مدتها شاگرد حضرت صادق عليه السلام بود سپس بتدریج بمناصب شرعیه رسید و مورد توجه عامه گردید ، درباطن مذهب زیدی داشت و با ابو جعفر منصورمخالفت مینمود ، قیاس واستحسان را دراحکام شرع جایز میدانست وفتواهای عجیب از او نقل میکنند در سال ۱۵۰ وفات یافت .

بشر حافی

سپس بزیارت قبر بُشر حافی که در مسجدکوچکی نزدیك همان محل واقع است رفتیم بشر حافی از زهّاد و بزرگان طریقت و کنیتش ابونصر بوده در بغداد غالباً بلهو و لعب میگذرانید روزی حضرت کاظم عليه السلام از در خانهٔ او میگذشت و آواز لهو و لعب شنید درین بین کنیزکی ازدر خانه بیرون آمد حضرت سؤال فرمود صاحب این خانه آزاد است یا بنده ؟ گفت آزاد است ، فرمود راست گفتی اگر بنده میبود بندگی خدای میکرد و نا فرمانی نمینمود ، چون کنیز باندرون رفت بشرسبب دیر آمدن را پرسید؟ کنیزك شرح قضیه راگفت بُشرمتنبه شده پای برهنه بیرون دوید وخودرا بآنحضرت رسانیده درقدمش افتاد و توبه نمود ، و از آن ببعد همیشه پا برهنه بود ازینرو بحافی معروف گردید ودرتمام مدت حیات خود بزهد وترك دنیا وتوجه بخدا مشغول بود ، بعضی هم ذکر کرده‌اندکه خدمت حضرت زین‌العابدین علی‌بن الحسین عليه السلام شرف توبه یافت ولی غالب مورخین نظریهٔ اول را ذکرکرده‌اند ، بشربن حارث بنا بقول ابن خلکان درسال ۱۵۰متولد شد ودرربیع‌الاول سال ۲۲۶ وفات‌یافت، درمجالس‌المؤمنین‌مینویسد: بعضی گویند در بغداد از دنیا رفته وبعضی‌گویند در شوشتر فوت شد و بطوریکه می‌نویسد در یکی از دهات شوشتر نیز مزاری بنام او معروف است .

شبلی

سپس بقبرستان معظم که درپشت مقبرهٔ ابوحنیفه واقع است رفتیم‌ودرانتهای‌قبرستان مقبرهٔ شیخ ابوبکرشبلی را زیارت نمودیم ، آنجناب از بزرگان عرفاء و معاصر با جنید بوده نامش دلف بن جحدر و

بعضی جعفر بن یونس گفته‌اند و اصل او از یکی از دهات فرغانه خراسان موسوم به شبله بکسر شین ودربغداد خدمت خیرنسّاج رسیده توبه نمود وبدستوراوخدمت جنید رسیده و در حال جذب و شور بمرتبه کمال رسید و دارای درجهٔ کشف وشهود گردید، در اواخر ماه ذیحجه سال ۳۳۴ وفات یافت.

روز جمعه صبح برای بازدید آقای حاج سید حسن فرشچی و ملاقات آقای حاج سید مصطفی فرشچی که از طهران آمده بودند بمنزل ایشان رفتیم و از آنجا ببغداد منزل آقای فرهنگ که برای ناهار موعود بودیم رفتیم، و درویش مستور نیز که قبلاً از دراویش خاکسار بوده و بعداً در سلسلهٔ نعمة‌اللهیه مشرّف بفقر شده و با محبت است و شب پیش هم منزل ماآمده بود طبق خواهش ماآمد و تاسه‌ساعت بعد ازظهر درآنجا بودیم و بعداً بیرون‌آمده و از میدان سفارت انگلیس که‌مجسمهٔ ژنرال مود انگلیسی فاتح بغداد درجنگ بین‌الملل اول در آن نصب است عبورکرده جسری را که در آنجا بتوسط انگلیسها ساخته شده و بجسر مود معروف بوده و اخیراً جسر ملك فیصل موسوم گردیده دیدیم و از آنجا بمزار شیخ اجل محمّد بن عثمان بن سعید عمروی‌که دومین نائب حضرت قائم (ع) در غیبت صغری است وقبلاً ذکر کردیم و قبر او در محله معروف بباب الشرجی (الشرقی) واقع است رفتیم، مزار او مجللتر ازمقابر سایر وکلاءاست ودارای صحن نسبتاً وسیع و چندین اطاق میباشد و بعض ازاعیان شیعه تعمیراتی در آنجا نموده‌اند، عصرهای جمعه نیزمرتب روضه خوانی میشود پس اززیارت بکاظمین مراجعت نمودیم.

قبور اولیاء ودانشمندان دیگر نیز در بغداد زیاد است مانند: شیخ داودطائی که‌نسبت ارادت به‌حبیب عجمی داشته و معروف‌کرخی درك خدمت او نیز نموده‌است وحارث محاسبی وشیخ شهاب‌الدین سهروردی حکیم‌اشراقی معروف وشیخ‌نجم‌الدین رازی فقیه بزرگوار صاحب تفسیر فارسی و کتاب مرصاد العباد و شیخ احمد مسروق و ابوالحسن خضری که از عرفای بزرگ بوده‌اند.

کربلاء

صبح روز شنبه هشتم صفر مطابق بیست و دوم دیماه از کاظمین بطرف کربلاء با اتوبوس با نهایت شوق حرکت کردیم ، فاصله کربلاء تا کاظمین بخط آهن درحدود صدوبیست کیلومتر است .

بین راه از محمودیه و اسکندریه عبور نموده و بعداً نیز از مسیب که چهار فرسخی کربلاء است گذشتیم و یکساعت از ظهر گذشته وارد کربلا شدیم و بمنزل آقا سید محمد سعید سرکشیك که شخص محترم و با نفوذی است وارد شدیم .

این شهر برای کسانیکه بقصد زیارت وارد آن میشوند بسیار حزن انگیز است و داستان خونین عاشورا و منظرهٔ تأثرآور و حزن انگیز آنروز تاریخی را که فدائیان آن سرمشق بزرگ برای سالکان راه خدا و عاشقان آن درگاه و هم چنین در تمام مراحل اخلاقی و اجتماعی و دینی نیز کامل بودند بیاد می‌آورد .

آری دلهائیکه دم ازمحبت‌بزرگان میزنند وخود راپیروحسین علیه‌السلام میدانند بایستی از دیدن شهری که در زمانی بیابان بی آبادی و مرکزجنگ نور وظلمت و یزدان واهرمن وشاهد وقایع‌ناگواری بوده متأثرشوند وخاطرهٔ جانسوز آن سرزمین مقدس در اعماق وجود آنها اثرکند .

در وجه تسمیه باین نام بین مورخین‌اختلاف است ولی محققین[1] امروزبرآنند که نام اصلی آن کور بابل بوده و معنی آن ناحیهٔ بابل است زیرا از نواحی شهر با عظمت بابل‌بود ومعنی مجموعه دهات بابل داشته‌که مرکب بوده از نینوی نزدیك سدّ هندیه و غاضریه مسکن طوائف غاضره از بنی اسد ، در قسمت شمالی قبرعون[2] و شفیه بشین مفتوحه وفاء مکسوره ، وعقرکه نام محل خرابه های منازل

---

۱ ــ رجوع شود بکتاب پیشوای شهیدان‌بقلم معزی دزفولی ترجمه ابوالشهداء تألیف عباس محمود العقاد چاپ طهران ص ۱۳۰ و کتاب عظمت حسینی بقلم علیرضا خسروانی ترجمه نهضة الحسین تألیف آیة الله شهرستانی ص ۹۴ .

۲ ــ در باره عون اختلاف است بعضی گفته‌اند قبرعون بن علی بن ابیطالب و بعضی عون بن عبدالله بن جعفر طیار گفته‌اند و آن تقریباً در ۱۵ کیلومتری کربلا واقع است .

بخت نصر بوده وعقر بابل هم میگفتند وکربلا درشمال غربی غاضریه وکربله درجنوب و مشرق کربلا و نواویس قبرستان عمومی بابل جمع ناوس که ظروف سفالی یا چوبی است که بابلیان مردگان خود را در آنها میگذاشتند و حائر که زمین گود پستی بوده و بعداً حیر بدون الف خوانده شده و امروز محل حرم حضرت حسین علیه‌السلام میباشد ، مجموعهٔ این دهات را کور بابل میگفتند و قریه کربلای قدیم که در اصل عقربابل بوده آخرین قریه کور بابل محسوب میشده وکربلای امروز تقریباً شامل بیشتر این قریه ها میباشد .

این شهر نیز مانند سایرشهرهای عراق خیابانهای آن آسفالت شده وعمارتهای نوساز هم دارد آب آن نیز مانند سایرشهرها لوله‌کشی شده ولی بواسطهٔ رفت وآمد اعراب بادیه و رعایت نکردن نظافت کثیف است، مخصوصاً ایام اربعین که مادرآنجا مشرّف بودیم وموقع ازدحام اعراب بود خیلی‌کثیف بود حتی درصحن وحرم مطهر نیزرعایت نظافت نمیکردند وآب دهن و بینی روی سنگها میانداختند وپای برهنه عبورنموده وارد حرم مطهرمیشدند وحتی درچند شب اربعین درهمانجا میخوابیدند و بچه ها را هم با خود داشتند و چون در آن قسمت نیز رعایت نظافت نداشتند ازینرو بعضی علماء در آن چند شب صحن مطهر را خالی از آلودگی نمیدانستند ، ازینرو پس از آن چند روزه حرم و صحنها راکرمیگرفتند و تطهیرمیکردند .

حرم مطهر نجف اشرف نیز تقریباً همینطور بود و خیلی بجا است که دولت عراق نسبت بدین موضوع توجه تام بنماید و دستورات دینی و بهداشتی را بمردم گوشزد کنند تا بتدریج بوظائف خودآگاه شوند .

ما پس از استراحت وصرف ناهار بحرم مطهر حضرت سید الشهداء روحی و جسمی له الفدا مشرّف شده و روحانیت و عظمت و آثار شهادت که از آن بارگاه منیع نمایان‌بوددرماتأثیرعجیبی نمود وفاجعهٔ شهادت حسین علیه‌السلام رابخاطر آورد وگوئیا که در و دیوار آن عمارت مقدس که با عرش کوس برابری میزند برخود میبالیدکه

ابدان پاکی را در آغوش گرفته و دُرهای شاهواری را در خود دفین نموده که تمام پاکان برفداکاری آنها رشك میبرند ، این زمین مقدس آرامگاه سربازان نامداری است که در همهٔ جهان و همهٔ ادوار تاریخ بی نظیر بوده ومظهر کامل فداکاری وسایر صفات حسنهٔ انسانیت بودند .

آری ، باید این زمین بواسطهٔ اینکه آرامگاه همیشگی آن جانهای پاك شده برهمهٔ زمین ها فخرکند و بلکه برمهر و ماه ببالد و در شب یازدهم محرم بگوید :

نکوتر بتاب امشب ایروی ماه — که روشن کنی روی این بزمگاه
بتاب امشب ای مه که افلاکیان — به بینند جانبازی خاکیان
بسا شمع رخشندهٔ تابناك — ز باد حوادث فرو مرد پاك
حریفان بیکدیگر آمیخته — صراحی شکسته قدح ریخته
بیکسوی ساقی برفته ز دست — ز سوی دگر مطرب افتاده مست
ببیند خلیل خداوند گار — ز قربانی خود شود شرمسار
محمد صلى الله عليه وآله سر ازغرفه آرد برون — ببیند جگر گوشه‌اش غرق خون

پس اززیارت مرقد مطهر حضرت حسین علیه السلام وشهداء و حبیب و زیارت قبر ابراهیم بن موسی الکاظم که در رواق بالای سر مدفون است و زیارت گودی قتلگاه و ادای فریضهٔ ظهر وعصربحرم حضرت ابی الفضل العباس علیه السلام مشرّف شدیم .

این مقام نیزدارای عظمت وروحانیت خاص است وزیارت‌کننده را بیاد سرباز رشید فداکاری میاندازد که در راه رسیدن بمقصد واطاعت اوامرمحبوب خود وانجام وظیفه مقدس سربازی تمام سختیها را متحمل‌گردید وبا آنکه در طرف مقابل تمام وسائل آسایش برای او مهیا بود خیانت بمولای خود که بالاترین جنایت روحی و مذهبی و اخلاقی و سربازی بود ننمود و شهادت را برلذات فانیه دنیویه ترجیح داد احساسات و شور و شوقی که درین مکان مقدس درما بروزکرد قابل شرح نیست :

هرچه گویم عشق را شرح و بیان — چون بعشق آیم خجل مانم از آن

بعداً از آقا میرزا ابراهیم ایمانی اصفهانی‌که فقیربا محبتی است و درنزدیك

صحن حضرت سید الشهداء عليه‌السلام جنب باب قاضی‌الحاجات دکان تسبیح فروشی دارد ملاقات نموده وبعداً حجة الاسلام آقای آقا شیخ احمد پسرمرحوم آقا شیخ حسین پسر مرحوم حاج‌شیخ زین العابدین مازندرانی برادر زاده مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری بمنزل ما بدیدن آمدند وچندی درخدمت ایشان بودیم وخیلی ابرازمحبت و ملاطفت نمودند .

بعداً برای ادای نماز مغرب و عشاء بحرم مطهرحضرت سید الشهداء عليه‌السلام مشرّف شدیم و درتمام مدتی که درکربلامشرّف بودیم نماز مغرب و عشاء و صبح را درحرم مطهرحضرت ابی عبدالله عليه‌السلام میخواندیم و نماز ظهررا غالباً درحرم حضرت ابی‌الفضل بودیم فقط روزاربعین وروزپیش‌ازآن‌که خیلی ازدحام بود موفق نشدیم .

روز بعد صبح برای استحمام رفته و بعد از ظهربدلالت آقا سید کاظم ققطون خادم‌که ازفقراء وخیلی‌با محبت است با درشکه‌برای زیارت حرّ رفتیم ،آن بزرگوار را میتوانیم از بزرگترین جوانمردان عالم بدانیم زیرا توبهٔ او وگذشت او از مناصب دنیوی کمتر نظیر دارد .

مزار حرّ دریك فرسخی کربلاء طرف غربی واقع است و قریه هم بنام حر در آنجا معروف است و مزار حر در خارج قریه واقع و دارای صفا و روحانیتی خاص ولی خالی از زینت و خیلی ساده و بی پیرایه است نماز ظهر و عصر را در آنجا ادا کردیم .

علت اینکه قبراو دورتر افتاده بطوریکه مینویسندآنست که پس از شهادت حضرت سید الشهداء عليه‌السلام ازطرف ابن زیاد دستور رسیدکه اسب بر اجساد مقدسه شهداء بتازند، قبیله حرکه ازموضوع مسبوق شدند جسد اووپسروغلامش را حرکت داده و در محل فعلی دفن نمودند تا ازآسیب لگد اسبان در امان باشد .

از زیارت قبرحرکه مراجعت کردیم به محل خیمه گاه برای زیارت رفتیم ، مشاهدهٔ این محل حقیقةً تأثرآور و جانسوز است ، در وسط آن اطاقی بشکل خیمه که محل خیمهٔ زینب بوده است میباشد و دراطراف آنهم غرفه های‌کوچك که اشاره

بخیمه های دیگران است و متصل بخیمه زینب است میباشد و در قسمت قبلهٔ آن خیمه حضرت سجاد عليه السلام معروف به بیمار خانه و محراب آنحضرت است وچاه آبی هم متصل بخیمه زینب میباشد که میگویند همان چاهی است که حضرت در موقع تنگی آب برای تهیه آب حفر فرمود و فعلاً روی آن پنجره گذاشته‌اند و درزاویهٔ جنوب غربی عمارت اطاقی ساخته شده بنام حجله خانه ولی گمان نمیکنم مدرك صحیحی برای محل حجله خانه باشد .

صبح روز بعد برای بازدید آقای آقاشیخ احمد آیت الله زاده رفتیم .

آقای حاج آقا حسین قمی

بعداً برحسب تعیین وقت قبلی خدمت آیةالله حاج آقا حسین قمی که ازمراجع تقلید شیعه میباشند رفتیم، ایشان درسال ۱۲۸۲ قمری متولد شده و پس ازتکمیل تحصیلات و اخذ اجازهٔ اجتهاد سالها در مشهد مقدس متوطن بوده و در سال ۱۳۱۴ شمسی درکربلای معلی سکونت اختیار نموده و مورد توجه و استقبال مردم واقع گردیدند و در سال ۱۳۲۲ شمسی مسافرتی بمشهد مقدس نموده و درعرض راه درهمه جااستقبال وتجلیل و احترامات زیادی از ایشان بعمل آمد و در تهران همهٔ طبقات از ایشان دیدن نمودند [1] .

نگارنده موقعیکه درکربلا ازایشان ملاقات نمودم کسالت داشتند و موقعیکه خدمتشان رسیدم نهایت محبت و مهربانی نمودند و از حضرت والد نیز احوالپرسی نموده سلام‌رساندند. ازآقازادهٔ ایشان حاج آقا حسن نظریه‌وفتوای آقای والدشانرا راجع بحدود حائرحسینی‌که تخییربین قصر واتمام ذکر شده پرسیدم ؟ جواب دادند: که ایشان از باب احتیاط فقط داخل حرم را حائر میدانند یعنی در صحن مطهر و

---

۱ ـ در روز پنج شنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۶۶ مطابق هفدهم بهمن ۱۳۲۵ در بغداد در بیمارستان بدرود زندگانی نمودند و جنازهٔ ایشان با تجلیل و احترام زیاد بنجف اشرف حمل گردید .

درخارج صحن تخییر نیست وکسی که قصد توقف ده روزه ننموده باید قصر بخوانند .

پس از آن طبق میل آقا سیدکاظم که باما بودند برای ملاقات حاج شیخ محمدعلی کمونه رئیس طایفهٔ بنی اسد که شخص بسیار خلیق و مهربان و از محترمین و بلکه در کربلا ریاست عامه دارند رفتیم و نهایت محبت و مهربانی نمودند .

نجف اشرف

بعدازظهر ساعت دوونیم بهمراهی اقوام خود و آقای مشیرالسلطنه و آقای ملك صالحی با اتومبیل سواری بنجف اشرف حرکت کردیم و در خان الحماد که آبادی کوچك و نیمه راه است قریب نیمساعت توقف نموده وساعت چهارونیم بعدازظهر به نجف اشرف وارد شدیم .

نجف اشرف مدفن حضرت مولی الموالی علی علیه‌السلام است که‌آنرا مشهد غری هم میگویند که بمعنی آلوده شده است زیرا در آن بیابان دو گنبد بوده برسر قبر مالك و عقیل دوندیم خزیمة الابرش که بامر او کشته شدند و قبر آندو را بدستور او بخون آلوده کردند ازینرو غریین نیز میگفتند .

و بعضی هم گویند دو نفر بنام خالد و عمر دو ندیم منذر بن امرؤالقیس بن ماء السماء بودند که بدستور او کشته شدند .

کلمهٔ نجف در لغت مکان بلندی راکه‌آب در آن نماند میگویند وزمین فعلی نجف هم در بلندی‌واقع شده‌که سیل گیر نیست وسیل از آن جاری میشود که خود حضرت در خطبه شقشقیه فرموده : ینحدر منی‌السیل و لایرقی‌الیّ الطیر، که معنی عرفانی آن این است که سیل معرفت از من بسوی دیگران جاری میشود و فرود میآیدومرغ‌وهم‌وخیال‌راهم‌بمقام عالی‌من‌راه‌نیست . ولی‌طبق‌ظاهر آن‌که‌درواقع‌ازخبر بمغیبات است مدفن آنحضرت هم طوری واقع شده که سیل‌گیر نیست و مرتفع است و پرنده هم بر بالای آرامگاه مقدس آنحضرت نمی‌نشیند !

هوای نجف در روزهای تابستان خیلی گرم و در زمستان نسبت بکوفه و اطراف آن خیلی سردتر است چون در بالای تپه و قسمت مرتفع واقع شده است .

عرض نجف ۳۲ درجه و ۳ دقیقه و ۱۹ ثانیه شمالی و طول آن ۴۴ درجه و ۱۶ دقیقه و ۳۶ ثانیه شرقی و انحراف قبله ازجنوب بمغرب طبق کتاب معرفةالقبله تألیف جناب مهندس عبدالرزاق خان بغایری ۲۱ درجه و ۴۴ دقیقه و ۴۵ ثانیه و طبق کتاب قبله شناسی ترجمهٔ کتاب تحفة الاجلة تألیف سردار کابلی ۲۱ درجه و ۲۹ دقیقه و ۴۷ ثانیه است.

در سال ۱۵۵ در زمان هرون الرشید معلوم شد که آنجا مدفن حضرت مولی علیه‌السلام است و هرون گنبدی برای آن ساخت.

در سال ۳۰۶ توسط عضدالدولهٔ دیلمی در آنجا ساختمانهائی شد و بتدریج بر آبادی آن افزوده شد وازهمان زمان مرکزروحانیت و علمای شیعه گردید و تا کنون نیز بهمین منوال باقی است.

حرم مطهر حضرت مولی علیه‌السلام دارای روحانیت عجیب و تأثیر مرموزی است که هرصاحبدلی رامنقلب ومجذوب میکند و بسیاری ازبزرگان ببرکت مجاورت آن مقام مقدس بمقاماتی نائل شده‌اند.

ما موقع ورود طبق مذاکره و قرار داد قبلی بمنزل آقا شیخ علی شمسهٔ وارد شدیم.

شیخ علی وشیخ حسن شمسهٔ دوبرادر و پسر مرحوم شیخ هادی شمسهٔ هستند وبطوریکه میگفتندازاولاد مرحوم‌شهید ثانی‌هستند وپدرشان‌ازسرخدمهٔ نجف‌اشرف بوده ووالدمحترم‌نگارنده وهمچنین بستگان وسایر فامیل بمنزل او ورود مینمودند و نهایت محبت و مهربانی را داشته و مخصوصاً نسبت بجناب والد نگارنده آقای **صالح علیشاه** اظهـار ارادت کامل مینموده و خـودش نیز از متنفذین خدام و از محترمین آنان بوده پسران او نیز همین حالات را دارند لذا ما هم بدانجا واردشده و خیلی محبت نمودند پسر عموهای آنها شیخ محمد رضا و شیخ نوری نیز با آنها هستند و مردمان نیکی میباشند.

نزدیك غروب بحرم مطهر مشرّف شده و پس از زیارت و ادای فریضه‌آقای

میرزا علیخان خاموش کارمند کنسولگری ایران را ملاقات نمودیم ، آقای خاموش پیر مردی است که حدود هفتاد سال دارد ، پدرشان یزدی و خودشان متولد کربلا و سالها است که درقنسولگریهای ایران در عتبات عالیات میباشند مدتی در کربلا و اکنون در کنسولگری نجف است در سال ۱۳۳۷ قمری در مسلك فقر وتصوّف وارد شده‌اند شعر هم خوب میگویند وطبع روانی دارند ، کتابی در شرح حالات حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بنظم‌درآورده وآنرا شهنشاهنامه نامیده‌که‌قریب‌شصت‌هزار بیت‌است کتاب دیگری در شرح وقایع خلافت حضرت مولی علی علیه‌السلام بنام خلافتنامه بنظم گفته‌که آن نیز قریب چهل هزار بیت است غزلیات و کتب دیگر مانند مختار نامه دارد و اخیراً دعای عرفه حضرت سید الشهداء علیه‌السلام را بنظم ترجمه نموده و آنرا رازنامهٔ خاموش نامیده است و اتفاقاً در روز عرفه (نهم ذی حجه یکهزار و سیصد و شصت و چهار) باتمام رسیده است ، اشعار او هر چند بسیاری از آنها از لحاظ ادبی‌نواقصی‌دارد ولی چون از روی حال و محبت سروده پسندیده است و غزلیات و اشعار خوب نیز زیاد دارد ، حال محبت فقری ایشان نیز خیلی خوب و در آن شب بمحض‌ملاقات ما در حرم مطهر ، خیلی خوشوقت شده و بعداً نیز همان شب بدیدن ماآمدند وشبهای بعد هم تاموقعی که مشرّف بودیم بمنزل ما میآمدند وبایکدیگر مأنوس بودیم و کتابی خوانده میشد .

اتفاقاً آقای مهدی ملك صالحی از اول ورود تا موقع حرکت مبتلا بکسالت و تب شده و خوابیده بودند از اینجهت قدری ناراحت بودیم ، ما در مدت تشرّف نمازها را در حرم مطهرمیخواندیم .

روز سه شنبه با آقای عبدالعلی معاون که از فقرای با محبت است و برای زیارت مشرّف شده بود بقنسولخانهٔ ایران‌که درشهر نونجف معروف بجدیده (بوزن مصغر) واقع است رفتیم و از آقای عبد الفاضل میرزا ظلی پورکنسول دولت ایران که‌ازشاهزادگان ومتولدکاظمین‌است ملاقات نمودیم ، مردی است فاضل وبسیارخلیق و مهربان با ما نیز نهایت محبت و مهربانی و احترام نمودند و در آنجا راجع به

تشریف داشتن حضرت آیة الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی با تلفون تحقیق نموده معلوم شدهمانروزبکربلا مشرّف شده‌اند .

شب چهارشنبه آقای شیخ عبدالرحیم گنابادی برادر آقای محسن گنابادی[1] که از قضات معروف و صحیح العمل وزارت دادگستری و اکنون رئیس دادگستری استان نهم میباشند بدیدن ما آمده و تا ساعت هشت ونیم درآنجا بودند ، آقای فیض شخص نیك وخلیق ومتدین وفاضلی است و چند سال است‌که در نجف اشرف متوطن شده و مشغول تدریس و تحصیل میباشند و در همانجا ازدواج نموده‌اند .

وادی السلام

روز چهار شنبه بوادی السلام‌که قبرستان نجف است برای زیارت اهل قبور رفتیم ، وادی در لغت عرب محل ریزش آب راگویند وبعداً برای بیابان نیزاطلاق شده وامروز دربعض جاها برای قبرستان اصطلاح شده است .

قبرستان وادی السلام خیلی وسیع وازهمهٔ اطراف شیعیان جنازه بآنجا حمل میکنند و در خبراست مؤمنی که جسد او را در نجف بخاك بسپرند سؤال نکیرین را نمی‌بیند و هرمؤمنی که درکربلا مدفون شود عذاب قبررا نمی‌بیند ازینروجنائز زیادی در روز از خارج به نجف میآورند و در وادی السلام بخاك می‌سپرند .

اخباردیگری هم‌درفضیلت وادی‌السلام رسیده ازجمله اخباری‌است‌که‌مضمون آنها این است که هیچ مؤمنی در هیچ جای دنیا نمی‌میرد مگر آنکه خداوند روح او را بوادی السلام میبرد و وادی السلام بقعه و محلی ازبهشت است .

ولی قسمت مهمی که در آنجا جلب توجه کرد این است که : دراخباررسیده که مستحب است قبور را چهار انگشت از زمین بلند کنند نه بیشتر و زیاده از آن مکروه است وهم‌چنین سنّمی (سنّم باسین ونون) قرار دادن قبور یعنی روی آنرا

۱ ــ در دوره پانزدهم وشانزدهم مجلس شورای ملی از طرف اهالی‌گناباد بنمایندگی مجلس انتخاب شدند درشوال ۱۳۸۹ مطابق دیماه ۱۳۴۸ درطهران بدرود زندگی نمودند .

مانند پشت شترو ماهی برآمده قرار دهند و مسطح نکنند مکروه است و هم چنین گچ کاری و سفیدکردن روی قبورکراهت دارد ولی در وادی السلام تمام قبور دارای این سه وضع یا یکی ازآن سه میباشد در صورتیکهآ نجاچون مرکز روحانیت است انتظار عموم این است که در این قبیل امور مراقبت کامل شود .

نکتهٔ دیگر که در همانجا بطورمعترضه بخاطررسید آن است که روز جمعه که روز تعطیل و عید اسلامی است وهمه باید بعبادت مشغول، وترك کسب وکارکنند در کربلا و نجف میان تجار و کسبه این رسم معمول نیست و مخصوصاً در کربلا عموم مغازه ها باز است و حق این است که علماء و روحانیون درین موضوع دستور اکید بدهند که مردم در تعطیل جمعه مراقبت کامل بنمایند .

در وادی السلام ابتداء بزیارت قبرعود وصالح پیغمبرکه معروف است درنجف اشرف مدفون میباشند رفته و سپس بمحلی که مقام حضرت صاحب الامر (ع) میگویند و معروف است که سید بحر العلوم اظهار داشته که حضرت قائم (ع) در آنجا نمازخوانده ، برای زیارت مشرّف شده و دورکعت نماز خواندیم ، سپس مقام سید الساجدین زین العابدین عليه‌السلام را زیارت کردیم و در بارهٔ این دو مقام اینطور بنظرمیرسد که چون سید بحر العلوم در سلوك وارد بوده و اهل سیر وکشف و شهود بوده درین دو مقام روحانیت آندو بزرگوار را مشاهده نموده ازینرو مورد توجه او واقع شده است ،آنگاه فاتحه عمومی برای اهل‌قبورخوانده مراجعت نمودیم و نماز را در حرم مطهرخواندیم .

کوفه

صبح روز بعد بقصد کوفه حرکت کردیم ، این شهر درقرن اول و دوم اسلام از مهمترین شهرهای اسلامی بوده و سعد بن ابی وقاص در زمان خلیفهٔ دوم آنرا برای پادگان قشون اسلامی بنا نهاد که به مملکت ایران نزدیك باشد و بتدریج بروسعت و عظمت آن افزوده شد و در زمان خلافت امیر المؤمنین علی عليه‌السلام باوج ترقی رسید .

دروجه‌تسمیه‌بکوفه‌گفته‌اندکه چون‌تقریباًمدوّربود وخانه‌ها راگردهم ساخته

بودند ازینرو بدین نام نامیده شدکه ذکر کرده‌اند چون سعد خواست آنجا رابسازد بقشونی‌که با او بودند گفت **تکوفوا فی هذا الموضع** یعنی دراینجاگرد بیائید و مجتمع شوید ، بعضی گفته‌اند کوفه شنهای قرمز را گویند و چون آن محل دارای شن زیاد قرمز رنگ بود این نام بر آن گذاشته شد .

شهر کوفه در زمان علی علیه‌السلام بنهایت آبادی خود رسید و بسیار وسیع بودکه بطوریکه حسّان براقی در تاریخ کوفه مینویسد ۱۶ میل و دو ثلث میل طول آن بود وهرسه میل یك فرسخ است و در معجم البلدان یاقوت حموی ذکرشده که‌کوفه دارای پنجاه هزارخانه برای قبیلهٔ ربیعه ومضر وبیست و چهارهزار برای سایرقبایل عرب و شش هزارخانه هم ازعرب یمن داشت .

کوفه از زمان پیدایش آن توسط سعد تا زمان زیاد بن ابیه دارای هفت محله بود که هرکدام بنام قبائل ساکن آنجا معروف بود و از هفت فوج و جمعیّت انبوه تشکیل شده بود که آنرا اسباع میگفتند و در زمان زیاد بن ابیه بعضی آنها را دریکدیگر ادغام نموده چهارقسمت‌کردند و بنام ارباع نامیدند .

طرز تشکیل شهر ابتداء بیشتر آن از خیمه و چادربود و در زمان حکومت مغیرة بن شعبه دیوارهای آن ازخشت بنا شد و در زمان زیاد آجر بکاربرده شد وقبل از استقرار علی علیه‌السلام در آنجا طبقات عالیهٔ عرب‌که بخیال خودشان تفوق نژادی و قبیله‌ای داشتند در آنجا حکومت داشتند و طبقهٔ اول‌که از همه مهمتر بودند قبیلهٔ کنانه و خلفای آنها بنی حرث وبنی هون و بنی المصطلق بودند وقبیلهٔ کنانه مرکب ازسه قبیلهٔ قریش و بنی لیث و بنی عامر بودند پس از آنها قبیلهٔ جدیله بود بعداً قبائل قضاعه و بجیله و غسّان وقبایل دیگر از جمله مذحج وحمیر وهمدان و تمیم و رباب و غیر آنها بودند . و این تشکیلات در زمان علی علیه‌السلام موقعیکه بکوفه وارد شد وجود داشت ، و قریب چهار هزار نفر ایرانی هم بودندکه همه سپاهی بودند و این دسته قبل از حکومت علی علیه‌السلام ضعیف و ذلیل واز طبقهٔ دانیه و قسمت هشتم بودند ولی چون حضرت بکوفه ورود فرمود با آنهاکمال لطف ومحبت داشته وکارهای

مهم نیز ببعض آنها داد و توجه حضرت آنها را جزء طبقهٔ عالیه قرار داد ولی زیاد بن ابیه آنها را درکوفه متلاشی کرد و بشهرهاي ديگر تبعيد نمود .

کوفه سابقاً خیلی آباد ومهمترین شهر عراق بوده و از نظر سوق الجیشی نیز خیلی مورد توجه بود چون بین حجاز و ایران و شام واقع شده و سپاهی که در آنجا تمرکز داشت برهمهٔ خطوط این سه قسمت میتوانست نظارت نماید ولی بعداً که شهرهای دیگر مانند بغداد وکربلا و نجف وغیر آنها در آنحدود ایجاد شد از اهمیّت کوفه کاسته گردید .

کوفه دارای بزرگان زیاد از اجلهٔ صحابهٔ ائمه علیهم السلام و فقها و غیر آنان بوده است و جمع زیادی از حوارین علی علیه السلام و سائر ائمه معصومین مانند مالك اشتر و میثم تمّار و ربیع بن خثیم[1] و اصبغ بن نباته و ابوحمزهٔ ثمالی و محمّد بن مسلم و زرارة بن اعین و محمّد بن علی معروف به مؤمن طاق و حماد بن عیسی و صفوان بن مهران و غیرهم از آنجا ظهور نمودند ومسجد آن‌که محل نماز خواندن علی علیه السلام بوده از مساجد مقدسهٔ اسلامی محسوب و مسافر در آنجا بعقیدهٔ شیعه مانندمسجدالحرام و مسجد مدینه و حائر حسینی مخیّر است‌که نماز را قصر بخواند یا آنکه تمام بخواند ، ولی بزرگان دین از مردم آنجا ناراضی بودند و غالباً بعهد ولایت رفتار نکردند و امروز در میان عرب **الکوفی لایوفی** مشهور است ، بزرگترین عشائر کوفه و اطراف آن عشیرهٔ بنی حسن میباشند که جمعیّت آنها بسیار و نفوذ آنها نیززیاد است .

موقعیکه ازنجف بقصدکوفه حرکت‌کردیم ابتداء بمسجد حنّانه رفتیم ، وجه تسمیهٔ آنرا میگویند این است که : موقعیکه جنازهٔ حضرت امیر علیه السلام را از آنجا عبورمیدادند ناله‌ای از آنجا شنیده‌شد و بعض‌علماء وروات ذکرکرده‌اندکه سرحضرت سید الشهداء علیه السلام را نیزدرآنجا دفن نموده‌اند وبعضی علماء ذکرکرده‌اندکه موقعی

---

۱ ـ خثیم بوزن تصغیر و تقدیم ثای مثلثه بریاء .

که سرحضرت را بکوفه میبردند یکشب درآنمحل گذاشتند .

سپس بزیارت قبر کمیل بن زیاد نخعی که ازمخصوصین حضرت امیر علیه‌السلام بوده رفتیم ، آن بزرگوار از موحدین کامل وصاحب سر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده وحدیث حقیقت وسؤال اووجواب حضرت‌مولا علیه‌السلام درآن‌باب بر بینائی‌وکمال او بهترین‌دلیل و دعای کمیل‌که از زبان حضرت مولا علیه‌السلام بنام او جاری شده و او را بخواندن‌آن دستور فرموده شاهد حال نیازمندی و بندگی او میباشد و یکی از سلاسل فقر باو منتهی شده وبه‌کمیلیه معروف میباشد .

آنجناب درسال ۸۳ از هجرت بجرم دوستی علی علیه‌السلام بامرحجّاج بن یوسف ثقفی که از بزرگترین دشمنان خاندان رسالت و از شقی ترین تبه کاران بود جام شهادت را نوشید و البته زبان حالش باین مضمون‌گویا بود :

بجرم عشق توام میکشند و غوغائی است
تو نیز بر لب بام آ که خوش تماشائی است

در آنموقع نود سال عمرداشت ، رشید هجری واحنف بن قیس که از یاران حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام بودند در جوارکمیل (بطوریکه بعضی مینویسند) مدفون میباشند .

پس ازآن بمسجد سهله رفتیم و اعمال مخصوص آنرا بجا آوردیم ، در آنجا هفت مقام است و در هرمقامی دو رکعت نماز و دعائی مستحب است ، مقام اول مقام ابراهیم ، دوم مقام ادریس سوم مقام خضر ، چهارم مقام الصالحین پنجم مقام حضرت سجّاد علیه‌السلام ششم مقام حضرت صادق علیه‌السلام ، هفتم مقام حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و مسجد صعصعه و مسجد زید نیز که از مساجد مقدسه میباشد نزدیك آن است .

مسجد کوفه و اعمال آن

از آنجا بمسجدکوفه رفتیم و اعمال آنجا را بجا آوردیم ، دوازده مقام دارد که در هرمقام دو رکعت و در بعض آنها چهاررکعت نماز مستحب و دعائی ذکرشده است : مقام اول

مقام ابراهیم ، دوم خضر ، سوم حضرت خاتم صلی‌الله علیه و آله ، چهارم آدم ، پنجم جبرئیل ، ششم مقام حضرت سجّاد علیه‌السلام ، هفتم مقام نوح، هشتم محرابی که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درآنجا ضربت خورده و بسعادت شهادت نائل گردید ، نهم مقام علی علیه‌السلام که محلی است که قبلاً درب مسجد و متصل بمنزل علی علیه‌السلام یا راه منزل آنحضرت از آنجا بوده و حضرت از آن در بمسجد تشریف میآورد ، دهم مقام امام جعفرصادق علیه‌السلام ، یازدهم دکة القضاء که محلی بوده که حضرت امیر علیه‌السلام درآنجا جلوس نموده و بدعاوی وکارهای مردم رسیدگی وقضاوت میفرمود ، دوازدهم بیت الطشت که یکی ازمحاکمات عجیبهٔ حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که جزء معجزات نیزمیشمرند درآنجا واقع‌شده وآن این‌بودکه : دوشیزه‌ای درآب داخل‌شد وبدون‌آنکه‌آگاه شودزالوئی داخل بدن او شده و بتدریج بواسطهٔ مکیدن خون زیاد بزرگ شده و از اینجهت شکم او نیز بزرگ شد برادرانش گمان کردند که از راه غیر مشروع حامله شده ، وهرچه او انکار کرد اثری نبخشید ، و خواستند اورا بکشند خبر بحضرت امیر علیه‌السلام رسید ، دختر را احضار کرد ، و در همان محل که معروف به بیت الطشت است دستور فرمود پرده بکشند و یکنفر قابله را فرمود تحقیقات بنماید، و اوپس از آن قضیهٔ حمل او را بعرض رسانید ولی‌دختربکلی منکر بود ، حضرت فرمود طشتی پر از لجن از نهرآوردند و او را فرمود در آن ظرف بنشیند و براثرآن عمل زالو که بوی لجن شنید بیرون آمده و بزرگی شکم او بر طرف شده و شبهه مرتفع گردید، و بواسطهٔ وقوع این قضیه و قضاوت معجزهٔ علی علیه‌السلام و رفع گرفتاری آن دختر دو رکعت نماز در آنجا مستحب است .

پس از آن بزیارت قبر مسلم بن عقیل که متصل بمسجد و در قسمت جنوب شرقی واقع است مشرّف شده و سپس بزیارت قبرهانی بن عروه که میزبان مسلم و ازشیعیان بوده و بدستور ابن زیاد کشته شد و محل قبراودر همان صحن حرم مسلم و قرینهٔ آن است رفتیم ، قبرمختار بن ابی عبیدهٔ ثقفی نیزکه از قاتلین حسین علیه‌السلام انتقام کشید در مزار مسلم است .

از آنجا بزیارت خانهٔ علی عليه‌السلام که درطرف قبلهٔ مسجد ونزدیك بدان است مشرّف شدیم وآن مشتمل بردوقسمت است یك قسمت دارای یك اطاق شبیه بدالان که گفتند مقام حسنین بوده و محلی هم داشت که محل غسل دادن علی عليه‌السلام و جای کوچکی متصل بآن بود که در آنجا علی عليه‌السلام را کفن نموده‌اند ، این محل خیلی تأثر آور و حزن انگیز است و در آنجا و در مقام حسنین هر کدام دو رکعت نماز خواندیم .

قسمت دیگر معروف به اندرونی است‌که صحن آن کوچکتر ومشتمل برچند اطاق خیلی کوچك است ، متصل بمنزل حضرت محوطهٔ وسیع عمیقی است که آثار خیلی کمی از پایه های ساختمان در آن باقی است و گفتند این جا کاخ عبیدالله بن زیاد بوده است .

پس ازآن بزیارت قبرمیثم تمّارکه ازخصّیصین علی عليه‌السلام بوده و درراه محبت آنحضرت توسط ابن زیاد کشته شد مشرّف شدیم ، صحن کوچکی با ضریح و گنبد کاشی کوچکی دارد ولی دارای روحانیت و صفای معنوی تامّی است و میرساند که مدفن روحی پاك و دلی آکنده ازعشق و محبت میباشد .

پس از آن بداخل شهر رفته و در قهوه خانه کنار شط ناهار خوردیم و قدری در ساحل شط‌گردش نموده وازآنجا بمسجد یونس‌که بعضی میگویند حضرت یونس پیغمبردرآنجا مدفون است برای زیارت رفتیم سپس به نجف مراجعت نمودیم ، ولی بعید بنظرمیرسدکه قبر حضرت یونس‌در آنجا باشد چون‌آنحضرت در شهر نینوا که اکنون وصل بشهرموصل است سکونت داشت و در آنجا بهدایت خلق مشغول بودو اکنون هم مزار آنحضرت درآنجا معروف است ومحتمل است‌که محل واقع درکنار شط درکوفه مقام حضرت و محلی‌که درآنجا عبادت کرده ، بوده باشد .

صبح جمعه برحسب تعیین قبلی برای بازدیدآقای شیخ عبدالرحیم‌فیض رفتیم و ازآنجا برای ساعت ده مراجعت بمنزل نموده ساعت ده ونیم‌آقای ظلّی پورکنسول ایران برحسب وعدهٔ سابق با فرزند خود بدیدن ماآمده و تا ساعت دوازده (ظهر)

منزل ما بودند ، آقای خاموش هم بودند و ایشان پس از رفتن آقای ظلی پور برای ناهار توقف کردند و دو ساعت و نیم بعد ازظهر بهمراهی خودشان برای بازدید ایشان رفیتم و منزل ایشان در جدیده (شهر نو) در انتهای قسمت جنوبی شهرواقع است و این قسمت ازشهر که بجدیده معروف میباشد تمام کوچه ها وخیابان های آن مستقیم و وسیع است ، و در قسمت غربی شهر پائین تپه نخلستانی است که ازخود شهرمنظرهٔ با صفائی دارد وما ازمنزل آقای خاموش که بیرون رفتیم آن قسمت را تماشا نمودیم و از آنجا برای نماز مغرب بحرم مطهرمشرّف شدیم .

پس از مراجعت ازحرم یکنفر ازخدّام نجف که ازفقراء است حقیر راشناخته و تا درب منزل آمده درآنجا خود را معرفی نمود وگفت من سید عبّود پسر مرحوم آقا سید علی نجفی حکیم میباشم و مشرّف بفقرهستم وتا ساعت نه پیش ما بودند .

آقای سید علی نجفی ازفقرای نیك با محبت وثابت قدم بوده و خدمت جناب حاج ملا سلطانمحمد **سلطانعلیشاه** رسیده و در نجف بتصوف معروف بود و حتی بهمین جهت نتوانست در میان خدّام زیست کند وترك خدمت حرم نموده ومشغول کسب شد پسرش سید عبّود نیز فقیر با محبتی است و در میان مردم نجف بخصوص میان خدّام بفقر و تصوف مشهورمیباشند و نگارنده تاآنموقع ایشان را نمی‌شناختم و در این چند روزه مرتباً با ما بودند و درخدمت و کمك کوتاهی نکردند و نهایت محبت نمودند ، برادرکوچکترایشان سید عباس نیز بسیار با محبت است و درکوفه بساعت سازی اشتغال دارد .

حله

روز شنبه تصمیم گرفتیم شهرحلّه وخرابه‌های بابل پایتخت کلدانیان را دیدن کنیم و بزیارت قبر ذی الکفل پیغمبر برویم لذا ساعت هشت بهمراهی آقای سید عبود بااتومبیل‌سواری بطرف حلّه حرکت و از داخل شهر کوفه وجسر آن گذشته و در بین راه به قریهٔ ذی الکفل رسیدیم ، این قریه در وسط نخلستان هائی واقع شده و یك شعبه فرات از نزدیك آن میگذرد و سابقاً بطوریکه آقای سید هبة الدّین شهرستانی اظهار میفرمودند نهر علقمه‌که از

بیابان کربلا میگذشته در نزدیکی این قریه بفرات می‌پیوسته است ، وجه تسمیه آن این است که ذی الکفل از انبیاء بنی اسرائیل درآنجا مدفون میباشد و اکنون بقعه وبارگاهی نیز دارد وبین یهودیان واعراب مناقشات واختلافات زیادی درتصرف بارگاه ومزار آنحضرت رخ داده ولی بالاخره بتصرف یهودیان درآمد و در اینموقع درتصرف یهود بود [1] . این قریه تقریباً درنیمهٔ راه نجف وحلّه واقع است وفاصلهٔ بین نجف وحلّه ۶۵ کیلومتر است .

پس ازدوساعت راه وارد حلّه شدیم ، این شهرازشهرهای قدیمی بین النهرین و شهری زیبا ومرکزیکی از لواء ها (استان) میباشد و کلمه حلّه درلغت عرب به معنی جمع زیادی است که در جائی فرودآمده باشند وآن نام چند جا است ازجمله شهرنامبرده میباشدکه آنرا سابقاً حلّه بنی مزید وحلّه سیفیه میگفتند زیرابطوریکه در بستان السیاحه مینویسند: درابتداء درمحرم ۴۹۵ هجری امیرسیف الدوله صدقة بن منصور بن علی بن مزید اسدی که پدرانش در آنحدود و اطراف فرات منزل داشتند آنجا را که بیشهٔ پر از درندگان بود برای سراپا نمودن خیام خود و قشون خود تعیین نمود و در مدت کمی عمارت بنا نهاد و در اندك زمانی شهرآبادی شد .

این شهر درکنار شط فرات واقع است چه شط فرات از نزدیك مسیّب دارای دوشعبه مهم شده یکی بکوفه میرودوبه نهرهندی موسوم میباشدوآن نیز بعداًدوقسمت میشود یکی بنام فرات ازکوفه میگذرد و دیگری بین کوفه و ذی الکفل واقع وبنام عباسی موسوم است و دیگری بطرف حلّه میرود که بهمان نام اصلی فرات شهرت دارد شعبه های کوچك دیگری هم دارد ، این شط از وسط شهرحله عبور میکند و منظرهٔ زیبائی بشهربخشیده است .

درشهرحلّه اخیراً عمارتهای زیبا و خیابانهائی نیز ساخته شده و بطوریکه

---

۱ ــ پس از تشکیل دولت یهود در فلسطین و جنگ اعراب با آنها درعراق عرب هم یهودیان را بیشتربیرون کردند و از جمله قریه ذی الکفل را هم ازتصرف آنها خارج نمودند.

میگفتند جمعیّت آن در حدود هشتاد هزار نفر است ، دانشمندان بزرگی در سابق از آن شهرظهورنموده مانند محقق حلّی [۱] و علامهٔ حلّی [۲] وابن فهد حلی [۳] که هر یك از آنها از بزرگترین فقهای شیعه میباشند ازینرو این شهردرتاریخ فقه اسلامی مقام‌شامخی‌رادارا‌ست، قبرمحقق نیز درهمانجاست و درقسمت شرقی‌شهرحلّه درچهار کیلومتری‌آن قبرحضرت ایوب پیغمبر است و ما برای زیارت بدانجا مشرّف شدیم و درآنجا دوچاه است‌که‌آب دارد و میگویند حضرت ایوب ازآن‌آب بموجب وحی الهی‌ببدن خود مالید ومرضش مرتفع شد ومیگویند امروزهم‌برای امراض مجرّب است و آنحضرت از چاه دیگر آن هم آشامید و این مقام و دو چاه مورد توجه و علاقه اهالی میباشد و بدان استشفا می‌کنند .

بابل

پس از صرف ناهار در یکی ازمطعمهای نزدیك جسر، اول ظهر بعد از خواندن نماز برای دیدن خرابه های بابل با متصدی موزهٔ بابل که در شهرحلّه بود حرکت‌کرده پس ازربع ساعت ببابل رسیدیم، این‌شهر از قدیمترین شهرهای تاریخی بشر بوده ونام اصلی‌آن شنعار بود وعبرانیان آنرا آرام النهرین نیز میگفتند [۴] و مرکز سلطنت کلدانیان و بعظمت و وفور نعمت معروف و قرنها مرکز سیاست و تجارت و علم و صنعت بوده است ، و هردوت مورخ مشهور یونانی‌مینویسد: شهربابل درزمین هموار وسیع مربع الشکلی بنا شده

---

۱ ـ نجم‌الدین‌ابوالقاسم جعفربن سعیدمعروف به محققمتوفی‌درحله سال ۶۷۶هجری.

۲ ـ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر معروف به علامه حلی متولد در ۲۹ رمضان ۶۴۸ و متوفی در ۲۱ محرم ۷۲۶ .

۳ ـ احمد بن فهد از علمای بزرگ و از عرفا و متصوفه نیز بوده و مورد وثوق هردو دسته واقع شده و درکربلای معلی مدفون میباشد .

۴ ـ رجوع شود به قاموس کتاب مقدس تألیف مسترهاکس آمریکائی طبع بیروت ۱۹۲۸ ص ۱۵۰ .

که طول هریك ازاطراف آن ۱۲ فرسخ و محیطش ۴۸ فرسخ میباشد وخلیج بزرگی پر ازآب آنرا احاطه نموده و بعد از خلیج دیواری برای آن بنا شده که ۳۳۵ قدم ارتفاع ویکصد قدم قطر که بیشتر آن ازآجربنا شده و دارای ۲۵۰ برج وصددروازه برنجین میباشد، البته نوشته هردوت اغراق است ولی عظمت شهررامیرساند ومورخین آنرا از عجائب هفتگانه جهان شمرده‌اند .

سلاطین کلده درآنجا درنهایت عظمت سلطنت کردند و نمرود [1] پادشاه مقتدر کلده آن شهر را بنا نموده ولی تاریخ حقیقی بنای آن معلوم نیست ، و یکی دیگر از سلاطین مقتدر بابل نبوکد نصّر [2] بوده که اعراب آنرا بخت النصر گفته‌اند وکلمه نبو بمعنی خبردهنده است و نام یکی از خدایان آشور بوده که بسیاری از سلاطین آشور و بابل آنرا برای تیمن برنام خود افزوده‌اند لیکن پیش از سه هزار سال قبل از میلاد بوده وسومریان درحدود سه هزارسال پیش ازمیلاد درین شهردارای تمدنی بزرگ بوده‌اند .

این پادشاه در قرن هفتم پیش ازمیلاد متولد و در ۵۶۱ سال قبل ازمیلاد پس از۴۴ سال سلطنت وفات یافت ودرزمان سلطنت خود فتوحات زیادی نموده ازجمله فلسطین و شهراورشلیم را فتح کرد و جمع زیادی ازبزرگان یهود را ازجمله دانیال پیغمبر را اسیر نموده ببابل آورد ، قصر او در بابل دارای ۷۰۰ ذرع طول و ۶۰۰ ذرع عرض و صد و چهل پا ارتفاع بوده است وحدائق معلّقه که ازعجائب هفتگانه عالم قدیم است درنزدیکی این قصرساخته شده و عبارت ازباغهائی بوده که برستونها تکیه داشته است وآنها را بر روی تپه های مرتفع مصنوعی که شبیه تپه های طبیعی بود ساخته و نهرهای بسیار برای مشروب ساختن آنها ساخت ، پس ازآنها نیزچند سلسله سلاطین در آنجا بودند ولی اقتدار آنها رانداشتند ، این شهر درعلم وصنعت نیز معروف و مشهور بوده و شالده علم نجوم و علم تشریح درآنجا ریخته شده است

۱ ـ نمرود بمعنی قوی و مقتدر و نام عمومی پادشاه بابل بوده است .

۲ ـ بتقدیم‌نون برباء رجوع شود بقاموس کتاب مقدس ص۱۵۲ و۸۷۱ .

و در مدارس آن طبیعیات والهیّات نیز تدریس میشده وتالس ملتی وفیثا غورث نیز ازین مرکز دانش کسب علوم کردند ، ولی اکنون جزخرابه ها و تلهائی ازآن شهر با عظمت باقی نیست که هر بیننده از مشاهدهٔ آن عبرت میگیرد و نا پایداری و بی‌وفائی دنیا را مشاهده میکند .

مابرای دیدن خرابه‌های این شهررفتیم ابتداءِ موزهٔ بابل راکه ازطرف دولت عراق تأسیس‌شده دیدیم. درین موزه بسیاری ازاشیاء مکشوفه راآنجا گذاشته بودند و نمونهٔ کوچکی ازقصرنمرود ونمایش معبد ایشتارخدای عشق و نمایش قرات قدیم که در جنوب بابل واقع شده و معبد ایتمنانکی‌که در بالای قصرنمرود و معبد خاص او بوده و نمونهٔ معبد ایزگیلا و خانه‌های خصوصی ونخلستان و نمایش معبد ایشتار دیده میشود . درجلوی معبد ایشتارمجسمهٔ ایشتاربصورت زن زیبای لختی‌قرارگرفته و بطوریکه رئیس موزه میگفت در قدیم درحدود سه هزار سال قبل ازمیلاد معمول بوده که اگر مردی میمرد زن او را هم می‌کشتند و با او دفن میکردند و اگر زنی میمرد شوهر را با او دفن می‌کردند ازینرو مردم از ازدواج وحشت داشته و ازدواج خیلی کم شده بود ، بعداً مجسمه ایشتار را بشکل برهنه در معبد گذاشته بودند که مردم بازدواج تشویق شوند ولی حمورابی پادشاه مقتدر بابل [1] در قانون معروف خود کشتن زنده را لغونمود و دستوردادکه هرکدام موقعی که مردند او را در پهلوی شوهر یا زن که قبلاً مرده دفن کنند ازینرومردم توجه زیادی بآن قانون نمودند ، سپس حمورابی دستور داد مجسمهٔ ایشتار را با لباس در آنجا نصب کنند و نمونهٔ آن نیز در آنجا ساخته شده است .

پس‌از دیدن موزه برای دیدن خرابه های بابل رفتیم ، البته خرابه‌های فعلی عشری از اعشار بابل قدیم نیست بلکه باوصفی که هردوت می‌نویسد صدی یك هم نیست وقسمت خیلی‌مختصری ازآن‌کشف شده ولی همین قسمت مختصرعظمت بابل قدیم وعلم وصنعت‌آن زمان را میرساند ، درسرزمینی چون‌بین‌النهرین‌که میتوانیم

۱ ـ از ۲۱۲۳ تا ۲۰۸۰ قبل از میلاد سلطنت کرده .

بگوئیم اصلاً سنگ وجود ندارد و فلزهم ندارد در ساختمان بناها مجبور بودندکه گل را بپزند و آجر تهیه‌کنند و ساختمانهای محکم بنا نمایند برخلاف بعض ممالك دیگر مانند سوریه و فلسطین و مصر که غالب عمارات قدیم و جدید از سنگ است و ازطرفی تاریخ حکم میکند که منشأ تمدن قدیم این سرزمینها بوده ، و چون در ممالك سه گانهٔ نامبرده احتیاجی به آجر نداشتند میتوانیم استنباط کنیم که صنعت آجر پزی از بین النهرین که دارای تمدن بس کهنه و بسیار درخشان بوده شروع شده است .

کاخهای پادشاهان کلده و معابد آنها تماماً از آجرهای خیلی قطور با وضع بسیار محکمی ساخته شده وبا خود آجرهم اشکال وصورتهائی روی دیوارساخته‌اند ، از جمله محلی بود که گفتند کاخ بخت النصر بوده که در توسعه و آبادی شهر بابل جدیّت زیادی‌کرد و بنی اسرائیل را که ازاورشلیم باسارت‌آورده بود بکارساختمان وا داشت و او شهر بابل را از حیث زینت و استحکام بجائی رسانید که درآنوقت در عالم نظیر نداشت ، محل دیگرکه درآنجا بود گفتند معبد ایشتار است‌که پایه های خیلی قطوری داشت و روی دیوارها شکلهای خدایان باآجر برآمده ساخته شده و مجسمهٔ شیر معبد نیز در محل مرتفعی از آنجا نمایان است .

در بعض دیوارها در وسط‌آجرها قیر‌ریخته شده و در بعض قسمتها که اززیر خاك‌کشف شده‌کف خیابانهائی دیده میشودکه قیر ریخته‌اند و این خیابان همانطور که راجع بتمام خیابانهای آن شهر مینویسند مستقیم است ، و از معبد بطرف کاخ سلطنتی میرفته و تمام خیابانهای شهر بطور مستقیم با یکدیگر تقاطع میکردند و تماماً بعمارت سلطنتی‌که در وسط شهرساخته شده بود منتهی میگردید .

خدایان کلده و آشور

در اینجا مناسب است مختصری راجع بعقائد مذهبی اهالی بین النهرین در قرون قدیمه بنویسیم .

مردم قدیم بین النهرین خدایان را موجوداتی توانا و جاودان و دارای صفات

بشری و ساکن آسمان و دور از دستبرد انسان میدانستند[1] ولی میگفتند بخدمت و میزبانی و عبادت مردم محتاج هستند ازینرو بشر را خلق کرده‌اند بهمین جهت هر خدائی شهری را بخود مخصوص کرده با زن و فرزند بصورت مجسمه درآنشهر مقام میگزینند وکدخدائی آن شهر با او است و پادشاه نائب اومیباشدکه بنای معبد برای سکونت خدا و قربانی و جنگ و گرفتن غنیمت برای تزیین معبد بعهدهٔ او است ، جنگ میان دو شهر جنگ میان دو خدا محسوب و هر کدام غلبه می‌یافت مجسمهٔ خدای مغلوب را بشهرخود میبرد چنانکه یکی از خدایان بابل قریب هزارسال در عیلام ماند تاآنکه خدای مغلوب ازگناه بندگان خودگذشته‌کلده برعیلام غالب‌آمد و او بشهر خود بازگشت و دشمنان را هم بسخت ترین وضعی هلاك نمود .

خدا غذالازم دارد وباید برای او قربانی‌کرد هم چنین‌زن هم محتاج میباشد ازینجهت یکی‌ازدخترهای سلطنتی‌رادرمکان مرتفعی‌درحجلهٔ مخصوصی‌میخوابانند و معتقد بودند که شبها خداوند بملاقات زوجهٔ خود میآید .

عدهٔ خدایان کلده و آشور زیاد بود و در یکی از کتیبه های آشوری در حدود (۸۶۰ سال قبل از میلاد) در حدود هفت هزار نام خدایان و فرشتگان ذکر شده‌است .

سومریان و اکدیان که دو طائفهٔ مهم در بین النهرین بودند و بین سه هزار و دوهزارسال قبل‌ازمیلاد زندگی‌نموده وسلطنت داشته‌اند معتقدبودندکه‌هیچ‌موجودی ازلی نیست و ابتداء عدم مطلق بوده است ، تدریجاً دو چیز تعیّن پیدا کرد یکی نرموسوم به اپسوکه دریای‌آب شیرین ومحیط برزمین است و دیگری ماده مسمّی به تیامت که دریای آب شور است و ازین دو موجود سایر موجودات پیدا شدند ، ابتداء از آن دو موجود لحمو و لحه مو پیدا شدند سپس دو موجود دیگر از دو

---

۱ ــ رجوع شود بجزوات وعظ و خطابهٔ درس آقای رشید یاسمی (ملل و نحل) .

موجود نخستین بنام انشروکیشر بوجودآمدند ازین دوموجوداخیر سه خدا بوجود آمد که آنها را تثلیث اعلی گفته‌اند ازینقرار آنو ، آنلیل ، ءآ ، آنوخدای بزرگ ومقامش درآسمان استآنلیل خدای هوا وزمین و ءآخدای اقیانوس نخستین است، درگاه آنورا دوتن از خدایان بنام تموز و گیزیدا پاسبانی میکنند ، سپس سه خدای دیگر پیدا شد بنام سین خدای ماه و دو فرزند او شمش خدای آفتاب و ایشتار خدای زهره که کار او فریفتن و عاشق کردن بنی‌آدم است .

از ءآمردوخ (مردوك) بوجودآمد که بعداً خدای مقتدری شده و بر بیشتر خدایان غلبه پیداکرد و در زمان حمورابی باوج اقتدار رسید، خدایان دیگری نیز در میان کلده و آشور بودند ولی خدایان مهم آنها همینها بودندکه نام بردیم .

راجع بشارب

عصرآنروز پس ازدیدن بابل بحلّه مراجعت‌کرده وازآنجا با اتومبیل سواری به نجف برگشتیم سپس برای نمازبحرم مشرّف شدم یکنفر سید محترم که در حدود شصت سال داشت وفاضل هم بود پهلوی نگارنده نمازمیخواند ، چون ازنمازفراغت یافتم اجازه خواست که سؤالی کند ، آنگاه پرسید علت اینکه شارب را نمیزنید چیست ؟ در صورتیکه اخباری در فضیلت زدن شارب رسیده است !

جواب‌دادم اولاً اخباریکه درین باب‌رسیده ضعیف‌وغالباً نبوی است و علماء هم ازباب تسامح در ادلّهٔ سنن قبول کرده‌اند ، گفت ضعف اخبار بعمل و سیره جمهور علماء منجبر میشود وبلکه مانند خبرصحیح اعلی میشود ، گفتم آن در موقعی است که سیره مبتنی بردلیل دیگری باشد یا اینکه دلیل عمل جمهور را ندانیم ولی اگر متیقن باشد که دلیل جمهور نیز همین‌اخبارو فقط ازباب‌تسامح درادلّهٔ سنن میباشد چندان جبران کننده ضعف نیست و برفرض صحت اخباراگربخواهیم بظاهر بیشتر آنها عمل کنیم باید آنرا واجب دانیم نه مستحب ، در صورتیکه هیچیك از علمای شیعه قائل بوجوب زدن نشده و فقط باستحباب آن قائلند که معلوم میشود بهمان نظر تسامح در ادلّهٔ سنن است و ترك عمل مستحب اگر بدون تقیّد بترك آن باشد

جائز است ، بلی اگر مقیّد باشد که از باب اعتراض بر استحباب ترك آن کنند بدعت و حرام است ، زیرا موجب تشریع میشود ، و بعلاوه این قبیل امور آداب اجتماعی است وشارع چندان تأکیدی ننموده ومرحوم جدّ اعلای حقیر در این باب فرموده‌اند: « دینی را بموئی نبسته‌اند» باضافه خوبست در اینموقع که نزدیك است شیرازهٔ دیانت و خدا پرستی از هم پاشیده شود وکفر وشرك عالم را فرا گیرد این اختلافات جزئی راکه دارای زیانهای صوری ومعنوی برای جامعهٔ اسلامی است کنار گذارده با یکدیگر متحد شویم ، بلکه با یهود و نصاری متفق شویم وجواب کسانیراکه منکر خدا میباشند بدهیم ،گفت همین نزدن شما خود ایجاد اختلاف میکند، گفتم این جزئی اختلافات که در آداب اجتماعی است مهم نیست ولی شماکه اینها را مهم قرار داده وسبب طعن و لعن گروهی قرارمیدهید ایجاد اختلاف میکنید وگر نه اختلاف شارب زدن و نزدن مانند اختلاف اشخاص در شکل و پوشیدن لباس و غیر آن است که مهم نیست .

باضافه آنچه از بعض اخبار مستفاد است ائمه علیهم‌السلام غالباً شارب داشتند چنانکه در مجمع البحرین است : **کان صلی‌الله‌علیه‌وآله وافر السبلة** گفت : وفور سبله معنی آن پرمو بودن است نه شارب گذاشتن ، گفتم در همان کتاب می‌نویسد که سبیل همان شارب است و در لغت شارب مینویسد الشارب الشعر الذی یسیل علی الفم پس معنی کان وافر السبلة این است که کان شعره الذی یسیل علی الفم وافراً یعنی موی لب آن حضرت زیاد بود که ظاهر آن دلالت بر بلند بودن میکند .

گفتم خبر دیگریست در بارهٔ حضرت سید الشهداء علیه‌السلام در گودی قتلگاه : **الدم یقطر من شواربه** ، که کلمهٔ شارب صریح است بعلاوه قطره وتقطیر میرساند که آنحضرت شارب داشتند زیرا اگر شارب نمیداشت خون قطره قطره نمیریخت و در کتاب جنّات الخلود تألیف محمد رضا بن محمد مؤمن که در زمان صفویه تألیف شده مینویسدکه: پیغمبر اقسام روغن خوشبو را دوست میداشت واستعمال میکرد خصوصاً روغن بنفشه واول سر را می‌مالید بعد ازآن ابرو وشارب را ، ودرکافی نیز باب فضل الطیب ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودقال امیرالمؤمنین صلوات الله علیه :

الطیب فی الشارب من اخلاق النبیین یعنی بوی خوش در شارب از اخلاق پیمبران است .

گفت پس چه میگوئید در بارهٔ حدیث : الشارب مع الشارب کالشارب؟که معنی آن این است که هر که با شارب آب بیاشامد مثل این است که شرب خمر کرده باشد، گفتم اولاً این حدیث را بعضی مجعول میدانند ثانیاً معنی آن این نیست که شما فرمودید بلکه معنی آن این است که هر که با شارب الخمر همنشین باشد و آب بیاشامد مثل این است که شرب خمر کرده باشد ، یعنی همنشینی باشارب الخمر در موقعیکه شرب خمر میکنند حرام است ،گفت این خلاف ظاهر است ومحتاج بتقدیر گرفتن میباشد گفتم بلکه معنی شما خلاف ظاهر است و همانطورکه در شارب سوم خمر مراد است چه مانع داردکه درشارب دوم نیزهمین معنی مراد باشد چنانکه مراد از اول شارب الماء میباشد و این خود یکی ازمحسنات بدیعیه نیزمیباشد .

گفت خبریست که چند نفر ازاهالی فرس خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم رسیدند و آنها شارب ها را بلند نموده و ریشها را تراشیده بودند حضرت علت را پرسید ؟ عرض کردند در مملکت ما معمول است که ریش را میتراشند و شارب را میگذارند، حضرت علیه السلام فرمود ما که اینطور نیستیم و بر عکس میکنیم ، و این خبر اضافه بر دلالت خوبی گذاشتن ریش ، استحباب قریب بوجوب را میرساند .

گفتم اولاً این خبر نیز جزء همان اخبار ضعیفه است و ثانیاً بر فرض صحت ممکن است اشاره بمعمول بین عرب بفرماید نه آنکه بیان حکم مذهبی نماید و ثالثاً همانطورکه فرمودید ظاهر این حدیث بوجوب نزدیکتر است تا باستحباب در صورتیکه فتاوی تماماً حکم باستحباب میکنند .

باضافه آنطوریکه از تواریخ معلوم میشود سابقاً رسم زدن شارب مخصوص اهل سنت بوده وشیعه اصلاً شارب نمیزدند چنانکه درمجالس المؤمنین قصیدهٔ تتریه ابن‌منیرشامی راکه برای سید ابوالرضا موسوی نقیب‌الاشراف مرجع شیعه فرستاده

وغلام خودتترا مطالبه نموده دلیل است زیرا درآن قصیده‌که اول‌آن این است[۱]:

ان الشریف المرتضی ابن المیامین الغرر
ان لم یرد الی مملوکی و محبوبی تتر
لاولین امیة و اقول ما فیهم کدر
و بشیخ تیم اقتدی و اقول ما اخطأ عمر
و لا نکرن مقالة ان النبی لقد هجر
و بکیت عثمان الشهید من المساء الی السحر
ورثیت طلحة و الزبیر بکل شعر مبتکر
و اقول ام المؤمنین عقوقها احدی الکبر

و از جمله میگوید:

و امرّ فی وسط الطریق اقص شارب من عبر اشاره میکندکه اگرشریف مرتضی غلام من تتر را بمن ردّ نکند از تشیّع و مبانی آن برگشته و معتقدات اهل سنت را اظهار میکنم از جمله در راه میگذرم وشارب هرکه را عبورکند می‌چینم‌که معلوم میشود شارب زدن معمول اهل سنت بوده و شیعه نمیزدند بلکه تقید بعکس آن داشته‌اند که ابن منیردراین اشعار تهدید بزدن میکند، ایشان گفتند ازین شعر اینطور فهمیده نمیشود، گفتم صریحتر از این ممکن نیست گفته شود و غیر این معنی اصلاً فهمیده نمیشود، بعلاوه اگرایراد شما فقط بهمین شارب است واگرشارب زده شد اختلاف مرتفع میشود زدن‌آن هیچ مانعی ندارد زیرا بزرگان ما ازز‌دن‌آن نهی نفرموده وپیروان را در زدن و نزدن مختارقرار داده‌اند و شما همانطوریکه پدر

---

۱ ــ این قصیده با عبارات مختلفه در دیوانها و تذکره‌ها ذکرشده حتی شماره ابیات آنهم مختلف است، این چند بیت برای استشهاد ذکر شده و بعضی اظهار میدارند که ابن منیر این قصیده را بنام سید مرتضی برادر سید رضی انشاء کرده در صورتیکه زمان اومقارن زمان حیات سیدنبوده بلکه در زمان حیات سید ابوالرضا نقیب الاشراف بوده و بنام اوسروده است.

بزرگوارم فرمودند اطمینان دهید وبنویسیدکه اختلاف همین است تا بزرگان تصوف هم شارب را بزنند .

وبعداً گفتم خوبست شما اصلاحات را ازمحیط روحانیت وطلاب که بعض آنها بسیاری ازواجبات را ترك میکنند و رعایت نوامیس شرع را نمینمایند شروع کنید تا بتدریج به دیگران هم سرایت کند، یك شارب چه زده شود و چه گذارده شود چه تأثیری دارد ؟ سپس ایشان عذر خواهی نموده و گفت مقصودم ایراد نبود بلکه تذکر بود نگارنده هم اظهار امتنان نمودم .

سؤال دیگر

بعداً پرسید علت آنکه شما در نماز دست را از آستین عبا بیرون میآورید چیست آیا اینهم جزء آداب مخصوصه است یا نه ؟

گفتم آیا این ایراد است یا سؤال ؟ اگر ایراد است بسیاربیجا و بیمورد است! و خنده آور ! و اگربطور سؤال فرمودید جواب آنکه طرز ادب همین است که باید در حضور بزرگان دست را از عبا بیرون آورده و نهایت تواضع نمود ، و چون ما بزرگان را زنده میدانیم درحرم مطهر آنها نیز لازمهٔ ادب همین است و غیر آن از بی ادبی است ، بعلاوه طبق اخبار در موقع نماز مستحب است که امام جماعت دست را از عبا بیرون بیاورد .

گفت اینکه لازمهٔ ادب میباشد درست است ولی آداب حرمهای بزرگان غیر از سایرموارد است و ادب اینجا برعایت همان دستورات وآداب و خواندن زیاراتی که رسیده ومالیدن صورت وپیشانی بضریح میباشد ولازم نیست که دست از عبا بیرون آورده شود و قسمت استحبابی هم که رسیده تردّی است یعنی عبا بدوش گذاشتن و برای امام مستحب است که دست را ازعبا بیرون بیاورد نه ازآستین عبا، زیرا درآن موقع تردّی صدق نمیکند بلکه لُبس ردا میشود .

گفتم چه مانع داردکه انسان علاوه بررعایت دستوراتی‌که برای تشرّف بحرم بزرگان رسیده آدابی را که نزد مردم معمول است و خلاف شرع نیست رعایت کند

و این امر هم جزء آداب اجتماعی است و چندان مهم نیست و قسمت تردّی هم بر فرض آنکه دست از آستین بیرون آورده شود بجای خود باقی وصادق است وتردّی اعم است ، بعلاوه این قبیل امور برفرض آنکه خلاف آن مستحب باشد هیچ تأثیری در دیانت و مذهب ندارد ، وچون جزءآداب اجتماعی محسوب میشود اگر دراینجا نمی‌پسندند و خلاف آنرا جزء ادب میدانند بفرمائید تا حقیر عمل کنم وگرنه این قبیل امورجزءآداب مذهبی نیست مگرکسانیکه جزظاهرامر چیزی ندارند وفریفتهٔ همان ظواهر شده‌اند ، سپس ایشان با گشاده روئی عذرخواهی کرده و نگارنده هم تودیع نموده بیرون آمدم .

آیة الله حاج شیخ عبدالکریم زنجانی شب ساعت هفت (دو ساعت از شب) خدمت آیة الله حاج شیخ‌عبدالکریم زنجانی رسیدیم .

آنجناب از خانوادهٔ علم، و پدر واجداد ایشان در زنجان بزهد و صلاح وعلم و فضل معروفیت کامل داشته‌اند ، تولدآیة الله درسال ۱۳۰۴ قمری بوده و درزنجان بتحصیل علوم معقول و منقول پرداخته و علوم سطحی را در آنجا کامل نمود ، سپس برای درس خارج بنجف اشرف آمده و نزد اساتید مهم مانند آیة الله سید محمد کاظم یزدی و سید محمد فیروز آبادی و دیگران تکمیل علوم دینی نمود و با جازهٔ اجتهاد نائل گردید علوم‌فلسفی‌رانیز کاملاً تحصیل‌نمود ودرنجف اشرف‌بتدریس‌آن‌پرداخت ، در سال ۱۳۵۵ قمری[1] برای ایجاد حسن تفاهم بین جامعه های اسلامی و بنا گذاشتن شالدهٔ اتحاد مسلمین و رفع اختلافات ، مسافرتی بممالك اسلامی فرمود و درهمه جا نطقهای مهیّج ومذاکرات مؤثر نمود ومورد استقبال همهٔ طبقات واقع‌گردید واکنون در نجف اشرف متوطن و مورد توجه جمعی میباشند و رسالهٔ عملیه نیز دارند ولی

---

۱ ـ در زمستان سال ۱۳۲۸ که برای سفر دوم بعتبات مشرف شدم و خدمت ایشان رسیدم یك جلد از سفرنامه خود را که بعربی بنام « صفحة من رحلة الامام الزنجانی » در سال ۱۳۶۶ چاپ شده بحقیر لطف کردند و نگارنده یك جلد فلسفه فلوطین ازتألیفات‌خود را تقدیم نمودم .

چون معظم له در امور اجتماعی نیز دخالت نموده و با رجال سیاسی نیز معاشرت دارند ، و بسیاری ازطلاب واهل علم وجمعی ازمردم معتقدند که روحانی بهیچوجه نباید در سیاست دخالت کند ، ازینرو جمعی رویهٔ ایشان را نمی‌پسندند در صورتیکه دخالت ایشان دربسیاری ازموارد برای‌بیان احکام اسلامی یا برای خدمت باجتماع مذهبی‌است نه از وجههٔ سیاسی .

موقعی که نگارنده خدمتش رسیدم نهایت ملاطفت فرمود ، نگارنده ازطرف حضرت والد جناب آقای صالح علیشاه ابلاغ سلام نموده و عرض کردم انتظارایشان این است که حضرت‌آیة الله درمرحلهٔ اولی در جمع شتات مسلمین بکوشند وجدیت نمایند که این اختلافات و مناقشات‌که غالباًروی اغراض شخصی است ازبین مسلمین برود ، ایشان در جواب تصدیق نموده و اظهار کردند نظر من این است که آنچه موجب تفرقه‌بین‌مسلمین شده دوچیزاست ، یکی‌جهالت‌ما ، و دیگری تحریك وتفتین بیگانگان ، و باید جدیت‌کرد که این دو عامل مخرّب که حسّ بدبینی و نفاق و اختلاف را در میان مسلمین ایجاد نموده از بین برود تا وارد ترقی شویم چنانکه هندوستان تا موقعیکه اختلافات طبقاتی در میان آنها موجود بود و حتی یکدسته از آنها نجس بودند و تفرقه در میان آنها حکمفرما بود به ترقی نائل نشدند ، و موقعیکه این اختلافات تدریجاً بر اثرزحمات‌گاندی ازبین رفت شالدهٔ استقلال‌آنها ریخته شد ، گویندگان کلمهٔ توحید عموماً برادر ، ویژه معتقدین باصول مذهب تشیّع و پیروان ائمه اثنی عشر خواه صوفی و خواه غیر صوفی باید با یکدیگر متحد شوند و برای ترویج اسلام کار کنند و وظیفهٔ پیشوایان دینی مذاهب مختلفه شیعه آن است که بیکدیگر نزدیك شوند و حسّ بد بینی را ازافراد مرتفع نمایند چنانکه در صدر اول اسلام این اختلافات اصلاً وجود نداشت و مخصوصاً علماء باید بنتایج سوء اختلافات پی برده و مردم را باتحاد و یگانگی و رفع بدبینی از بعض فرقه ها دعوت کنند .

آنگاه شرحی درتمجید از جدّ نگارنده مرحوم حاج ملا سلطانمحمد سلطان

علی شاه و تفسیر ایشان بیان فرموده واظهار کردند وظیفهٔ عرفاء آن استکه‌کلمات و بیاناتی را که عوام نمی‌فهمند و موجب ایراد میشود بر زبان نرانند و حقائق را مطابق فهم عموم ذکر کنند و تفسیر بیان السعادة ازین حیث جامع و احکام شریعت وآداب سلوك را دارا است و وظیفهٔ دینی ما استکه ازین قبیل اشخاص تقدیس‌کنیم و بنیکی نام بریم .

سپس شرحی در اهمیّت فلسفه و عرفان بیان داشتند و فرمودند : که بیشتر علمای بزرگ باحقیقت و عرفان ارتباط داشته‌یا جویای راه حق بودند چنانکه سید بحر العلوم در راه سلوك وارد بود و شیخ مرتضی انصاری ارادت بحاج سید علی شوشتری داشت و از اوکسب فیض مینمود ، ومرحوم حاج میرزا حسن شیرازی نیز با عرفان ارتباط داشت وهمچنین مرحوم سید محمدکاظم طباطبائی‌که من شاگرد ایشان بودم مشتاق راه و جویای حقیقت بود و اشعاری عرفانی که دلالت بر اشتیاق و شور و هیجان ایشان میباشد سروده است همچنین بسیاری دیگر از علمای بزرگ درین راه بوده‌اند و سپس این دو رباعی را که خودشان سروده‌اند ذکرنمودند :

هر علم بدهر بود آموخته ام وز فضل ، دهان علماء دوخته‌ام
اینهاهمه‌شدحجاب‌بین‌من‌ودوست این است بنار هجر او سوخته‌ام

ایضاً :

عمری تلف کلام و حکمت کردیم چندی هوس فقه و شریعت کردیم
دیدیم که هیچ علم سودی ندهد رو سوی حق و درك حقیقت کردیم

سپس شرحی راجع بزندگانی و تحصیلات خود نموده و اظهار داشتند که من در اوائل جوانی در زنجان مشغول تحصیل بوده و موقعی که بخواندن فقه و اصول مشغول بودم پدرم اظهار فرمود که من میل دارم فلسفه و حکمت را هم تحصیل کنی ونزدآقامیرزا مجیدکه بهترین شاگرد میرزا ابوالحسن جلوه است و درینجا مشغول تدریس میباشد بروی ، و چون تحصیل فلسفه در آنموقع مورد نفرت عموم بود من گفتم چگونه ممکن است علناًمشغول تحصیل شوم ؟ فرمود: پس از اداء فریضهٔ صبح

برای تحصیل بروم و نیمساعت قبل از طلوع آفتاب مراجعت کنم و من طبق دستور پدر چهارسال تمام بخواندن حکمت مشغول بودم ودرزنجان تکمیل نمودم ، مطالب دیگری هم دربین مذاکره شد ومذاکرات خدمت ایشان بیش ازیکساعت طول کشید و ساعت هشت و ربع پس ازکسب اجازه تودیع نموده و بیرون آمدیم .

آیةالله حاج‌شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء

روز بعد طبق اجازهٔ قبلی خدمت آیة الله آقای حاج شیخ محمد حسین آل کاشف‌الغطاء رسیدیم ، معظم‌له ازاحفاد مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء میباشند و در حدود هشتاد سال دارند ، مورد توجه ووثوق عموم طبقات مردم ، و بسیاری از اعراب از ایشان تقلید می‌کنند و در ممالك اسلامی نیز وجههٔ خوب و معروفیتی بسزا دارند ومسافرتهائی بممالك عربی نموده و همه جا بنام عالم شیعه مورد استقبال وتکریم واقع شده‌اند ، رویّه ایشان نیزاین است‌که‌باید مسلمین اختلافات داخلی راکنارگذارده بایکدیگر متحد شوند و مخالفتها را که موجب خرابی و ضعف دیانت است از بین بردارند ، نگارنده موقعیکه خدمتشان رسیدم چون ایشان قبلاً با جناب آقای والد ملاقات نموده و خود نیز با ایشان مکاتباتی داشتم نهایت ملاطفت فرمودند و از آقای والد احوالپرسی نمودند و بعداً از عدهٔ تألیفات مرحوم جدّ ا علی سؤالاتی نموده ، و از تفسیر بیان السعادة تمجید بسیاری‌کردند، نگارنده نام‌تألیفات را عرض‌کردم فرمودند: فقط تفسیرایشان‌نزد من موجود است‌بقیه هرکدام میسرشود بفرستید، سپس موضوع معراج را و شرحی راکه درتفسیردرین باب نوشته شده بمیان‌آوردند ونظریهٔ ایشان را خیلی ستودند ، آنگاه نگارنده راجع بکشیدن تریاك از ایشان سؤال نمودم ؟ ایشان‌نیزکشیدن‌آنرا حرام میدانستند سپس یك جلد ازتعلیقه خود برتبصرهٔ علامّه و یك جلدکتاب اصل الشیعه واصولها تألیف خودشان که در ردّ معتقدین باختراعی بودن مذهب تشیع نوشته اند بنگارنده لطف نموده و فرمودند کتابخانهٔ ایشان را نیز دیدن کنم ، نگارنده از ایشان تشکر نموده ومعظّم له بحضرت آقای والدسلام رسانده بعداً با عرض امتنان از خدمت ایشان بیرون آمدم ، و برای دیدن‌کتابخانه

رفتم ،کتابخانهٔ ایشان بطوریکه‌فرزند ایشان‌آقای شیخ عبدالحلیم فرمودند درحدود پنجهزار جلد کتاب دارد وکتب خطی قدیمه هم زیاد دارد و تمام‌کتب بترتیب علوم مختلفهٔ قدیمه و جدیده طبقه بندی شده و مرتب است .

بعداً عصر آنروز آقای شیخ عبدالحلیم از طرف پدر با کتابدار خود بدیدن آمده ونهایت محبت نمودند.

مرحومین شیخ جعفر وشیخ محمدحسن

موقعیکه ازخدمت آقای‌آل‌کاشف الغطاء بیرون‌آمدیم بسر مقبرهٔ شیخ جعفر کاشف الغطاء برای خواندن فاتحه رفتیم، مقبرهٔ ایشان متصل بمحلی است‌که‌کتابخانه آیة الله میباشد وفات شیخ در سال ۱۲۲۸ واقع شده است .

سپس برای‌خواندن فاتحه‌بمقبره مرحوم‌شیخ محمّد حسن صاحب جواهر الکلام رفتیم ، مرحوم شیخ از بزرگترین علمای زمان خود بوده و از عرب بود و در زمان خود مورد توجه عموم مخصوصاً اعراب بود و از او تقلید مینمودند در شعبان سال ۱۲۶۶ وفات یافت .

شیخ طوسی وسید بحرالعلوم

سپس بزیارت قبر شیخ طوسی و سید بحرالعلوم که درمحلهٔ معروف به مشراق مدفون میباشند رفتیم .

شیخ الطائفه محمّد بن حسن بن علی الطوسی از بزرگترین علمای امامیه ومراد از شیخ در کتب فقهی آن جناب است ، در بغداد سکونت داشته و در سال ۴۴۸ که بین شیعه و مخالفین اختلاف و کشمکش واقع شد خانه‌ای که در باب الکرخ داشت سوخت و کتب او ضایع گردید بعداً به نجف آمد و مجاور قبر حضرت مولا علیه‌السلام گردید و در آنجا بافاده مشغول شد و در ۲۲ محرم سال ۴۶۰ وفات یافت و درمحلی که فعلاً بمسجد[1] طوسی معروف است مدفون گردید .

قبر سید محمّد مهدی طباطبائی ملقب به بحر العلوم نیز در همان مسجد واقع

---

۱ ـ در زمستان ۱۳۲۸ که نگارنده برای بار دوم بعتبات مشرف شدم مختصری از آن مسجد از طرف شهرداری خراب وجزء خیابان‌شده بود ولی بقیه آنرامشغول‌تعمیر بودند .

است . آنجناب ازکاملترین علمای عصر بوده و در زهد و ورع سرآمد دیگران بود، در طریق سلوك هم وارد و با آخوند ملا عبدالصمد همدانی که از فقهای بزرگ و معروف بتصوّف بود سری و سرّی داشت و با نور علیشاه اوّل ملاقات نموده بود ، خود سید نیز رساله‌ای در سیر و سلوك دارد رسالهٔ منظومه هم در فقه داردومردم‌اورا صاحب کشف و کرامات میدانند و بعضی مقامات را که در وادی السلام و مساجد سهله و کوفه برای انبیاء و اولیاء ذکر میکنند تعیین آنرا بسیّد نسبت میدهند که از راه کشف و شهود براو معلوم گردیده بود ، در سال ۱۲۱۲ در نجف اشرف وفات یافت .

آقای سید محسن حکیم

سپس برحسب تعیین قبلی خدمت آقای سید محسن حکیم که از مجتهدین بزرگ و پس از آیتین [۱] اصفهانی و قمی جزءمراجع تقلید و در زهد و صلاح مشهور و اصلاً عرب وازفامیل معروف بحکیم میباشند رفتیم ، اظهار ملاطفت ومحبت نمودند وازاوضاع اقتصادی ایران و وضع خوار و بار سؤال نمودند ؟ و نگارنده جواب عرض کردم بعداً نگارنده ازاقدامات و بذل مساعی‌که راجع بنشرتشیع بایدنمود عرائضی نموده، سپس‌ازاقداماتی که ایشان درین باب نموده‌اند پرسیدم ؟ اظهار داشتند که در ترویج مذهب جعفری بسهم خودکوشش بسزائی دارند ومخصوصاً نسبت باهالی شمال عراق که غالباً غالی یا از آداب دینی بی اطلاع میباشند توجه زیادی دارند و هم چنین در جبل عامل شام و جبل الدروز که غالباً شیعه هستند اقداماتی برای نشر احکام میکنند .

سپس راجع بزکوة اسکناس سؤال شد جواب دادند که اسکناس زکوة ندارد، و بلکه صدق ربا نیز در اسکناس مورد اشکال است ، نگارنده در این باب اشکالاتی نموده ، و عرض‌کردم چون اسکناس نمایندهٔ طلا و نقره و حکم آندو را دارد زیرا

۱ـ پس از درگذشت آیة الله حاج آقا حسین بروجردی ایشان مرجعیت پیدا کرد و اغلب شیعه از ایشان تقلید نمودند .

بدون آندو بهیچوجه معتبر نیست ومانند حواله یا قبض‌طلب میباشدکه وقتی صاحب آن‌معتبر باشدممکن‌است‌قبض‌واقباض‌وخرید وفروش شودولی‌اگرپشتوانه‌نداشته‌باشد بهیچوجه اعتبار ندارد بنابرین بایستی حکم ربا در آن جاری باشد بلکه زکوة هم داشته باشد ولی ایشان خلاف آنرا معتقد بوده و فتوی میدادند .

سؤال دیگر که نمودم راجع بکشیدن تریاك بود ؟ ایشان رسالهٔ عملیهٔ خود را خواستند و عین عبارت که درین باب نوشته‌اند خواندند که مشعر بود بر اینکه ممارست‌بر تریاك چون مضرّ ببدن است‌حرام ، ولی‌گاهی‌که خوف اعتیاد نباشد وطبیب برای مرضی اجازه دهد بقدرمداوا مانعی ندارد ، نگارنده عرض‌کردم‌کشیدن تریاك برای هیچ دردی مفیدنیست واگرهم ظاهراً تخفیفی‌در درد دیده شود ازجهت تخدیر آنست وگرنه رفع نمیکند، ایشان تصدیق نمودند ، بعداً عرض‌کردم‌که جدّ نگارنده و والد ایشان کشیدن آنرا بطورکلی تحریم کرده و معتادین بآنرا لعن نموده‌اند ولی‌خوردن مقداری خیلی مختصر برای تقویت درسن‌کهولت با اجازهٔ طبیب تجویز نموده‌اند .

حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی

دیگر از دانشمندانی که درنجف ملاقات نمودم‌آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی بود که از دانشمندان میباشند وکتابی‌بنام‌الذریعه‌الی‌تصانیف‌الشیعه‌درچندجلدنوشته‌اندکه تألیفاتی را که تا کنون درشیعه شده به ترتیب حروف تهجی ذکرکرده‌اند ، ازجمله کتب مرحوم جدّ امجد را نوشته و شرحی هم راجع بتفسیر بیان السعادة ذکر کرده ونقل قولی هم‌نموده‌اندکه خالی‌ازغرض بنظر نمیرسد ! نگارنده موقعیکه خدمتشان رسیدم ومعرفی شدم بیشترازحدّ معمول محبت واحترام‌نمودند وعذرخواهی‌نمودند که بواسطهٔ‌انزوای کامل و اشتغال بتألیف نمی‌توانند برای ملاقات بیایند ، نگارنده اظهار تشکر نموده و از تاریخ شروع بتألیف الذریعه پرسیدم ؟ فرمودند در حدود سی‌سال است که باین کتاب شروع نموده‌ام ، بعداً نگارنده راجع بشرحی‌که دربارهٔ تفسیر نوشته‌اند مذاکره و انتقاد نمودم و ادلّه‌ای در ردّ آن ذکرکردم و گفتم چون

شخص مؤلف مخصوصاً مورّخ وامثال او باید خالی‌ازهرشائبهٔ غرض باشد ودرنوشتن کتاب حفظ بیطرفی را بنماید [۱] و این قسمت که دربارهٔ تفسیر نوشته‌اید ممکن‌است نزد بعضی حمل بر غرض شود لذا مناسب استکه درین قسمت دقّت بیشتری نموده و آنرا تغییر دهند و ایشان نیز عذرخواهی کرده و قول دادند [۲] که آن قسمت را اصلاح کنند و از نگارنده خواهش‌کردندکه نام‌تألیفات خود را با تألیفات دیگری که اخیراً شده و بنظر رسیده برای ایشان بفرستم تا در کتاب خود بنویسند. سپس از ایشان معذرت خواسته و تودیع نموده بیرون آمدیم.

رحلت حضرت رضا علیه‌السلام

روز هفدهم صفر بنا ببعض اخباررحلت حضرت رضا علیه‌السلام است، زیرا در تاریخ شهادت آنحضرت اختلاف است واین اختلاف در ولادت و رحلت هر یك از بزرگان پیدا شده و علت آن عدم تعمق مردم و دقّت نکردن آنها در امور تاریخی بوده در صورتیکه تولد و وفات بزرگان هر قوم برای آنها نهایت اهمیت را دارد، و مخصوصاً امروزه که در همه جای دنیا بافتخار بزرگان خود در تولد آنها جشن و در وفات مجالس تذکر تشکیل میدهند و در میان پیشوایان دین میتوانیم بگوئیم فقط در روز تولد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و شهادت حسین علیه‌السلام اختلافی نیست ولی در سایربزرگان اختلافات زیاد است، چنانکه در تولد و رحلت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله همین اختلاف موجود است، در تولد و وفات حضرت رضا علیه‌السلام نیز اختلاف موجود و بعضی تولد را در یازدهم ذیقعده که قول مشهور است و جمعی در یازدهم ذیحجه و برخی در یازدهم ربیع الاول سال ۱۴۸ گفته‌اند و بعضی در ششم یا هفتم یا هشتم شوال ۱۵۱ و بعضی یازدهم ربیع الاخر و گروهی یازدهم ذیحجه آن سال میدانند، دروفات آن بزرگوار نیز این اختلافات موجود است در کافی و ارشاد علامه در ماه صفر ۲۰۳

---

۱ ــ درین باب شرح مفصلی در کتاب خود که راجع بشرح حال مرحوم جد امجد نوشته ذکرنموده‌ام درینجا تکرار نشد.

۲ ــ بعداً در تعقیب آن مذاکرات، مطلب را درتألیفات خود اصلاح نمودند.

نوشته و حافظ عبد العزیز گنابادی و صاحب کشف الغمة در سال ۲۰۶ ذکر کرده‌اند ولی روز را معین نکرده و در عیون اخبار الرضا علیه‌السلام روز جمعه بیست و یکم رمضان آنسال ذکر شده و شیخ صدوق نیز همین را ذکر نموده و بعضی بیست و سوم رمضان و بعضی در چهاردهم صفر و کفعمی در هفدهم و جمعی در آخر صفر و در یازدهم ذیقعده و بیست و پنجم آن و اول رمضان و نهم آن نیز ذکر شده است ، ولی امروز بیشتر شیعه آخر ماه صفر را رحلت آنحضرت میدانند وروزهفدهم را نیزسوگواری دارند و ممکن است بین این دو قول جمع شود باینطریق که مسمومیت در هفدهم و رحلت در آخر صفر بوده است .

در نجف نیز در این روز که دوشنبه بود مجالس عزاداری برای آنحضرت تشکیل شد و بازار نجف تعطیل بود و دسته‌های مختلف از صنوف مختلفه مشتمل بر زنجیر زن وسینه زن بصحن مطهر مشرّف شده و نوحه خوانی وسینه‌زنی مینمودند و سپس بحرم مشرّف شده وطواف نموده آنگاه برمیگشتند .

علامهٔ حلی

یکی از علماء بزرگ شیعه که در جوار حضرت مولا علیه‌السلام مدفون است علامهٔ حلّی میباشد . علامه حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلّی از بزرگترین علمای مذهب تشیع و در تمام علوم معقول و منقول سرآمد دانشمندان زمان خود بود و علوم نقلیه را خدمت پدر خود و محقق حلّی صاحب شرایع تحصیل نموده و علوم فلسفی را نزد حکیم بزرگوار خواجه نصیر الدین طوسی فرا گرفت .

در ترویج مذهب تشیع جدّی بلیغ داشت وکتاب الفین که دارای دوهزاردلیل برای اثبات حقانیت مذهب تشیع میباشد از تألیفات آنجناب است و سلطان محمد خدابنده پادشاه مغول ارادتی کامل بدو داشت .

علاّمه در۲۹ رمضان ۶۴۸ هجری قمری متولد شد و در۲۱ محرم ۷۲۶ وفات یافت و در حجره کوچکی که درب آن بایوان حرم باز میشود مدفون است .

علمای دیگر نیز که درآنجا مدفون میباشند زیاد هستند .

یکی ازحجرات صحن مطهرمخصوص بزرگان طائفه اسماعیلیه است وآقا علی شاه محلاتی معروف به‌آقاخان جدّ آقاخان رئیس فعلی اسماعیلیه متوفی در ۱۲۹۳ قمری در آنجا مدفون است ، و چند قبر و عکس دیگر نیز در آنجا بود که خادم گفت مربوط به زین العابدین شاه پسر آقا خان وجهانگیرشاه برادر آقا خان وعباس شاه پسرجهانگیرشاه میباشد .

دررواق داخل حرم نیزقبرآغا محمّدخان اولین پادشاه قاجار که در۱۲۱۱ بدرود زندگانی نموده قرار دارد .

آقای سید محمدکاظم یزدی

نگارنده قبل از ظهرکه درحرم مشرّف بودم پس ازخروج ازحرم بمقبرهٔ مرحوم آیة الله سید محمّدکاظم طباطبائی یزدی برای فاتحه رفتم و قبر ایشان در اطاق وسط طرف شمالی (رو بقبله) صحن واقع است .

مرحوم سید ازعلماء وفقهای بزرگ ومرجع تقلید ودرفقه دردرجهٔ اول بوده و بطوریکه آیة الله زنجانی میفرمودند: شور سلوك نیز در سرداشته و این رباعی را از ایشان نقل کردند که خودشان سروده‌اند .

الهی دلی ده در آندل تو باشی   براهی بدارم که منزل توباشی
بدریای فکرت فرو برده‌ام سر   الهی چنان‌کن‌که ساحل توباشی

و این دو بیت در تاریخ وفات ایشان گفته شده است .

و قد [1] کاظم الغیظ نال نعیما   و حاذ مقاما ی مثوی کریما
و جاور رباً غفوراً رحیما   فارخ « لقد فاز فوزاً عظیما »

که مطابق با سال یکهزار و سیصد و سی وهفت هجری قمری میشود.

۱ـ کلمه قد مطابق دستور زبان عربی بایدبرفعل داخل شود ولی‌درینجا چون ضرورت شعر است مانعی ندارد .

شیخ مرتضی انصاری

آنگاه بمقبرهٔ آیة الله مرحوم شیخ مرتضی انصاری دزفولی که از بزرگترین روحانیین ومراجع تقلید شیعه بوده واهل سنت در بارهٔ او گفته بودند: **«زهده کزهد سیدنا عمر»** و از عرفان و معنی نیز بهره مند بوده رفتیم، آنجناب در سال ۱۲۸۱ هجری وفات کرد و برادرش شیخ منصور در تاریخ تولد و وفات آنجناب این مصرع را گفته است «غدیر (۱۲۱۴هـ) سال ولادت فراغ (۱۲۸۱ هـ) سال وفات» قبرمرحوم حاج سید علی شوشتری نیز که جناب شیخ ارادت باو داشت و در رشتهٔ سلوك وارد بود ودرسال فوت شیخ پس از مدت قلیلی که از فوت شیخ گذشت وفات یافت نزدیك قبر شیخ است و گوئیا همان ارادت شیخ و علقهٔ معنوی آندو سبب شده که قبرشان نیز نزدیك هم دگر واقع شده است.

آنگاه بمدرسه‌ای که مرحوم سید محمد کاظم طباطبائی ساخته و خیلی با روح است و خوب ساخته شده رفتیم و بطوریکه میگفتند وقف نیست بلکه ملك است و فعلاً در دست پسر مرحوم سید است.

حاج میرزا حسن شیرازی

آنگاه بزیارت قبر حضرت آیة الله حاج میرزا حسن شیرازی رفته فاتحه خواندیم، آنجناب پس از شیخ انصاری بزرگترین مراجع تقلید شیعه بوده وهمه شیعیان ازاو تقلید میکردند، ابتداء در نجف ساکن بود و بعداً بواسطه نا ملائمات از آنجا حرکت کرده درکربلا ساکن شد آنگاه بسامره رفت و در آنجا متوطن گردید و ملاذو ملجأ علمای امامیه شد و در همه جا اکثر شیعه از او تقلید مینمودند.

درروز دوشنبه هشتم شعبان سال ۱۳۱۲ هجری درآنجا وفات یافت وجنازه‌اش را تا نجف بدوش حمل نمودند و در محلی که خود قبلاً معین کرده بود دفن کردند.

سایر مشهورترین مدفون در نجف

جمع زیادی از علماء در نجف اشرف مدفون میباشند که از مشهورترین آنها این عده میباشند:

۱ ــ احمد بن محمد مشهور به مقدس اردبیلی از مشهورترین علمای زمان خود

بزهد و تقوی معروف و کتاب حدیقة الشیعه را باو نسبت داده‌اند ولی محققین این نسبت را صحیح نمیدانند و آنرا ردّ کرده‌اند و شنیده شد که در حاشیه الهیّات تجرید بوحدت وجود میل کرده در سال ۹۹۳ هجری وفات یافت و در حجرهٔ متصل بایوان حرم مدفون گردید.

۲ ـ مرحوم آخوند ملا محمّد کاظم خراسانی ازمراجع تقلید و در اصول مؤسس بود ازینجهت خاتم الاصولیین مشهورگردید و کتاب کفایة الاصول او از مهمترین و موجزترین کتب درین علم میباشد در ماه ذیحجه ۱۳۲۹ وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مطهرمدفون گردید.

۳ ـ حاج میرزا حبیب الله رشتی ازبزرگترین فقهاء و اصولیین زمان خود بود و در فقه و اصول تبحری کامل داشت ومحضرش از دانشمندان پربود در سال ۱۳۱۲ هجری وفات یافت.

۴ ـ آیة الله سید عبدالله بهبهانی که نام او در تاریخ دورهٔ اخیر ایران مشهور و زبانزد عموم است در سال ۱۳۲۹ در تهران مقتول و جنازه‌اش را بنجف اشرف نقل و در یکی از حجرات صحن دفن نمودند،

۵ ـ حاج میرزا حسین نوری از علمای بزرگ و در سال ۱۳۲۰ بدرود زندگانی نمود.

۶ ـ حاج میرزا حسین نائینی در سال ۱۳۵۵ وفات نمود.

۷ ـ شیخ ضیاء الدین عراقی در سال ۱۳۶۱ از دنیا رفت.

مدح حضرت مولا علیه‌السلام در خاتمه که از ذکر نجف فراغت مییابیم این دوسه رباعی را که راجع بحضرت مولا علیه‌السلام است مینویسم.

این دورباعی فارسی در دوطرف ایوان داخلی درب ورودی صحن مطهرکه رو به ایوان طلاست نوشته شده:

آنانکه بحق سرشته آب و گلشان — جز حُبّ علی نباشد اندر دلشان
در بحر خطا غافل اگر غرق شوند — البته شود ارض نجف ساحلشان

آنانکه بدل مهر تو اندوختهاند پروانه صفت گرد تو پر سوختهاند
از بسکه باحسان تو آموختهاند چون حلقهٔ در ، چشم بدر دوختهاند

این رباعی عربی نیز در دوطرف ایوان خارجی همان درب‌که رو بمشرق است نوشته شده :

الایا علة الایجاد حارلك الفکر و فی کنه معنی ذاتك التبس الامر
یقولون قوم فیك والستردونهم بانك رب کیف لو کشف الستر

یعنی : ای علت ایجاد عالم، فکر در بارهٔ تو حیران و حقیقت ذات تو بر خلق نامعلوم است گروهی ازمردم با آنکه پرده جلوشان‌کشیده شده میگویند تو خدائی پس چگونه خواهد بود اگر پرده برداشته شود !

این رباعی را نیز یکی از شعرای عرب گفته است :

ولایتی لامیر النحل تکفینی عند الممات و تغسیلی و تکفینی
وطینتی عجنت من‌قبل تکوینی بحب حیدر کیف النار تکوینی

یعنی: دوستی من نسبت بپادشاه نحل (مقصود امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است) مرا کفایت میکند هم در موقع مردن وهم‌گاه غسل دادن و کفن پوشاندن و گل من پیش از خلقت من بآب محبت و ولایت حیدر خمیر شده درینصورت چگونه آتش دوزخ مرا میسوزاند ! درین رباعی دو جناس بکار برده شده که بر زیبائی کلام افزوده است .

کلمهٔ نحل بمعنی زنبور عسل است و پادشاه آنها را بعربی یعسوب مینامند و چون وجود و بهره دادن زنبور عسل و اجتماع آنها بواسطهٔ وجود سلطان است ودر صورتیکه سلطان بمیرد متفرق میشوند و عسل نمیدهند و در حقیقت قوام وجود اجتماعی وثمره دادن‌آنها وجود پادشاه است و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نسبت باسلام بلکه نسبت بعالم وجود این حال را دارد ازینرو دراخبار به یعسوب الدّین ویعسوب المسلمین نامبرده شده و در این شعر هم بهمین مناسبت امیرالنحل گفته شده است .

این چند بیت نیز از محمد بن ادریس شافعی است .

قیل لی قل فی علی مدحا	ذکره یخمد نارا مؤصدة
قلت لا اقدم فی مدح امرء	حار ذو اللب الی ان عبده
و النبی المصطفی قال لنا	لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده	فاحس القلب ان قد برده
و علی واضع اقدامه	فی محل وضع الله یده

یعنی بمن گفته شد که برای علی مدحی بگوکه یاد اوآتش افروختهٔ جهنم را خاموش میکند گفتم من وارد نمیشوم در مدح کسیکه عقلاء در بارهٔ او بحیرت افتاده تا جائیکه او را پرستیده‌اند و پیغمبر بماگفت‌که در شب معراج خداوند دست خود را روی شانهٔ من گذاشت و دل من احساس سردی و آرامشی نمود و علی (در موقع انداختن بتها ازکعبه) پای خود را بجائی‌گذاشت‌که خدا دست خود راگذاشته بود !

این رباعی نیز در مدح مولی علیه‌السلام است .

یقولون لی فضّل علیاً علیهم	و کیف اقول الدّر خیرمن الحصی
الم تر ان السیف یکسر قدره	اذا قیل ان السیف خیر من العصی

یعنی : مردم بمن میگویند که علی علیه‌السلام را بردیگران تفضیل ده وچگونه این امرممکن است زیرا بین درّ و سنگ ریزه نسبتی نیست تا من بگویم دُربهتراز سنگریزه است ، مگر نمی‌بینی‌که اگربگویند شمشیر بهتراز عصا است موجب نقص شأن شمشیر میشود[1] .

---

۱ ــ اشعار ذیل نیزمنسوب است بشافعی

یا راکباً قف بالمحصب من منی	واهتف بساکن خیفها والناهض
سحرآ اذا فاض الحجیج من المنی	فیضاً کملتطم الفرات الفائض
ان کان رفضاً حب آل محمد	فلیشهد الثقلان انی رافضی←

اربعین در کربلا

عصر روز دو شنبه هفدهم صفر از نجف اشرف بقصد تشرّف بکربلای معلّی حرکت کردیم و اول شب وارد شدیم و در همان منزل آقا سیّد محمّد سعید محل سابق منزل کردیم ، موقع ورود چند دسته از عرب را دیدیم‌که برای زیارت اربعین بکربلا وارد ودارای بیرقهای متعدّد بوده و نوحه خوانی و سینه زنی داشتند .

ایام اربعین در کربلا ازدحام عجیبی است که بطوریکه میگویند ازدحام و جمعیت آنروز ازجمعیّت عاشورا وسیزدهم محرم بیشتراست ، چون ازتمام اطراف عراق ، اعراب از شیعه و سنی وازسوریه ولبنان وایران برای زیارت میآیند ونوحه می‌خوانند و جمعیّت زوّار خیلی زیاد است ، بخصوص دراین چند سال اخیرکه در ایران هم تذکره میدهند جمعیت زیادی برای زیارت مشرّف میشوند و بطوریکه میگفتند در این سال قریب پانصد الی ششصد هزار نفر جمعیّت زوّار در کربلا در روز اربعین مجتمع بودند .

و معمول اعراب این است که از هر شهر و قصبه و از عشایر اطراف هرکدام دسته هائی بنام موکب تشکیل میدهند و هرموکبی ممکن است دارای چندین دسته باشد مثلاً موکب حلّه در این سال سی و شش دسته وموکب بصره بیست و پنج دسته بود که موکب لواء البصره میگفتند زیرا لواء در اصطلاح آنها بمعنی استان است ، چنانکه قضاء بمعنی شهرستان و ناحیه بمعنی بخش است ومحلهائی که مرکز استان است مانند بصره، لواءِ میگویند وایندسته ها که بانصار حسین علیه‌السلام نامیده میشوند

← ای سوار رهگذر توقف کن در ریگزار منی و بآنها که در خیف ساکن یا ایستاده‌اند ندا در ده وبگو :

در آن سحرگاهی که حجاج از منی مانند رود فرات پر آب بحرکت در میآیند بگو که :

اگرمحبت آل محمدکسی را رافضی میکند پس جن و انس‌گواهی دهند و شاهد باشند که من نیز رافضی هستم .

برای نوحه خوانی و سینه زنی در اربعین بکربلا می‌آیند ، چون بزیارت اربعین اهمیّت زیاد میدهند زیرا مطابق خبری که ازامام حسن عسکری عليه‌السلام رسیده پنج چیز از لوازم ایمان است که یکی از آنها زیارت اربعین میباشد [1] .

هریك از موکب ها دارای رؤساء وهم چنین نوحه خوانهائی هستند و درظرف سال معمول دارند در قبائل خود اعاناتی برای مخارج آن ایام جمع آوری میکنند و موقعیکه بکربلاحرکت میکنند خواروبار لازم‌خود را همراه می‌آورند وبواسطهٔ ازدحامی که در آن اوقات در کربلا میشود اجارهٔ منازل بوضع عجیبی‌ترقی میکند، مثلاً یك اطاق برای همان دوسه شب به بیست و پنج دینارعراقی‌میرسد وموکب هائی که ازخارج میآیند منازل بزرگ یاکاروانسراها رابتناسب جمعیّت خود برای همان دو سه شب از یکصد و پنجاه الی پانصد دینار اجاره میکنند ازینرو بعض خدّام منازلی را در ظرف سال بمنظور همان دوسه روز اجاره میکنند و در آن چند روز استفادهٔ زیادی از اجاره دادن آنها میبرند غیر از دسته ها نیز جمعیّت زوّار در آن اوقات خیلی زیاد است .

هریك از این موکبها و دسته ها موقعیکه وارد میشوند باید نام خود را در ادارهٔ شرطه (شهربانی) بنویسند و رؤسای آنها تعهدکنند که خلاف نظم و انضباط رفتار ننمایند و مطابق برنامه ایکه ادارهٔ شرطه معین میکند حرکت نمایند و چون ممکن است بعض موکبها مشتمل برچندین دسته باشد و فقط رؤسای آنها ثبت اسم و تعهد میکنند ازینرو عدهٔ حقیقی دسته ها در شرطه معلوم نیست ، ولی درین سال بطوریکه حدس میزدند چهار صد الی چهار صد و شصت دسته بودند که از تمام

---

۱ ــ چهار دیگراز اینقراراست : بجاآوردن پنجاه و یك رکعت نماز درشبانه‌روز که هفده رکعت واجب و سی وچهاررکعت مستحب میباشد و بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز و مالیدن پیشانی بزمین درسجده که نهایت خضوع و خاکساری در پیشگاه حضرت احدیت است و انگشتر دردست راست‌کردن ، علامات المؤمن خمس صلوة الاحدی وخمسین و زیارة الاربعین و التختم بالیمین وتعفیرالجبین والجهر ببسم الله الرحمن الرحیم .

اطراف عراق اجتماع نموده ومنظرهٔ حزن انگیزوگریه‌آوری را ایجاد نموده بودند و در آن روزها بواسطهٔ ازدحام زیاد و رفت و آمد دسته‌ها جای عبور نیست و همه خیابانهائی که بدو حرم منتهی میشود تحت اشغال افراد دسته ها است ،

معمول دسته ها این است که ساعت معین از راه معین که شرطه تعیین نموده حرکت میکنند و بنوحه خوانی و سینه زنی در حالی که پیرهن را از تن بیرون آورده‌اند روبحرم مطهرحضرت سید الشهداء عليه‌السلام میروند ودرصحن مطهر نیزمدتی سینه زده وبعداً می‌نشینند ونوحه خوان مشغول نوحه سرائی وروضه خوانی میشود، بعداً قدری سینه زده وبا حال منقلب دوان دوان وبرسرزنان روبحرم میروند وفریاد **واویل علی المظلوم** بلند دارند و بطوری در آنحالات منقلبند که اصلا توجهی باطراف ندارند و ممکن است اگرکسی در سر راه باشد دچار زحمت و آسیب شود ، و بعض از آنها از بس بسر میزنند و گریه میکنند بیهوش می‌افتند که‌چند نفراورا حرکت داده بیرون میآورند و مشاهدهٔ این حالت حقیقة حزن انگیز و گریه‌آور است و هربیننده از مشاهدهٔ آن محزون و گریان میشود ، پس از آن مشغول سینه زدن ونوحه خواندن میشوند و روبحرم حضرت ابی الفضل عليه‌السلام میروند و اینحالات در آنجا نیز تکرار میشود و موقعیکه رو بحرم میروند فریادشان به **واویل علی العباس** بلند است .

هردسته دارای پرچمهایی هستندکه در پرچم مقدّم نام موکب آنها ثبت است و عده‌ای هم از شیوخ و رؤسای آنها باآن پرچمها درجلو میروند و خود دسته ها از دنبال آنها هستند وبواسطهٔ جمعیت زیادهردسته فقط یکمرتبه می‌تواند این‌خط‌سیر را بآخر برساند و زیادتر نوبت باو نمیرسد و اول شروع حرکت دسته ها نیم شب نوزدهم صفر بود که مرتب بدون انقطاع شروع بحرکت نموده و رو بحرم میرفتند و تا نیم‌شب بیست و یکم صفر که قریب ۴۸ تا ۵۰ ساعت بود دوام داشت .

درمیان این دسته‌ها از اهل سنت هم بودند مثلاً در دسته‌های بغداد و سامره اکثر آنها از اهل سنت بودند و در دستهٔ سامره جمعی از سادات خدام که بسیاری

از آنها از اهل سنت بودند و جمعی از طلاب ایرانی در جلو بوده و سادات باین شعر مترنّم بودند :

نحن ابناء النبی المصطفی بعزانا قد اتینا کربلاء

و یکدسته دیگر از آنها که طلاب هم جزء آنها بودند این شعر رامیگفتند :

و کذا ابناء سامراء قد شار کونا فی العزاء و الولاء

ایرانیانی هم که مقیم کربلا بودند مجالس عزا داری مفصلی منعقد نموده و دسته هائی تشکیل داده بودند ازجمله خراسانی ها دستهٔ مجللی با پرچمهای قیمتی تشکیل داده و ابتداء این شعر را میخواندند :

خاکروب حرم شاه رضائیم همه سینه زن بهر شه کرب و بلائیم همه

درنزدیك حرم حضرت سید الشهداء علیه‌السلام این شعرراکه زبان‌حال زینب است میگفتند :

ز شام غم آمدم بکربلا یا حسین که سازمت با خبر زماجرا یا حسین

بعداً موقعیکه بحرم حضرت ابی الفضل رسیدند گفتند :

میر علمدار سلام علیك شاه وفا دار سلام علیك

ونوحه خوانی مفصلی درحرم حضرت ابی الفضل علیه‌السلام نمودند وبعداً ازآنجا خارج شدند .

قتل سیزده نفر

موضوع دیگر که درین سال بر تأثر عموم زوّار افزود این بود که یکی از اتومبیل ها که مربوط بیکی از موکبهای بغداد (موکب آتون وآتون یکی ازمحله‌های بغداد است) بود در نزدیکی اسکندریه که تقریباً نیمه راه بغداد وکربلاء است برگشته و درنهر سرنگون شد و جمعی زخمی شده سیزده نفر از مسافرین آن هم که یکی از آنها شوفر بوده کشته شدند و این خبر که در کربلا منتشر شد مردم حالت عجیب و تأثر فوق العاده پیدا کردند و جنازهٔ آنها را با تجلیل و احترام زیادی بکربلا آورده و

درحرم‌مطهرطواف داده و ازآنجا به نجف اشرف فرستادند و در نجف نیزبازارها را بسته بودند بعداً هم یکنفر دیگر از زخمیها بدرود زندگانی نمود وجنازهٔ او را هم که به نجف برده بودند همه تعطیل‌کردند ، و بطوریکه مسموع شد در کربلاء تاآن موقع جنازهٔ هیچکس با آن عظمت و تجلیل تشییع نشده بود و موکبی که این شهداء جزء آنها بودند بنام موکب الشهداء موسوم گردید ، و تمام دسته های عرب و ایران در نوحه خوانیهای خود مرثیه سرائی برای این شهداء نمودند و شرکت خود را در مصیبت ، وبلندی درجهٔ آنها را که در راه دوستی حسین علیه‌السلام کشته شدند بیان میکردند ، از جمله اشعاربعضی از آنها باین مضمون بود :

« ای حسین تا کنون شهدای تو هفتاد و دو تن بودند ولی اکنون به هشتاد و پنج تن رسیده‌اند اینها در راه عشق و محبت تو جان باخته اند ، دشمنان ، ما را سرزنش میکنند ولی آنها نمیدانند که کشته شدن در راه تو مایهٔ زندگی ابدی و سربلندی ، وشهادت دراین راه عین‌سعادت است .» وبهمین مضمون‌اشعاری میسرودند که میتوان بفارسی این شعر را نیزبمناسبت ذکر نمود :

بجرم عشق توام میکشند و غوغائی است

تو نیز بر سر بام آ که خوش تماشائی است

دسته های ایرانی هم برای تسلیت و تعزیت آن دسته رفته و در نوحه های خود اشاره بدان مینمودند . موقعی هم‌که موکب شهداء در روزشنبه ۲۲ صفرخواست از کربلاء حرکت کند رئیس آنها قدری آنها را دلداری داده گفت :

دلتنگ نباشید آنها مقام بلندی دارند و جزء شهداء و جانبازان راه حسین محسوبند و در فردوس اعلی جای دارند و خودش و شنوندگان همه گریه می‌کردند و تا موقعیکه سوار شدند مرتب نوحه خوانی میکردند و هرکس که بلهجهٔ آنها آشنائی داشت و زبان عرب میدانست خیلی متأثر و محزون میگردید .

سایر موکبها نیز از روز بیست و یکم بتدریج حرکت کردند و دسته هائی هم که پیاده آمده بودند از بعد از ظهر جمعه که روز بیست و یکم ماه بود وداع حرم

نموده مراجعت کردند .

موضوع دیگری که بی مناسبت نیست ذکر شود این است که چند سال قبل بین موکب نجف و کاظمین اختلاف و نزاعی رخ داده که از آن ببعد از نجف موکب جداگانه نیامده و میگویند کوفه نیز درین باب از نجف تبعیت کرده در صورتیکه حق این بود کوفیها ترك نکنند که بد نام نشوند و درین سال نیز عصر روز اربعین بواسطهٔ تنگی جا بین موکب شنافیه‌که نزدیك نجف است و یکی از دسته های بصره اختلافی در صحن مطهر رخ داده و سه چهار نفر از طرفین زخمی شدند ولی فوری شرطه و خود دسته ها جلوگیری نموده ونگذاشتند سرایت کند و بزودی رفع غائله شد و زخمیها را هم به بیمارستان بغداد فرستادند که درآنجا معالجه شوند .

نوحه خوانی

نوحه هائی که دسته ها میخواندند ابتداء اشاره بموکب و دستهٔخودشان بودواینکه ازکجاآمده وبرای‌زیارت‌اربعین و یاری حسین علیه السلام بکربلا می‌آیند و بعداً ورود اهل بیت را بکربلا در روز اربعین و زبان حال زینب علیها السلام را میگفتند ولی اشعارآنها جنبهٔ شعریت ادبی نداشت و با همان لهجهٔ محلی بود نه با عربی فصیح و طرز تلفظ آنها نیز مفهوم نبود از جمله موکب بصره اشعار زیر را در نوحه خود میخواندند .

موکب الخندق لفه من لوا البصره

ابهمتك یحسین یمشیّد الدین

یعنی یا حسین یا مشیّد الدین . یا حسین (یحسین) .

یَحسَین یالَگبتَك شَمسُ المضیَه — اَبَعُونَة الباری وَبِسْمك تْشَیَّد لوانه

یَحَسَینْ مِنْ تُرْبَتَكَ الغاضریَّه — عالی ضَحاهاو تجذبْ ارْباب الدّیانه

وَالله اشْمُصیبه السدتْ عالْجعفریه — ثَلشطعش مقتولُ بحزْن فجعوا عزانه

یا حُسینْ بِمُحبتكَ هائل رَزیة

خندق نام یکی از محله‌های بصره است که این موکب از آنجا تشکیل شده و کلمهٔ لفه بمعنی آمدن است و شاید ازمادهٔ لفت و التفات بطور مغلوط گرفته شده یا از مادهٔ لفی که بمعنی یافت شدن است میباشد والف ابهمتك و ابعون زائد وبرای زینت است و باء آن در تلفظ ساکن است و کلمهٔ یا حسین و یا مشیّد را یحسین و یمشیّدالدین میخواندند و کلمهٔ اش مخفف ای شیئی میباشد و طرز مخصوص تلفظ آنها با تحریر نمی‌توان ادا کرد .

معنی اشعار این است که موکب خندق از استان بصره آمده و بواسطهٔ همت توای حسین ای محکم‌کنندهٔ دین بیاری خدا نام‌تواست‌که لوای ما را مشید ومحکم گردانیده ، و روشنائی خورشید تابان از قبه و بارگاه تو است ایحسین که بعالم نور بخشیده و نور ما فوق نور شده و روشنائی وشعاع حقیقی او صاحبان دیانت را جذب میکند ، بخدا قسم چه مصیبت بزرگی‌است‌که‌برای پیروان مذهب جعفری پیش‌آمده و سیزده نفر در راه حسین کشته شده و عزای ما را سوزناکتر نموده‌اند ! ای حسین بواسطهٔ عشق و محبت تو است که این مصیبت بزرگ پیش آمده و جان خود را فدا نموده‌اند .

موکب هویدر نیزکه تمام ازسادات وسیاه پوشند و مرکب از دوازده دسته‌اند این اشعار را که زبان حال زینب و خیلی سوزناك و حزن انگیز است میسرودند .

یا جَدْنَاعَمّتَنا لِفت وِتْنادی یاهَا النّاسْ

بَالله عَلیکُم قَبْر اخُوی وَینْ دلَوّنی

اتْنادِی یَا هالی کَرْبَلاَ دَلّونِی بالعَبّاسْ

عِنْدِی عتَبْ وِیَّه ابنَ بُویَه لا تلُومُونِی

یا خویه جیت من الیسر یا سوری المناع

طر القبر عباس خویه و عاین متونی

منك یخویه اعتذرچی عفتك علی الگاع

عباس مو بیدی غصب یا خویه مشونی

راسك قبالی علی الرمح طول الدرب مرفوع

یاریت عمیه ولا اشوفك یاضوه عیونی

ما أدری استر للوجه یو اشقف الضربة

أبقی یخویه محیره لمن یضربونی

للکوفه ردونی یسیره لبن مرجانه

آمر علیه بمجلسه رادوا یذبحونی

عگب المعزة و الخدر والله علی صعبة

مسبیة من الکوفه لارض الشام یهدونی

و اعظم مصیبة طبتی للشام آه الشام

یا غیرة الله للاجانب فرجة خلونی

یعنی: ای جد ما ای حسین علیه السلام عمهٔ ما زینب بکربلا آمد درحالیکه ندا

میکرد ایمردم شما را بخدا سوگند نشان دهید بمن که قبر برادرم کجا است و ندا میکرد ای اهالی کربلا عباس را بمن نشان دهید که با پسر پدرم گله ها و درد دلهائی دارم مرا ملامت نکنید ، برادر جان از اسیری آمدم ای حصار محکم و بلند من بیرون بیا از قبر ای برادر جان عباس و شانه های مرا که از ضرب تازیانه کبود شده مشاهده کن و با چشم خود ببین ، برادر جان از تو عذر میخواهم که تو را در این بیابان گذاشتم و رفتم زیرا مرا بظلم و ستم از تو دور کردند و بردند ، برادر جان حسین ، سر مبارك تو جلوی روی من در تمام راه بر نیزهٔ بلند بود ، ایکاش کور میشدم و تو را با این وضع نمیدیدم ای نوردیدگان من ، برادر جان وقتیکه تازیانه بمن میزدند حیران بودم که صورت خود را بپوشانم یا ضرب تازیانه را از خود دفع کنم ، مرا بکوفه باسیری نزد ابن مرجانه (عبیدالله بن زیاد) بردند و او در مجلس امر بکشتن من کرد . بخدا قسم پس از عزّت و پرده نشینی خیلی برمن دشوار بود که باسیری بکوفه روم و از آنجا بشام ببرند ، بالاترین مصیبت من موقعی بود که وارد شام شدم ، آه از شام ، ای غیرت خدائی ما را برای تماشا وتفریح بیگانگان و دشمنان در معابر گردش میدادند !

این نوحه هم از موکب سماوه است :

زینب لفتَ هالیوم منّ الشام   بالْحَرم و الایتام
و تنادی مِنّ الیِسرُ ردّینَه   یِسَلام   گبرِ الولی وَینَه

مِن غسّله و مِنهو الحضر بِمه   و مِنهو الدفَن جسمه
حیف عْله اخویه الذاری تچفینه   یِسَلْام   گبرالولی وینه

رَدّیت هالیوم أشتچیله الحال دمْع النظَر ینسال

نرید الولی یسمع بواچینه یسْلام گبر الولی وینه

رَدّینه نتصارخ حرَمْ و ایتام ها لیوم منّ الشام

بَلچی الوطَن جذنه یودّینه یسْلام گبر الولی وینه

این عبارات همانطور که ملاحظه میشود با عبارات صحیح خیلی اختلاف دارد و لهجهٔ عوامانهٔ عرب عراق را میرساند و عربی صحیح آن این است :

زینب جائت فی هذا الیوم من الشام مع الحرم و الایتام و هی تنادی رجعنا من الاسروا اسلا ماه این قبرالولی من غسله ومن حفر عنده ومن دفن جسمه وا اسفا علی اخی‌حیث‌کان التراب کفنه وا اسلاماه این قبرالولی‌رجعت الیوم اشکوالیه حالی و دمعی سائل نرید زیارة الولی حتی یسمع بواکینا یا اسلاماه این قبر الولی رجعنا مع الحرم و الایتام من الشام نتصارخ و نبکی لعلنا نصل الی وطن جدّناوا اسلاماه این قبر الولی .

کلمهٔ هاء مخفّف هذا و من حرف جر، ولی دراینجا با تشدید و کسر خوانده میشود . و من الیسر ردینه یعنی من الاسرر دنیا ، یسلام مخفف یا اسلام ، و من هو الحضریمه یعنی من‌حضرعنده ، حیف‌علیه خوی الخ اصل‌آن حیف علی اخی‌الذّاری تکفینه ، اشتچیله یعنی اشتکیه ، بواچینه یعنی بواکینا ، بلچی اصل آن بلکه که از زبان فارسی گرفته شده است .

یعنی زینب امروز (مراد امروز اربعین است) از شام با حرم رسول ویتیمان بکربلا آمد و میگفت که‌مااز اسارت برگشتیم ای اسلام قبر ولی خداکجاست ؟ که او را غسل داد ؟که نزد او بود ؟ وکه او را دفن‌نمود ؟ افسوس بر برادرم‌که خاك، کفن اوبود، ما امروزازشام‌آمدیم که نزد او با چشم گریان شکایت حال خود کنیم و ولی

خداگریه‌های‌ما را بشنود ، ازشام باحرم رسول وایتام‌آل محمّد با دل بریان واشک‌ریزان برگشته و عازم وطن خویش حرم جدمان هستیم .

این نوحه نیز از موکب شرقی سماوه است .

مِنّ السَّماوَه جانِبِ الشَرقِیّ یِمظلوم مَوکبنَه لفه الیَوم

خِطّارَکَ اَلمیلَه یِبنُ عِلَّةَ التَکوین یِا لَبیَّك اَحتیه الدّینِ

زینبْ لِفَتْ مِنْ الیُسْرِلاچن بیاحال محتارَه بالاَطفالِ

وِتنادی‌جینه‌مِنِ‌الیُسریبن‌امی‌یحَسین یالَبیَّك اَحتیه الدّین

ما وَجِّد بِعینی الدَرْب أللهِ وْ لَحدً یا مُهجَة مُحَمَّد

حگّی عَلیك مِنْ البَچه لواَعمی العَین یا لَبّیك اَحتیه الدّین

یارَصَدْ عِزّی وْیا عمَدْ صیوانْ فخری یا مَظلوم تَدْری

محتاره بطفالَكْ بَگّیتُ وْ بالنساوین یا لَبّیك اَحتیه الدّین

طَبیّتْ وادی کَربلَه وْ صَدّیتُ لِلگاع شفت الاَثَر لِلسّاع

مِنْ‌حَرگ‌الخیِم‌وذَکَرْت‌مِنْ‌چِنْتوحَیّین یا لَبّیك اَحتیه الدّینِ

بِیا حاٰل وِ بِیاٰ وَجِه أرجَع للمَدینَه | یا عِزنه وَ وَلینهَ
ما چانَت بِظَنّتی لِفتَنی کَربلَه مِنین | یا لَبّیکَ اَحْتیه الدینِ

عربی صحیح آن این است :

موکبنا جائت الیوم من شرقی السماوه یا مظلوم نحن ضیفك یا بن علة التکوین یا من بك احییت الدین ، زینب رجعت من الاسر لکن بای حال مع الاطفال حیاری و هی تنادی جئنا من الاسر یا بن امی یا حسین یا من بك احییت الدین ما اجد بعینی الطریق والله شاهد ولا احد غیره یا مهجة محمد حق علی البکاء علیك و ان عمیت عینای یا رصد عزی و یا عمد صیوان فخری یا مظلوم مع اطفالك و النساء بقیت متحیرة دخلت کربلا و نظرت ساحتها و ذکرت الان الحوادث السابقه من حرق الخیم و زمن حیوتکم یا من بك احییت الدین بای حال و بای وجه ارجع الی المدینه یا عزّنا و ولینا ما ظننت المجئی الی کربلا مالی و لکربلاء .

کلمهٔ یَبن مخفف یا بن و یا لبیك احتیه محرف یا من بك احییت لاچن بیاحال یعنی لکن بای حال ، ما وچد یعنی ما اجد ، کلمه ولحد یعنی ولا احد ، من البچه یعنی من البکاء ، للساع یعنی للساعه ، و ذکرت من چنتوا حیین یعنی وذکرت زمانا کنتم حیین ، بیا حال و بیا وجه یعنی بای حال و بای وجه ، یا عزّنه و ولینه یعنی یا عزنا و ولینا ، ما چانت بظنی یعنی ما کانت بظنی ، و منین مخفف من این .

یعنی : ما از جانب شرقی سماوه بسوی تو آمده و میهمان توایم ای پسر علت ایجاد و کسیکه بتو دین احیاء شده است ، زینب از اسیری آمد لکن با چه حال حیران و سرگردان با جمعی از اطفال و میگفت ای پسر مادر من ای حسین ، ما از اسیری برگشتیم خدا شاهد است چشم من از گریه و غصه راه را نمی‌بیند و باید گریه کنم برتو، هرچند چشمانم کور شود ای کسیکه مراقب عزت من بودی و ای ستون خیمهٔ فخر من ای مظلوم میبینی که چگونه با اطفال و زنها حیرانیم وارد کربلا شدم ، حالا

وارد کربلا شده ، و آن صحنهٔ هولناك در نظر من مجسم شد و موقعی را که شما هم زنده بودید وگاه سوختن‌خیمه‌ها رابخاطر آوردم . نمیدانم بچه حال‌وبچه روبمدینه برگردم ای مایهٔ عزت ما ، وای صاحب اختیار ما، هیچ‌گمان نمیکردم که با اینحال بکربلا بیایم ، من کجاو کربلا کجا ، ای کسیکه دین بواسطهٔ تو زنده شده است .

مدح مولی علیه‌السلام این اشعار هم هرچند که مربوط باربعین نیست ولی چون با لهجهٔ محلی و دارای مطالب عرفانی و در مدح حضرت مولی علیه‌السلام است که موکب هویدر در روز بیست و یکم ماه مبارك رمضان در نجف اشرف خوانده‌اند لذا نوشته میشود .

مِن الْهُوَیْدِرْ یا عَلِی الْگبرك نَزُورَه
قُبُّةْ ضَرِیحك عالسَّمه اَللهُ مُعَلّیها
حائِرُ ضَرِیحَك یا عَلّی مِنْك یشعَ نُورَه
وَ مُشَرِّفَه اَلْبارِئْ علی الْکَعْبَة ومبانیها
یا بالحسَنْ و امْحَبّتك للشیعه مَذْخُورَه
مِن عالَمِ الذَّرِّ الْقَلَمْ بِاللَّوْح ماضیها
وَ وَلایَتَك بولایَتَك لا زالَ مَنْظُورَه
هُودُ وصالح آدَمُ وَ نُوحُ التجوابیها
یاباءِ سِرّ البِسْمِلَه الصّارت بِکُلّ سُورَه
وَ بِمُعْجِزاتَك حارَتِ النّاسْ بِمَعانیها

رُدَّتْ لَكَ بِالنَّهْرَوانِ الشَّمْسُ مَذْكُورَه

عَيْنُ الترِدّهذا الْخَبَرِ الْبارى يُعْميها

یعنی : یا علی از هویدر بسوی آرامگاه جسد پاك تو آمده‌ایم که قبهٔ ضریح تو را که خداوند آنرا بسوی آسمان بلند کرده زیارت کنیم ، یا علی ضریح تو از توکسب نورمیکند وخداوند بنای او را برکعبه شرافت داده، یا علی محبت ودوستی توازعالم ذرّ بقلم اعلی در لوح محفوظ برای دلهای شیعه ذخیره شده است ومملکت و ولایت تو بواسطهٔ دوستی و محبت تو همواره منظور عنایت ومحفوظ از فتنه است و هود و صالح و آدم و نوح باو التجاء آورده‌اند ، ای معنی باء بسم الله که در اوّل هرسوره واقع است در معجزات تو و حقائق آن مردم حیرانند . قضیهٔ ردّ شمس در نهروان برای تو یا علی در تواریخ مذکور است وکور باد چشمی که از این خبر نظر بپوشاند و آنرا منکرشود .

خلاصه : ایام اربعین‌درکربلا هم ازجهت مصیبت وهم برای زیارت وهم برای مشاهدهٔ وضع روضه خوانی عرب قابل ملاحظه است ، ولی ازدحام بقدری است که تشرّف اشخاص عادی بحرم مطهر برای زیارت خالی از اشکال نیست و ما درین دو روزه هر موقع خواستیم مشرّف شویم جزء دسته ها شده و بصحن مطهر داخل میشدیم .

ایام تشرف کربلا

روز سه شنبه هنوز ازدحام زیاد نبود ولی از شب چهارشنبه تقریباً موکبها وارد شده و ازدحام غریبی بود و سه شب نوزدهم و بیستم و بیست و یکم تقریباً تمام شب آوازنوحه خوانی اعراب در خیابانها بلند بود و قریب یکهفته درهای حرم و صحن تمام شب باز بود .

شب چهار شنبه آقا سید صالح که از طایفهٔ آل طعمه و ازسادات محترم کربلا

و پسرعموی سید محمد سعید صاحب خانهٔ ما بود و در زمستان سال یکهزار و سیصد و نوزده درطهران مشرّف بفقر شد و درکربلا امور طایفهٔ بهره که اسمعیلیان باشند بعهدهٔ او بود بدیدن آمد و عذر خواهی نمودکه چون در بغداد بوده و مسبوق نشده دیرتر بملاقات آمده و تا پاسی از شب در منزل ما بود .

صبح چهار شنبه آقای حاج شیخ محمد صدر الواعظین تهرانی و آقا شیخ علی طلبهٔ بجنوردی‌برای ملاقات‌آمدند وبا حاج شیخ‌محمد مذاکره‌کردیم‌که خدمت حضرت آیة الله آقای آقا سیدابوالحسن موسوی اصفهانی عرض کنند و اجازه بگیرند که خدمتشان برسیم و ایشان توسط آقای جواد آقا نوهٔ ایشان‌کسب اجازه نموده وقرار شد یکساعت از شب خدمتشان برسیم .

اسمعیلیه

یکساعت بظهر آنروز با آقا سید صالح نامبرده درپیش که متولی کارهای اسماعیلیان در کربلا میباشد برای دیدن عمارتی که در کربلا بنام فیض حسینی قصرسیفی ساخته بودند رفتیم .

کسانیکه این بنا را ساخته‌اند ازاسماعیلیه و پیرو امام سیف الدین‌که دربندر سورت درچین ساکن است میباشند وبه بهره معروف هستند وبین این دسته وپیروان آقا خان محلاتی فرق است و پیروان آقا خان او را امام و صاحب امر میدانند ، و میگویند امام در هرزمان میتواند احکامی وضع و رفع کند و از قرار مسموع امام آنان حکم نمازوروزه را ازآنها برداشته است ازینرواین دسته را ملاحده و باطنیه مینامند ، ولی پیروان امام سیف الدین این عقیده را ندارند و میگویند ابو علی منصور ملقب به الحاکم بامر الله پسر العزیز بالله خلیفهٔ فاطمی که سلسلهٔ نسب آنها بحضرت رسول علیه السلام میرسد امام زمان بود وغیبت‌کرد و پس از او نواب او در زمان غیبت رؤسای اسماعیلیه بودند و معتقدند که در زمان غیبت امام نیز رهبران که حجت نامیده میشوند وجود دارند و هر رهبری را خواننده ایست که او را داعی خوانند و هر خواننده را دستیاری است که او را ید گویند ، و امام سیف الدین پنجاه و یکمین نائب الحاکم بامرالله است و حتی میگویند دعوت در زمان غیبت

ممنوع است .

و راجع به اسمعیل بن جعفر الصادق علیه‌السلام نیز می‌گویند که حضرت صادق علیه‌السلام او را جانشین خود نموده و مأمور بصره نمود که سرّاً درآنجا دعوت کند و در آنجا وفات یافت و رشتهٔ امامت تا زمان الحاکم بامرالله متصل بود تا آنکه او غیبت کرد .

اسمعیلیه[1] نیز چنانچه در تواریخ مذکور است چند دسته‌اند : بعضی ازآنها اسمعیل را پس از حضرت صادق علیه‌السلام امام قائم میدانندکه زنده است و غیبت‌کرد و ظهور خواهدکرد ، وبعضی میگویند او درزمان پدر وفات یافت وامامت بفرزندش محمّد رسید و دور امامت باو تمام شد و بعد از او ائمه مستورند و حجّت و داعیان ظاهرند و زمان بی امام ظاهر یا مستور نباشد و بعد از ائمهٔ مستورین ظهور مهدی است وبعضی‌او را مجدّد دورهفتم وناطق آندور مینامند چنانکه‌آدم و نوح وابراهیم وموسی‌وعیسی ومحمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله هرکدام مجدد وناطق دوربودند وبنابراین محمّد بن اسمعیل حکم پیغمبر را دارد و فرزندان او ائمه میباشند .

یکدسته ازآنها در زمان الحاکم بامرالله قائل بالوهیّت او شدند و از رؤسای دعات‌این‌دسته ، حمزة‌بن‌علی‌زوزنی وحسن‌فرغانی احزم ومحمّد بن‌اسمعیل درزی بودند و بعداً نیز پیروانی داشتند و دُروزی ها که در شام و لبنان سکونت دارند باو منسوب میباشند .

گروهی هم منکرشرایع وقوانین اجتماعی دینی شده راه اباحه و الحادراپیش گرفتند و این قسمت از زمان حسن بن محمّد معروف به علی ذکره السلام که از اولاد حسن صباح وازجانشینان او بود بدستور او پیدا شد و پیروان او را ملاحده‌گفتند .

---

۱ ــ اسماعیل بن جعفر الصادق نزد اکثر قریب باتفاق ممدوح و مورد لطف وعنایت حضرت صادق (ع) بوده ولی چند خبر واحد ضعیف نیز در ذم او روایت شده و حتی ذکر کرده‌اند که شرب خمر میکرد و مورد سخط حضرت صادق (ع) بود ولی این اخبار مطرود است ، شرح آن در رجال مامقانی ذکر شده است .

یکدسته ازاسمعیلیه دشمنی ومخالفت کامل با پیروان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دارند وبلکه آنهارا واجب القتل میدانند(فرق الشیعه نوبختی)وبلکه بطور مسموع نظر کردن بگنبد و حرم مطهر حضرت کاظم علیه السلام را حرام گویند ولی عدهٔ دیگر این عقیده را ندارند بلکه بزیارت قبر آنحضرت نیز مانند سایر امامزادگان میروند.

منظور ما در اینجا ورود در شرح و بسط تاریخ اسمعیلیه نیست زیرا تاریخ اسمعیلیه خیلی مفصل و تشکیلات سرّی آنها و فدائیانی که تشکیل داده بودند بقدری است که کتب زیاد در آن باب تألیف شده و اخیراً نیز کتبی بعربی مانند: تاریخ الجمعیات السرّیه والحرکات الهدّامه وکتاب (الفاطمیون فی مصر)وکتاب(الحاکم بامر الله واسرار الدعوة الفاطمیه) وغیر آنها تألیف شده وجرجی زیدان نیز تشکیلات سرّی آنها را در زمان صلاح الدین ایوب مفصلاً بیان میکند وتاریخ تشکیل دولت فاطمیه را نیز در رمان فتاة قیروان (بانوی قیروان) ذکر نموده و در اینجا مناسب نیست که بطور تفصیل ذکر کنم.

طائفهٔ بهره تشکیلات مرتبی دارند و هریك از آنها موظف است که هر روز صبح پولی در صندوق اعانه بیندازد و مصارف آن بر حسب دستور امام سیف الدین است و ازین وجوه ساختمانهائی نموده‌اند ، از جمله در نجف اشرف عمارتی برای زوار اسمعیلی که به نجف اشرف مشرّف میشوند ساخته اندکه ازحیث جا درآسایش باشند ، عمارت بزرگی هم در کربلاء ساخته اند که دارای یکصد وسی و هشت اطاق میباشد وهر اطاق دارای آشپزخانهٔ کوچك و حمام که تمام آن اوله‌کشی شده و هر قسمتی ازعمارت، بانی معینی داردکه نام او دربالای آن نوشته شده و همه ازمردمان هند بوده‌اند ، و ابتدای شروع بساختمان آن در زمان سلاطین عثمانی و در حدود چهل سال قبل بوده و این ساختمان بتدریج در ظرف چندین سال ساخته شده و یك قسمت آن خیلی جدید است ، در وسط عمارت هم مسجدی ساخته شده که با شکوه است و جلو درب مسجد در دالان ورودی این اشعار و عبارات نوشته شده :

« بسم الله الرحمن الرحیم ومن یرد ثواب الاخرة نؤته منها

فی‌عصر سیف الدین مولی الوری | آمکان ابراهیم فی سیفی سرا
بانیه ابراهیم ابن شرف | و بهرروالا قد اشتهرا
من اهله قد سمیت برحمة | وقفاً لوجه الله قد اظهرا
تاریخ مبناه ایا ربنا | برحمة هبهائواب الاخرة ۱۳۴۶

آمکان ابراهیم فی عصر سیدنا مولانا الحادی و الخمسین فی الدعاة المطلقین ابی محمد الطاهر سیف الدین صاحب ط ع عبده الاحقر ملا ابراهیم بن الشیخ الماجد شرف عالی الهرروالا ساکن سید هپوربه من ماله الصمیم پاندهی لوجه الله الکریم فی الیوم الاول من شهرالله المعظم سنه ۱۳۴۶ یوم الثلثا وقف‌کری ته نا ثواب نوهدیه لاهله المسماة رحمة بانی بنت شمس الدین نی طرف اکیدو .

کلمهٔ آ بمعنی هذا است و ط ع مخفّف طول الله عمره میباشد و هرر والا یعنی اهل هررکه در هندوستان است و کلمهٔ بانی بمعنی بانومیباشد .

خلاصه معنی آنکه : این محلی است که در زمان داعی پنجاه ویکم سیف‌الدین صاحب توسط ملاابراهیم‌پسرشرف عالی‌ساخته شده وبیاد همسرخودرحمت‌بانو قربة الی الله آنرا وقف نمود .

کسانیکه از اسمعیلیه (بهره) برای زیارت مشرّف میشوند در آنجا بدون دادن‌اجاره ، منزل میکنند و خادم هم دارد و برای کسانیکه بضاعت ندارند خوراك هم داده میشود ، موقوفات زیادی هم از قبیل کاروانسرا و دکان دارد که برای حقوق کارکنان این محل و سایر مصارف آن از قبیل برق و آب و خوراك معین شده و آقا سید صالح نامبرده اکنون مدیر آنجا میباشد .

ضریح نقره مرقد حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام و همچنین ضریح نقره حضرت سید الشهداء علیه‌السلام که هر دو بسیار زیبا و مجلل است توسط رؤسای این طایفه در هندوستان ساخته شده و برای حضرت ابی الفضل علیه السلام هم بنا است همینطور تقدیم کنند .

آیة الله اصفهانی

شب بیستم برحسب مذاکرهٔ قبلی برای ملاقات حضرت آیة‌الله آقای آقا سید ابوالحسن رفتیم ، ابتداء در اطاق دیگر وارد شده و آقا زادهٔ ایشان آقای حاج آقا حسین خیلی اظهار محبت نمودند ، بعداً بهمراهی آقای مشیرالسلطنه و آقای مهدی ملك صالحی خدمت آیة الله رسیده و آقای جوادآقا و آقای آقا موسی که هردو نوه های آقا و بسیار با محبتند همراه بودند و آقای آیة الله نهایت ملاطفت نمودند .

حضرت آیة الله هشتاد وشش سال سن ایشان است و جثه ضعیفی دارند وخیلی شکسته و افتاده شده‌اند ولی در عین حال خیلی مهربان و گشاده رو میباشند و سابق تدریس هم مینمودند ولی‌در آن اوقات بواسطهٔ ضعف بنیه وکسالت ترك تدریس‌نموده بودند وآن ایام برای درك زیارت اربعین‌بکربلامشرّف شده بودند، ازاینرونگارنده در نجف موفق بملاقات ایشان نشده و در کربلا درك خدمت کردم و خیلی محبت و مهربانی نمودند و آقای مشیرالسلطنه راجع بوجهی که از عوائد موقوفات متصرفی ایشان طبق وقفنامه باید برای مخارج حرم مطهر حضرت مولا عليه‌السلام در نجف باعلم نجف بدهند مذاکره نموده‌که بپردازند و رسید بگیرند و روزبعد پرداختند ورسید گرفتند .

نگارنده از طرف پدر بزرگوارم ابلاغ سلام نموده ایشان نیز سلام رساندند و خیلی اظهار علاقه ومحبت نمودند وچون چند نفردیگرهم بودند مذاکرات دیگر نشد و یکنفر از درباریان عراق نیز بملاقات ایشان آمده وازاخبار ایران از جمله استعفای کابینهٔ آقای ابراهیم حکیمی نخست وزیر را اظهار داشت ، پس از سه ربع ساعت مراجعت کردیم .

صبح روز اربعین بقصد زیارت بصحن مطهر مشرّف شده و چون اجتماع زیاد بود بیکی از مهتابیهای جلوحجرات فوقانی رفته و از آنجا زیارت اربعین خواندیم ومشاهدهٔ نوحه خوانی و روضه خوانی آنروز درهر بیننده اثرمیکرد و دلها را متأثر

مینمود مخصوصاً موقعیکه دسته های عربها با وضع جنون آمیزی که بر اثر شدت محبت بود بحرم هجوم میآوردند .

پس از زیارت بدرب حجرهٔ آقا میرزا ابراهیم اصفهانی رفته و در آنجا آقا میرزا مهدی ساعت ساز بغدادی را که اصلا اهل طهرانست و فقیر بسیار با محبت خوبی است و تا آنموقع ندیده بودیم ملاقات نمودیم ، ایشان قبلاً در بغداد ساعت ـ سازی داشته ولی در آنموقع تقریباً دو سال بود که بواسطهٔ آب آوردن چشم وعمل آن ترك ساعت‌سازی نموده‌بودند . نگارنده‌ازملاقات ایشان‌خیلی‌خوشوقت شدم‌وبهرهٔ معنوی بردم ، شب هم با آقا میرزا ابراهیم بمنزل ما آمدند و مشغول تذکرمطالب دینی و خواندن کتب عرفانی بودیم .

روز جمعه فقط به تشرّف بحرم اکتفا نمودیم و شب شنبه چند نفر از رفقا مجتمع شدند ، صبح شنبه برحسب وعدهٔ قبلی اول طلوع آفتاب آقا میرزا مهدی ساعت ساز برای راهنمائی آمده و بمنزل آقا میرزا ابراهیم ایمانی رفتیم .

طویریج

سپس از آنجا بقصد طویریج که در حدود سه فرسخ و نیم تا کربلا فاصله دارد حرکت‌کردیم ، طویریج شهر کوچکی است که در حدود ۲۰ هزار نفر جمعیّت دارد و در کنار یك شعبه از شط فرات که در نزدیکی مسیب جدا شده وبطرف‌کوفه میرود واقع است ، این شعبه ازرودفرات، هندیه نامیده میشود ازینرو طویریج را هم‌که درساحل‌آن قرارگرفته هندیه‌گویند، این شهر تا حلّه در حدود چهار فرسخ فاصله دارد و جزء لوای حلّه میباشد و این کلمه بلهجهٔ محلی و محرّف ، طویریق میباشد که مصغر طریق و بمعنی راه کوچك است .

بین راه کربلا و طویریج نخلستانهای زیادی است که عشائر مختلف از قبیل یك شعبه ازبنی‌حسن وبنی‌کنده درآنجاسکونت‌دارند ودروسط نخلستانها نهربزرگی است‌که بجدول‌بنی حسن معروف است، رؤسای‌این قبائل دارای مضیف (مهمانخانه) میباشند و ما در بین راه در یکی از مضیف‌ها برای‌آشنائی بوضعیت آنها پیاده شدیم.

این مضیف بنام مضیف حاج حمود که ازشیوخ درجهٔ دوم بنی‌حسن بود شهرت داشت ، پس از آنکه پیاده شدیم از آنها اجازه گرفته وارد شدیم و حاج حمود و پسرش عبدالامیر نهایت محبت نمودند و چند نفر دیگر ازاعراب هم بودند ومهربانی نمودند و برای صرف ناهار و هم چنین توقف شب اصرار نمودند ولی ما چون عجله داشتیم قبول نکردیم وپس ازصرف چای و اظهار تشکر ازپذیرائی آنها، حرکت کرده بطویریج رفتیم .

این قصبه خیلی با روح است و رود هندیه برزیبائی آن افزوده است پلی روی شط بسته‌اند که وسائط نقلیه از روی آن بطرف حلّه میروند .

موقع ورود بطرف بازاررفتیم دراول بازارمحمد مهدی عطاررا معروف به صوفی پسرحاج علی که ازفقرای روشندل ومستخدم مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری بوده و در آنجا دکان دارد و نوهٔ او عبدالهادی پسرصالح نیز متصل بدان، دکان دیگری دارد ملاقات کردیم ، محمد مهدی فقیرخیلی با محبت و با عقیده است و منظور اصلی ما از رفتن بطویریج ملاقات ایشان بود ، ایشان از ملاقات ما خیلی خوشوقت شده و نهایت محبت نمودند و برای توقف شب اصرار کردند ولی چون ما عجله داشتیم از قبول آن عذر خواستیم ، قدری با ایشان بودیم و از مجالست ایشان بهرهٔ معنوی بردیم ، سپس با ایشان بگردش پرداخته و درکنار شط و داخل شهر گردش نمودیم ، عبدالهادی نیز خیلی با محبت است و از ملاقات ما خیلی خوشوقت شد و ما پس از آنکه چندی با محمد مهدی وعبدالهادی بودیم خدا حافظی نموده بطرف کربلا حرکت کردیم .

ملاقات ثانوی آیة الله اصفهانی

شب یکشنبه برای تودیع خدمت آیة الله آقای سید ابوالحسن رسیدم و در اطاق فقط نگارنده و آقا موسی نوهٔ ایشان بودیم و نهایت ملاطفت ومحبت فرمودند ، عرض کردم بقصدزیارت قبرحضرت زینب علیها السلام عازم شام هستم و برای اجازه آمده‌ام جواب ملاطفت داده فرمودند من در آخرماه به نجف مراجعت میکنم و البته در مراجعت

از شام که به نجف مشرّف شدید باز ملاقات خواهیم کرد ، و بعداً از نگارنده در موقع زیارت حرم حضرت زینب علیها السلام التماس دعا نمودند، بعداً نگارنده چند سؤال نمودم :

اول ـ راجع به زیارت بیت الله و حجّ در این دو ساله آیا صحیح است که نهی فرموده‌اید یا نه ؟ جواب دادند: حج کعبه مبتنی بر استطاعت مالی و حالی و طریقی و سیاسی است هر کدام از این ها موجود نبود وجوب از بین میرود وچون در این دو ساله از لحاظ سیاسی اشکالاتی پیش آمد نموده و قضیهٔ کشته شدن طالب یزدی در کعبهٔ معظمه موجب تیرگی روابط ایران و حجاز شده وبه ایرانیان هم توهین رسیده و پادشاه حجاز هم قدری مغرور و حفظ حیثیات اسلامی و شئون سیاسی ایران‌را هم ننموده و دولت ایران هم تذکره نمیدهد ازینجهت تشرف بمکه لزومی ندارد ، ولی نه آنکه فتوای حرمت داده باشم بلکه از جهت راهنمائی است و آن نیز نه بطور وجوب وازینرو برای سال آینده نمیتوان این نظر را ابراز داشت زیرا ممکن است تا آن موقع اشکالات مرتفع گردد .

دوم ـ راجع بزکوة اسکناس چه میفرمائید، چون ازجهتی زکوة برای نقدین (طلا و نقره) تعیین شده و از جهتی مناط مسکوك بودن و رواج آنست و امروز اسکناس حکم طلا و نقره را در رواج دارد ؟

جواب : اسکناس زکوة ندارد چون مشروط بهر دو شرط است (طلا و نقره با مسکوك بودن) وهریك از ایندو که منتفی شد زکوة منتفی میشود .

سوم ـ راجع بکشیدن تریاك چه میفرمائید ؟ چون جدّ امجد اعلی مرحوم آقای سلطانعلیشاه در تفسیر بیان السعادة آنرا تحریم نموده و مرحوم جدّ حقیر آقای حاج ملا علی نور علیشاه نیز کتابی در حرمت کشیدن تریاك بنام ذوالفقار نوشته و بسیاری از علمای زمان آنرا امضاء نموده‌اند .

جواب : تریاك بترتیبی که امروز معمول شده و در ایران شیوع پیدا کرده حرام است چون مورث صفاتی است که مخالف با دیانت وموجب از بین رفتن صحت

بدن است ، ولی استعمال طبی آن در دواجات و یا خوردن بر حسب دستور طبیب یا اعتیاد بخوردن آن بمقدار قلیلی که برای پیر مردان گاهی لازم میشود مانعی ندارد .

سپس با درخواست دعا از خدمت ایشان بیرون آمدم و نوهٔ ایشان آقای آقا موسی یك جلدکتاب وسیلة النجاة رسالهٔ عملیّهٔ حضرت آیة الله را به نگارنده دادند و گفتند وقتی تعیین کنم که برای ملاقات بیایند ولی چون عازم حرکت بودیم عذر خواسته موکول بمراجعت نمودم .

مزار حسینعلی شاه

صبح روز بعد اول آفتاب باآقا میرزا مهدی ساعت ساز برای زیارت قبر حسینعلی شاه مشرّف شدیم .

آنجناب اصلاً اصفهانی ونام شریفش حاج محمّدحسین وبنام جدّش شیخ زین الدین نیز معروف بوده جامع معقول و منقول و حاوی فروع و اصول و ازمجتهدین درجهٔ اول زمان خود بشمارمیرفته ورساله‌ای دررد ّپادری فیلسوف و کشیش معروف نصاری که در ردّ اسلام کتابی نوشته مرقوم داشته و جواب او را بنحواتم و اکمل داده است، خدمت جناب سید معصومعلی‌شاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی ارادت داشته و در سال ۱۲۱۲ در قصبهٔ ذهاب کردستان جانشین نور علیشاه شده و حسینعلی شاه لقب یافت و در سال ۱۲۱۴ که شاه سید علیرضا دکنی وفات یافت خلیفهٔ آنجناب شده و مطاع و پیشوای مطلق سلسلهٔ نعمة اللّهیه گردید ، در راه فقر و تصوف رنجهای بسیار کشیده و از دست مردم آزارها دید و در سال ۱۲۳۳ مجاور کربلای معلّی گردید وجناب حاج محمّد جعفر قراگزلو مجذوبعلی‌شاه را جانشین خود نمود و درشب چهارشنبه یازدهم محرم سال ۱۲۳۴ در موقع خواندن نماز مغرب بمعراج رفت واز عالم مادّی دوری‌گزید و بجهان جاودانی شتافت .

مزار ایشان در خیابان شرقی خیابان حضرت ابی الفضل که آنرا قطع میکند واقع است وبطوریکه دربستان‌السیاحه مرقوم است مدفن آنجناب درخارج دروازهٔ

نجف از طرف چپ دویست و هفتاد گام از دروازه دور است ولی اکنون آن قسمت جزء شهر میباشد و ساختمان شده است و مسجدی هم ضمیمهٔ آنست که بطوریکه در طرائق مذکور است به مسجد حاجی سیدکاظم رشتی معروف میباشد و درطرف دست چپ متصل بدرب آن دو اطاق کوچك است که مرقد ایشان در اطاق دومی است ولی بواسطهٔ رطوبت زیاد و عدم توجه به تعمیر آن مخروبه شده ومحتاج بتعمیرمیباشد، روی قبر کاشی نصب شده و این جملات برروی‌آن منقوش است :

« هو الحی الّذی لا یموت وفات مرحوم مغفور قطب العارفین و زین الواصلین وقبلة الموحدین وبرهان المحققین وقدوة العلماء العاملین العالم بالله العامل بامرالله حضرت حسینعلی شاه طاب الله ثراه و نور الله مرقده محرم ۱۲۳۴ » .

و مادّه تاریخ هم که روی قبر نوشته شده این است :

قطب امکان سپهر مُلك شهود — مظهر ذات و حسن نورعلی
در مناجات کرد خرقه تهی — گشت واصل بحی لم یزلی
گفت تاریخ رحلتش قانون — شه نعمت اقا حسینعلی

و چون وضعیت آنجا محتاج باصلاح بود خیلی میل داشتم که چند نفرحاضر بتعمیر میشدندکه نگارنده هم بوسع خودکمك درترمیم آن مزارمبارك بنمایم ، چون آن بزرگوار هم مانند مولای خود حضرت سید الشهداء علیه‌السلام در آن محل غریب است و توجهی بدانجا نمیشود[1] .

قبر صدر الممالك اردبیلی که از مشایخ جناب حاج محمد جعفرقراگزلوهمدانی (مجذوبعلی شاه) بوده در همان مسجد است ، جناب میرزا نصرالله خان صدرالممالك که از علماء وامرای اردبیل بوده ودرراه فقر زحماتی‌کشیده بود درزمان ولایتعهدی محمدشاه‌معلم و مربی او بود و در سلطنت او نیزخیلی‌محترم بود ، پس از فوت محمد شاه

۱ ــ اخیراً جناب آقای مشیرالسلطنه متحمل مخارج آن شده و بنظارت آقای سید کاظم قفطون و آقای میرزا ابراهیم ایمانی تعمیراتی شده است .

بعتبات عالیات مشرّف شده و در ششم محرم ۱۲۷۱ هجری درگذشت و در جوارپیرو راهنمای خود جناب حسینعلی شاه در مسجد نامبرده مدفون گردید ، بطوریکه مسموع شد آن مسجد فعلاً تحت نظر فرزندان ایشانست .

سپس بزیارت حضرت ابی الفضل علیه‌السلام مشرّف شده ونزدیك ظهر برای ناهار بمنزل آقا سید صالح که قبلا تقاضا نموده بود رفتیم .

آقای ناصر التولیه برادر آقای معاون التولیهٔ کربلائی که هردوساکن طهران میباشند و سابقهٔ آشنائی با ایشان از طهران داشتم و پس از چهل و دو سال که بوطن خود نیامده بود در آنموقع برای زیارت آمده بودند در آنجا ملاقات کردیم وایشان پسر عموی آقا سید صالح و از آل طعمه میباشد . وپسر ایشان نیز که جوان خوش اخلاقی است همراه بود .

ساعت سه بعد از ظهر به ملاقات آقا سید حسن کلید دار حرم حضرت ابی الفضل علیه‌السلام که پسرعمهٔ آقا سید صالح است رفتیم ، جوان خیلی خوش اخلاق و با محبتی است و ماشین تصفیهٔ آب کربلا از او است و ثروت زیادی دارند چند سال است که ایام تابستان بشمیران طهران میآیند .

آقا سید صالح خواهش کردند که برای زیارت سرداب مرقد حضرت ابی الفضل علیه‌السلام برویم ایشان قبول کرده و وقت آنرا موکول بتعیین خودمان نمودند و ما برای صبح روز بعد تعیین نمودیم ، سپس بحرم حضرت ابی الفضل مشرّف شده و نماز مغرب و عشاء را در حرم حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام خواندیم .

مدفونین در حرم مطهر وصحن

از علمای مشهور که درصحن مطهرمدفون میباشند مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی میباشدکه درسال ۱۲۲۷ متولد شده وجمع بسیاری‌ازشیعهٔ عراق وایران وهندوستان وترك ازایشان‌تقلید مینمودندواوراکعبه وقبله می‌گفتند، در۱۶ ذیقعده سال ۱۳۰۹ در کربلا وفات یافت و در یکی از حجرات صحن مطهر مدفون گردید ، چهار فرزند داشته از اینقرار حاج شیخ حسین ، حاج شیخ علی شیخ العراقین ، حاج شیخ محمد

معروف بابن الشیخ ، ومرحوم حاج شیخ عبدالله که ازهمه‌کوچکتر وازمشایخ بزرگ سلسلهٔ نعمة اللهیه‌بوده ورحمتعلیشاه لقب داشتند ، حاج شیخ حسین نیزدر ۲۲ شوال ۱۳۳۹ وفات یافت و در جوار پدرمدفون‌گردید .

دیگر مرحوم آیة الله میرزا محمّد تقی شیرازی‌که ازمراجع مهم شیعه و پس از مرحوم آخوند ملا محمّد کاظم خراسانی و آیة الله یزدی مورد رجوع مردم‌گردید .

دیگرمرحوم سیدکاظم رشتی که از شاگردان مرحوم شیخ احمد احسائی وغلّو زیادی نسبت بشیخ داشت ومیرزا علیمحمد مؤسس بابیه وحاج محمّد کریم خان رئیس شیخیه ازشاگردان ایشان بودند . سیدکاظم مرام اخباری داشت وبا علم اصول موافق نبود در سال ۱۲۵۹ وفات یافت و در رواق پائین پای شهداء مدفون گردید .

شاگرد ایشان حاج محمّد کریم خان مؤسس فرقهٔ شیخیه نیز از قاجار بود و در فضل وکمال شهرت‌بسزائی‌داشت ونسبت بشیخ احمد غلّوی داشت درشعبان سال ۱۲۸۸ وفات یافت و در رواق پائین پا دفن گردید .

محمّد علیشاه و احمد شاه قاجار نیز در یکی از حجرات رواق پشت سر مدفون میباشند .

شب که بمنزل‌آمدیم آقای عبدالامیر ترجمان پسرآقا میرزا علیخان خاموش که جوان متدین و فقیر با محبتی است با پسر عمهٔ خود برای ملاقات آمد ، شغل ایشان کفش دوزی است ولی‌چند سال است‌که نوحه خوانی موکب بصره نیز با ایشان است ودرآن روزهاگرفتارهمان قسمت بودند ، سپس بخواهش نگارنده نوحه عربی و روضهٔ مختصری خواندند .

سرداب‌حرم ابی الفضل علیه‌السلام

صبح روز بعد ساعت نه بر حسب وعدهٔ قبلی بهمراهی آقا سید صالح بزیارت سرداب حرم مطهر حضرت ابی الفضل علیه‌السلام مشرّف شدیم ، بسیار حزن آور بود بطوریکه همراهان از گریه خود داری نداشتند و گوئی خود جسد مبارك حضرت ابی الفضل علیه‌السلام را زیارت میکنند .

آری ، اگر حال محبت و بستگی و علاقهٔ معنوی باشد همینطور است وهرچه ظاهراً نیز نزدیکتر شود و قرب مکانی حاصل آید حال محبت و شعلهٔ شوق بیشتر میشود ، از در و دیوار سرداب و دالان های آن آثار عظمت و بزرگی مقام هویدا بود و مانند این بود که در همه جا خود حضرتش ناظر و شاهد اعمال است از اینرو در عین اشتیاق تام و رغبت زیاد بزیارت آن مقام مقدس از مشاهدهٔ آنجا و زیارت در و دیواریکه بوی عشق و شور شهادت و جانبازی از آن بلند بود لرزه براندام ما افتاده و با حال شوق و تأثر ضمیمه شده بود .

متصل برواق طرف شرقی اطاق کوچکی است و از آنجا دری مقفّل بطرف سرداب است از آنجا پائین رفتیم دالان طویلی بعرض دو متر دور میزنند و مربعی را تشکیل میدهد که هرضلع آن دالانی است که در زیر یکی از رواقها قرارگرفته و ازوسط راهرو ودالانی‌که در زیررواق شرقی است دالان‌کم عرض کوتاهی بطرف داخل باز میشود ، قدری کـه رفتیم وارد دالان دیگری میشویم این دالان در اطراف اطاق کوچکی است که قبر مطهر حضرت ابی الفضل علیه‌السلام درآنجا واقع شده و چند سوراخ کوچك گذاشته شده و در ندارد و ضریح بر روی این مسقف در بالا قرارگرفته است و چون این دالانها تاریك است هر کدام شمعی در دست گرفتیم و داخل آن اطاق را نیز از سوراخها توسط شمع مشاهده کردیم و نمازی خوانده زیارت و طواف نمودیم و حال غریبی برای همراهان دست داد .

در یکی از دالانهای بزرگتر چاهی است عمیق که آب دارد ولی مدتها است متروك مانده است پس از زیارت آنمقام مقدس بیرون آمده وبمنزل رفتیم .

حاج مطهر علیشاه

عصر بیرون رفته‌وبحرم حضرت ابی الفضل علیه‌السلام مشرّف واز آنجا که بیرون آمدیم در دم دکان آقا میرزا ابراهیم آقای حاج مطهر علیشاه پیشوای دراویش خاکسار را ملاقات نمودیم ، ایشان سلام کردند نگارنده چون نمیشناختم از نامشان سؤال نمودم ایشان خود را معرفی نموده و اظهار کردندکه قصد ملاقات داشتند ولی میخواستند که قبلاً اطلاع

دهند ، نگارنده نیز از ملاقاتشان اظهار مسرّت نمودم ، از شیخ ایشان سؤال کردم؟ گفتند شیخ من مرحوم حاج بحارعلیشاه بود (ایشان بحارو بعضی دیگر بهارمیگفتند) وسلسله بحضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام میرسد و در تواریخ هم سلسلهٔ ترابیه ذکر شده و مقصود همان خاکسار است ازمشایخ ایشان پرسیدم تا هفت طبقه بدین ترتیب ذکر کرده‌اند :

ایشان جانشین حاج بهار علیشاه مدفون در وادی السلام و او جانشین قطار علیشاه ! مدفون در طهران ، و او جانشین‌خوشحال‌علیشاه رشتی‌مدفون دررشت ، و او جانشین بحرعلیشاه و او جانشین ببرعلیشاه (!) که هردو درمازندران مدفون هستند و اوجانشین کرمعلیشاه که درونك جنب قبر مستوفی مدفون است وبطوریکه ایشان اظهار میداشتند سلسلهٔ ایشان بشاه سید جلال بخارائی که معاصر حضرت شاه نعمة الله ولیّ بوده میرسد ازینرو سلسله را جلالی‌نیزگفته‌اند و بنا باظهار ایشان درین سلسله شاه سید جلال پسرشاه سید علی اصغر پسرسید محمّد فرزند امام علی النقی نیز از بزرگان سلسله بوده است .

طرز ورود در سلسله را پرسیدم ؟ گفتند : هرکسی که بخواهد وارد درسلسله شود باید هزار و یك روز خدمت کند کسانی هم که باید بکمال برسند سه اربعین ریاضت بآنها دستورداده میشود دراربعین اول باید ترك حیوانی ودردوم ترك حبوبات و در سوم ترك اکل نمود و فقط بنمك و آب افطار کرد ، گفتم آیا ممکن است یك نفرچهل روزاصلاً غذا بمعدهٔ اونرسد ؟ گفتند : هیچ مانعی ندارد و اطباء نیزتصدیق نموده‌اند و من خودم هم امتحان نموده‌ام چون این امر تدریجی است و ابتداء فقط ترك حیوانی بعد حبوبات بعد مطلق مأکولات میشود و بعلاوه خود نمك غذائیت دارد ، گفتم مخالف بهداشت بدن و موجب از بین رفتن قوای بدنی است ، گفتند بزرگان سابق ما امتحان کرده اند و آنها تا عملی را با شرع تطبیق نمی‌نمودند بدان اقدام نمیکردند .

گفتم در سلسلهٔ شما تقید بآداب شرع لازم است ؟ گفتند البته تا ظاهر شرع

درست نباشد بباطن نمیتوان رسید و همهٔ آداب شرع را باید رعایت‌کرد و من بهمهٔ پیروان دستور میدهم که حفظ آداب شرع نمایند .

گفتم راجع بسلاسل صوفیه چه میگوئید ؟ گفتند : ماهر که نام علی را برزبان راند خوب میدانیم ولی‌سلاسل‌حقه را دوازده سلسله میدانیم از جمله سلسلهٔ نعمة ـ اللّهیه که بآقای صالح علیشاه منتهی میشود . لیکن از جهت اینکه همه نام مولا عليه‌السلام را بر زبان میرانند همه را دوست داریم و بهمین جهت با علی اللّهیان نیز محبت داریم .

نگارنده‌گفتم البته درویش باید همهٔ خلق عالم را دوست بدارد ومظهرمحبوب بداند و در همه جا او را جلوه‌گر بیند و نسبت بهمه کس مساعدت و محبت داشته باشد که خدمت بنوع یکی از عبادات است ولی مقام تکلیف با تکوین فرق دارد ، و در این مقام هرکه بانجام تکلیف و تطبیق آن با تکوین نزدیکتر باشد تقدم دارد و آنکه نام خدا و پیغمبر را بر زبان میراند مقدّم است برکسیکه اصلاً نام آنها را نمیبرد و هم چنین معتقدین به پیغمبرخاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله ومسلمین برغیرآنها تقدم دارند .

همینطور در میان مسلمین کسانیکه دم از ولایت و تشیع میزنند بر دیگران مقدّمند و در میان شیعه هم اشخاصیکه ادعای فقر وتصوف دارند بر سایرین مقدّم میباشند چون بیشترازدیگران دعوی بستگی‌بمولا عليه‌السلام دارند و در امور اجتماعی رعایت این قسمت لازم‌است ، ولی‌درعین حال سروکارما با یکی‌است واختلاف معنوی که در مذهب است سبب نمیشودکه بظاهر هم ترك معاشرت شود ، بلکه تمام مذاهب اسلامی باید با یکدیگر متحد شوند تا بتوانند بر مشکلات اجتماعی خود فائق آیند .

بیانات نگارنده را پسندیدند وچون نزدیك غروب بودازایشان تودیع نمودم و ایشان تقاضا داشتندکه وقتی برای ملاقات تعیین شود ولی چون نگارنده صبح روز بعد عازم حرکت بودم‌موکول بمراجعت نمودم وایشان خواهش‌کردندکه درمراجعت

در کوفه بخانقاه ایشان بروم و از ایشان ملاقات نمایم[1].

اول غروب بحرم مشرّف شده و درآنجا آقا محمّد مهدی عطار طویریجی راکه قبلاً نام بردیم ملاقات نمودیم ایشان پسر مرحوم حاج علی نوکر مرحوم حاج شیخ عبدالله حائری میباشند و حاج علی فقیر با بصیرت و با محبتی بود ، پسرش نیز همینطور است و درطویریج سکونت دارد وایشان بقصد ملاقات نگارنده ازطویریج حرکت کرده بودند و اتفاقاً همان ساعت اول ورود ملاقات نمودیم .

پس از خواندن نماز بهمراهی ایشان و آقا سید کاظم و آقا میرزا ابراهیم و همسفران بمنزل آقای عبدالامیر ترجمان که قبلا وعده شده بود رفتیم و درآنجا از غزلیات آقای خاموش خوانده شد و بهرهٔ معنوی بردیم و تا ساعت هشت و نیم در آنجابودیم بعداً ازآنجا بیرون آمده بتدریج دربین راه با رفقای آنجا تودیع‌نمودیم که صبح حرکت کنیم .

دو طفل مسلم

صبح روز سه شنبه ۲۵ صفر اتوموبیل سواری تهیه نموده باتفاق آقای مشیر السلطنه و آقای ملك صالحی ساعت ده از کربلا بطرف کاظمین حرکت نمودیم .

در مسیّب که تقریباً چهار فرسخی کربلا است بزیارت طفلان مسلم ، ابراهیم و محمّد که مزار آنها قریب دوکیلومترتا مسیّب فاصله دارد رفتیم .

این دو طفل بنا بقول مشهور با خود مسلم علیه‌السلام بودند و بعداً گرفتار شدند و بعضی هم نوشته‌اند که با مادر خود درکربلا بودند و موقعیکه خیام را آتش زدند همهٔ اهل بیت و اطفال ازجمله این دوطفل فرارکردند وپس از آنکه مجدد مجتمع شدند دو دختر از حسین علیه‌السلام و دو پسر از مسلم نیافتند ، پس ازجستجوی زیاد دو دختر حسین علیه‌السلام را در کنار بوته خاری دست بگردن یافتند چون خواستند آنها را حرکت دهند معلوم شد مرده‌اند ، و دو طفل مسلم چون پسربودند فرارکردند و

---

۱ ـ بر حسب همان وعده در سفری که در آذر ۱۳۲۸ (صفر ۱۳۶۹) توفیق تشرف بعتبات عالیات دست داد در کوفه بخانقاه ایشان که مقابل مسجد کوفه است رفتیم .

بالاخره گرفتار شده بوضع فجیعی که در مقاتل مذکوراست شهید شدند و در محلی که فعلاً به مسیّب معروف است مدفون گردیدند .

صحن آنجا با روح است و مزار با صفای حزن انگیزی دارد و از در و دیوار آن بوی غربت و یتیمی بمشام میرسد و در هرشخص با عاطفه تأثیر میکند .

آری کسانیکه در راه حق و حقیقت از روی ظلم و ستم شهید شده باشند در حقیقت نمرده و زندهٔ جاوید میباشند :

زنده که باشد ببر هوشیار   آنکه بمیرد بسر کوی یار

ویژه آنکه طفل و غریب بوده و قاتل از رسوم انسانیت بیگانه باشد ، مانند این دوطفل بیگناه‌که بنا ببعض تواریخ بخانهٔ قاتل خود پناه‌آورده بودند و مع ذلك قاتل برآنها رحم نکرد !

بسوی کاظمین

پس ازآن حرکت نموده یکساعت بعد ازظهر بکاظمین وارد و بفندق المفید رفتیم و عصر و اول شب بحرم مطهرمشرّف شدیم ، آقای شیدانی هم که صبح از نجف حرکت کرده بودند اول شب وارد شدند .

صبح ببغداد بسفارتخانهٔ ایران برای اقدام راجع بویزای تذکره ها رفتیم ودر اطاق آقای کیوانی آقای میرسید حسن میر عمادی را که از اهل مشهد و از فقرای نیك و با محبت میباشند و بنا بود ازطهران با ما حرکت کنند و موانعی ایجاد شده بود که نتوانستند و روز قبل وارد شده بودند ملاقات کردیم ، و آقای فرهنگ را نیز ملاقات نمودیم ومذاکراتی راجع بحرکت و ویزاها شد و قرار شد که بلیط ترن برای روز بیست و هشتم صفرکه ساعت هشت ونیم بعد از ظهر حرکت میکندگرفته شود و چون از خاك ترکیه عبور می‌کندگرفتن ویزای ترکیه هم‌لازم بود ولی چون مدت اعتبار ویزای مصر منقضی‌میشدگرفتن ویزای فلسطین‌که عبوری بود میسرنشد.

پس از مذاکرات لازمه بهمراهی رفقا و آقای میرعمادی ببازار آمده و رفقا آنچه‌لازم داشتند تهیه‌نمودند ، سپس ناهارصرف‌شدآنگاه‌بحجرهٔ آقای‌حاج‌سیدحسن

رفتیم و اطلاعاتی راجع بمسافرت سوریه کسب نمودیم و ساعت ۳ بعد از ظهر بکاظمین مراجعت نموده و بزیارت قبرسید مرتضی و سید رضی رفتیم .

ساعت چهار بعد از ظهر آقای فرهنگ برای ملاقات آمدند و بنا بود آقای میرعمادی هم عصر بیایند ولی بعد معلوم شد که با آقای کیوانی آمده و منزل ما را پیدا نکرده مراجعت کرده بودند .

روز بعد بواسطهٔ بارندگی از منزل بیرون نرفتیم و آقای ملك صالحی برای گرفتن تذکره ها از سفارت ترکیه ، ببغداد رفتند و آقای شیدانی هم برای کارهای خود ببغداد رفتند .

عصر آقای میرعمادی و آقای فرهنگ آمدند ومذاکره شد که صبح روز بعد که جمعه بود برای زیارت قبر سلمان بمدائن برویم .

تاریخ رحلت حضرت رسول (ص)

شب جمعه برای نمازبحرم مشرّف شدیم وچون شب بیست وهشتم وبنابعقیدهٔ مشهورشیعه رحلت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در این روز بوده لذا جمعیت زیادی در حرم مشرّف بودند و دستهٔ سینه زنی هم دربازار حرکت میکرد .

این نکته ناگفته نماندکه این عقیدهٔ مشهورشیعه است ولی‌کلینی علیه الرحمه درکافی ذکرمیکندکه : دردوازدهم ربیع الاول‌رحلت فرموده و مولوی هم در مثنوی معنوی در تفسیر حدیث : من بشّرنی بخروج الصفر بشّرته بالجنة میفرماید :

احمد آخر زمان را ارتحال   در ربیع اوّل آمد بی جدال

و اهل سنت هم عموماً دوازدهم را رحلت میدانند و ابن شهرآشوب نیز در مناقب خود رحلت حضرت را در دوازدهم ذکر کرده و شیخ ابوالمحاسن حسین بن حسن جرجانی درتفسیرخود موسوم به جلاء الاذهان وجلاء الاحزان معروف بتفسیر گازر در ذیل آیهٔ : **واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله** در اواخر سورهٔ بقره ذکر میکند که‌آیه‌یا **ایها الرسول بلغ** درغدیرخم برحضرت نازل شد وهم درآن‌منزل: **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی** فرو آمد پس از آن هشتاد و

دو روز برآمد آیت ربا آمد پس از آن این آیت **واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله** آمد و رسول خدا پس از آن بیست و یکروز در دنیا بود که اگر ماه ذی‌حجّه ومحرّم وصفرهرکدام سی‌روزبوده (چون سه ماه هم از نظرنجومی ممکن است متوالیاً ۳۰ روز باشد) و از غدیر تا آخر ذیحجه ۱۳ روز میشود جمعاً ۷۳ روز ، و نهم‌ربیع‌الاول۸۲ روز و اگر۲۱ روزبعدهم حساب‌کنیم‌اواخرربیع‌الاول رحلت حضرت میشود ولی اینطورقولی نرسیده است و درتفسیرمجمع البیان ذیل همین‌آیه نزول آیهٔ **الیوم اکملت لکم دینکم** را درعرفه وعرفات ذکرکرده وبقیه را مانند قول ابوالمحاسن ذکر نموده است که بنابر آن قول رحلت حضرت در اواخردههٔ دوم ربیع الاول اتفاق افتاده است .

و نیز در مجمع در اول سورهٔ توبه روایتی ذکر شده که معنی آن این است که چون آیهٔ **ان الله بریء من المشرکین** را برآنهاخواند مشرکون‌گفتند ما هم از پیمان و عهد تو و پسر عم تو بیزاریم و چون سال بعدکه سال دهم بود رسید پیغمبر حجة الوداع را انجام و بمدینه مراجعت فرمود و بقیهٔ ماه ذیحجه و نیز ماه محرم و صفر وچند شب از ماه ربیع الاول را درمدینه بود تا آنکه بخداوند ملحق‌گردید که از این روایت نیز معلوم میشود رحلت آنحضرت در ماه ربیع الاول بوده است .

در رجال ما مقانی اقوال مختلفه درتاریخ رحلت آنحضرت ذکر شده از جمله مذکوراست که خوارزمی‌در اول ربیع الاول و ثعلبی و قاضی ابوبکر در دوم و طبری از ابن کلبی و ابی مخنف نیز همینطور حکایت نموده و بعضی هیجدهم گفته‌اند و بعضی بیست و دوم گفته‌اند که این دو قول با عبارت مجمع البیان تقریباً نزدیك میشود وبعضی در هشتم و بعضی دردهم و گروهی در سیزدهم جمعی در چهاردهم و عده‌ای هم در پانزدهم ربیع الاول گفته‌اند .

ولی آنچه نزد همهٔ اهل سنت مشهوراست و درشیعه نیز پس از قول به بیست و هشتم صفر بیشتر شهرت دارد و مورد وثوق است همان قول دوازدهم میباشد و اینکه بعضی گفته‌اند شاید کلینی درین باره تفسیر نموده که قول عامّه را گفته ،

بی‌مورد است زیرا کلینی در هیچ موردی از اظهار عقاید تشیع و احکام تقیه ننموده چگونه فقط درین مورد تقیه کرده ؟ باضافه در تاریخ تقیه معقول نیست.

و نظر بحدیث مذکور و رأی کلینی پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه روز دوازدهم را نیز بنام وفات آنحضرت مجلس سوگواری منعقد مینمایند ومحتمل است که روز بیست و هشتم صفر روز شدّت مرض بوده که از حیات حضرت مأیوس شده بودند و روز دوازدهم ربیع الاول رحلت فرمود که جمع بین دو قول باشد.

لکن شیعه روز بیست و هشتم را رسماً روز سوگواری میدانند و در همه جا بدین مناسبت تعطیل است وباآنکه درتواریخ وفات حضرت امام‌حسن علیه‌السلام باختلاف در هفتم و بیست و هفتم و بیست و هشتم و بیست ونهم صفر ذکرشده و بعضی تعطیل عمومی را بواسطهٔ رحلت امام حسن علیه‌السلام میدانند، ولی نزدیکتر باحترام آن است که این تعطیل بنام حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله یا بنام هردوباشد هرچندبین بزرگان جدائی نیست ولی مشهور بین شیعه این است که بیست و هفتم صفر رحلت امام حسن علیه‌السلام و بیست و هشتم رحلت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و آخرماه را رحلت حضرت رضا علیه‌السلام میدانند.

مدائن

صبح روزجمعه ببغداد حرکت‌کرده و درجسرالمأمون آقای میر عمادی و آقای فرهنگ را ملاقات نموده مجتمعاً با اتومبیل سواری بطرف مدائن حرکت کردیم و مسافت آنرا که قریب چهار فرسخ است بواسطهٔ خرابی راه در یکساعت پیمودیم.

نام مدائن قبل از اسلام تیسفون بود که در زمان اشك سیزدهم از سلاطین اشکانی (۵۵ ـ ۳۷ قبل از میلاد) پایتخت ایران شد وروزبروز براهمیّت آن افزوده شد و در زمان ساسانیان ویژه انوشیروان بنهایت وسعت و عظمت رسید و در زمان خلیفهٔ دوم بتصرف مسلمین درآمد و چون خیلی بزرگ و با عظمت بود وعرب کمتر شهری بآن عظمت دیده بودند لذا آنرا مدائن نامیدند که جمع مدینه و بمعنی شهرها میباشد.

ابتداء بزیارت قبر سلمان فارسی که از طرف خلیفهٔ دوم والی مدائن شد ودر همانجا وفات یافت رفتیم ، قبر او در آنجا معروف و زیارتگاه عموم است .

در سال وفات او بین مورخین اختلاف است بعضی سال بیست و هفت و جمعی سی و سه و گروهی سی و شش هجری گفته‌اند و مینویسند که علی علیه السلام در همان شب از مدینه بمدائن آمده و او را کفن و دفن نمود البته این امر بظاهر مشکل بنظر میرسد ولی بنظر عرفان که معنویت علی علیه السلام را در همه جا مخصوصاً نزد مخصوصین حاضر وناظر میدانند خالی از اشکال است ، زیرا سلمان از اصحاب خاص علی علیه السلام و دارای معرفت بنورانیت بوده و دست معنویت علی علیه السلام همواره او را از کثافات و آلودگیهای دنیوی پاك و پاکیزه داشته و راهنمای او بوده در آنموقع بطریق اولی دست از او برنداشته است .

متصل بمزار سلمان در همان صحن مزار حذیفة بن الیمان صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله واقع شده است حذیفة از نزدیکان وخوّاص حضرت رسول صلی الله علیه و آله وامیرالمؤمنین علیه السلام بود و همواره میگفت : من منافقین امّت را می‌شناسم ، وپس از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله درکوفه ساکن شد و پس ازقتل عثمان‌که مردم با علی علیه السلام بیعت‌کردند او نیز مجدد بیعت نمود و چهل روز پس از آن در سال سی و ششم هجری درمدائن وفات یافت و پسران خود صفوان وسعید را به‌بیعت با علی علیه السلام وصیت کرد و آنها نیز بوصیت پدر عمل‌نموده و در جنگ صفین بدرجهٔ شهادت رسیدند .

قبر جابربن عبدالله انصاری هم‌که از بزرگان صحابه وازبدریّین بوده وتازمان حضرت باقر علیه السلام نیز حیات داشته و حضرت رسول صلی الله علیه و آله باو فرموده بود که : تو فرزند من باقر علیه السلام را ملاقات خواهی کرد از طرف من باو سلام برسان ، در اطاق جداگانه واقع است و جلوی قبر جابر قبر سید محمد طاهر بن علی بن الحسین علیهما السلام واقع است ولی صحت و سقم‌آن معلوم نیست چون در تواریخ صحیحه فرزندی باین نام برای آنحضرت ذکر نشده و شاید فرزند بلا فاصله نبوده است .

طاق کسری

پس از آن برای تماشای ایوان مدائن رفتیم ، الحق ایوانی باین بزرگی و بارگاهی باین عظمت گمان نمیکنم وجود داشته باشد در آنموقع هم نظر عبرت و هم نظر تحسین پیش آمد و قصیدهٔ :

هان ایدل عبرت بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینهٔ عبرت دان

و شعر :

جزای حسن عمل بین که روزگار هنوز
خراب می نکند بارگاه کسری را

بخاطرم آمد .

آری ، روزگار همینطور است و همینطورهم خواهد بود ، چه بزرگانی دراین عمارت زندگی کرده و گذاشتند و رفتند ، و از جهتی کسانیکه این بنای بزرگ را نموده‌اند چه زحمت ها کشیده و با چه استحکامی ساخته‌اند که پس از هزار و چهار صد و چند سال هنوز از بین نرفته است !

این عمارت بارگاه انوشیروان عادل از بزرگترین پادشاهان دادگستر ایران بوده و عظمت بنا بر عظمت صاحب آن دلالت میکند و در سال نوزدهم پادشاهی خود آنرا بنا نمود و کاخ سپید نامید زیرا تمام آن با آجرهای سفید و بزرگ ساخته شد .

ایوان بطوریکه بعضی نوشته اند چهل و هشت متر ارتفاع دارد و عرض آن بیست و هشت و طول پنجاه و هشت متر است ولی در آنجا میسر نشد خودم اندازهٔ قطعی آنرا تحقیق کنم ، آجرهائی که دراین بنا بکاررفته بزرگتر و قطورتر از آجرهای معمولی است ، قطر دیوارها در حدود هشت متر است و دیوار جلوی ایوان شکاف بزرگی برداشته و شکاف آنرا با گچ گرفته‌اند و اخیراً ازطرف دولت عراق پایه برای آن برداشته شده ، دیواری هم در قسمت شرقی ایوان از عمارت باقی مانده که در حدود چهل متر ارتفاع دارد و از علائم و آثار معلوم میشود که چند طبقه عمارت

بوده و طاقچه ها و بعضی آثاردیگر در آنجا پیداست و این دیوار نیز قدری خرابی پیدا کرده و کج است و برای آنکه از بین نرود اخیراً دولت عراق پایهٔ خیلی قطور بزرگی برای آن ساخته و تعجب آنکه این پایهٔ جدید که با وسائل امروزی ساخته شده طاقت بار سنگین آندیوار را نداشته و شکست پیدا کرده ! ولی آندیوار پس از چندین قرن باقی مانده است ! در قسمت جنوبی دیوار هم آثار عمارت پیدا است .

بطوریکه در تواریخ می‌نویسند در دو طرف ایوان چهار طالار بزرگ ساخته شده بوده که هریك بیست و سه متر طول وشش مترعرض آن بوده و زیرطاق بزرگ رواقی بوده باسم آپادانا که تختگاه پادشاه بوده ودراطراف طاق بزرگ یکصدو پنجاه روزنهٔ مدوّر برای روشن کردن بارگاه باز کرده بودند و دیوارهای بارگاه از پارچه های فاخر و بعض جاها از کاشیهای الوان با سیم و زر مستور بوده وبعض قسمتهای طاقها و ستونها از ورق های نازك مسی اندوده بطلا و نقره پوشیده شده بوده و قالی آن یکصد و چهل متر طول و بیست و هشت متر عرض داشته وبعضی مینویسند سیصد و پنجاه و هفت متر طول و هفتاد و دو متر عرض آن بوده و تار و پود آن ابریشمهای زربفت و گلابتون بوده و متن و حاشیهٔ آن بجواهر الوان و زمردهای قیمتی مرصع و نقشهٔ باغ و بستان و سبزه و گل با جواهر رنگارنگ در آن تعبیه شده بود ، و مسلمین موقعی که آنجا را فتح کردند این قالی گرانبها را قطعه قطعه کرده وتقسیم نمودند و در انتهای بارگاه دری است که باندرون باز میشده وتخت سلطنتی درهمان نزدیك بوده وبالای تخت ، تاج ساسانیان با زنجیرطلا بسقف آویخته شده بوده واین تاج از زر ناب و با مروارید و یاقوت و زمردهای گرانبهای درشت مرصع شده و بطوریکه می‌نویسند نود و يك کیلو وزن آن بوده است .

در بارهٔ استحکام آن بنا می‌نویسند که منصور عباسی موقع ساختن بغداد خواست آنرا خراب کند و مصالح ساختمانی آنرا در شهر جدید بکار برد ولی از عهده بر نیامد .

بهرحال این بنای عظیم از عجائب قدرت بشر میباشد و نشانهٔ این است که

مرکز امروزی عراق در زمانی قلب کشور با عظمت ایران بوده و متأسفانه امروز از آن بی بهره است .

پس از آن درهمانجا ناهارخورده و مراجعت بشهر نمودیم و از آنجا بکاظمین رفته مشغول تهیهٔ وسائل سفرسوریه و بستن اثاثیه شدیم و اول شب نماز را در حرم خوانده سپس بایستگاه راه آهن با اتومبیل حرکت کردیم .



بسوی سوریه

ساعت هفت بعد از ظهر در بغداد محطهٔ موصل که خط آهن سوریه هم از آنجا حرکت میکند پیاده شدیم و دو اطاق درجهٔ دو واگن‌لی که محل خواب داشت و هر اطاق جای دو نفر ومتصل بیکدیگر و بسیارمجلل بود برای ما معین نمودند وآقای فرهنگ هم تا موقع حرکت قطار با ما بودند .

اطاقهای واگن لی درجهٔ یك و دوخیلی مرتب و واگن‌آن متعلق بترکیه است تمام وسائل راحتی را دارد و بین دو اطاق هم روشویه واقع شده که مخزن آبست و هر دو اطاق بآن در دارد فرقی که بین درجهٔ یك و دو میباشد آنست که اطاق درجهٔ دو جای دو نفر و درجهٔ یك جای یکنفر را دارد و اطاق درجهٔ دو دو تختخواب دارد یکی در زیر و دیگری بفاصلهٔ یکمتردر روی آن واقع شده وخیلی راحت است . این خط آهن رستوران مرتب نیز دارد که خیلی تمیز و پاکیزه است.

ساعت هشت و نیم بعد از ظهر قطار حرکت‌کرد و شب در قطار شام خورده و خوابیدیم .

موصل و نینوا

صبح ساعت هشت و نیم وارد موصل شدیم و چون قطار دو ساعت و نیم در آنجا توقف میکرد درشکه گرفته بداخل شهر رفتیم .

این‌شهر در شمال‌عراق عرب واقع وطول‌آن ۴۳ درجه و۸ دقیقه و عرض ۳۶ و ۲۱ دقیقه و انحراف قبله ازجنوب بمغرب ۱۱ درجه و ۴۷ دقیقه و ۱۷ ثانیه است و اختلاف طول با طهران ۸ درجه و۲۰ دقیقه و ۵۸ ثانیه و نصف النهار آن تقریباً ۳۳ دقیقه و نیم بعد از طهران است .

سکنهٔ شهرموصل غالباً عرب وپس از آن کرد میباشند وبیشتر آنها حنفی مذهبند، سایر مذاهب اهل سنت و شیعه نیزوجود دارد ، ما با آنکه هوا خیلی سرد بود بیشتر خیابانهای موصل را گردش کردیم ، عمارات آن ازسنگ ساخته شده و مناظرزیبائی دارد سپس پیاده بازار آنرا دیدیم ، آنگاه از روی جسر طویل و زیبائی که درکنار شهر واقع است با درشکه عبورنموده و ازآنجا به نینوا رفتیم .

نینوا [۱] قریب یك کیلومتر با موصل فاصله دارد و در قسمت شرقی آن واقع است . این شهرچندین قرن‌قبل ازمیلاد مسیح علیه‌السلام مرکزتمدن وسلطنت آشوریان بوده و در تواریخ از آن بعظمت یاد میکنند ولی اکنون قصبهٔ کوچکی بیش نیست و از آثار و خرابه های شهر سابق باقی‌نمانده است .

مزارحضرت یونس علیه‌السلام

در بالای تپهٔ مرتفعی که در نینوا هست قبر حضرت یونس علیه‌السلام واقع و صحن با صفائی دارد و مردم هم برای زیارت بدانجا میروند و حضرت یونس در قرن نهم پیش از میلاد در آن شهر ظهور نمود و قوم اودرمیان امم سالفه تنها قومی بودند که پیش ازنزول عذاب ایمان آورده و ازکردهٔ خود پشیمان شدند چنانکه در قرآن مجید در اواخر سورهٔ یونس میفرماید : «**فلولا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الاقوم یونس لماآمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی‌الحیوة الدنیا ومتعنا هم الی حین**»

یعنی چرا هیچ قریه (یعنی اهل قریه) ایمان نیاورد تا ایمان برای آنها سودی داشته باشد جز قوم یونس که چون ایمان آوردند عذاب رسوائی را از آنها در دنیا برداشتیم و تا هنگام مرگ آنها را از نعمتها بهره مند گردانیدیم ، منظورآن است

---

۱ ــ نینوا اخیراً بواسطهٔ توسعهٔ شهر موصل جزء شهر شده و یکی از محلات موصل محسوب میشود و در سال ۱۳۸۹ قمری که نگارنده پس از تشرف حج بعتبات مشرف شده و از آنجا برای زیارت مرقد حضرت یونس و حضرت نورعلیشاه اول بموصل رفتم نینوا وصل بموصل بود .

که ایمان وتوجه بخداوند برای برکت دنیوی نیز نافع است وشرح حکایت قوم یونس و دعوت او در تفاسیر وتواریخ مذکور است و درکتاب قاموس در ذکر یونس مینویسد که خداوند اورا مأمور دعوت اهالی نینوا نمود واو راضی نبود وبرای فرار ازاینکار دریافا بقصد ترشیش در جنوب اسپانیا حرکت کرد و دریا طوفانی شد و برحسب خواهش خودش ، اورا بدریا افکندند و ماهی بزرگی اورا بلعید سپس ماهی او را در ساحلی که شاید شهر صیدون بوده انداخت و او بخطای خود آگاه شده و مجدد که مأمور نینوا شد اطاعت کرد .

ابتدا از یك تپه بالا رفته وبعداً از پله های سنگی رفتیم و بدالانی سنگی رسیدیم و از آنجا نیز قدری بالاتر وارد صحن مزارشدیم در صحن هم از پله ها بالا رفتیم و صحن کوچکتری بود ، از آنجا وارد عمارتی شدیم که مسجد و رواق مزار است ، سپس وارد اطاق کوچکتری شده آنگاه ازپله هائی پائین رفتیم وباطاق کوچکی که ضریح حضرت یونس علیه‌السلام در آن واقع است وارد شده زیارت نمودیم و نماز زیارت خواندیم .

در اطراف اطاق آیات قرآنی که راجع بیونس است ذکرشده و برروی ضریح پارچه گذاشته شده وآیهٔ : **« لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین »** که حضرت یونس علیه‌السلام در موقع گرفتاری در شکم ماهی خواند و به یونسیه معروف است نوشته شده و چون یونس پیغمبر در موقع گفتن این دعا حال اضطرار و توجه تام و گسیختگی از علائق برای او پیش آمده و بقصور و ظلم خود اعتراف نمود که نهایت مرتبهٔ فقر و عبودیت است خداوند متعال از او عفو فرمود و از کدورت و زندان ماهی طبیعت نجات داد و بمؤمنین هم وعده فرموده که هرکه با همان حال مرا بخواند و زبان حالش بتمام معنی باین حقیقت مترنم باشد او را از غم وکدورت و گرفتاریها نجات میدهیم ، و از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله درین باب روایت شده که فرمود: هیچ صاحب اندوهی نیست که این دعارا بخواند مگرآنکه خداوند درخواست او را اجابت میکند ، و حضرت صادق علیه‌السلام فرموده : تعجب میکنم ازاندوهناکی که

باین دعا متوسل نشود زیرا خداوند وعدهٔ رفع کدورت ازاورا داده‌است ازینرو بزرگان عرفاء برای غالب سلاّك دستورخواندن این دعا را میدهندکه با حال توسل ازخداوند درخواست کنند که او را از شکم ماهی طبیعت نجات دهد.

این مسجد دارای مناریست که تمام آن از سنگ مرمر شفاف ساخته شده و مجلل است ، سایر قسمتهای عمارت نیز از سنگ ساخته شده و منظرهٔ آن دارای روحانیتی خاص است که برعظمت روحی آن و اینکه آرامگاه شخص بزرگی است دلالت میکند ازینرو محترم و مقدس و رعایت آداب مذهبی در آنجا مناسب بلکه لازم است .

نورعلیشاه

جناب نورعلیشاه اصفهانی هم درجوارحضرت یونس مدفونست، نام آنجناب ملا محمد علی فرزند میرزا عبدالحسین فیضعلیشاه طبسی الاصل بوده وپدرش دراصفهان سکونت گزید و آنجناب در آنجا متولدگردید وباپدرخود درسلك ارادتمندان جناب سید معصومعلیشاه درآمد وبعداً جانشین آنجناب گردید وبواسطهٔ فقراذیت وآزار زیاد از اهل ظاهردید وازایران اخراج شد وچندی در عراق عرب و در مجاورت مولای خود حضرت حسین بن علی علیه السلام توقف نموده و گاهی بشغل سقایت اشتغال داشت ، درآنجا نیزغوغائی برپانمود و علماء با اومخالفت کردند چند نفری هم مانند سید مهدی بحرالعلوم و آخوند ملا عبدالصمد همدانی دست ارادت باو دادند ولی دشمنان زیادتر بودند و دو مرتبه او را در آنجا زهر خورانیدند ولی حالش بهبودی یافت و بالاخره او را اخراج نموده و اوبکرکوك و موصل شتافت و در سال یکهزار و دویست و دوازده قمری در موصل رحلت فرمود و در جوار مزار یونس مدفون گردید ، این بیت را مصرع اول درکربلا گفته و مصرع دوم را در موصل فرموده :

خواهم که برم ترا بموصل ایدل اینك من واینك تو واینك موصل

که معلوم میشود روح اوبموصل علاقه داشته و پی برده‌که آرامگاه همیشگی او آنجا است .

نژاد و مذهب در موصل

شهر موصل مرکز استان و غالب اهالی آن کرد میباشند و متصل بدیار بکر است که جزء ترکیه میباشد و از طرفی نزدیك مرز ترکیه است و همهٔ این قسمتها منطقهٔ کردنشین است ، چون طایفهٔ کرد جمع زیادی هستند که در ایران و عراق و ترکیه و سوریه سکونت دارند و بلادآنها دراین چند مملکت بهمدگرمتصل میباشد ولی بیشترآنها در مملکت عراق وبعدایران ، وغالباًدرعراق خواهان استقلال میباشندچون حکومت عراق نسبت بآنها و عرب با مساوات رفتار نمیکند ازینجهت غالباً طغیان دارند و قسمت نفت عراق هم بیشتر در آنحدود است ، شهرهای مهم آنها در عراق موصل ، کرکوك و اربیل میباشد .

مذهب آنها غالباً حنفی است و سایر مذاهب مخصوصاًشیعه درآنجاخیلی کمند ولی طائفه غُلاة که علی اللهّی میگوئیم در آنجا وجود دارند و یك دستهٔ دیگرهم که نقطهٔ مقابل آنها میباشند یزیدیها هستند .

یزیدیه

یکی ازمذاهبی کهدرلواء[1] موصل وجوددارد و در تواریخ نیز ازآنهانام برده شده مذهب یزیدیهاست که دراینجابمناسبت، مختصری راجع بعقائد آنها ذکر میکنیم هر چند که خود نگارنده مشاهده ننموده‌ام .

بطوریکه مجلهٔ المرشد چاپ بغداد در یکی از نشریات خود در سال یکهزار و سیصد و چهل و هفت قمری نوشته در شهرستان شیخان و سنجار در استان موصل طائفه ای هستند که به یزیدیه معروف میباشند و بعظمت و بزرگی شیطان قائلند و وجه تسمیه باین نام را مختلف ذکر کرده‌اند[2] .

---

۱ ــ لواء همانطورکه قبلا ذکر کردیم معنی ایالت و استان را دارد و چنانکه قضاء بمعنی شهرستان است .

۲ ــ این شرح از بستان السیاحه و مقالهٔ سید عبد الرزاق در مجلهٔ المرشد بغداد که جداگانه نیز بطبع رسیده اقتباس شده است .

بعضی آنرا از کلمهٔ یزدان گرفته‌اند زیرا اساس معتقدات آنها از مذاهب ایرانیان قدیم گرفته شده و کردها این کلمه را یازدان تلفظ می‌کنند سپس تحریف شده و یازیدیه و بعد یزیدیه گفته شده و جمعی آنرا از کلمهٔ یا یزید که نام شهری در اطراف موصل است گرفته‌اند و بعضی از کلمهٔ یزد دانسته و گروهی آنها را منسوب به یزید بن انسه خارجی گفته‌اند و معتقدات آنها در اصل از مانی گرفته شده و از مذهب زردشتی و مسیحی و اسلام نیز عقائدی اخذ شده است ، نسبت بشیطان هم اعتقاد کامل دارند و او را عامل بزرگ درخلقت کائنات میدانند واو را بصورت طاوس در آورده و مجسمهٔ او را عبادت میکنند و میگویند خداوند در روز خلقت آدم بر شیطان غضب کرد و از بهشت راند ولی در روز قیامت با اوصلح میکند واو را بمقام عالی اولی خود میرساند و این طائفه بواسطهٔ اینکه شیطان اذیت بآنها نرساند او را پرستش می‌کنند .

بزرگ و پیشوای اصلی آنها معروف بشیخ عدی است‌که قبر او نهایت تجلیل میشود و بزرگان آنها در هرزمان وکیل شیخ عدی میباشند و تسلط کامل نسبت به پیروان دارند و او را امیرمی‌گویند و نائب امیر را فقیرگویند که اوامرامیر را توسط رؤسای مادون به پیروان میرساند و پس‌ازاوکوچك ، و مرتبهٔ مادون پیر، وپس ازاو شیخ ، آنگاه قوال‌است‌که هرکدام وظائفی دارند .

احکام عبادی و اجتماعی مخصوصی نیز دارند ولی آگهی یافتن برجمیع عقائد آنها برای دیگران مشکل است چون در پنهان داشتن عقائد خود کوشش زیاد دارند .

دستهٔ دیگری نیز در شام و دیار بکر (اطراف موصل) وجود دارند که پیرو یزیدبن معاویه میباشند و آنها رانیز یزیدی میگویند اینها بظاهر مسلم ونمازگزار و پرهیزکارند ولی قائل بحقانیت یزید بن معاویه میباشند و ازحضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و حسنین علیهم‌السلام تبرّی جویند و روز عاشوراء را جشن‌گیرند وبعضی

از مورخین دستهٔ اول را نیز یکی از فرقه های همین طایفه گویند و دستهٔ جداگانه ندانند .

ما پس از دیدن شهر موصل و گردش در خیابانهای آن بمحطه (ایستگاه) مراجعت نمودیم و قطار ساعت یازده صبح حرکت کرد و بعد از پنجاه دقیقه بمحطهٔ الصابونیه رسید سپس حرکت نموده و پس از آنکه در چند ایستگاه توقف نمود ساعت سه و ربع بعد از ظهر مطابق ساعت بغداد (و دو ساعت و بیست دقیقه بعد از ظهر مطابق ساعت دمشق) به تل‌کوتشك سرحد سوریه رسیدیم و درآنجا تذکره ها را رسیدگی نموده و اثاثیه را بازرسی کردند و سه ساعت و نیم در آنجا توقف نمودیم و قریب ساعت شش [1] بعد از ظهر مطابق ساعت دمشق که ساعات تمام سوریه با آن تطبیق میشود از آنجا حرکت کردیم .

ساعت هشت بعد از ظهروارد نصیبین مرزترکیه شدیم و درآنجا نیز تذکره ها را رسیدگی نموده و بازرسی کردند و ساعت یازده از آنجا حرکت کردیم و صبح ساعت هفت وارد چبامبی مرزترکیه وسوریه شدیم ومجدد برای‌تذکره‌بازرسی‌کردند، پس ازیکساعت توقف مجدد حرکت کرده و بایستگاه دیگرکه وارد شدیم اول خاك سوریه و بنام اُختُرین‌که بضم خای معجمه و تاء و کسر راء نوشته بود ولی بفرانسه با کلمهٔ آ (A) نوشته شده بود رسیدیم و در آنجا نیز بازرسیهای مفصل کردند و قریب دو ساعت و نیم توقف کردیم .

این نکته نا گفته نماند که این خط آهن از بغداد باسلامبول حرکت میکند و همانطورکه‌مفصلاذکرشد دومرتبه واردخاك سوریه میشود یعنی‌ازعراق بمرزسوریه رسیده و پس از سوریه از گوشهٔ خاك ترکیه عبور نموده مجدد وارد سوریه شده واز حلب عبور میکند و باز بخاك ترکیه بطرف اسلامبول میرود چون حدود ترکیه و سوریه با یکدیگر دارای مضرّسها و چین خوردگیهائی است که سبب پیدایش این امرمیشود وقبل از جنگ بین‌الملل اول تمام‌این ممالك درتصرف دولت عثمانی بود .

۱ ــ ازین ببعد ساعتی که ذکر میشود مراد ساعت سوریه است .

پس از اُخترین حرکت نموده و بعداً بایستگاه المسلمیه رسیدیم وازآنجا و چندایستگاه دیگر گذشته اول ظهر وارد محطهٔ حلب شدیم وازمحطهٔ حلب با درشکه بداخل شهر رفته و در هتل قصرالحمراء منزل کردیم .

چند نفر ایرانی که عازم سوریه بودند در راه آهن بوده و با آنها آشنائی پیدا کردیم و نام آنها این است آقای غلام حسین نائلی ازتجار شیرازکه جوان متدین نیکی‌است و برای معالجه بفلسطین عازم بودوبرادرایشان آقای حبیب الله‌فرمندکه‌شغل ایشان دلالی دربازار طهرانست دیگر آقای شکرالله سوزنده وخانم ایشان که‌ازاهالی شیراز و از مردمان با محبت ومتواضع میباشند و دراین سفر چون باآقایان آشنائی پیداکردیم در سوریه نیز غالباً با هم بودیم و دریك مهمانخانه وارد میشدیم وخوش گذشت .

حلب

موقع ورودبحلب هواابر بود و باران میآمدبعد هم‌باد سردی میوزید ازینرو در آنروز گردش مختصری در شهر نموده و بمهمانخانه مراجعت‌کردیم .

حلب شهریست زیبا وقدیمی و چندین قرن قبل ازمیلاد بنا شده وبعضی بنای آنرا در زمان ابراهیم دانسته‌اند ، و از شهرهای زیبای سوریه و عمارات آن تماماً ازسنگ وغالباً سه طبقه است هوایش سرد وآب زراعت آنجا غالباً از باران است، مردم آن چون سالها تابع دولت عثمانی بودند علاوه بر زبان عرب زبان ترکی نیز بخوبی میدانند و در دیانت نیز متعصب میباشند ، خیابانهای آن در نهایت نظافت و پاکیزگی است ، مساجد و کاروانسراهای قدیمی تاریخی و مجلل در آن زیاد است و از جمله در دروازهٔ عراق بطوریکه دربستان السیاحه مذکوراست مسجدی است بنام مسجد غوث که در آنجا سنگی است نوشته شده و بعقیدهٔ مردم آن سنگ خط امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام است ، مساجد دیگروکاروانسراهائی هم داردکه بیشترآنهارا دیدیم و بذکرجاهای مهمتر اکتفا میکنیم .

قلعهٔ حلب

صبح روز بعد ساعت هشت و نیم واگن برقی سوارشده و بطرف قلعهٔ حلب که از قلعه های قدیمی و تاریخی میباشد رفتیم ، حفاظت این قلعه در دست دولت و وزارت معارف است و کارت ورودی دارد متصدی آن که زبان عربی و انگلیسی و فرانسوی میدانست برای راهنمائی ونشان دادن مواضع آن و توضیحات لازمه همراه ما آمد .

این قلعه دربالای تپهٔ مرتفعی دروسط شهر واقع استکه دورآنرا خندق عمیق وسیعی احاطه نموده و جدیداً در اطراف آن خندق خیابانی کشیده شده ویکطرف آن که رو بخندق است ساختمان شده است .

اطراف تپه ازپائین به بالا تا دیوارقلعه درسابق تماماً سنگفرش بودهکه دشمن نتواند از آن بالا رود و فعلاً بعض قسمتهای آن باقی است .

ساختمان اولی آن قلعه بطوریکه راهنما می‌گفت ازدوهزار سال قبل ازمیلاد بوده و پادشاهان بعد اضافاتی بر آن نموده یا همان ساختمانهای سابق آنرا تعمیر و ترمیم کرده‌اند .

راهیکه برای‌قلعه‌گذاشته شده‌فقط‌یك راه‌استکه ازطرف‌غربی‌قلعه‌گذاشته‌اند باینطریق که از پائین خندق پایه هائی با سنگ بالاآورده و روی‌آنها بطورتصاعدی سقف پوشیده‌اند که هرچه رو‌بطرف تپه میرود سقف‌آن بلندترمیشود ودر زیر حکم دالانهائی دارد و پوشش‌آن نیزبا سنگهای بزرگ شده ورویآن پله هائی‌کم ارتفاع قرارگرفته که با سهولت میتوان از آن بالا رفت .

قدری که بالا رفتیم بایوان خیلی بزرگی که تمام آن از سنگ بود رسیدیم ، اطراف این ایوان با خط نسخ آیات قرآنی نوشته و نام سلطان صلاح الدین ایوبی که بنای‌آنرا نموده نوشته شده است وبالاتر که رفتیم درکریاس ورودی محلی بود که بالای آن نوشته شده بود : **مقام الخضر** ﷺ ، بر سردر قلعه تاریخ بنای‌آن قسمت که در زمان سلطان صلاح الدین بوده سنهٔ ششصد و شش هجری نوشته بود .

از کریاس که بالا رفتیم وارد محوطهٔ قلعه شدیم ، ابتداء خرابه هائی را که

حاکی از ساختمانهای قدیمی قبل از اسلام بوده مشاهده کردیم بعداً با راهنما برای دیدن منار رفتیم از پائین که جلوی درب مسجد است دوازده پله بالا میرود و ببام مسطحی که مشرف بر شهر است میرسد در گوشه ای ازآن جای مسطحی است که منار در آنجا واقع شده و تمام آن ازسنگ است و هشتاد و پنج پله تا بالا دارد و تمام آن ازداخل منار می‌پیچد و ده دور در داخل میگردد تا ببالا میرسد و دربالا هم مهتابی کوچکی در اطراف مأذنه است که نردهٔ آهنی در اطراف آن میباشد و منظرهٔ تمام شهرحلب و اطراف از آنجا بخوبی نمایانست .

سپس پائین آمده بداخل‌مسجد قلعه رفتیم این مسجد از بناهای صلاح الدین ایّوبی است و در جلوی در هم نام او نوشته شده و در قرن ششم هجری (قرن ۱۲ میلادی) ساخته شده ولی قطعاتی از سنگ که خراب شده ودرراهرومسجدگذاشته شده دارای خط کوفی است که مربوط بقرن سوم هجری میباشد .

در وسط مسجد مجسمهٔ دوشیراستکه براثربارندگی زیاد و مرور ایام خراب شده و در گوشهٔ مسجد نیزسنگابی استکه راهنما میگفت مربوط بدوهزار سال قبل میباشد و بعض قسمتهای آن شکسته است .

در گوشهٔ مسجد عمارتی استکه موزهٔ آثار قدیمهٔ آن عمارت در آنجا میباشد و این موزه دارای ظروفی است که از حفریات آن قلعه بدست آمده و بیشتر آن مربوط بقرون قبل از اسلام است .

و نیزمجسمه های کوچك و سکّه های مختلف از قرون قدیمه درآنجا موجود میباشد و يك جمجمه نیز در آنجا گذاشته اند ، يك مجسمهٔ دیگر در آنجا استکه مربوط بدو هزار سال پیش و بالای‌آن ماه وستاره است که علامت دولت رومان بوده سر پیپ هائی نیز در آنجا گذاشته شده که مربوط بزمان صلاح الدین و مقارن آن میباشد و هم چنین شیشه های کوچك که از مصنوعات آن زمان بوده بر اثرحفریات پیدا شده است .

قسمت دیگرکه جلب نظرمیکند نقشهٔ کوچك قلعه است (استیل) که تمام

جزئیات قلعه با اصول هندسی علمی در نظر گرفته شده و ساخته اند بطوریکه هر چیزی که در قلعه دارد از آن میتوان فهمید و حتی ترتیب منار و تعداد پله ها و شکل مسجد مجسم گردیده و نمونهٔ کوچك کاملی ازقلعه میباشد .

از آنجا بیرون آمده و قدری پائین رفتیم مسجد دیگری بود از نور الدین زنگی که قبل ازصلاح الدین بوده درداخل مسجد مقابل دست راست در دیوار نوشته شده بود : **امر بانشاء هذا المسجد المقام الملك العادل نور الدين الفقير الى رحمة الله ابوالقاسم محمود بن زنگی من اقسنقرغفرالله له ولوالديه واحسن خاتمته فی سنة ثلاث و ستين وخمسمأة** ودرطرف‌دیگرتاریخ زندگانی نورالدین بطور مختصر نوشته شده و داخل مسجد که شدیم در دو طرف محراب آیهٔ قرآن : **و لله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا** نوشته شده و درطرف دست راست مسجدکه مسقف است دالان‌باریك‌کوچکی است‌که محل خصوصی‌برای عبادت بوده است .

از آنجا که بیرون آمدیم خرابه های دیگری را که در وسط قلعه ساخته شده ولی اکنون آثارکمی از دیوارهای آن باقی است ودلالت برعظمت‌آنها میکنند دیدیم ، بعداًبقسمت دیگری‌رفتیم‌که در زیرزمین بودوحکم دخمه را داشت ابتداءده پله پائین آمده و باطاق کوچکی وارد شدیم و این قسمتها تماماً تاریك بود و چون برق‌آنجا خرابی پیداکرده بود باکبریت وچراغ رفتیم ، ازآنجا وارد دالان باریکی شده ویازده پله پائین رفتیم بجای بزرگ وسیعی‌که چند ستون داشت ومانند شبستان بود رسیدیم که برای زندان ساخته شده و میگویند : از بناهای کورش هخامنشی بوده و وضع آن موحش است ، در گوشهٔ آن دخمهٔ تاریك گودی مانند چاه وسیع واقع است که‌گودتر و موحش تر میباشد و روشنائی درآنجا نفوذ نمیکند ومجرمین خیلی بزرگ (باصطلاح امروزمجرمین سیاسی) را درآنجا حبس می‌کردند وحبس مجرّد و حبس تاریك بوده است .

قسمت دیگر که پس از بیرون آمدن از دخمه دیدیم اطاق بزرگی است که

چاه عمیقی برای آب کشیدن دارد وعمق آن شصت متر است ولی فعلاً آب آن خوب نیست و دولت برای آب قلعه لوله کشی نموده است .

از آنجا بعمارت دیگری که روی دالان و سر در قلعه واقع است رفتیم این عمارت در رو دارای صحن خیلی وسیع مجلل است که تمام آن از سنگهای شفاف صاف ساخته شده ودارای پنجره هائی درجلومیباشدکه رو بمغرب بالای پله ها واقع شده و محل نشستن سلاطین در مواقع سلام بوده و بطوریکه راهنما میگفت درقرن هشتم هجری (بین قرن ۱۴ و ۱۵ میلادی) بدستور قایتُبای پادشاه چرکسی ساخته شده و نهایت عظمت را دارد .

در زیر این صحن اطاقهای خیلی وسیع مستحکم برای دفاع از قلعه ساخته شده ، این اطاقها خیلی مستحکم و عدهٔ زیادی مدافع درآن جامیگیرد وسوراخهائی در اطراف بطرف خارج قلعه دارد که از آنجا تیر اندازی میکرده‌اند و آنجا چون مدخل قلعه بوده و محافظت قلعه ازآنجا بوده از اینجهت دراستحکام آن خیلی دقت شده وهرچند طرزساختمان قلعه های سابق که برای جنگ ودفاع نیزساخته میشده تماماً مستحکم بوده که دشمن نتواند دست یابد و لوازم زندگانی نیز مهیا میشده‌که مدتی احتیاج بخارج نباشد ، مع‌ذلك‌این‌قلعه بطوریکه میگویند ازمهمترین‌قلعه‌های سابق از حیث استحکام و بنا بوده است .

در این قلعه بطوریکه میگفتند در سابق دو شیر بوده که یکی گریه میکرده و دیگری میخندیده و بعداً مجسمهٔ آن دو شیر را ساختند و اکنون در دو طرف مدخل ورودی قلعه که محل مدافعین‌که در بالا ذکرکردیم مشرف برآن بود این دو مجسمه نصب شده است ، از آنجا بطرف پائین قلعه سرازیر شدیم و از همان پله ها که بالا رفتیم پائین آمده و نرسیده بدرب اول در جلوی آن که در اول خندق واقع واول پله‌هامیباشدمهتابی ساخته اند که بیست وهشت پله‌میخورد ، درطرف‌چپ پله‌ها هم ساختمان کوچك دیگریست که خارج از قلعه است و مربوط بآن نیست .

سپس از آنجا بیرون آمده و از بازار حلب عبور کردیم بمسجدی رسیدیم‌که

دارای ضریحی بود گفتند قبر شیخ معروف بن جمر است که از علماء متصوفهٔ اهل سنت در زمان ملك ظاهر بوده ، از آنجا بجامع کبیرکه مهمترین مسجد شهرحلب است و جامع اموی نیز نامیده میشود رفتیم .

جامع زکریا

درسوریه وفلسطین ومصر بطورکلی تقریباً تمام مساجد و ابنیه از سنگ ساخته شده و آجر در آنجا کمتر دیده میشود و درقاهره عمارات قدیمی آن باآجر است ولی عمارات جدید غالباً با سنگ است و مخصوصاً در این ممالك مساجد خیلی مجلل و مزیّن است و صحن غالب آنها از سنگ مرمر مفروش میباشد و نهایت مراقبت و دقت در نظافت آنهابعمل میآورند ازینرو معمول استکه درمساجد موقع ورود بایدکفشها را بیرون آورده یا آنها را در کفشهای مخصوصی که کف آن تمیز است و در صحن مساجد میپوشند قرار داد یا آنکه بی کفش میروند و محلهای مخصوص یاجعبه های چوبی مخصوصی برای گذاشتن کفشها دارد وکسانیکه برای نماز میروند بترتیب دوم عمل میکنند .

این مسجد ابتداء در زمان سلیمان بن عبدالملك اموی ساخته شده وبعداً نیز تعمیرات و اصلاحاتی شده و مسجد بسیار مجلل و با شکوهی است در شبستان آن محلی استکه میگویند مزارحضرت زکریای نبی است وضریح بزرگی دارد ومیگویند حضرت زکریا ابتداء درقلعهٔ حلب مدفون بود مسلمین که آنجا را فتح کردند ومسجد ساختند جسدآن حضرت را بیرون آورده وبه محل فعلی انتقال دادند وبدین مناسبت آن مسجد بجامع زکریا معروف است .

در وسط شبستان منبر خیلی مجللی ساخته شده و در جلوی مدخل آن این عبارت نوشته شده است : **عمل فی ایام مولینا السلطان الملك الناصر ابی الفتح محمد عز نصره** و ملك ناصر ابتداء عامل سلطان صلاح الدین ایّوبی در حلب بود و پس از وفات صلاح الدین ، بردمشق و بعلبك نیز مسلط شد .

جامع فردوس

اول ظهر برای ناهار به مطعم العربی الکبیر که در محل معروف به ساعت واقع است و ساعت بزرگ شهر در آنجا میباشد و جای خیلی تمیز و ناهار خیلی خوب دارد رفتیم و از آنجا بهتل رفته نماز را در مهمانخانه‌ای که وارد شده بودیم خوانده عصر برای دیدن جامع الفردوس که فعلاً در خارج شهر میباشد و از آثار مهمهٔ تاریخی است رفتیم ، این مسجد فعلاً درخارج شهردر قبرستان واقع است ولی سابقاً در داخل شهر بوده و خیلی اهمیّت داشته و اکنون کهنه و مخروبه شده است .

در سال ۵۳۵ قمری ساخته شده و درزمان صلاح الدین نیز تکمیل شده است، محراب آن از سنگهای مرمر الوان خیلی صاف وشفاف ساخته شده وکم نظیر است و متولی آنجا میگفت این محراب در دنیا نظیر ندارد بالای محراب آیات مربوط بحضرت داود علیه‌السلام **یا داود انا سخرنا الجبال** الخ نوشته شده و منبرآن خیلی با شکوه و از زمان خلفای عثمانی است .

متصل بمسجد در طرف دست چپ اطاقی است که مقام علی علیه‌السلام میگویند و دارای دوضریح است، ضریح طرف شمالی گفتند:ضریحی است‌که سیف‌الدوله حمدانی در زمان دولت خود از نجف اشرف بدانجا آورده و ازینرو آنجا را مقام علی علیه‌السلام نامیدند و تسبیح خیلی درشت هزار دانه که هر دانهٔ آن بقدر گردوی بزرگی است بدان پیچیده شده بود .

ضریح جلو در طرف قبله گفتند مزار شیخ احمد از بزرگان نقشبندی است .

در اطاق طرف دست چپ سه قبر بود قبر بالای سر از سید احمد النجاری از مدرسین حلب و دو قبر دیگر از دو زوجهٔ اوست .

از متولی آنجا سؤال کردم که خانقاه دراویش در حلب موجود است یا نه ؟ گفت : فقط مولوی ها خانقاه دارند ولی از سایرسلاسل پیروانی در حلب نیست و خانقاهی ندارند ، سپس ساختمان منار وبام‌آنجا را دیدن نمودیم ، حوضی‌هم دروسط مسجد دارد ولی فعلاً آب ندارد و صحن مسجد هم خیلی کم وسعت است .

از آنجا بیرون آمده و بداخل شهر رفتیم وخان الوزیر راکه آن نیزازبناهای مهم تاریخی است دیدن نمودیم و خان معنی سرا و کاروانسرا دارد و چون یکی از وزراء درقرن هفتم هجری ساخته بدین نام موسوم گردیده ودرسردرب ورودی نقاشیها وحجاریهای خیلی ظریف دارد .

از آنجا خان کمرك و خان صابون را که آندو نیزمهم میباشند ولی باهمیّت خان وزیر نیستند دیدن نمودیم .

سلسلهٔ مولویه

در شهر حلب وسایر شهرهای شام و فلسطین همانطور که ذکر کردیم تکیه ها و خانقاههای مولویه زیاد است و سلسلهٔ مولویه از مهمترین سلاسل فقر در میان اهل سنت در سوریه و ترکیه میباشد ، این سلسه بمولانا جلال الدین محمّد بلخی صاحب دیوان شمس و مثنوی بزرگترین عارف قرن هفتم هجری منتهی میشود .

ولادت مولانا در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ و وفاتش در پنجم جمادی الثانی ۶۷۲ بوده ومدفنش در شهرقونیه مورد تعظیم واحترام عموم مسلمین میباشد وپدرش بهاء الدین محمّد ازعرفای زمان واز بزرگترین دانشمندان دینی زمان خود بوده و در مرحلهٔ سلوك زحمتی وافر کشیده بود .

سلسلهٔ ارادت مولوی بشمس الدین تبریزی و از او به بابا کمال جندی و از او بشیخ نجم الدین کبری اتصال داشته و وی مرید شیخ عمّار یاسر اندلسی و وی جانشین ابونجیب ضیاء الدین عبدالقاهر سهروردی واومرید شیخ احمد غزالی طوسی بوده است .

جانشین مولانا ، شیخ حسام الدین چلبی معروف به ابن اخی ترك بوده که در مثنوی نام او زیاد برده شده وچلبی بترکی، بمعنی «سیدی» بعربی میباشد وچلبی در سال ۶۲۲ متولد و در سال ۶۸۳ وفات یافت و پس از او فرزند مولانا جلال الدین بهاء الدین محمّد معروف به سلطان ولد که در سال ۶۲۳ متولد شد جانشین او گردید ومدت سی سال برمسند ارشاد متمکن بود پس از او خلافت سلسلهٔ مولویه قرنها در

فرزندان پسری یا دختری او برقرار بود و آخرین خلیفهٔ مولانا از فرزندانش که سی اُمین خلیفهٔ او بوده شیخ بهاءِ الدین محمد ولد چلبی است که پس از او مسند ارشاد در آن خاندان برچیده شد .

این سلسله دارای مذهب تسنن میباشند وخود مولوی هم هرچند بظاهر بواسطهٔ اینکه در محیط تسنن بوده مذهب اهل سنت داشته و حتی بعضی از دانشمندان و محققین شیعه هم برآنند که او سنی بوده ولی دقت و کنجکاوی در شرح حالات او و تحقیق در اساس مذهب تصوف ثابت میکند که او دارای مذهب تشیع بوده و اگر اظهاراتی مطابق مذهب اهل سنت نموده از روی تقیه بوده زیرا اساس تصوف بر این است که دخالت در امور دینی بطور کلی ویژه امر ارشاد بدون نصّ سابق بر لاحق روا نیست و همهٔ سلاسل صوفیه رشتهٔ اجازهٔ آنها مضبوط است و بمولی الموالی علی بن ابیطالب علیه السلام میرسانند و از آنحضرت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اتصال میدهند . و هیچیك از خلفای سه‌گانه دررشتهٔ سلاسل نیستند فقط سلسلهٔ نقشبندیه رشتهٔ اجازه را ازحضرت صادق علیه السلام دوشعبه نموده یکی بحضرت باقر وسجاد علیهما السلام تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام تابه پیغمبر صلی الله علیه و آله ودیگری از آنحضرت بجدامّی حضرت ، قاسم بن محمد بن ابی بکر واز او بمحمد و از او بسلمان و از او به ابی‌بکر و از او به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرسانند ولی‌سایر سلاسل عموماً رشتهٔ اجازهٔ خود رابعلی علیه السلام واز آنحضرت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میرسانند و این خود معنی تشیع است باضافه بعض اشعار وبیانات مولوی به تشیع او دلیل قاطعی است ازجمله تفسیر حدیث **من کنت مولاه فهذا علی مولاه** که درمثنوی ذکر فرموده و از جمله گوید :

کیست مولی آنکه آزادت کند — بند رقیت ز پایت وا کند
چون بآزادی نبوت هادی است — مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

اشعار دیگری نیز در مثنوی و دیوان شمس دارد از جمله در مثنوی راجع بائمهٔ اربعه اهل سنت گوید :

آنطرف که عشق میافزود درد — بوحنیفه شافعی درسی نکرد

و در دیوان غزلیات خود فرماید :

عشق جز دولت و عنایت نیست　　جز گشاد دل و هدایت نیست
عشق را بوحنیفه شرح نکرد　　شافعی را در او روایت نیست
مالك از سرّ عشق بی خبراست　　حنبلی را در او درایت نیست

که تصریح است به اینکه آنها درین مرحله وارد نبوده‌اند وچون مذهب دیگر غیر از آن چهار مذهب نیست جز مذهب جعفری پس معلوم میشود که جنابش پیرو مذهب جعفری بوده و افتخار تشیع داشته لیکن مجبور بتقیه بوده است .

مولوی اصلاً اهل بلخ بوده و بلخ در آنزمان از شهرهای خراسان محسوب بوده ولی اکنون جزء افغانستان است و خودش دربارهٔ موطن خودگفته :

خراسان و عراق آمد مقامم　　ولی‌چون شمس درغوغای روحم

و در جای دیگرگوید :

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان　　تابر آمیزم‌بدیشان‌تاکنم‌خوش مذهبی

وگفتن مولوی رومی خطا است چون متولد خراسان بود و بعداً بروم رفت و در آنجا سکونت گزید ، زبان او هم فارسی بوده نه ترکی بدلیل آنکه تألیفات آن بزرگوار تماماً بفارسی است و خودش درین باب در دیوان خود فرموده :

ای ترك ماهروی که هر بامداد نو　　درحجره‌ام‌درآئی‌وگوئی‌که«گل‌مدو»
ای ترك ماهرو من اگر ترك نیستم　　دانم همینقدرکه بترکی‌است‌آب سو

هرچند این‌چنین نابغه ، اختصاصی بجای معین و زبان مخصوصی ندارد بلکه نابغهٔ جهانی است ولی‌چون دربلخ خراسان متولد شده و زبان اوهم فارسی‌بوده مزید اختصاصی بخراسان و فارسی زبانان دارد .

اشعار مولوی بسیارسلیس و روان وبالبداهه می‌سرودکه خود اشعار مخصوصاً غزلیات او برآن دلالت دارد ازینرو مقید بسجع و قافیه و قواعد عروضی نبود که خودش فرموده :

قافیه اندیشم و دلدار من　　گویدم مندیش جز دیدار من

و بطوریکه در تذکرهٔ دولتشاه می‌نویسد : در خانهٔ مولانا ستونی بودکه چون حالت جذبه بر او غلبه میکرد بچرخ میآمد و دست در آن میزد و گرد آن ستون میچرخید و شعرمیگفت .

فرقی که بین مثنوی و دیوان غزلیات او که بنام مرشدش شمس الدین محمد بن علی بن ملك داد تبریزی گفته آن است که مثنوی محتوی لطائف و حقائق و آداب وامثال‌واخلاق ودستورات دینی‌واجتماعی‌ومطالب‌عرفانی‌ومجموعه‌ای پر از نکات‌لازمهٔ سلوك الی الله و شریعت و طریقت وحقیقت است ولی دیوان غزلیات او چون درحال شور و جذبه بوده همهٔ آن پر از جذب و شوق و عشق و محبت است و هر خوانندهٔ با ذوق وحال را ، مات ومبهوت و گیج و حیران می‌کند و این دیوان مظهراحساسات و عواطف روحی پر از هیجان و آشوب است که گوئیا هیچ قرار و آرام نداشته و بی‌اختیار بنغمه های عاشقانه مترنّم بوده است اشعار مثنوی مانند باران بهاری است که برکوه و دشت و بیابان و همه جا میبارد و هرکدام را باندازهٔ استعداد خودخرّم و سر سبز وشاداب میگرداند ولی دیوان غزلیاتش ، همچون تند باد و طوفان بسیار شدیدی است که همهٔ گیاهان سرسبز وشاداب را سوزانیده و با خود میبرد و در دریا محو و نابود می‌سازد ، مثنوی نظر بمراتب‌کثرات و این عالم دارد ولی دیوان اوفقط بوجههٔ وحدت ناظر و همهٔ کثرات را پشت سر میگذارد و تعینات مادیّت و هستی موهوم را زائل می‌کند و ببحر بیکران احدیت وارد می‌نماید .

سلسلهٔ مولویه در شامات وترکیه خیلی زیاد و مرکز آنها درترکیه است ولی درحلب و دمشق و بعض شهرهای دیگرنیز پیروان زیادی دارند و شهرحلب ودمشق از جهت اینکه مدتها مولوی در آنجا سکونت داشته و بتحصیل علوم مشغول بوده اهمیّت زیادتری درین باب دارند .

بسوی دمشق

صبح روز بعد اول آفتاب از مهمانخانه بیرون آمده و با اتوبوس ساعت هفت و نیم بطرف دمشق حرکت کردیم ، فاصلهٔ بین حلب و دمشق سیصد و پنجاه و پنج کیلومتر[1] است از اینقرار : از حلب تا حمی یکصد و چهل و نه کیلومتر ، ازحمی تا حمص چهل وهفت وازحمص تا دمشق یکصد وپنجاه ونه کیلومتر و تمام جاده ها در سوریه اسفالت و اتوبوس با سرعت زیادی که در مملکت ایران بهیچوجه معمول نیست بلکه خطرناك است حرکت میکرد و در جادهٔ هموار قریب هشتاد کیلومتر درساعت و درقسمتهای ناهموار وگردنه ها بین شصت وهفتادکیلومتر باختلاف مواضع حرکت میکرد .

حماة

ازقصبات بین حلب وحماة که لایق ذکراست سرائب ودیگر معرة النعمان میباشد و بعد از آن شهر حمی است ، این کلمه بفتح حاء و میم و بطوریکه دربستان‌السیاحه‌مذکور است بایاء نوشته‌اند ولی‌در بعضی‌کتب عربی‌امروز با الف وها یا تاء مدوّر ذکر شده وبمعنی‌قلعه یا دیوار است .

حماة شهر کوچك زیبا و با صفائی است و قبل از میلاد ساخته شده و بلکه بعضی گویند قدیمترین شهرهای دنیا میباشد[2] . ساختمانهای سنگی زیبا نیز دارد

---

۱ ــ ناصر خسرو در سفرنامهٔ خود مینویسد که از حلب تا دمشق پنجاه فرسخ وازحلب تا طرابلس چهل فرسخ است .

۲ ــ قاموس کتاب مقدس ص ۳۲۹ .

که بیشترآن جدید و دوسه طبقه است ، آثار وابنیهٔ قدیمه نیزدرآن زیاد و جمعیت آن اکنون بطوریکه مسموع شد در حدود چهل هزار میباشد .

رودی از آن عبور میکند که آنرا عاصی مینامند و از جبال بعلبك نزدیك قریهٔ عین سرچشمه گرفته و از کنار شهر حمص گذشته و از وسط شهر حماة عبور میکند و بدریا میریزد .

و چون شهردر وسط تپه هائی اتفاق افتاده و پستی وبلندی دارد آب رودخانهٔ عاصی بهمه جای شهر نمیرسد ازینرو چرخهای خیلی بزرگ برای دولاب در مواضع مختلف نهر تهیه نموده‌اند که بتوسط آنها آب را در نهرهای شهر جاری ساخته و شهر را مشروب میکنند ولی‌آب منازل شهر لوله‌کشی شده است .

در وسط شهر تلّ بزرگ و بلندیست که قریب صد متر ارتفاع دارد و گفتند قلعهٔ سابق حماة در قلهٔ آن تل واقع شده و اکنون آثاری از آن باقی ولی مخروبه است و ما چون توقف زیادی درآنجا ننمودیم موفق بدیدن‌آن قلعه نشدیم ، درچند جای دیگر نیز در بین راه چند دقیقه توقف نمودیم .

حِمص

بعد ازحماة دَستَه‌وبعد بِلبیسه‌است ویکساعت وربع‌بظهر وارد شهر حمص شده و قدری‌گردش کردیم ، حمص بکسر اول و سکون میم نام شهری است زیبا وبا صفا و رود عاصی قریب دوکیلومتر فاصله از خارج آن عبور میکند و بزرگتر و زیباتر ازحمی میباشد و در خوبی و لطافت هوا معروف است بطوریکه میگویند حیواناتی که بر اثر کثافت هوا پیدا میشوند مانند مگس در آنجا دیده نمیشود و از اینجهت مردم آنجا نیز در جمال و زیبائی معروفند .

این شهردارای خیابانهای وسیع و ساختمانهای با شکوه ومجلل است ، جامع بزرگی نیز دارد که خالد بن ولید سردار بزرگ اسلامی و فرماندهٔ قشون مسلمین در جنگ شام ، درآنجامدفونست .

خالد بن ولید بن مغیرة بن عبدالله از بزرگترین فرماندهان نظامی اسلام بود

و در میان عرب بشجاعت و شهامت معروف و در جنگهای اولیهٔ اسلام با مسلمین جنگیده ودرسال هفتم یا هشتم هجری اسلام‌آورد ودرجنگ موته‌شجاعتهای زیادی از او بروز کرد ازینرو بسیف الله ملقب گردید و در زمان خلیفهٔ اول بسیاری از شهرهای شام بدست او فتح شد و روز فتح دمشق مصادف با خلافت عمر گردید و او خالد را از فرماندهی سپاه اسلام عزل نمود و ابوعبیده را باین سمت مأمور نمود ولی در حال خالد تغییری حاصل نشد و بعداً نیز تحت فرماندهی ابوعبیده جنگهائی نمود و فتوحاتی از او ظاهرشد .

در آخر عمر درشهر حمص ساکن گردید و در همانجا در سال بیست و یکم هجری وفات یافت و اکنون محلی‌که او در آنجا مدفون میباشد مسجد بزرگی است و همه بزیارت او میروند و نهایت تجلیل و احترام ازآن میکنند .

خالد بن ولید از دشمنان علی علیه‌السلام بوده و معارضهٔ او با آنحضرت وتشدّد حضرت با او در کتب تاریخ مذکوراست ازینرونزد شیعه ممدوح نیست و مورد طعن و قدح شیعه میباشد ، چون بعقیدهٔ ما هرکس که با علی و جانشینان او دشمنی کند در حقیقت دشمن خدا و رسول و مبغوض است ازینرو خالد نیز مردود شیعه است لیکن از جنبهٔ ظاهر و خدماتی که در راه اسلام‌کرد و فداکاریها و شجاعتهائی که در جنگهای اسلامی ابراز نمود و همچنین اصول تاکتیك جنگی که در قشون اسلامی ایجادکرد مورد شك وتردید نیست وبلکه همانطورکه‌گفتیم بسیف الله ملقب‌گردیده بود ازینرو شایسته است که از لحاظ نظامی نسبت بدو بنظرتعظیم بنگریم بلکه مورّخین بزرگ اروپا و مستشرقین‌آنان او را ازبزرگترین‌ژنرالهای‌آنزمان میدانند و نام او را محترم میشمرند .

در بستان السیاحه مینویسد « مشاهد و مزارات درآن دیار بسیاراست من جمله مشهد امیر المؤمنین علی علیه‌السلام است که در آنجا بعضی از صلحاء آنحضرت را بخواب دیده‌اند و درآن مشهدعمودیست‌که موضع‌انگشت‌آنحضرت درآن نمایانست و قبر عبدالرحمن بن خالد و قبر قنبر غلام امیر المؤمنین حیدر علیه‌السلام و قبور اولاد

جعفر بن ابیطالب در آن دیار است » ولی نگارنده آنها را مشاهده ننموده‌ام ، قبر ثوبان غلام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و قبر کعب الاحبار نیز که از بزرگترین علمای یهود بیت المقدس بود و در زمان عمر اسلام آورد در شهر حمص است .

پس از گردش مختصر در این شهر زیبا ناهار خوردیم و نیمساعت بعد ازظهر ازآنجا حرکت‌کردیم مهمترین قصبات و دهاتی‌که بین حمص ودمشق است ازاینقرار است : بعد ازحمص دار عطیة بعد ازآن نبك سپس قطیفه وبعد از آن دوما ومتصل بدمشق حرستا میباشد آبادیهای دیگر هم در بین راه هست ولی باهمیّت اینها نیستند .

تشیع و تسنن

در بین راه حلب و دمشق دو نفر از تجار حلب که دانشمند هم‌بودند باماهم سفرشده و آشنائی پیداکردیم وخیلی‌اظهار محبت‌نمودند وحتی‌موقع ورود بدمشق هم‌ما را بمهمانخانه راهنمائی نموده و اظهار داشتند که حاضرند هر جا خواسته باشیم برویم راهنمائی کنند ، در بین راه ایشان از اوضاع مذهبی وسیاسی ایران سؤالات نموده ، ونگارنده پاسخ دادم از جمله راجع بمذهب اظهار داشتم که مذهب رسمی ایران تشیّع است و ایرانیان غالباً این مذهب را دارند و ازینروشاید بعضی‌گمان کنندکه با اهل سنت اختلاف دارند ولی در حقیقت چنین نیست ، و بلکه بین دانشمندان طرفین بهیچوجه اختلافی نیست زیرا شکی نیست و طرفین اتفاق دارند که مقام معنویت و روحانیت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بعلی علیه‌السلام رسیده و سلاسل طریقت بدومنتهی‌میشوند و درعلم وزهد و سایر صفات حسنه بر سایر خلفاء مقدم است و همچنین اختلافی نیست که خلافت ظاهری پس از پیغمبر بابوبکر رسید و علی علیه‌السلام در درجهٔ چهارم واقع شد فقط اختلاف دراین است‌که شیعه میگویند ، تصدّی مقام خلافت که از طرف آنها واقع شد باید با اجازهٔ علی علیه‌السلام میبود واهل سنت میگویند علی رضایت داشت ولی‌شیعه آنرا منکرند و این موضوع فعلاً شامل مرور زمان شده و از جهات اجتماعی و سیاسی برای ما تأثیری ندارد .

البته از نظر اصل عقیده و احکام شرعی و مسائل فرعیه اختلاف همیشه هست ولی این اختلاف سبب نزاع و گفتگو و دشمنی نیست چون این امر بصلاح اسلام نیست و مسلمین باید در تحکیم مبانی بکوشند و از ضعف کنونی اسلام که بر اثر اختلافات غالباً ایجاد شده جلوگیری کنند و فعلاً باید جهّال طرفین را که ایجاد اختلاف میکنند بمعایب آن آگاه نموده ووادارکنیم که دست اتحاد بیکدیگر بدهند و اسلام را تقویت کنند تا اینگونه زبون و خوار نباشیم .

آندونفر بیانات نگارنده را تحسین نموده و بیشتر از پیش اظهارمحبت کردند، سپس راجع بسبّ خلفاء پرسیدند که در ایران معمول است یا نه ؟ گفتم این نیز اگر شنیده شده خیلی کم و از زبان یکنفر نادان خارج شده وگرنه دانشمندان و بزرگان شیعه اجازه سبّ نمیدهند و ما معتقدیم که آنها از یاران پیغمبر بودند و البته کسیکه یاری پیغمبر کند بهیچوجه روا نیست که ما از او بد گوئیم و سبّ کنیم و آنچه دانشمندان شیعه میگویند فقط این است که معتقدند علی عليه‌السلام برای اینکار لایق تر بود چون پیغمبر اورا انتخاب کرد و این نیز ازگفتهٔ خود خلفاء استنباط میشودکه ابوبکر گفت: **اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم وعلیٌ فیکم** وعمر گفت: **ان بیعة ابی بکر کانت فلتة و قی الله شرّها فمن عاد الی مثلها فاقتلوه** و خود اهل سنت نیز این را تصدیق دارند .

آنگاه نگارنده نظریهٔ ایشان را راجع بمعاویه پرسیدم ؟ گفتند سیدنا معویه خال المؤمنین و از اصحاب رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و محترم است و جنگ او با علی عليه‌السلام چون از روی اجتهاد بوده هرچند خطا کرده علت بدی و جواز لعن او نمیشود ، در اینجا نگارنده قدری مخالفت کرده گفتم پس چرا خوارج را بد میدانید درصورتیکه آنها نیز اجتهادکردند ، بعلاوه از تاریخ میتوان یقین کرد که معاویه از روی اجتهاد رفتارنکرده بلکه محض هوسرانی وحبّ جاه بوده و هوای سلطنت ودنیا اورا بر آن کار واداشت ، بعلاوه اجتهاد در مقابل نصّ روا نیست .

علاوه براین معاویه در بسیاری از موارد برخلاف صریح اسلام رفتار کرده و

قوانین اسلامی را پشت پا زده ، گفت راجع به معاویه بین ما نیز اختلاف است و بسیاری از اهل سنت او را قدح میکنند ولی اهل شام غالباً او را نیك میشمرند و لعن او را جائز نمیدانند و همچنین لعن سایر بنی امیه و بنی مروان را جائز نمیدانند بجز یزید که همه باتفاق لعن او را جائز دانند زیرا مرتکب قتل فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سیدنا الحسین علیه السلام گردید ، گفتم پس ما درین قسمت با شما اختلاف داریم و نمیتوانیم از لعن معاویه و سایر بنی امیه خود داری کنیم .

دمشق

ساعت سه و نیم بعد از ظهر وارد دمشق شدیم ، این کلمه بکسر اول و فتح دوم و عکس آن در کتب لغت ذکر شده و از شهرهای خیلی کهن سال است که بعضی آنرا بزمان حضرت ابراهیم وغلام او دمشاق نسبت داده و گروهی قبل از او گفته‌اند .

طول جغرافیائی آن ۳۶ درجه و ۱۸ دقیقه و عرض ۳۳ درجه و ۳۰ دقیقه و انحراف قبله ازجنوب بمشرق ۱۵ درجه و۲۳ دقیقه و۴۳ ثانیه و اختلاف طول آن با طهران ۱۵ درجه و ۱۰ دقیقه و ۲۵ ثانیه و ظهرحقیقی آن تقریباً یکساعت و چهل ثانیه پس از ظهر حقیقی طهران است .

شهریست زیبا وخوش‌آب وهوا یکطرف آن کوه و دیگر طرفهای آن گشاده و پر از باغات و اشجار است در لطافت و اعتدال هوای آن همین بس که میوجات سردسیری وگرمسیری مانند مرکبات وگردو هردوبا هم درآنجا یافت‌میشود و همین لطافت در مردم آنجا نیز تأثیر نموده و از حسن و جمال بهرهٔ وافی داده است مردم هم در رعایت نظافت وپاکیزگی دقت‌کامل دارند ازینرو لطافت طبیعی را براثر کثافات عارضی از بین نمیبرند .

ولی در عین زیبائی و سایرمحاسنی که دارد برای مسلم متدین و شیعهٔ متعصب که احساسات مذهبی براوغلبه داشته باشد مشاهدهٔ اولیهٔ این شهرموجب تأثروحزن شده و او را بیاد فجایعی که در این شهر بتوسط زمامداران ظالم غاصب بنی امیه رخ داده و ظلمهائی که نسبت بآل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام از آنها ظاهر شد میاندازد واعمال

ظالمانهٔ وحشیانهٔ آنان این شهر را از نظر مذهبی لکه دار نموده است وحتی تاکنون نیز نام بنی امیه از آنجا رخت بر نبسته و نام معاویه و مروان در آنجا زیاد است که بر اشخاص گذاشته‌اند یا نام مدرسه یا مؤسسات دیگر میباشد وگاراج امیه وسالن امیه و امثال آن زیاد است و حتی نام معاویه در میان مردم نیز بسیار است چنانکه نام صاحب یکی از تجارتخانه های بازار بودکه روی تابلوی آن نوشته بود : الحاج عمر محمد معاویه که نام معاویه را هم ضمیمه نموده بود .

این شهر مدتها مرکز سیاست و تجارت و ثروت دنیا و پایتخت امپراطوری اسلام بوده وبعدها نیز در سیاست اسلامی مورد توجه و علاقه بوده و دانشمندان وبزرگانی نیز از آنجا ظهور نموده‌اند وآرامگاه بسیاری ازبزرگان و اولیاء درآنجا است ، اکنون پایتخت مملکت جمهوری سوریه میباشد و بطوریکه مسموع شد و درجغرافی لبنان و سوریه مینویسند درحدود سیصد هزار نفرجمعیت دارد ولی دردائرة المعارف فرید وجدی نفوس آن دویست و پنجاه هزارذکرشده است و در قاموس کتاب مقدس ص ۳۹۴ صد و شصت هزار مینویسد که البته باختلاف در تاریخ است و ممکن است اکنون زیادتر از سیصد هزار هم باشد .

موقعیکه وارد شدیم ابتداء ما را به هتل امیّه راهنمائی نمودند ولی پس از آنکه از نام آن آگاه شدیم با آنکه ظاهراً مرتب و خوبست از آن نام منزجر شده و نرفتیم بعلاوه چند نفر ایرانی دیگر که در آنجا بودند از وضعیت خوراك آن رضایت نداشتند لذا در فندق قصرالاندلس الکبیر که نزدیك هتل امیّه است در طبقهٔ سوم منزل نمودیم وصاحب مهمانخانه وکارمندان نهایت محبت و مهربانی را داشتند ولی بعد معلوم شد که هتل اُریان پالاس از هردو مرتب تر و مهمتر است و بهترین مهمانخانه های دمشق میباشد .

گرمابهٔ شاه
الحمام الملکی

اول شب بحمام الملکی (گرمابه‌شاه) که گفتند از بهترین حمامهای دمشق است رفتیم ، این حمام ظاهراً خیلی تمیزومحل لباس کندن آن خیلی مرتب ونظیف و دارای حوض و آب جاری

است ولی متأسفانه دوش ندارد خزانه هم ندارد وفقط شیرآب و سنگابه داردکه باید آنها را پرآب کرد وبا ظرف ببدن ریخت وبا این ترتیب تنظیف وتطهیر بدن مخصوصاً برای ما ایرانیها که عادت بدوش داریم خیلی مشکل است و خود اهالی آنجا هم چندان مقیّد نیستند وفقط چند ظرف آب میریزندکه صابون تمام شود ، و هرچند ایرانیان هم زیادتر از حدّ دستور شرع در استعمال آب برای تطهیر دقت میکنند ولی باز هم ترتیب ایرانیها در موقع وفور آب باحتیاط نزدیکتر است و نمیتوان آنرا وسواس نامید ، ازینرو ماکه بحمام دوش معتاد بودیم باآن ترتیب باشکال دچار شده و بزحمت تطهیر و تنظیف نمودیم ولی این وضع راکه در آنجا معمول است نمیتوان حمل بر بی قیدی مردم آنجا نسبت بطهارت که امر دینی است نمود زیرا با حدّ اقل شرعی تطبیق میکنند ، ولی ترتیب دوش و تنظیفی که ایرانیان غالباً معمول دارند بهتر است ، موقعیکه نگارنده در یکی ازخلوتها مشغول تنظیف بودم جمعی بردر منتظر بیرون آمدن من بوده وتعجیل میکردند نگارنده با خود گفتم اگر من بیرون بروم معلوم نیست چه موقع نوبت بآقای مشیرالسلطنه برسد و فکری بنظرم رسید و در تعقیب آن وقتی بیرون آمدم بکسانیکه منتظر بودند با زبان عربی گفتم آیا شما عرب هستید ؟ گفتند بلی البته ، گفتم گمان نمیکنم شما عرب باشید آنها با لحن تغیّرآمیز گفتند چگونه وبرای چه عرب نیستیم؟! گفتم برای اینکه شیمه و سجیّه عرب مهمان نوازی است ولی شما مهمان نواز نیستید چون ما مسلم و اهل ایران و مهمان شما میباشیم و شما نمیگذارید با فراغت خاطر تنظیف کنیم ، آنها قدری خجل شده و خوش آمدگفتند واظهارمحبت کرده وگفتند بفرمائید ، نگارنده اظهار تشکر نموده گفتم من فعلاً تطهیر نمودم ولی این پیر مرد (اشاره بآقای مشیرالسلطنه) رفیق من‌است اجازه دهید اول‌ایشان تطهیرکنند سپس‌شما بروید آنها متفقاً از آقای مشیر السلطنه خواهش کردند که جلوتر بروند و باین ترتیب ایشان هم براحتی خود را شستشو دادند .

صبح به‌قونسولخانهٔ ایران رفتیم وآقای فهیمی‌قونسول دولت ایران را ملاقات

کردیم بسیار مهربان و خلیق و نهایت احترام نمود و تذکره ها را دادیم که اقدام کنند ویزای فلسطین و تمدید ویزای مصر و ورقهٔ ورودی سوریه و خروجی گرفته شود و ایشان نیز مساعدت کامل نموده و آقای سلیمان کارمند قونسولگری نیز که جوان با محبتی است کوشش نمود و بزودی تمام آنها انجام شد .

سپس بگاراج الشرق العربی رفته وحاج رضا دولابی ایرانی راکه بما معرفی کرده بودند ومدیرگاراج نامبرده بود دیده ونهایت محبت نمود وآقای ملك صالحی راجع به قبر پدر خود مرحوم حاج محمّد حسین اصفهانی مشهور بقزوینی معروف به صوفی از او تحقیقاتی نمودند چون پدر ایشان که در سال یکهزار و سیصد و چهل و شش قمری مسافرت حجّ نموده بود هنگام مراجعت درسال یکهزار و سیصد و چهل و هفت در بیروت مریض شده و درشام پس از چند روز وفات یافت و حاج محمّد جعفر حقّانی اصفهانی که همسفراو بود وسایرهمسفران اقدام نموده و جنازهٔ ایشان را در زینبیّه دفن نمودند ولی چون عجله داشتند موفق به تهیهٔ سنگ قبر نشدند و آقای ملك صالحی تصمیم داشت که مدفن را پیدا نموده و سنگی تهیه نمایند و نصب‌کنند و در آن موقع از حاج رضا تحقیقاتی نمودند .

بعداً توسط حاج رضا ، حجرهٔ آقای حاج باقرهمدانی را پیدا کردیم وایشان را ملاقات نمودیم ،آقای حاج باقراهل همدان ولی متولدکربلاست و تاکنون ایران را ندیده ، بسیار با اخلاق و مهربان و متدین است و موقعی که ما را ملاقات نمود خیلی خوشوقت شده و نهایت مساعدت و همراهی را نسبت بما نمود و در چند روزهٔ توقف دمشق، ما رابه محلهائیکه دیدنآنهالازم است راهنمائی‌کرد وهم چنین نسبت بمنظور آقای ملك صالحی کمك و مساعدت کامل نمود .

سیده زینب علیها السلام

سپس بهمراهی ایشان با اتومبیل سواری بزیارت مزار حضرت زینب[1] علیها السلام رفتیم مزار آنحضرت در قریه ایست دو فرسخی طرف جنوب دمشق بنام راویه ولی امروز بنام

۱ ـ کلمهٔ زینب بطوریکه مینویسند مرکب ازدوکلمه زین‌واب (یعنی‌زینت پدر) بوده است .

آنحضرت معروف است وسیده زینب گویند و باصطلاح اهل‌شام‌قبر الستّ میگویند.

ولی اختلاف است که مزار حضرت زینب‌کبری علیها السلام زن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب است یا آنکه مزار خواهرش ام کلثوم میباشد که زن خلیفهٔ دوم بود و از او فرزندی داشت که زید موسوم و بذوالهلالین ملقب بود.

متولی آنجا پیرمردی هشتاد و پنج ساله و سید عباس مرتضی نام داشت و از سادات حسنی است و بطوریکه میگفت قریب هفتاد سال است‌که تولیت آنجا را دارد و قریب هفتصد سال میباشد که خدمت آن مکان مقدس بعهدهٔ اجداد و طائفهٔ او است اظهار داشت‌که مزارحضرت زینب زوجهٔ عبدالله بن‌جعفر است و قریهٔ راویه مزرعهٔ اختصاصی عبدالله بن‌جعفر بوده که معاویه باو بخشیده بود و در آنجا سکونت داشت ودرسال‌شصت‌وسهٔ هجری یعنی‌پس‌ازدوسال ازقضیهٔ کربلایزیدعریضه‌ای‌خدمت‌حضرت علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد و تقاضا نمود که مسافرتی بشام بفرمایندآنحضرت نتوانست ردّ کند وقبول فرمود زینب عرض کرد من‌از شام بر تومیترسم و بهیچوجه راضی نیستم ازتوجدا شوم‌آنحضرت اجازه فرمودکه زینب هم همراه باشد موقعیکه بمزرعهٔعبدالله‌بن‌جعفر رسیدحضرت‌بازینب‌وهمراهان‌بدانجاورود فرمود، زینب موقعی که در لب نهر نشسته بود بیاد مسافرت سابق خود بشام افتاد و گریهٔ زیادی نموده و گفت خدایا دیگر نمیخواهم روی یزید را به بینم وسپس مریضه شد و تب‌کرد وپس از سه روز از دنیا رفت و حضرت سید السّاجدین علیه السلام برآنحضرت نماز خوانده و او را همانجا دفن نمود.

و بعضی از صاحبان مقاتل نوشته اند که مسلم بن عقبه پس از قتل و غارت مدینه مجدد بدستوریزید حضرت علی بن الحسین علیه السلام واهل بیت راباسیری روانهٔ شام کرد و خیلی نسبت بآنها ظلم و ستم نمود و چون نزدیك شام رسیدند و شهر از دور نمایان شد زینب علیها السلام بگریه آمده و دعا کرد که دیگرباذلّت وارد مجلس‌یزید نشود سپس تب‌کرد وپس ازچند روزی از دنیا رفت و حضرت علی بن الحسین علیه السلام بر او نماز خواند.

و جمعی مینویسند که سالی درمدینه قحطی افتاد وعبدالله بن جعفر بازینب رو بطرف شام نهاد وچون به محلی که فعلاً مدفن است رسید زینب مریضه شد و پس از چند روزی در همانجا از دنیا رفت .

بعضی هم مینویسند که این مسافرت درزمان عبدالملك بوده که ازحضرت علی بن الحسین علیه‌السلام دعوت نمود وزینب هم همراهی کرد و در آنجا درنیمهٔ رجب سال ۶۵ وفات یافت ، اقوال دیگری هم در این باب هست که ورود در شرح آنها لزومی ندارد .

گروهی میگویند زینب در مدینه مدفون است وآنکه در زینبیهٔ شام میباشد دختر حسین علیه‌السلام است بعضی گویند که آنجا مدفن امکلثوم است و زینب در مصر وفات یافت .گروهی معتقدندکه زینب وامکلثوم یکنفر بودند و امکلثوم کنیهٔ زینب بوده و مدفن او در اینجا است ، در کتاب زیارات شام مینویسد که زینب ام کلثوم دختر علی علیه‌السلام بعد از قضیهٔ کربلا بر اثر رنج وکدورت زیادی که کشید درغوطهٔ دمشق وفات یافت و در آنجا مدفون گردید .

بعضی‌هم‌میگویندزینب دخترجحش‌که اززنهای پیغمبر بود درآنجا مدفونست ولی این قول بنظر درست نمیآید .

بهرحال‌مزارمنسوب بآن مخدّره دارای روحانیتی خاص وخیلی حزن انگیز میباشد و آثار جلالت و عظمت از آن هویدا است و همین خود دلیل است‌که جسد شخص بزرگی در آنجا بخاك سپرده شده و مطابق مضمون :

ز هر خاکی که بوی عشق برخاست یقین دان تربت لیلی همانجاست

از آن مکان مقدس نیز بوی شهامت و فداکاری و حزن و عظمت بلند است و صاحبدلان را بسوی خود میکشانند ، و چگونه چنین نباشد ! در صورتیکه خاك و در و دیوار بخودی خود اثری ندارد و جماد است وانکه آنرا صاحب اثر میکند نفس قوی و روح بزرگ است‌که آثار وصفات خود را توسط آرامگاه خود نیز نمایش میدهد و کسانیرا که ارتباط معنوی دارند بخود جذب میکند .

آری ، همین عظمت معنوی میرساند که یکی از بزرگترین زنهای فداکارعالم و شجاعترین آنان و در عین حال دوست ترین اشخاص نزد حسین علیه‌السلام در آنجا مدفون است :

مدفن عشق جهان است اینجا — صد جهان شور ، نهانست اینجا

قوت قلب و شجاعت و ثبات و استقامت و صبر او در میان زنان بی نظیر بود و همان عواطف درونی پاك آن گوهر تابناك و احساسات قلبی او در مرقد و مزار او تأثیر نموده و بوی عشق و محبت الهی و شور وشوق خدائی از در و دیوار آن روضهٔ مطهره بمشام هرصاحبدلی میرسد و در وجود او تأثیر میکند و بنابراین برفرض که اخبار و تواریخ دلالت کامل براینموضوع نکند ازهمین تأثیر معنوی میتوانیم بصحت اینکه مدفن شخص بزرگی است پی ببریم .

در کتاب زیارات شام مینویسد که : « شیخ ابوبکرموصلی گوید من یکمرتبه با جمعی از یاران خود بزیارت مزار حضرت زینب رفتم و داخل مقبره نشدم و فقط ازدم در روی بآنجا ایستاده ونگاه نمیکردم زیراعلماء میگویند درزیارت مرده هر آنچه نسبت بزنده رفتار میشود باید رفتار کرد از اینرو ما خلاف ادب دانستیم که وارد حرم او شده و بدانطرف نگاه کنیم ، در بین آنکه در گریه و خضوع و خشوع بودم‌ناگاه صورت زنی مجلله ومحترمه درنظرم جلوه‌گرشد بطوریکه ازشدت عظمت قدرت امعان نظر در او نداشتم بمن فرمود : ایفرزند خداوند ادب و احترام تو را افزون گرداند مگرنمیدانی که جدّم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله با اصحاب خود برای دیدن امّ‌ایمن‌که زنی‌محترمه بود تشریف میبرد، سپس‌فرمود مسلمین رابشارت ده‌که جدّم و جمیع یاران و فرزندان او، این امّت را دوست دارند مگر کسانیکه از راه راست منحرف شوند که آنها را دشمن میداند ، از فرمایش او لرزه برمن افتاد بعداً چون نگاه کردم او را ندیدم و از آن ببعد بر زیارت او مداومت نموده و ترك نمیکنم ».

زیارت‌آن مخدّره درهمراهان خیلی مؤثرواقع شد مخصوصاً خواندن زیارت مفجعه‌که حقیقةً اسمی‌است با مسمّی خیلی تأثیرنمود ، در این زیارت تمام مصائبی

که بر آن مخدّره وارد آمده تا ورود شام و مجلس یزید ذکر شده و همهٔ عبارات و جمله های آن جانسوز است ، مزار آن محترمه دارای صحنی است و جلوی حرم ایوانی‌است[1] باندازهٔ تمام طول صحن که روبصحن باز و پایه هائی زیر آن گذاشته شده ومتصل بایوان رواق است وبین رواق وحرم نردهٔ آهنی و وسط نرده ، درب آهنی‌است ومتصل بحرم جائی‌است برای نماززنها تاریخ تعمیر گنبدآن‌که دربالای سقف نوشته شده این است :

قد جدّد نقش هذه الروضة الشریفه الحاج مهدی البهبهانی سنه ۱۳۰۱ کتبه صادق محمد الخیاط غفر لهما ، ورواق وقسمتی ازصحن هم توسط حاجیهٔ شمس‌الملوك والدهٔ آقاخان محلاتی رئیس اسماعیلیان تعمیرشده وبرروی سنگی‌که‌بر یکی ازستونهای رواق نصب شده این عبارت مذکوراست : **قد امرت بتعمیر نواقص هذه البقعة الشریفه حضرة الامیرة الجلیلة حاجیه بی بی شمس الملوك والدةسمو الامیر سلطان محمد شاه آقاخان عند تشرفها لهذا المحل الشریف طلباً لمرضاة الله و تقرّباً لا هل بیت رسوله وصلی الله علیه و آله و سلم فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۴۹ .**

و قسمت درب صحن و دالان و ایوان آنرا دیگری ساخته و برسر در ایوان ورودی این عبارات نوشته شده : **انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً ، انشأ هذا البناء تابع لمقام السیدة زینب بنت الامام امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام السید محمد بن السید حسن نظام و اولاده السید کامل و السید محمد علی نظام فی غرة ربیع الاول سنه ۱۳۵۳ .**

متصل بصحن در طرف شمال وشمال شرقی باغچه ایست‌که فعلاً دو قسمت شده

---

۱ ــ اخیراً تغییرات وتعمیرات زیادی درداخل حرم وصحن ازطرف نیکوکاران ایرانی داده شده و بر زیبائی و عظمت آن افزوده گردیده است .

و دیواری بین آندو کشیده شده و یك قسمت جزء صحن است ، سنگ کوچکی هم نزد متولی نامبرده موجود است که درزمان آل بویه برای قبرحضرت زینب علیهاالسلام تهیه شده و روی آن این جمله ها بخط کوفی نوشته شده : **هذا قبر زینب صغری المکناة بام کلثوم ابنة علی بن ابیطالب امها فاطمة البتول سیدة نساء العالمین ابنة سید المرسلین محمد خاتم النبین صلی الله علیه** ، کتاب زیارات شام هم آنجا را قبر ام کلثوم نوشته است .

قبر ام کلثوم و سکینه

پس از زیارت و نماز از آنجا بیرون آمده و بزیارت قبر امّ کلثوم دختر علی علیه‌السلام و سکینه دختر حسین علیه‌السلام که در قبرستان جنوبی دمشق در یك محل واقع است رفتیم ، ولی همانطورکه‌گفتیم اختلافات دراین موضوع زیاد است و بعضی امّ کلثوم و زینب را یکی میدانند وگروهی ام کلثوم را زینب صغری‌گفته اند چنانکه ازسنگ قبری که ذکرشد اینطور مفهوم میشود وجمعی نام او را رقیهٔ کبری‌گفته اند و از دختران علی علیه‌السلام دو زینب و دو رقیه نام برده اند و امّ کلثوم همان است که بعقد ازدواج خلیفهٔ دوم در آمد و در مدفن او نیزخلاف است بیشترمورّخین ذکر کرده‌اند که در مدینه وفات یافت و بعضی گویند در شام در سفر اول یا دوم از دنیا رفت و گروهی مدفن او را مصر میدانند .

سکینه نیز بضم اول وفتح دوم یا بفتح اول وکسر دوم لقب دختر حسین علیه‌السلام است که در جمال و کمال و فصاحت و بلاغت در زمان خود شهرت بسزائی داشت و نام او امیمه یا آمنه بوده و مورد لطف و محبت کامل پدر بزرگوارش حسین علیه‌السلام بوده ودرسفر شام طفل خرد سال وجزء اسراء بود ، ابتدا او را مصعب بن زبیرتزویج نمود و پس از او بدیگری ازدواج کرد و در ربیع الاول سال یکصد و بیست وشش یا سال یکصد و هفده وفات نمود و بیشتر مورخین وفات او را درمدینه دانند ، بعضی هم میگویند سفری با اهل بیت بشام نمود و در آنجا از دنیا رفت و در جوار عمهٔ خود مدفون گردید ، و گروهی از علمای اهل سنّت مانند شعرانی معتقدند که

بمصر مسافرت نموده و در آنجا وفات یافت و بنابراین درصحت انتساب قبر شام باو شك‌است ، ولی‌البته چون ارواح مؤمنین‌بخصوص‌اولیاء ومقربان درگاه خداوند بهمه جا توجه دارند هرمحلی‌که بنام‌آنها شهرت یافت ومردم باحترام نام ،آنها را زیارت کنند همان اضافهٔ تشریفیه که بنام پیدا کرده ایجاد شرافت میکند بنابراین ، این مزارها را نیزکه ما مورد احترام‌قراردهیم درحقیقت توجه بآن بزرگواران نموده‌ایم چنانکه در نورالابصار نیز تقریباً بهمین مضمون تصحیح این موضوع را مینماید .

مزار دارای گنبدی است وقبرها در سردابی واقع شده‌که از عمارت زیرگنبد پله میخورد وسپس بدالانی‌میرسیم ، مرقد امّ کلثوم در اطاق دست راست دالان واقع و قبر سکینه در دست چپ است و در آنجا زیارت نموده و نماز خواندیم ، این دو مرقد نیز دارای صفا و روحانیت است ولی نه باندازهٔ مزارحضرت زینب علیهاالسلام و آن عظمتی که در آنجا ظاهر است در اینجا نیست و این تأثیر با صحت آن هم منافات ندارد زیرا مقام و معنویت زینب علیهاالسلام خیلی بیشتر از سایر اهل بیت و او یگانه زنی بودکه حضرت حسین علیه‌السلام را درمقصد اصلی اوکمك ومساعدت نموده وسرخیل زنان و سرپرست آنان واقع گردید .

بر روی قبر حضرت سکینه با خط کوفی نوشته شده : **هذا قبرسکینه بنت الحسین** علیهماالسلام و آیات **انما یریدالله لیذهب عنکم‌الرجس‌الخ ورب‌لاتذرنی فرداً و انت خیر الوارثین** در اطراف آن نوشته شده است .

بالای سر در ورودی این دو شعر و عبارات زیر نوشته شده :

یا آل بیت رسول الله حبّکم	فرض من الله بالقرآن انزله
کفاکم من عظیم الفخر انّکم	من لم‌یصّل علیکم لا صلوة له

هذا مقام السیدة سکینه‌کریمة الامام الحسین شهید کربلا علیهماالسلام و مقام سیدة زینب الملقبة بامّ کلثوم کریمة الامام علی بن ابیطالب علیهماالسلام تشیدت هذه المقامات المقدسة بمساعی السید سلیم افندی ابن‌السید حسین افندی مرتضی، قائم مقام مرا قد اهل البیت علیهم‌السلام سنة ۱۳۳۰ » . پهلوی حرم سکینه هم‌اطاقی است‌که قبرملك ظاهر

بیبرص متوفی در سنهٔ هشتصد و پنجاه هجری در آنجا واقع است .

سپس در آنجا ناهار خورده ومتولی آنجا سید رضا مرتضی پسر سید سلیم‌که پیرمردی محترم است نهایت محبت نمود و خوش‌گذشت .

گنبد مزارسکینه بطوریکه‌آقای حاج باقرهمدانی اظهارمینمود چندی پیش خراب شده و افتاد و بر اثر آن سقف سرداب هم خراب شده و بعداً بمساعی ایشان و آقای حاتمی که از تجار تهرانست و چند نفردیگر ازخیرخواهان که‌کمك‌کردند مجدد آنرا ساختند و موقعی که مشرّف شدیم مشغول تعمیرات سقف‌گنبد بودند .

سایر مقامات اهل بیت

آنگاه با متولی آنجا برای زیارت قبر فاطمهٔ صغری بنت الحسین علیه‌السلام که در همان نزدیکی واقع است رفتیم ، در این‌قسمت‌نیزخلاف است‌بعض مورخین یك دختربنام فاطمه برای حسین علیه‌السلام ذکر کرده‌اند که بعقد نکاح پسرعموی خود حسن مثنی در آمد و از او فرزندی آورد بنام عبدالله که بواسطهٔ انتساب اوبحسنین ، عبدالله محض نامیده شد و این فاطمه پس از وفات حسن مثنی بحبالهٔ نکاح عبدالله بن عمروبن عثمان بن عفان در آمد و بعضی هم گفته اند حسین بن علی علیه‌السلام دو نفر از دختران خود را فاطمه نام گذاشت یکی کبری و دیگری صغری وفاطمهٔ کبری درکربلا و بعداً جزء اسراء بود و فاطمهٔ صغری را در مدینه گذاشت ، در محل دفن نیزخلاف است اغلب مورخین مدفن فاطمه را مدینه گفته اند و گروهی میگویند بشام مسافرت نموده و در آنجا از دنیا رفت ، بعضی ذکر کرده‌اند که با شوهرخود بمصررفت و در آنجا از دنیا رفت ، بعضی هم مدفن فاطمهٔ صغری را شام گفته اند و فاطمهٔ کبری در مدینه یا مصر مدفون گردیده است .

بهرحال قبرآن مخدره نیزکه درقبرستان شام میباشد درسردابی است وتوسط سید سلیم نامبرده تعمیرشده و در بالای در ، این‌عبارات نوشته شده :

مقام فاطم بنت المصطفی حرم — کالبیت‌یا من‌فیه الخوف محرمه

تلك ابنة المصطفی و الطهرفاطمة — من نورهم اشرقت فی‌الافق انجمه

هذا ضریح الشهید فاطمة الصغری کریمة الامام الحسین شهید کربلاء علیه‌السلام تشیّد هذا المقام الشریف بمساعی السید سلیم افندی ابن السید حسین مرتضی، قائم مقام مراقد اهل البیت علیهم السلام فی سنة ۱۳۳۰ » .

آنگاه بزیارت قبر عبدالله بن زین العابدین رفتیم ، تعمیر مزار آنجناب نیز توسط سید سلیم نامبرده شده است و این شعر در بالای در نوشته شده :

قبر تضمّن بضعة من احمد — وحشاشة للبضعة الزهراء

قبرسما شرفا علی هام السماء — و علا بساکنه علی الجوزاء

و آنجناب بطوریکه درکتب رجال می‌نویسند برادرابوینی حضرت باقر علیه‌السلام و مورد لطف و محبت آنحضرت بوده و تولیت موقوفات فاطمیین بعهدهٔ او بوده و سفرهائی هم بشام نموده و در آنجا وفات یافته و مدفون گردید ولی قول مشهور آن است که در مدینه از دنیا رفت .

آنگاه برای زیارت رؤس شهداء رفتیم خیلی حزن آور و مؤثر بود این دو شعر برروی در نوشته شده بود :

بباب علانا قف اذا ضقت متهجا — واصبحت موثوق الخطوب باسرها

فنحن اسود الله آل نبیه — بنا ینجلی کل الکروب باسرها

و سر شانزده نفر از شهداء در آنجا مدفون است از اینقرار : عباس بن علی علیهما‌السلام ، علی‌اکبر بن الحسین علیه‌السلام قاسم بن الحسن علیه‌السلام ، عمر بن‌علی علیه‌السلام ، عبدالله بن‌علی علیه‌السلام ، حرّ بن‌یزید الریاحی، محمّد بن علی، عبدالله عون، محمّد بن مسلم ، عبدالله بن عقیل ، حسین بن عبدالله ، حبیب بن مظهر ، ابی بکر بن علی ، عثمان بن علی ، جعفر بن عقیل ، جعفر بن علی ، واین اسامی مطابق صورتی است‌که متولی آنجا چاپ نموده و محلی که این مقابر متبرّکه و سایر مشاهد مذکوره در آنجا واقع شده به باب الصغیر معروف است .

جامع اموی

سپس بشهر مراجعت نمودیم وصبح روز بعد (پنجشنبه چهارم ربیع الاول و هیجدهم بهمن) برای دیدن جامع اموی که از معروفترین و بزرگترین مساجد اسلامی است رفتیم

وسید عبدالحمیدکه ازسادات حسنی است وجزء سرخدمهٔ آنجا است برای راهنمائی آمد ، ابتداء کفش مخصوصی پوشیدیم که کف مسجد ازکف کفشها کثیف نشود واو شرحی از فضائل جامع اموی بیان کرد و این خبر را نقل نمود : « ینزل عیسی بن مریم المنارة البیضاء بمدینة دمشق تقرب لارض یقال لها الغوطاء » و نیز گفت پنج مسجد در فضیلت و عظمت بر سایر مساجد مقدّمند : اول مسجد الحرام که بر همه مقدّم است دوم مسجد مدینه بعدازآن بیت‌المقدس وبعد ازآن جامع اموی وبعداز آن جامع ایا صوفیه در اسلامبول ، ولی این‌بیان مطابق عقائد اهل سنّت و ازجهتی نظر بعظمت صوری هم دارد و شیعه در مرحلهٔ اولی برای چهارمحل فضیلت قائلندکه مسافردرآنجا درنمازمخیّر بین قصر واتمام است از اینقرار : مسجد الحرام ومسجد مدینه و مسجد کوفه که محل ضربت خوردن حضرت امیر علیه‌السلام بود و حائر حسینی علیه‌السلام و پس از این چهار مسجد ، مسجد اقصی است ولی‌تخییردرآن نیست وفضائلی را که اهل سنت برای جامع اموی ذکر میکنند شیعه قائل نیستند ، ولی البته از جهت اینکه مسجد ومحل بندگی‌خداونداست وائمهٔ دین هم درآنجا نمازگزارده‌اند محترم است و باضافه چون حضرت سجّاد علیه‌السلام در آن مسجد بالای منبر رفت و فضائل خود را بیان فرمود البته محترم است .

درکتاب زیارات شام هم فضائل زیادی برای جامع اموی ذکرشده ومینویسد : در قسمت شرقی آن جامع ، مسجد عمر و مسجد علی علیه‌السلام و محل صحابه و زاویهٔ خضر ومصحف خط عثمان موجود است ولی درتواریخ بنظر نرسیده‌که علی علیه‌السلام بدمشق مسافرت نموده باشند لکن حسنین و حضرت سجّاد علیه‌السلام و حضرت باقر علیه‌السلام مسافرت فرموده‌اند از اینرو در کتاب زیارات مینویسد که مسجد علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام درمسجد شرقی شمالی جامع اموی معروف است و آنحضرت در آنجا شب و روز هزار رکعت نماز میخواند و از آنجا آثار جلالت و عظمت هویداست و مردم بدان تبرك میجویند .

جامع اموی بطوریکه سید عبدالحمید میگفت و در تواریخ هم ذکر شده

چندین قرن قبل از مسیح توسط آشوریها برای معبد و بتخانه بنا شده و بعد از آشوریان توسط سلاطین ایران که چندی بر آنجا مسلط بودند آتشکده و معبد زردشتیان شد ، پس از آن یونانیان آنگاه رومانها مسلط شده و معبد قرار دادند و موقعی‌که دیانت مسیح در روم رسمیّت پیداکرد آنجا را برای کلیسا تخصیص دادند و آنرا کلیسای مریم نامیدند .

موقعی‌که مسلمین بریاست خالد بن ولید درشام‌با دولت روم میجنگیدند پس از چندی که شهردمشق را محاصره داشتند ابوعبیده درطرف غربی شهر قرار گرفته و خالد بن ولید در مشرق شهر و پس از چندی که مردم شام در خود یارای مقاومت با مسلمین را ندیدند تقاضای صلح نموده و ابو عبیده عهدنامهٔ صلح را امضاء کرد و با صلح در روز۲۱ جمادی الثانیه سال ۱۳ هجری وارد شهرشد و اتفاقاً قبل ازآنکه خبر صلح بخالد برسد او نیز مقاومت شامیان را در هم شکسته و از دروازهٔ شرقی با حالت جنگ وارد شهرگردید و کشتار زیادی نمود و این دو فرماندهٔ دلیر و کارآزموده‌که یکی‌با صلح ودیگری با جنگ وارد شهرشده بودند در کلیسای مریم یکدیگر را ملاقات کردند ، درآنموقع خبر مرگ خلیفهٔ اول وخلافت عمروفرمان عزل خالد و نصب ابو عبیده بفرماندهی رسید و ابو عبیده برشهر مسلط شد و چون با مسیحیان صلح کرده بود نصف کلیسا راکه در دست آنها بود تصرف ننمود و نصف دیگر را که مسلمین بفرماندهی خالد بجنگ‌گرفته بودند مسجد کرد و این ترتیب سالها باقی یعنی نصف آن مسجد ونصف کلیسا بود تا در زمان ولید بن عبدالملك او با متولیان کلیسا مذاکره کرد و نصف دیگر را از آنها خرید وضمیمهٔ مسجد نمود و بطوریکه سید عبدالحمید نقل کرد در مقابل آن ، چهار محل برای کلیسا و چهل هزار دینار به مسیحیان داد و سپس از دولت بیزانت و مملکت روم نقاشانی خواست وصورت عمارتهای سلطنتی شام را دراطراف نقاشی‌کرد و نقاشیهای دیگری هم نمود واکنون‌قسمتی‌ازآنهاباقی‌است‌که نهایت‌عظمت واهمیّت را دارد ودرسال۴۶۱ هجری طعمهٔ حریق شد و دوباره آنرا تعمیر نمودند .

عمارت شبستان خیلی مجلل است ، دارای چهل ستون سنگی مرمر خیلی شفاف وگرانبها که هرقسمتی از آن بیست ستون در دوخط است وچهار محراب دارد بترتیب ازراست بچپ اول مربوط به حنبلی‌ها دوم شافعی ها سوم‌که ازهمه مجلل‌تر است ازحنفی ها وچهارم ازمالکیها میباشد، واین محراب ها با موزائیك وسنگهای قیمتی تهیه شده است ، گنبدآن نیز سابقاً موزائیك شده بودکه درنهایت نفاست بوده و سقف آن هم با قاب مطلا ً تزیین یافته و بطوریکه مینویسند ششصد قندیل طلا درآن آویزان بوده است .

در زمان سلطان عبدالحمید حریقی در آنجا واقع شد و سقف آن که از طلا منقش بود سوخت و اکنون فقط یك قسمت که بالای منبر در قسمت وسط واقع شده باقی مانده و فعلاً بقیهٔ سقف موزائیك است .

منبر آن نیزخیلی عالی است و در زمان عثمانیها ساخته شده و در وسط چهار پایهٔ قطور است و قسمت پایین‌آن از سنگ سیاه قدیمی و قیمتی است و قالی خیلی بزرگ زمینهٔ لاکی اعلی در آنجا است که هدیهٔ سلطان عبدالحمید عثمانی است .

دروسط شبستان نزدیك محراب شافعی ها اطاق‌کوچکی است مجلل وضریحی در آن میباشد و معروف است که مدفن سریحیی بن زکریا عليه‌السلام است و در کتاب زیارات شام هم همینطور نقل میکنند ولی صحت وسقم‌آن معلوم نیست ، این مسجد دارای سه مناره است که دو منارهٔ آن مکعب و سومی هشت ضلعی است ، قدیمترین آنها رامنارة العروس مینامند ویك‌منارهٔ دیگرهم منارهٔ عیسی معروف است بمناسبت اینکه میگویند درآخرالزمان حضرت عیسی عليه‌السلام روی این مناره‌نازل خواهد شد.

در قسمت شرقی محلی است که میگویند مدفن رأس الحسین عليه‌السلام است و نزد مردم دمشق نیزخیلی محترم است و معروف است‌که پشت آنجا منزل یزید بوده و سر را در همان محل‌که نزدیك او بوده دفن نموده است و ما برای زیارت مشرّف شدیم ، ولی بعضی منکرند که سرحسین عليه‌السلام در آنجا مدفون باشد و معتقدند که سر را بکربلا برگرداندند و بعضی هم معتقدند که در مصر مدفون میباشد . بهرحال

بر فرض عدم ثبوت چون باین نام مشهور گردیده محترم و زیارت آن لازم است .

سپس ازمسجد بیرون آمده ومقبرهٔ صلاح الدین ایوبی‌را دیدیم ، صلاح الدین یوسف از اکراد ایوبی موصل بوده و در تکریت سال ۵۳۲ هجری متولد شد بیست سال در مصر و شام سلطنت‌کرد و درسال ۵۸۹ در دمشق وفات یافت و او را در قلعهٔ دمشق دفن کردند سپس جسد او را بیرون آورده بمکان فعلی منتقل نمودند ، عماد الدین وزیراوهم پهلوی اومدفون است و او نیز همینطورابتداء در قلعه مدفون بوده است .

رقیه دختر حسین عليه‌السلام

سپس به محلی که در زمان یزید خرابه بوده و اکنون نیز محلهٔ‌خراب نامیده میشود رفتیم‌وقبررقیه دخترحسین عليه‌السلام را زیارت نمودیم ، رقیه بطوریکه در تواریخ ذکرشده در موقعیکه اهل بیت‌باسارت بشام آمدندکوچك بود وپدررا درخواب دید وچون بیدار شد پدر را میخواست و بدستور یزید سر پدر را برای او آوردند و او گریهٔ زیادی نموده و از گریهٔ زیاد از دنیا رفت و در همانجا مدفون شد و بعضی نام او را زبیده و بعضی فاطمه گفته‌اند ولی بیشتر گفته‌اند رقیه بوده است .

در کتاب نورالابصار در ذکرحالات رقیه دخترعلی عليه‌السلام می‌نویسدکه : درمصر مدفون است و بعضی گفته اند در شام دفن شده و مینویسد از بعض شامیان شنیدم‌که زمانی دیوار قبر او خراب شده و بیم اضمحلال میرفت تصمیم گرفتند که جسد را بیرون آورند وقبررا تجدید کنند ولی هیچکس جرئت‌آنرا نداشت تا آنکه یکنفر از سادات که او را سید بن مرتضی میگفتند این امر را قبول کرد و در قبر رفت و جسد را در پارچه پیچیده بیرون آورد ، دیدند دختر کوچك نا بالغی است .

ازاین حکایت معلوم میشودکه جسد اوهنوزمتلاشی نشده‌بود چنانکه نگارنده از چند نفر دیگر این حکایت را با مختصر فرقی در عبارت شنیده که تصریح داشت بر اینکه جسد متلاشی نشده بود .

دراین جا هرچند که ذکر شده‌که رقیه دخترعلی عليه‌السلام بوده ولی خیلی بعید

بنظرمیرسد که دختر آنحضرت باشد و نزدیکتر بذهن آن است که همان رقیه دختر حسین علیه‌السلام بوده است بلکه جملهٔ اخیر که نوشته : دیدند دختر کوچك نا بالغی است،دلیلی‌است براینکه ازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام نبوده چون ازشهادت‌آن حضرت تا قضیهٔ‌کربلا بیست ویکسال‌گذشته بود ودختر نابالغ مربوط‌به حضرت سید الشهداء یا دیگری از خاندان عصمت و طهارت میباشد .

اکنون برای قبر ساختمانی شده و مسجد کوچکی نیز ضمیمهٔ آن میباشد و مزار او حزن آور است و در مسجد نامبرده محلی است که‌گویند قبر نصرانی است که در مجلس یزید بود و از مشاهدهٔ سر و اهل بیت و شناختن‌آنها اسلام آورد و به یزید بد گفت و یزید امر بقتل او نمود سپس او را در آنجا دفن کردند .

مزار رقیه توسط سید کامل و سید محمد علی اولاد سید نظام در سال ۱۳۴۳ تجدید و تعمیر شد ، سپس از آنجا بیرون آمده و از دروازهٔ ساعات [1] که در تاریخ اهل بیت و اسارت آنها ازآن نامبرده شده و ازسنگ ساخته شده و اکنون نیزباقی است عبور کردیم و برای ناهار به مطعم الادلبی [2] که خیلی نظیف و تمیز است و غذاهای آن‌هم مأکول و مطابق رسم شرقی و اسلامی است رفتیم .

شیخ محی الدین

بعدازصرف ناهاروخواندن‌نماز‌بزیارت قبرشیخ محی الدین محمد بن علی بن محمد طائی اندلسی العربی‌که ازعرفای بزرگ ومعروف بوده ومزاراودردامنهٔ‌کوه قاسیون‌معروف‌به‌صالحیه در مغرب دمشق واقع و ترامواى برقی تا همانجا میرود رفتیم .

آنجناب ازبزرگترین عرفای زمان خود بوده و دربیان مطالب عرفان توانائی کاملی داشته و کلمات او را همه کس نمی‌فهمیدند ازینرو جمع زیادی او را تکفیر کردند و بعضی از ظاهریین او را ماحی الدین وممیت الدین‌گفتند ، در علم حروف

---

۱ ــ شرح این دروازه ووجه تسمیه بدان را در دومین سفرنامهٔ خود بنام خاطرات‌سفر حج ذکر نموده‌ام .

۲ ــ ادلب از قصبات تابعهٔ حلب است .

و اعداد نیز مهارت کاملی داشته از جمله این عبارت باومنسوبست : اذا دخل السین فی الشین ظهرقبر محی الدین ، یعنی وقتی سین در شین داخل شد قبر محی الدین ظاهر میشود اتفاقاً موقعی که سلطان سلیم عثمانی بشام آمد از قبر او تفحص کرد و پیدا و تعمیر نمود ، و این دو بیت نیز راجع به ظهورمهدی باو منسوب است :

اذا دار الزمان علی حروف　　ببسم الله فالمهدی قاما

و اذ دار الحروف عقیب صوم　　فاقرئوا الفاطمی منی سلاما

تولدش درشهر مرسیه درکشوراسپانیا در هفدهم یا بیست و هفتم رمضان پانصد وشصت ، ووفاتش دربیست ودوم ربیع الثانی ششصد وسی‌وهشت هجری در دمشق بوده و مزار او اکنون در آنجا معروف است و ما مطابق مرسوم کفش ها را دم در بیرون آوردیم ، خدّام آنجا نیز اهل سنت میباشند و شیخ محی الدین را سنّی میدانند بلکه بیشتر شیعه نیز او را سنّی میدانند ، در صورتیکه چنین نیست و از کتاب فتوحات و بعض دیگر از کتب او اگر دقت شود تشیّع او معلوم میشود ولی چون مجبور به تقیه بوده و در محیطی سکونت داشته که سالها تحت تسلط بنی امیّه و مرکز خلافت آنها بوده و مردم نسبت بدانها احترام می‌نمودند چنانکه اکنون نیز غالب آنها که اهل سنّت هستند سبّ معاویه و بنی مروان را جائزنمیدانند ازینرو محی الدین نیز اینطورمعروف شده و اهل سنت خیلی‌تجلیل میکنند و اورا محترم میدانند ولی‌بسیاری ازعلمای شیعه اورا ازمحبّین اهل البیت وشیعهٔ خالص‌گفته اند چنانکه شیخ جلیل بهاء الدین عاملی در اربعین خود او را شیعه نوشته و بکلام شیخ در باب سیصد وشصت وشش ، استشهادکرده‌که فرماید : ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله و فاطمة یواطی اسمه اسم الرسول جدّ الحسین بن علی بن ابیطالب یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی‌الخلق بضم الخاء واسعد الناس به اهل الکوفة ، یعنی خداوند خلیفه و نماینده ای دارد از فرزندان رسول و فاطمه که نام او همان نام رسول الله جدّ حسین است بین رکن و مقام بیعت میگیرد ازحیث خلقت و صورت شبیه پیمبر و از حیث خلق (بضم خاء)

پائین تر از اوست ، خوشبخت ترین مردم نسبت باو اهل کوفه‌اند ، که شیخ ازعبارت اولی و ازذکرکوفه برتشیّع اواستشهاد میکندکه اول میفرماید: هم اکنون خداوند نماینده دارد ، ولی اهل سنّت میگویند از اولاد رسول است ولی معلوم نیست اکنون متولد شده باشد و نیزشیعه معتقدند که آنحضرت پس از ظهوردرمکّه بطرف کوفه حرکت خواهد فرمود و از آنجا سایر بلاد را فتح خواهد کرد ولی اهل سنت این عقیده را ندارند ، عبارات دیگر هم دنبالهٔ آن ذکر کرده که شیخ بهائی اشاره بتشیّع محی الدین قرار داده است و قاضی نورالله تستری نیز در مجالس المؤمنین تشیّع او را ذکرکرده است .

جمع دیگراز بزرگان علماء نیزمانند ابن فهد حلّی و مرحوم فیض کاشانی و مجلسی اوّل برتشیّع او معتقدند وخود شیخ نیزاضافه برفتوحات مکیّه در فصوص الحکم در فصّ، هرونی اشاره بقضیهٔ غدیر خم و وجوب موالات علی علیه‌السلام و اهل بیت نموده است که همهٔ اینها مؤید تشیّع او است .

و نیزصلوات کبیره‌ای ازاو نقل‌شده بنام مناقب محی‌الدین‌که صلوات برچهارده معصوم با عبارات و القاب عرفانی بسیار شیوا و جذّاب میباشد که هرکس مختصر از عرفان و ذوقی از معانی‌حقیقت داشته باشد فریفتهٔ آن‌کلمات میشود که پس ازحمد خدا، صلوات برپیغمبررابا القاب بسیارعرفانی‌شروع نموده وبحضرت حجةبن‌الحسن علیه‌السلام وعجّل الله فرجه خاتمه داده وشرحی هم برین‌مناقب ازطرف مرحوم محمّدصالح موسوی خلخالی در سال ۱۳۰۶ قمری نوشته شده و در رمضان سال ۱۳۲۲ قمری در طهران چاپ سنگی شده است .

و درکتاب دیگر خود بنام میزان التمییزفی العلم العزیز نیز عباراتی داردکه برحبّ اهل بیت تصریح و برتشیّع اواشاره دارد .

بعضی ازمخالفین ومنکرین‌که او را قدح نموده‌اند استشهاد جسته‌اند بکلام: لم یقتل‌یزیدالحسین الاّ بسیف جدّه . یعنی‌یزید حسین رانکشت مگربشمشیرجدّش که خود برحقانیت عمل یزید اشاره‌دارد ولی اولاً این عبارت از او نیست بلکه

همانطور که ابن خلدون در مقدّمهٔ خودذکرکرده ، گویندهٔ این عبارت صاحب‌کتاب العواصم است که ابوبکرمحمّد بن عبدالله بن العربی المغافری اهل اشبیلیه اندلس که در۵۴۳ وفات یافته ، میباشد ولی‌عارف مشهورابوعبدالله یا ابوبکر محی‌الدین محمّد بن علی‌بن محمّد الطائی الحاتمی صاحب فتوحات و فصوص و غیرهما است که در سال ۵۶۰ یعنی هفده سال پس از فوت ابن العربی المغافری متولد شده و در سال ۶۳۸ از دنیا رفته است و ازعبارات ابن العربی اینطورمعلوم میشود که او از نواصب یاازمتعصبین اهل سنّت بوده چنانکه از کتاب العواصم و القواصم تألیف او نقل شده که : « اگر حسین بخانه‌یا مزرعه‌یا شتران خودقانع‌میشداگرچه مردم میآمدند وازاومیخواستند که برای مطالبهٔ حق خود قیام کند اگراوتوجهی بآنها نمیکرد بهتربود . » .

وثانیاً شاید منظورابن العربی هم ازعبارت : لم یقتل یزید الحسین الاّ بسیف جدّه هم این باشد که یزید همان خلاف را بنام دین اسلام و خروج حسین از دین جدّش انجام داد و الاّ نمیتوانست آن گناه بزرگ را انجام دهد بلکه باز دین را مستمسك خود قرار داد ولی بهرحال این عبارت از شیخ محی‌الدین نیست ، و مزار او دارای روحانیت و صفا است و سلسلهٔ قونیویه باومی‌پیوندد چه شیخ صدر الدین محمّد بن اسحق قونیوی از شیخ محی‌الدین خرقه پوشیده است .

شیخ محی‌الدین درطریقت بشیخ ابومدین مغربی‌که ازاقطاب سلسلهٔ معروفیهٔ نعمة اللّهیه است ارادت داشته و از اوکسب فیض نموده است وبشیخ ابوالحسن علی بن عبدالله بن جامع نیز ارادت داشته و از اوخرقه پوشیده و او از شیخ محی الدین گیلانی و او از شیخ ابوسعید مبارك بن علی مخزومی و او از شیخ ابوالحسن علی بن محمّد بن‌یوسف قرشی و اوازشیخ ابوالفرج طرسوسی و او از ابوالفضل عبد الواحد بن عبدالعزیز تمیمی و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی خرقه پوشیده است :

ولی اینطور بنظر میرسد که ابتدای ارادت محی الدین بشیخ ابوالحسن بوده و بعداً خدمت شیخ ابی مدین رسیده است .

در اطراف سقف گنبد این دو بیت که از محمد بن سعد گلشنی است نوشته شده :

انما الحاتم فی الکون فرد و هو غوث و سیّد و امام

ان سئلتم متی توفی حمیداً قلت ارّخت «مات قطب همام»

که ششصد و سی وهشت میشود و در دیوارطرف بالای سرمقابل ضریح ابتداء آیهٔ : **وادع الی سبیل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن** تا **وهواعلم بالمهتدین** نوشته شده وبعداً این عبارات مذکوراست : هذا قبر العبد الفقیرالی الله عبدالله محمد بن علی بن محمد بن احمد بن العربی الطائی الحاتمی رضی الله عنه و ارضاه توفی سحر لیلة الجمعة ثانی و عشرین ربیع الاخر سنة ستمأة و ثمان و ثلاثین صلی الله علی سیّدنا محمد .

و در پشت سر او قبر دو پسر او شیخ عماد الدین متوفی در ششصد و پنجاه و سه و شیخ سعد الدین متوفی در ششصد و شصت و سهٔ هجری واقع شده و نام آنها بر سنگ نوشته شده و در دیوار نصب شده است ، این دو بیت مولوی اشاره بمزار شیخ است :

ما عاشق و سر گشتهٔ سودای دمشقیم
جان داده و دلبسته و شیدای دمشقیم
اندر جبل صالحه کانی است ز گوهر
کاندر طلبش غرقهٔ دریای دمشقیم

و سپس برای دیدن قبر شیخ عبدالغنی که از مشایخ نقشبندی و از خلفای شیخ عبدالقادر گیلانی بوده و در یکهزار وپنجاه هجری متولد و دریکهزار ویکصد وچهل وسه وفات یافته رفتیم ، برپارچهٔ روی ضریح پس ازلا اله الا الله محمد رسول الله این اشعار نوشته شده :

علم الشریعة و الحقیقة قد ثوی فی ذاالضریح الشامخ القدرالسّنی

مذحله الحبر المحقق فیهما قطب الولایة سیّدی عبدالغنی

سپس بمحل اکراد ایّوبیه که میگویند چند نفرازآنها شهید شده و یکی از

آنها در ششصد و سی و هفت هجری شهید شده واکنون انگشت پای او از قبر بیرون است رفتیم .

این محل بطوریکه مسموع شد قبر یونس ایوبی‌کرد است که از اولیاء بوده و مردم بدو اعتقادی داشتند ، موقعی که سلطان سلیم عثمانی بدمشق آمد و بزیارت قبر محی‌الدین رفت چون از آن کوچه‌که نزدیك مقام محی الدین است گذشت‌گنبد کوچکی دید پرسید گنبد ازکیست ؟ گفتند : قبر یکی از اولیاء است ، پرسید عرب بودیاترك ؟ گفتند : نه عرب بوده و نه ترك بلکه‌کُرد بوده ، سلطان سلیم بطور مزاح گفته بود : از کردها ولیّ ظهور نمی‌کند و اگر هم باشد مهم نیست ، درین بین پائی از قبر رو باو بیرون آمده و ضمناً باو فهمانید که در عقیدهٔ خود اشتباه کرده است ، سلطان سلیم ازآن ببعد بدانجا معتقد شده وابرازعلاقه میکرد ودستورداد ساختمان بهتری روی آن بنا کردند و آن پا همانطور بیرون بود .

و نیز میگویند موقعی که سوریه و لبنان تحت قیمومت فرانسه قرارگرفت و فرانسویها در دمشق مستقر گردیدند در ضمن اصلاحات شهری تصمیم گرفتند آن محل را خراب نموده میدان بزرگی‌درآنجا بسازند ، ولی کارگران آنها هرکلنگی که برای خرابی بآن ساختمان میزدند بدانجا صدمه‌ای نزده و بر عکس بخودشان میخورد بطوریکه همه از آن قسمت متوحش شده و حاضر بخرابی آن نبودند وآن موضوع شهرت پیداکرد واولیای امورفرانسوی هم‌آگاه شدند وآنرا مشاهده نمودند لذا از خرابی آنجا منصرف شدند و قسمت اعظم پا را هم پوشانیدند که از آسیب مصون بماند فقط قسمت کمی بیرون گذاشتند که مردم زیارت کنند و از آن ببعد خود آنها نیز اعتقادکاملی پیدا کردند وکلمهٔ کراد بضم کاف طبق لهجهٔ محلی آنها جمع‌کُرد است هرچند جمع صحیح لغوی‌آن اکراد با الف میباشد ، و این قسمت هم افواهی شنیده شد ولی ظاهراً محل قابل اهمیتی نیست و این شهرت هم بعقیدهٔ بعضی بیجا وخلاف است و صحت ندارد ولی ما برای دیدن‌آن محل رفتیم و ازآنجا مراجعت نموده و بازار دمشق را دیده و بعداً به مهمانخانه رفتیم .

آقای سید محسن امین

صبح روز جمعه باران شدیدی میآمد و باد خیلی سردی میوزید و مردم از این جهت خیلی راضی بودند چون تا آنموقع بارندگی کاملی نشده ومردم ازجهت نیامدن باران نگران بودند ولی در آنروز بارندگی خیلی زیادی شد بطوریکه جبال لبنان پر از برف شده و راه مسدود گردید که اتومبیلها نتوانستند عبور کنند و روزنامه های دمشق نوشتندکه هفت سال بود راه لبنان مسدود نگردیده وبارندگی بآن شدت نشده بود ، ولی نگارنده باآقای حاج مهدی بهبهانی که از اهالی ایران و متولد و ساکن آنجا و از تجار و شخص نیکی است و یکسال بود که در دمشق توقف داشت و ما توسط آقای حاج باقر با ایشان آشنائی پیدا کردیم وعده کرده بودیم که بملاقات حضرت آقای سید محسن امین عاملی پیشوا و مفتی شیعهٔ شام برویم لذا ساعت نه و نیم صبح با آنکه باران میآمد با ایشان برای ملاقات آقای سید محسن رفتیم [1] .

معظم له پیرمردی است که هشتاد و دوسال دارند و یکی ازبزرگترین علمای عالم تشیّع و از مفاخر شیعه میباشند و بسیار خلیق و مهربان و در دمشق هم خیلی محترم هستند ازینرو محل ایشان را همکه قبلاً خرابه میگفتند بنام خودشان محلهٔ امین میگویند ، نهایت احترام ومحبت نسبت بحقیر نموده وازاوضاع ایران سؤالاتی کردند وجواب دادم آنگاه نگارنده از تألیفات ایشان سؤال نمودم معلوم شد تألیفات زیادی دارندکه ازمهمترین آنهاکتاب اعیان الشیعه است که درحقیقت دائرة المعارف تشیّع میباشددرحدودصد جلدکهشرح حالحضرت رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم وائمهٔ هدی علیهم السلام وبزرگان شیعه ازعلماء وعرفاء وحکماء وسلاطین وسایرمعروفین بترتیب تهجی ذکر شده و تا آنموقع که نگارنده سؤال نمودم بیست و یك جزء آن چاپ شده و بحرف حاء

---

۱ سید محسن بن سید عبدالکریم اهل جبل عامل در سال ۱۲۸۳ قمری در جبل عامل متولد تحصیلات اولیه را در وطن و بعداً بنجف آمده و تکمیل نمود و اجازهٔ اجتهاد گرفته در شام سکونت گزید و در اواخر جمادی الثانیه ۱۳۷۱ مطابق فروردین ماه ۱۳۳۱ در ۸۸ سالگی بدرود زندگی نمودند .

حطی رسیده بودند.

کتابی هم در شرح حالات حضرت سید الشهداء علیه‌السلام نوشته‌اند و رسالهٔ عملیه‌ای هم دارند کتب دیگر نیز زیاد تألیف نموده‌اند، یکی از خدمات ایشان تأسیس مدرسه‌ای بنام محسنیه میباشد که در آنجا دانش آموزان علاوه بر علوم جدیده علوم شرعیه نیز تحصیل میکنند وهرسال عدهٔ زیادی فارغ‌التحصیل میشوند.

راجع بوضع شیعهٔ دمشق و اجتماعات ومساجد و نماز جمعه پرسیدم؟ جواب دادند وضعیت شیعه خیلی مرتب وهمه علاقه مند بآداب مذهبی میباشند ولی نسبت بسایر فرقه ها فقیرترند، اجتماعات هم در مساجد مرتب است و نماز جمعه هم میخوانیم.

نگارنده عرض کردم نماز جمعه یکی از بزرگترین شعائر اسلامی است که موجب ظهور عظمت مسلمین میباشد و حق این است که شیعه در همه جا این شعار بزرگ را از دست ندهند و برفرض عدم وجوب باستحباب عمل کنند، ایشان نیز تصدیق داشتند و خودشان واجب میدانستند و بهمین جهت آنرا ترك نمیکردند و شیعهٔ شام ازاین حیث برشیعهٔ ایران مقدم میباشند، راجع بطرزاذان پرسیدم؟گفتند دراذان اعلامی بالای مأذنه اشهد انّ علیاً ولی‌الله گفته نمیشود وحیّ علی خیرالعمل را هم از باب تقیه جهراً نمیگوئیم لکن در اذان نماز هردو را میگوئیم چون در اجتماعات نماز غیرازشیعه‌کسی حاضرنمیشود.

راجع بروضه خوانی‌پرسیدم؟گفتند شبهای جمعه ویکشنبه درهمین جاروضه خوانی داریم و از همان کتابی که در شرح حال حضرت سید الشهداء علیه‌السلام نوشته و تنقیح نموده‌ام باید بخوانند که اخبار سقیمه یا ضعاف که مخالف با شئون مذهبی یا برخلاف مصالح است خوانده نشود ایام عاشوراء نیزروضه خوانی‌مفصل میشود وحتی امسال یکدسته از هندیهای شیعه که دراینجا بودند از من اجازه‌گرفته دستهٔ مفصلی تهیه دیده و نوحه خوانی وسینه زنی داشتند و اظهار داشتندکه من خودم باین امور عقیده ندارم و راضی نیستم و بشیعیان اینجا اجازه نمیدهم ولی آنها چون ازهند و

میهمان بودند نخواستم ردّ کنم .

نگارنده عرض کردم که حقیرهم راجع به قیام حسینی کتابی نوشته و درآن متذکرشده‌ام که این قبیل امورجزء روضه خوانی نیست وبلکه بعض آنها برخلاف شرع و مصالح اسلامی و مخالف بهداشت است و باید حشو و زوائد این شعار مهم را حذف کرد و آنرا بصورتی که مطابق شرع و عقل باشد در آورد معظم له تصدیق نمودند ، مذاکرت متفرقهٔ دیگرهم شد و نیم ساعت بظهر خدا حافظی نموده وبیرون آمدیم .

قبر معاویه

از آنجا بمقبرهٔ معاویة بن یزیدکه خود را از خلافت خلع نمود وحضرت علی بن الحسین علیه‌السلام را معرفی‌کرد رفتیم ، آنگاه برای تجدید لعن‌ولعن‌حضوری بسرقبرمعاویة بن‌ابی سفیان رفتیم‌ونتایج ظلم‌را دیدیم‌که چگونه شخصی‌که سالها درآن مملکت حکومت میکرده قبر او پر از کثافت است و با آنکه بیشترمردم آنجا از اوتمجید نموده و او را از صحابه میدانند مع ذلك توجهی بقبر او ندارند که مخروبه و مزبله دانی و جای سگهای ولگرد محل میباشد ، در کتاب زیارات الشام نیز همینطور ذکر کرده و حتی نوشته‌که قبرمعاویه پیش عوام به‌قبرهودنبی‌معروف است‌آنگاه‌آنرا ردّ نموده میگوید هود دریمن مدفون وبقول بعضی درمکّه است، نگارنده میگویم همان وضع منحوس‌آنجا بهترین دلیل است براینکه قبرمعاویه است و حتی شنیده شدکه چند مرتبه اعاناتی جمع آوری شده که مقبرهٔ او را تعمیرکنند ولی تاکنون معلوم نیست بچه علت موفق نشده‌اند ! قبرمعاویه در پشت جامع اموی در کوچهٔ نقاشات (زقاق النقاشات) واقع است و قبردختراو وچند نفردیگر از بستگان او نیز درآنجا است و آن محل مانند منزل و دارای صحنی است که پر از کثافات است و قبر در اطاقی واقع شده است .

بعد ازظهرچون هوا خیلی سرد بود بیرون نرفتیم وروزبعد هم در داخل شهر بگردش مشغول بودیم وعصرباترامواى برقی‌خط موسوم به مهاجرین حرکت‌کرده و

تا انتهای خط که دامنهٔ کوه و مشرف بر تمام شهر و بسیار با صفا است رفتیم و قدری گردش نموده و از منظرهٔ زیبای شهر استفاده کردیم سپس اول غروب بشهر مراجعت نمودیم .

روز بعد که یکشنبه بود به تکیه سلطان سلیم که مسجد خیلی بزرگ مفصل و با شکوهی است رفتیم ، حوض بزرگی در صحن مسجد واقع شده و از فوارهٔ آن همیشه آب جاری است ، اطاقهای اطراف آن برای طلاب علوم است و قسمتی از آن وصل بدانشکدهٔ حقوق میباشد .

این روز که در ممالك عربی هشتم ربیع‌الاول بود بنابر روایات صحیحه روز رحلت حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام است وحضرت پدر بزرگوارم آقای صالح علیشاه روحی فداه هرساله دربن روز مجلس سوگواری مفصل و توسّل بآنبزرگوار درمزار متبرك سلطانی بیدخت منعقد میکنند ازینرو ما نیز درآنجا این قسمت را در نظر داشتیم و برای عرض تسلیت بقریهٔ راویه بزیارت قبر حضرت زینب علیهاالسلام مشرّف شدیم و چون آقای ملك صالحی محل قبر پدر را پیدا کرده و سنگ قبر تهیه نموده بودند عکاسی آورده و درآنجا جلو درب حرم حضرت زینب علیهاالسلام عکسی از سنگی که تهیه نموده بودند برداشتیم و پس از زیارت و خواندن نماز ظهر و عصر بشهر مراجعت کردیم و پس از آن در بعض قسمتهای شهر گردش نمودیم .

لبنان

بعلبك

صبح روز دو شنبه‌که هشتم ربیع الاول بحساب ایران ونهم بحساب ممالك عربی و بیست و دوم بهمن بود با اتومبیل سواری از دمشق بقصد بیروت که یکصد و نـُه کیلومتر فاصله دارد حرکت کردیم، ابتداء بطرف بعلبك رفتیم و راه این شهر در نزدیك جبال لبنان از راه بیروت جدا میشود وبطرف شمال میرود وفاصلهٔ دمشق تاآنجا بقدر فاصلهٔ تا بیروت است، ساعت ده وارد بعلبك شدیم.

بعلبك شهریست‌کوچك و زیبا در دامنهٔ‌کوه واقع شده و هوای‌آن سرد است، ابتدای بنای آن در زمان فنیقیها بوده و بعضی هم بنای‌آنرا بزمانهای قبل ازطوفان نسبت داده و بلکه بعضی آنرا نخستین شهری که در دنیا بنا شده گفته اند، و ذکر کرده‌اند که قابیل پس از آنکه هابیل را کشت آنجا را برای حفظ خود بنا نهاد (تاریخ بعلبك ص ۴۷) وبتدریج برعظمت ووسعت‌آن افزوده شد ولی اکنون بآبادی سابق نیست لیکن خیلی با صفا و دارای مناظرزیبا است و ازشهرهای ییلاقی لبنان محسوب میشود، جمعیت آن بطوریکه درکتاب تاریخ بعلبك مینویسد مطابق آمار سال یکهزار و نهصد و بیست ویك میلادی چهل و دو هزار نفراست که بیست وشش هزار و پانصد نفر شیعه و پنجهزار نفرسنّی و بقیه مسیحی میباشند و چون اکثریت در آنجا با شیعه است ازینرو درآداب مذهبی خود چندان تقیّه ندارند و این آمار مربوط بچندین سال قبل است و اکنون جمعیت آن خیلی زیادتر شده است.

بعلبك همانطوركه گفتیم شهریست بسیار قدیمی و این نام مرکّب ازدو کلمه میباشد یکی بعل‌که نام بتی است‌که خدای فنیقیها است و دیگری بك که نام اصلی شهر بوده است و قلعهٔ خیلی قدیمی بزرگی دارد که از مهمترین آثار تاریخی قرون قدیمه است و منظور ما ازرفتن بعلبك مشاهدهٔ همان قلعه بود و تاریخ مفصّلی برای بعلبك نوشته شده[1] وشرح آن قلعه هم در آنجا مذکوراست ونگارنده بطورمختصر و خلاصه آنچه را مشاهده کردیم و راهنما شرح داد مینویسم .

این قلعه بطوریکه راهنما میگفت فنیقی ها و رومن‌ها و بیزانت‌ها قریب سیصد سال درآنجامشغول‌ساختمان بودند، ابتدافنیقی‌ها مجسمهٔ خدای بزرگ راکه بعل‌میگفتند ساختند ودرآنجاعبادت میکردند و مجسمهٔ ژوپیتر[2] راکه خدای‌شمس بود ساخته بودند و رومن ها در اوائل میلاد دو معبد در آن قلعه بنا کردند ، یکی معبد بکیس (با خوس) خدای خمر و دوم ونوس[3] خدای زیبائی و عشق .

در موقع ورود از پله هائی بالا میرویم که طول آنها ۵۰ متر بوده ولی فعلاً خراب شده و پله های کوچکی بجای آن ساخته شده است وارد قلعه‌که شدیم دردو طرف دواطاق بزرگ ساخته شده‌که میگویند دراول اسلام بدستور ابوعبیده جرّاح برای دفاع از قلعه ساخته شده سپس از در وارد قلعه شدیم عمارت خیلی وسیع شش گوشه‌ای دیدیم که آنرا بهومسدّس میگویند . در اطراف این عمارت ساختمانهای سنگی و نقاشیهای خیلی ظریف از سنگ شده و دوازده معبد بزرگ در اطراف‌آن است که بعضی ازآنها باقی مانده وبعضی هم سنگهای سقف آن‌که دارای حجاریهای خیلی ظریف است افتاده و آثارکمی باقی است .

این‌عمارت معبدبزرگ بوده ومحل بعل خدای‌بزرگ فنیقی‌ها نیزهمین عمارت

---

۱ ـ این کتاب تألیف میخائیل موسی الوف البعلبکی است که اتفاقاً در همان روز ورود ما فوت کرده بود .

۲ ـ بعضی هم همان بعل را نام خدای آفتاب‌گفته‌اند (قاموس‌کتاب مقدس ص ۱۸۰ و تاریخ بعلبك ص ۵۴) .

۳ ـ (Venus) رومیان‌آنرا آفرودیت مینامیدند .

بوده که در بالای معبد نصب بوده ولی بطوریکه راهنما میگفت در زمان جنگ بین‌الملل اوّل (۱۹۱۴ـ۱۹۱۸) از جای خود تکان خورده و افتاده و توسط آلمانیها در یکی از معبدهای اطراف آن عمارت گذاشته شده و اکنون باقی است و آنرا بما نشان داد و بزرگ نیست آثارصورت هم تقریباً محوشده است ، از آنجا وارد محوطه مربع وسیعی شدیم که آنرا بهوکبیر می‌گفتند .

در اطراف این‌عمارت صد وهشتاد ستون از سنگ مرمر بوده‌که بعضی از آنها بجای خود باقی و بعضی افتاده وشکسته است ارتفاع هرستون هفت متر و نیم وقطر آنها یکمتر و نیم است در وسط هم توسط قسطنطین کبیر رومی کلیسائی ساخته شده بود و بنام معبد بیزانتی معروف بوده واکنون بواسطهٔ زلزله که دراوائل قرن هفتم هجری واقع شد خراب شده و آثاری از آن نمانده است فقط سنگهائی از آن باقی است که دارای خطوط لاتین است و بعضی ازآنها جدید است بعضی هم میگویند از زمان قسطنطین کبیر است .

دراین‌عمارت خدای بزرگ همان‌بعل‌بوده وسیصد وشصت وشش خدای‌کوچك دیگر هم در اطراف بوده که مطابق عدد ایّام سال هر روز یکی از آنها را عبادت میکردند و مجسمهٔ بعضی از آنها بر سقف ها پیداست .

دروسط این عمارت روبمغرب‌که محل خدای بزرگ (بعل) بوده محلی است که در آنجا برای خدای بزرگ قربانی میکردند و در دو طرف عمارت دو حوض بزرگ است که قربانیها را در آنجا شست و شو میدادند و تطهیرمینمودند و درروی سنگهای اطراف حوض هم حجاریهای خیلی ظریف شده است .

از این عمارت بطرف مغرب‌که میرویم پله هائی بطول پنجاه متر می‌بینیم تا بعمارت بالا میرسیم که بیست و چهار متر نسبت بعمارت پیش ارتفاع دارد و اینجا محل ژوپیترخدای شمس‌بوده‌که مجسمهٔ آنرا ازطلا ساخته بودند وبطوریکه راهنما میگفت آلمانها در جنگ بین الملل اول آنرا ببرلن بردند و اکنون در موزهٔ برلن موجود است .

این عمارت پنجاه و دو ستون داشته که در اطراف آن واقع بوده در قسمت طولی در هر طرف هفده ستون و در قسمت عرضی هرطرف نه ستون داشته که تمام آنها ازسنگ واکنون شش ستون برجای خود باقی مانده و بقیه در زلزلهٔ سال یك هزاروهفتصد و پنجاه و نه میلادی افتاده وفقط قطعات آنها دیده میشود ، هرستونی مرکب از چهار قطعه یك قطعه در زیر است و سه قطعه هم بترتیب روی آن قرار گرفته و در بالا هم روی ستونها را سنگ گذاشته و مانند سقف بهم وصل کرده‌اند و در روی آنها حجّاریهای خیلی ظریف دیده میشود که کمتر نظیر دارد ، روی آنها هم مقابل هر ستونی مجسمهٔ شیری بوده که اکنون افتاده و فقط صورت یك شیر که افتاده سالم مانده است .

قطر هرستون دومتر و بیست و سه سانتیمتر و ارتفاع تا محل سقف بیست و یکمتر وتا بالا بیست و چهار متراست و در قطعات ستونها سه سوراخ کوچك گذاشته شده که وسط آنرا میلهٔ آهن گذاشته و آنها را بهمدیگر وصل کرده‌اند وسپس دور آنرا با آهك و امثال آن مستحکم نموده‌اند و بطوریکه راهنما میگفت ساختمان این بنا قریب پنجهزار سال پیش بوده است .

از اینجا از پله هائی بطرف پائین رفتیم و در پای ستونها و مجسمهٔ شیر که افتاده بیادگارمسافرت بعلبك عکسی برداشتیم سپس بمعبد بکیس خدای خمررفتیم ، این معبد درقسمت جنوبی عمارت نامبردهٔ سابق است ولی جزء همان قلعه است و درقرن اول میلادی توسط رومن ها ساخته شده .

از پله های معبد بکیس که بالا رفتیم بدرب معبد میرسیم ، این درگاه خیلی مرتفع و وسیع است دراطراف آن روی سنگها مجسمه هاي کوچکی ازخدّام معبد است که هرکدام خوشهٔ انگور برای تهیه شراب برای خداوند در دست دارند ، بالای ایوان در وسط مجسمهٔ بکیس خدای شراب و پهلوی آن علامت فتح و ظفر که علامت رسمی دولت رومن بوده نقش شده و طرف چپ خراب شده و علامت آن معلوم نیست .

در صدر معبد قسمت بالا که چند پله میخورد هراکلیوس کرسی سلطنتی ساخته بوده که اکنون خراب شده است ، در اطراف این پله ها مجسمهٔ دخترانی است که در آنجا رقص میکردند .

در زمان امپراطور کالیانوس بالای ایوان شکست پیدا کرده و او دستور داد آهنی بین دو سنگ جا داده و با وسائل ساختمانی محکم کردند و اکنون نیز آن آهن باقی است ولی بالای آن اخیراً آهنی توسط فرانسویان نصب شده است .

در اطراف معبد بکیس پنجاه ستون بوده که بعضی برجای خود باقی است و یکی از آن ستونها در قرن هیجدهم میلادی که زلزلهٔ شدیدی شد تکان خورده و روی دیوار معبد افتاده واکنون نیز بهمان حال باقی است و دربالای سقف ایوانهای اطراف که روي ستونها قراردارد سیصد وشصت وشش مجسمهٔ کوچك خدایان روزانهٔ رومنها است .

نزدیك معبد بکیس زیرزمین هائی ساخته شده که میگویند توسط ابوعبیده جرّاح برای محبوسین ساخته شده و روی آن نیز اطاق بزرگی است که هفت غرفه دارد و منافذی هم بخارج دارد که برای دفاع از قلعه و تیراندازی بخارج تهیه شده و در گوشهٔ آن جای تاریك گودیست که برای اعدام مجرمین ساخته شده است ولی این قسمت مربوط بابی عبیده جراح نیست .

پله های پشت بام هم نزدیك همان اطاق است و ازپایین پله های معبد تاپشت بام هفتاد و شش پله دارد و مشرف برشهر بعلبك است ، صلاح الدین ایّوبی نیز در مغرب مسجدی ساخته و اکنون اثر زیادی از آن باقی نمانده و باهمیّت مسجد قلعهٔ حلب نیست .

در زیر قلعه هم تونلهائی کنده و ساخته شده که در بیشتر اطراف قلعه هست ویك قسمت از آن بطرف خارج میرودکه درب خروجی قلعه میباشد و این قلعه در عظمت کمتر نظیر دارد و بطوریکه راهنما میگفت قوم ثمود نیزدرآنجا بوده وعبادت بعل میکردند و عبارت **اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقین** مربوط بساکنین

آن قلعه بوده است ومشاهدهٔ اینقبیل بناهاموجب عبرت بینندگان نیزمیشود وانسان را بیاد خالق متعال که باقی و پاینده است میآورد .

سپس از آنجا بیرون آمده ومسجد ابوعبیده را که اکنون خراب شده وفقط ستونهای آن وآثارمختصر دیگری ازآن باقی مانده دیدیم و این همان مسجدیست که شیخ بزرگوارسعدی شیرازی درآن نطق‌کرده ومورد تجلیل و احترام مردم واقع شده و شرح آن در گلستان مذکور است .

یکی از مساجدی که در بعلبك هست و در تصرف شیعه میباشد مسجد خوله است که میگویند بنام خوله دختر حسین علیه‌السلام است که پس از واقعهٔ کربلا چون اسرای آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم موقع رفتن بدمشق به بعلبك رسیدند خوله که طفل کوچکی از حسین علیه‌السلام بود از دنیا رفت و در همانجا مدفون گردید و اکنون مزار او مورد احترام شیعه میباشد و متصل بدان مسجدی بنام او ساخته شده و مقبرهٔ ساداتی که خدّام‌آن مقام میباشند دردرب همان مسجد است ومابرای زیارت قبر خوله و دیدن مسجد رفتیم .

در یك قسمت از شهر نیزدربین خرابه های رومان محلی است بنام مزارالیاس پیغمبر که اکنون درتصرف مسیحیان میباشد وبعضی میگویندکه درزمان های قدیم در آن محل دیری برای آنحضرت بوده است .

سپس برای خوردن ناهار به مطعم حاجی علی عجمی‌که اصلاً ایرانی ومتولد بعلبك میباشد و بسیارخلیق ومهربان است رفتیم و چون خود را قبل از رفتن بقلعه معرفی کرده بودیم بمناسبت ایرانی بودن نهایت محبت و احترام کرد و غذاهای او هم تماماً خوب بود و خیلی خوش گذشت .

سه ساعت و نیم بعد از ظهر پس از خواندن نماز حرکت کردیم در بین راه بشهر ریّاك که قشون فرانسوی در آنجا هستند رسیدیم و در رفتن به بعلبك نیزاز آن عبورکردیم، سپس بقریه‌ای موسوم بهابله رسیدیم . اینقریه‌نیزمانندسایرآبادیها

که در سوریه و لبنان بین راه است با صفا و ساختمانهای آن جدید است و این آبادیها تماماً از لبنان است چون بعد ازجنگ بین الملل اخیردولت فرانسه بسوریه و لبنان استقلال داده و دو جمهوری سوریه و لبنان تشکیل شده ولی حدود گمرکی و مقررات گذرنامه بین آنها نیست ، پایتخت سوریه دمشق و پایتخت لبنان بیروت است در زمان فرانسه در آنجا چهارحکومت محلی تحت نظرکمیسرفرانسه بود از اینقرار : سوریه ، جبل الدّروز ، منطقة العلویین ، لبنان ولی اکنون دومنطقه جبل الدّروز و علویین جزء سوریه است .

سپس بشهر زحله‌رسیدیم ، این‌شهر دردامنهٔ کوه واقع وخیلی‌باصفا و بهجت‌آور است و عمارتهای آن در دامنهٔ کوه منظرهٔ خیلی خوبی را تشکیل داده و مردم آنجا نیز از حسن وجمال بی بهره نیستند و فاصلهٔ بین آنجا و بعلبك بیست وهشت کیلومتر است .

از آنجا عبورکرده و آبادی بعد شتوَره بودکه در بالای کوه واقع و این‌کوه ازبهترین‌کوههای با صفا ودارای مناظرطبیعی‌زیبائی‌میباشد ، آبادی دیگری هم‌بنام مرجات در بالای کوه واقع است و موقع پایین آمدن ازکوه قریهٔ صوفر در بین راه و بعد از آن حمدون و بعد از آن عالی بفتح لام و سکون یاء و بعد عاریّا است که متصل به بیروت و مشرف بر آن میباشد و دارای منظرهٔ بسیار با صفا و بهجت افزاست .

بیروت

ساعت سه و نیم بعد از ظهروارد بیروت شده و ابتداء حاج عباس اصفهانی‌قهوه چی بورس را پیداکرده او خیلی اظهار محبت نمود و چون خودمان مهمانخانه های خوب را نمیدانستیم براهنمائی او به هتل خدیویّة الکبری‌که درگوشهٔ میدان معروف بساحة البرج در طبقهٔ پنجم واقع شده رفتیم و درآنجا منزل نمودیم .

بیروت ازشهرهای‌بزرگ وآباد خاورمیانه وازمهمترین بنادردریای مدیترانه است و تأسیسات بندری و تشکیلات شهری آن خیلی مرتب و مظاهر تمدن جدید

در تمام شئون آن حکمفرماست و چون در بهترین نقطهٔ ساحل مدیترانه قرارگرفته راه دریائی بین آسیا و اروپا و امریکا است .

طول جغرافیائی آن ۳۵ درجه و سی دقیقه و عرض ۳۳ درجه و ۵۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۱۸ درجه و ۸ دقیقه و ۳۳ ثانیه و اختلاف طول با طهران ۱۵ درجه و ۲۷ دقیقه و ۲ ثانیه و ظهر حقیقی تقریباً یکساعت و دو دقیقه پس از طهران است .

دانشگاه بیروت نیزازمعروفترین وبهترین‌دانشگاه‌های آسیابشمارمیرود وهر ساله عدهٔ زیادی دانشجو از سایر کشورهای خاوری برای تحصیل بدانجا میروند ، مردم لبنان غالباً خوش هیکل‌و زیبا هستند .

عمارت بیروت غالباً چهارطبقه و پنج طبقه است شش طبقه نیز دارد وکمتراز چهارطبقه‌کم‌است عمارت هتل‌خدیویة الکبری درطبقهٔ پنجم واقع شده وباآسانسور بالا میرفتیم ، طبقهٔ پائین آن که طبقهٔ چهارم است هتل بسفور و پائین آن لوکندهٔ[1] بیروت الکبری وطبقهٔ زیر آن هتل قصرالملوکی قرارگرفته وطبقهٔ اولی مغازه های خیابان‌است .

پس ازخواندن نماز و رفع خستگی بیرون آمده ودرشارع النبی‌پیش‌آقای حسن مکتبی تاجر فرش که از اهالی اصفهان میباشد رفتیم و ایشان و دو برادر دیگرشان نهایت محبت وهمراهی‌نمودند ومردمان خوش اخلاق وبا محبتی‌میباشند، سپس با آقا سید حسین هندی تاجرفرش که از طهران با آقای شیدانی آشنائی داشت ملاقات کردیم و چون آمدن ایشان را با تلفون باو اطلاع دادند آمد وخیلی ملاقات گرم و صمیمانه نمود و با ما نیزخیلی محبت کرد ، ایشان نیز جوانی است خوش‌اخلاق اصلاً اهل هند ولی متولدکاظمین است فارسی‌هم خوب میداند وحجرهٔ تجارتی ایشان در شارع مطران که نزدیك شارع النبی است در طبقهٔ سوم میباشد ، سپس‌با ایشان بیرون‌آمده وبرای‌گردش بکناردریای مدیترانه رفته وهتل نرماندی

۱ ـ لوکنده معرب لقانطه است چنانکه کلمه اوتیل معرب هتل میباشد .

و سن ژرژ را که از بهترین هتلهاست دیدن نمودیم این هتلها بعضی از خودشان خوراك نیز دارند که باید مسافر درهمانجا صرف کند و بعضی خوراك ندارند و برای مسلمین مخصوصاً ایرانی که بخوراکهای شرقی آشناتراست هتلهائی که خوراك ندارند و مسافر در شام و نهار باختیار خود است راحت ترمیباشد وهتل نرماندی و سن ژرژ از قسم اول میباشند از اینرو ما بآنجا نرفتیم در صورتیکه خیلی بهتر و با صفاتر از خدیویة الکبری میباشد .

صبح روز بعد بملاقات آقای مکتبی و آقا سید حسین رفته و از آنجا بسفارت ایران رفتیم ، وزیرمختارایران آقای مسعود معاضد بودکه از رجال برجستهٔ وزارت خارجهٔ ایران و مدتی مدیرکل آن وزارتخانه بوده و مأموریتهای سیاسی دیگر نیز در خارجه داشته اند ، و برای نگارنده از طرف وزارت خارجه معرفی نامه نوشته شده بود آقای مشیر السلطنه را نیز می‌شناختند لذا نهایت محبت و مهربانی نمودند و بیشتر از یکساعت در آنجا بودیم ومذاکرات مختلف بمیان آمد ازجمله راجع باهمیّت قلعهٔ بعلبك سخن بمیان آمد ، ایشان اظهار داشتند که تخت جمشید بمراتب مهمتر از قلعهٔ بعلبك است چون این جا یك قلعهٔ سنگی است ولی تخت جمشید یك شهر سنگی است و گفتند علاقهٔ من به بعلبك فقط از جهت این است که سعدی بدانجا مسافرت نموده و درجامع بعلبك نطق غرّای بلیغی کرده که همهٔ مردم نسبت بدو احترام و تجلیل نمودند .

سپس از آنجا بیرون آمده و برای صرف نهار بمطعم حاجی علی معروف بمطعم علی که لب دریا وکارکنان آن مسلم میباشند وجای نظیف خوبی است رفتیم .

سپس تراموای برقی نمرهٔ یك سوارشده تا آخرخط آن که خارج شهراست رفته و در آخرخط پیاده شده و درزمینهای سبز وخرّم مدتی توقف نموده از مناظر با صفای آنجا وازاوضاع طبیعی محظوظ شدیم ، همه‌جا پرازسبزه وهیچ جای خالی نه در کوه و نه در بیابان دیده نمیشود و زیبائی طبیعت و جذابیت آن در همه جا پیدا و نمایان و برای سالکان راه خدا نیز از بهترین وسائل تذکر و توجه است که

سعدی بزرگوار فرماید :

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

سپس از آنجا مراجعت نموده و در حجرهٔ آقا سید حسین نماز خوانده بعداً با ایشان بیرون آمده تراموای خط ۲ را سوار شده بکنار دریا رفتیم و نماز مغرب و عشاء را در آنجا خواندیم و الحق خیلی با صفا و مفرّح بود و هر چند در ایران نیز مازندران همینطور است ولی بخوبی جبال لبنان و شهر بیروت نیست زیرا در اینجا مناظر زیبای طبیعت با زیبائیهای مصنوع بشر و گلهای رنگارنگ و نزدیکی کوه بدریا دست بدست هم داده و بر زیبائی افزوده‌اند و ما تا ساعت دو از شب در همانجا بودیم و از لطافت هوا و مهتاب وخروش ملایم دریا ودیدن سبزه ها وکوهها و چراغهای شهر بهره مند شدیم .

طرابلس

صبح روز بعد (چهار شنبه) از مهمانخانه بیرون آمده و بلیت برای رفتن به طرابلس شام گرفتیم و ساعت یازده با اتوبوس بطرف طرابلس حرکت‌کردیم ، جادهٔ بین‌بیروت و طرابلس تماماً ازکناردریا و دامنهٔ کوه و از روی سبزه ها و وسط باغهای مرکبات و موز و غیره عبورمیکند و بسیار با صفا وبهجت افزاست و راه‌کناردریا در مازندران صفا و روح اینجا را ندارد و بطوریکه شنیده‌ام منظره های جبال لبنان وکنار دریای مدیترانه در دنیا کم نظیر است و مخصوصاً جادّه طرابلس خیلی با صفا است و تمام آن آبادی است و در یك قسمت جادّه از کوه بالا رفته و از تونلی که قریب پانصد متر است عبور میکند تا بطرابلس رسیدیم وبطوریکه ناصرخسرو در سفرنامهٔ خود مینویسد اهالی آنجا در زمان او شیعه مذهب بوده‌اند ولی در بستان السیاحه مذکور است که : « اکثر حنفی مذهب و دیگر نصارایند » ولی فعلاً مذاهب مختلفهٔ دیگر نیز در آنجا وجود دارد .

بین‌بیروت وطرابلس دوشهراست ، یکی جُونِد ودیگری بَترون وشهرجوند نسبتاً بزرگ و زیبا است قصبات و قراء نیز زیاد است ، از جمله : البوار و عقیبه و

شکتا میباشد وفاصلهٔ بین بیروت وطرابلس در حدود یکصد و ده کیلومتر است و قبلاً جزء سوریه بوده ولی اکنون ضمیمهٔ لبنان میباشد ومادوساعت بین راه بودیم و یکساعت بعد از ظهر وارد شدیم و از همان موقع بارندگی بشدت شروع کرد و ما ابتداء مغازهٔ آقای دولان مرعوش را کد تاجر فرش و از آشنایان آقای شیدانی بود پیدا کردیم و ایشان نیز خیلی محبت نموده و در مدت توقف در طرابلس همیشه با ما بوده و ما را همه جا گردش دادند و نهار هم در مهمانخانه مهمان ایشان بودیم وشب هم در منزل دعوت کردند ، آقای دولان تاجر فرش است و در طهران حجرهٔ تجارتی دارد و خود ساکن طهران و برادرش در طرابلس نمایندگی ایشان را دارد و چند ماهی بودکه خودشان برای رسیدگی کارها بطرابلس آمده بودندو این نیز حسن تصادف بود.

پس از ملاقات ایشان بهمراهی ایشان به هتل طرابلس پالاس رفته و در آنجا منزل نمودیم سپس برای نهار به مطعم رفته مهمان ایشان بودیم و پس از آن با اتومبیل در شهر گردش کرده و تا قلهٔ کوه که عمارات شهر تا آنجا امتداد دارد رفتیم و حقیقةً منظرهٔ زیبای مفرّحی داشت ! ازطرفی منظرهٔ شهر ودریا وازطرف دیگر جنگلهای با صفا که تمام دامنهٔ کوه را تا بالا فرا گرفته و از درخت های زیتون بزرگ تشکیل شده بود و طرف دیگر آن باغهای مرکبات ، خیلی مهیّج و با روح بودوموقعی که پائین آمدیم قلعهٔ طرابلس راکه بیشتر آن توسط صلاح الدین ایّوبی ساخته شده دیدیم ولی چون تاریك شده بود مفصّل ندیدیم لیکن در مقابل قلعهٔ حلب و بعلبك قابل اهمیّت نیست .

در این موقع هوا تاریك شده و چراغهای شهر بر زیبائی منظرهٔ آن افزوده بود ویژه در آن شب که در عراق و سوریه و لبنان و مصر جشن گرفته بودند چون شب دوازدهم ربیع الاول بود و اهل سنّت آن شب را شب تولد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم میدانند و در آن شب در همه جا جشنهای مفصل گرفته و

جشن تولد پیغمبر (ص)

درطرابلس منارههای مساجد راچراغان مفصّل کرده بودند و روزدوازدهم تعطیل رسمی بود و رادیوی بیروت ودمشق

ومصرقصائد زیادی در مدح حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله وفضیلت آنروز خواندند و همچنین شرح حال حضرت را گفتند و اهمیّت و عظمت دیانت اسلام را بیان نمودند و در همه جای شهر در آن روز مغازه ها تعطیل کردند و روزنامه های آنجا نوشتند که هفت سال است بمناسبت تصادف با جنگ مانند امسال جشن گرفته نشده و از جشن آنسال خیلی تمجید نمودند .

در تولّد آنحضرت هم بین شیعه و سنّی اختلاف است و قریب باتفاق شیعه تولد را در هفدهم ربیع الاول میدانند وکلینی درکافی دوازدهم ذکر نموده واکثریت اهل سنّت هم دوازدهم را روزتولد میگویند و بعضی ازآنها هشتم ربیع الاول بعضی هم هشتم رمضان ذکرکرده‌اند ولی مشهورقریب باتفاق بین آنها همان دوازدهم است و هر چند اهل سنّت رحلت آنحضرت را هم در دوازدهم ربیع الاول میدانند ولی بتولد بیشتر اهمیّت میدهند زیرا ظهورشخصیت او در این عالم آن محیط فاسد را عوض کرده و دین حنیف را ظاهر نمود ولی چون آنحضرت مطابق فرمایش مولوی:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق　　　گر بمیری تو نمیرد این سبق

زندهٔ جاوید است و نام او از بین نمیرود ازینرو مرگ ظاهری او در حقیقت در نفوذ معنوی اوتأثیری ندارد ازینرو ولادت او را مهمتر میدانند .

و البته چون منظور از جشن و سوگ مذهبی تذکر صفات و اخلاق پسندیدهٔ بزرگان و آنها را سرمشق قراردادن است ازینرو می‌توانیم بگوئیم ازنظرمذهب در علت غایی سوگ و جشن فرقی نیست ، پس در این قبیل روزها خواه جشن بگیریم و خواه سوگ فرقی ندارد و منظور توسل است. وچراغانی آن شب زیبائی ومنظرهٔ شهر را از دامنهٔ کوه خیلی زیادتر نموده بود .

پس ازمراجعت وخواندن نمازدرحجرهٔ آقای دولان برای شام بمنزل ایشان رفتیم و پدر خانم و برادر خانم ایشان هم بودند و خیلی محبت و مهربانی نمودند ، ساعت ده از آنجا به مهمانخانه آمدیم و باران هم در این مدت بشدت میبارید .

روز بعد پس از استحمام در مهمانخانه ، آقای دولان ما را بگردش سایر

قسمتهای شهرودیدن ساختمانهای اسکله وبندر بردند وپس ازصرف نهار وخواندن نماز ساعت ۳ بعد از ظهر حرکت کرده ساعت ۵ وارد بیروت شدیم واین شب ، وروز بعد وهم چنین روز بعد از آن تا موقع گذشتن از خاك فلسطین مرتب باران میآمد و بطوری رعد و برق و باران بود که نظیر آن در ایران کمتر دیده شده ، روز بعد با همان باران زیاد صبح بملاقات حاج عباس و آقای مکتبی وآقا سید حسین رفتیم و مشغول تهیهٔ مقدمات حرکت بمصر و تبدیل پول سوریه (پول سوریه لیره نامیده میشود و هر لیره صد غروش میباشد و در آنموقع هر هشتصد و هشتاد و پنج غروش تقریباً با یکدینارعراقیمطابق‌بود) بپول مصر بودیم و پول‌مصرجینه نامیده میشود و هرجینه را با نهصد و سه غروش سوری تبدیل نمودیم و هرجینه ده پیاستر استکه هر پیاستر را غروش هم میگویند وهرپیاستر ده ملیمه استکه هرجینه هزار ملیمه است و هرپیاستر در حدود سی شاهی ایرانی میشود .

عصربا تراموای خط سه بخارج شهر برایگردش رفته ولی چون باران بشدت میباریدتوقف زیادی‌ننموده و برگشتیم وچون شب درمهمانخانهٔ سابق‌خوش نگذشت شب بعد بهتل امپریال رفتیم واین هتل بهتراز هتل سابق بود ودرآنجا خوش‌گذشت اطاقها هم نظیف تربود .

بسوی مصر

حرکت از بیروت

صبح روز جمعه سیزدهم ساعت نه با آنکه بشدت باران میبارید با اتومبیل سواری بطرف حیفا حرکت کردیم واز جنگلها و باغستانهای زیبای اطراف بیروت و کنار دریا عبور کرده و از شهرصیدا و صورکه هردو در قدیم خیلی آباد بوده و اکنون دوشهر کوچك میباشند و اولی در حدود ده هزار نفر[1] و دومی تقریباً پنجهزار نفر دارد گذشتیم و ساعت یازده وارد ناقوراء سرحد لبنان شدیم وازبیروت تا آنجا قریب صد کیلومتر است و قریب سه ربع ساعت در آنجا برای ثبت تذکره و رسیدگی گمرکی توقف کردیم و باد با نهایت شدت میوزید وخیلی بدگذشت ازآنجا تا گمرك مرزی فلسطین که مشار فی نام دارد قریب یك کیلومتر است و این محل درجای مرتفعی که مشرف بردریاست واقع شده و درآنجا بطوری باد سرد بشدت میوزیدکه موقعی که ازاتومبیل پیاده شدیم هرچه خواستیم ازمحل گمرك باطاق ثبت تذکره روبجلو برویم باد مانع میشد و ما را بر میگردانید و با زحمت و مشقت زیادی این مسافت سی قدمی را پیمودیم ودرآنجا نیزقریب سه ربع‌ساعت توقف نموده و ازآنجا تا شهر حیفا چهل و پنج کیلومتر است و یکساعت و نیم بعد از ظهر وارد حیفا شدیم.

این‌شهردردامنهٔ کوه وکناردریا واقع شده وشهربسیار زیبائی است ولی‌ما چون عازم مصر بوده و در مراجعت قصد توقف داشتیم لذا توقفی ننموده و پس از صرف نهار بلیت خط آهن گرفته ساعت سه و بیست دقیقهٔ بعد از ظهر حرکت کردیم

---

۱ ــ قاموس کتاب مقدس ذکر صور ص ۵۶۶ و صیدا ص ۵۷۲ .

و چون عجله داشتیم و فرصت نبود نتوانستیم واگن لی تهیه کنیم از اینجهت خوش نگذشت و اطاقهای معمولی درجهٔ یك و دوی آن خوب نبود ولی ترن بغداد بحلب چون واگن لی (واگن خواب) در آن بود و ما بلیت آنرا گرفته بودیم اصلاً قابل مقایسه بااین‌ترن نبود واین‌ترن وسائل استراحت وخواب شب‌نداشت بادهم میوزید باران هم میآمد از اینجهت خوش نگذشت .

ساعت شش ونیم بایستگاه رأس العین رسیدیم‌که از آنجا به یافا و تلّ حبیب که محل یهودیان است میروند و ساعت هشت و نیم از ایستگاهی که خط آهن بیت‌المقدس جدا میشود عبورنموده قریب چندی بعدازنیم شب ازمرزمصرعبورکردیم وساعت هفت صبح‌بایستگاه القنطرةالشرقیّة رسیدیم وپس‌ازنیمساعت توقف حرکت کرده ساعت هشت وسه ربع وارد اسماعیلیه شدیم وهرچند وارد شهرنشدیم ولی‌شهر زیبائی‌بنظرآمد، پس ازنیمساعت‌توقف ازآنجاحرکت‌کرده ساعت ده واردالقصّاصین و ساعت ده و ربع وارد التلّ الکبیر و ساعت ده و پنجاه و پنج دقیقه به الزّقازیق رسیدیم و بیست دقیقه به دوازده به محطهٔ بِنُها [1] وارد شدیم .

قاهره

ساعت دوازده و نیم روز یکشنبه پانزدهم ربیع الاول بافق آنجا وچهاردهم ربیع الاول بافق‌ایران مطابق‌بیست وهشتم بهمن ماه وارد قاهره شدیم ، طول جغرافیائی این شهر ۳۱ درجه و۱۸ دقیقه وعرض آن ۳۰ درجه و ۱۴ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۴۳ درجه و ۳۶ ثانیه واختلاف طول‌آن با طهران ۲۰ درجه وده دقیقه و۵۸ ثانیه است و ظهرحقیقی آن تقریباً یکساعت و ۲۱ دقیقه پس از طهران است .

این شهر متصل بشهر فسطاط واقع شده وتوسط جوهرصقلی فرماندهٔ سپاه المعزلدین الله فاطمی در سال ۳۵۸ هجری مطابق ۹۶۹ میلادی بنام المعزلدین الله ایجاد شد و آنرا قاهره نامیدند که بمعنی غالب شونده است و اروپائیان آنرا کائیره (Caire) میگویند ودر زمان الحاکم بامرالله بنهایت وسعت وعظمت رسید

۱ ـ بتقدیم باء بر نون .

و شهر فسطاط که توسط عمرو عاص در سال بیستم هجرت بنا شده از محلهای قدیم وکهنهٔ شهر است . اول ورود به هتل ژنو که جنبهٔ پانسیونی دارد رفتیم .

چیزی‌که درنظر اول‌جلب توجه‌کرد این بودکه قریب صدی هشتاد ازمغازه ها مانند شهرهای مسیحیّت بواسطهٔ یکشنبه تعطیل بودکه بشهراسلامی‌شباهت نداشت معلوم شد که مسلمین هم چون ارتباط با مسیحیان دارند به تبعیت‌آنان روزیکشنبه را تعطیل میکنند، یهودیان هم‌که روزشنبه تعطیل دارند ولی‌مسلمین اهمیّت زیادی به تعطیل جمعه نمیدهند و بعضی تعطیل نمیکنند و این امر نهایت تأثر و تأسف را دارد که یك شهر معظم اسلامی اینطور باشد در صورتیکه در سایر قسمتهای دینی تعصب دارند .

این شهر بسیار شهر زیبا ووسیعی است و بطوریکه میگفتند تقریباً دوملیون و نیم جمعیّت دارد ، عمارات آن چندین طبقه است وعمارات معمولی شش تا هشت طبقه و عمارت پانزده طبقه هم دارد ، عمارات کمتر از شش طبقه هم زیاد دارد ولی تقریباً بیشتر عمارتهای خیابانها از پنج طبقه‌کمتر نیست وتمام عمارات آن ازسنگ ساخته‌شده وآجرخیلی‌بندرت دیده میشود . هتل ژنو که ما بدانجا وارد شدیم خیلی مجلّل ولوکس است شام ونهارمسافرین با خودآنهااست‌وهرچند مدیرآن فرانسوی مسیحی است ولی طباخها وخدمه مسلم بودند و ازینجهت نگرانی نداشتیم .

این هتل در شارع عدلی پاشا که بمیدان ابراهیم پاشا متصل است در خیابان کوچك فرعی واقع شده و از مجلل ترین پانسیونهای شهر است ، وسائل استراحت نیز از همه جهت درآنجا مهیا است و زندگی هم در آنجا خیلی گران نیست لیکن در مقام تسعیر چون پول ایران ازقیمت واقعی‌خود ارزانتر است ازینرو قدری‌گران تمام میشود و ما پس از صرف نهار و استراحت برای گردش بیرون رفته و در شهر بگردش پرداختیم .

چیزی که شگفت آور است این بود که با رفقا خواستیم از یك مغازه جنسی

بخریم چون رفقا کلاه شاپو داشتند و درآنجا برای مسلمین این کلاه مرسوم نیست گمان کردند که ما یهودی یا اروپائی هستیم و از طرفی مدتی بود که بین دول عربی قرارداد شده بود که با یهودیان معامله نکنند ازاینرومعاملهٔ با ما را اکراه داشتند، تا آنکه نگارنده اظهار داشتم که من مسلم و رفقای من هم مسلم میباشند و این کلاه رسمی ایرانست که از طرف حکومت ایران تعیین شده و آقای مشیرالسلطنه قرآن را نشان دادند سپس صاحب مغازه خیلی خوشحال شده و گفت الحمد لله ، و بعداً خوش آمد گفت ودیگران هم‌که ازآنجا عبور میکردند چون ما را میدیدند ابتداء بصاحب مغازه با تشدّد نگریسته و بعداً اومعرفی‌میکردکه ما مسلمیم‌همه خوشحال شده و ترحیب وخوش‌آمد میگفتند وحتی روزهای بعد هم هرجا برای‌گردش رفتیم بواسطهٔ کلاه شاپوی رفقا اینطور گمان میکردند وبعداً معرفی مینمودیم . و چون مملکت مصر موقعیت جغرافیائی مهمی دارد وبهمه جا مربوط است ازینروهمه قسم اشخاص‌ازاروپائی وآسیائی وافریقائی‌درآنجا یافت‌میشود و در حقیقت محل ملاقات و آشنائیهای مردان بزرگ اسلامی نیز میباشد ، بدینجهت قاهره آرزو داردکه پس از انحلال باب عالی اسلامبول عاصمهٔ کشورهای اسلامی باشد .

عرض جغرافیائی قاهره نزدیك بعرض شیراز وکرمان ولی هوایش‌گرمتراست در عین حال زمستان و بهار و پائیز آن خوبست ولی تابستان آن گرمتر از تابستان طهران است وهوای‌آن نیزحبس و مرطوب میشود ازاینجهت برای اشخاص خارجی که عادت ندارند ناراحت است .

مردم مصر غالباً با عاطفه ولی فساد اخلاق هم درآنجا زیاد است ، خطوط تراموای برقی آنشهر هم‌خیلی زیاد و سی و سه خط آنرا دیدیم .

رأس الحسین عليه السلام

صبح روز بعد (دوشنبه شانزدهم بتاریخ آنجا) بقصد زیارت حرم رأس الحسین بیرون رفته و در میدان جلو درب حرم اول سکّه خان الخلیلی مطعم حاج حسن رمضانی طهرانی را دیده و چون ایرانی بود نزدیك ایشان رفته و اظهار آشنائی نمودیم و ایشان نیز

خیلی خوشوقت شده و اظهار محبت نمودند ، وقدری در آنجا نشسته وچند نفر دیگر حاج شکرالله کاظم قناد اصفهانی و سید عباس اجاق و عبدالکریم قزوینی و یکنفر خاخام یهودی و ابراهیم پسرش که همه ایرانی بودند در آنجا مجتمع شده و قرار شد آقای عبدالکریم قزوینی برای راهنمائی در چند روزه توقف قاهره با ما باشند.

ازآنجا بزیارت حرم رأس الحسین علیه السلام مشرّف شدیم وآنجا طبق بعض تواریخ مدفن سر مبارك حضرت سید الشهداء علیه السلام است که بمصر آوردند و در شهر قاهره دفن نمودند و طرز انتقال آن بمصر بطوریکه در بعض تواریخ مینویسند آنست که : یزید دستور داد آنرا در شهرها بگردانند وچون بشهر عسقلان که ازشهرهای بزرگ فلسطین بوده رسید حاکم آن امر کرد که آن سرمطهر را در آنجا دفن کردند و در جنگهای صلیبی که مسیحیان بر آنجا مسلط شدند طلائع بن رزّيك[1] وزیر الظافر بامرالله فاطمی در سال پانصد و چهل و هشت هجری (۱۱۵۴ میلادی) سی هزار دینار داد و آنها را راضی نموده آن سرمطهر را بیرون آورده بقاهره برد و در محل فعلی که در قاهره است دفن نمود و بنائی ساخت ، و در بعض تواریخ ذکر شده که ان سر را در نجف در پهلوی مدفن امیرالمؤمنین علی علیه السلام دفن کردند وگروه دیگر گفته اند که سرمبارك درمسجد حنّانه بین نجف وکوفه دفن شده است ، و درلغت نامهٔ دهخدا کلمهٔ حران از حمدالله مستوفی نقل شده که گفته است بروایتی سر حسین بن علی علیه السلام درحران دفن شده است وحران شهری است در جزیره‌ای از توابع شام و بعض دیگر ذکر کرده‌اند که پس از چهل روز که آن سر مطهر را در شهرها گردش دادند بکربلا بر گرداندند و بجسد شریف ملحق کردند ، ولی نگارنده در همین موقع که مشغول نوشتن این موضوع میباشم شب در خواب دیدم که در حرم مطهر بزیارت مشرّف شده وبالای ضریح مطهر مشغول راز و نیاز میباشم دربن بین

---

۱ ــ بضم راء مهمله وتشدید زای معجمه وسکون یاء درسال ۴۹۵ (۱۱۰۱ میلادی) متولد شد و در ۵۴۸ بوزارت رسید و درسال ۵۵۶ وفات یافت و اورا الملك الصالح لقب دادند .

آوازی از داخل ضریح بگوشم رسید که فرمود : من تن بی سر هستم ، صبح که از خواب بیدارشدم با نهایت تأسف‌که چرا ازخواب بیدارشدم‌لازم دانستم‌آنرا درینجا یاد داشت نمایم وطبق این خواب‌که برای خودم حجّت است برای من مسلّم شدکه سر مطهر در حرم مطهر مدفون نیست .

بعضی هم گفته اند که اهل بیت آن سر را با خود بمدینه آورده و در بقیع پهلوی قبر فاطمه علیها السلام دفن نمودند ودر بعض تواریخ هم ذکرشده : که‌آن سرتا زمان سلیمان بن عبدالملك بن مروان در خزانهٔ بنی امیه بود و اوآنرا برداشت وپوشانید و خوشبو کرد و بر آن نمازگذاردآنگاه بخاك سپرد و شب پیغمبر را در خواب دید که نسبت باو اظهار تفقد و تلطف فرمود ، و در کتاب نورالابصار از بعض اهل کشف وشهود نقل کرده : که محلیکه در مصر است مدفن آنسرمطهرمیباشد و مورد توجه آن حضرت است .

ما نیز قبلاً ذکر کردیم که چون ارواح بزرگان در همه‌جا حاضر و ناظر ند در هرجا که بآنها توسل شود توجه‌آنها هست مخصوصاً موضعی که جمع زیادی‌بنام آنها متوسل باشند البته مورد نظر است و چون آن محل فعلاً بنام سر مبارك آن بزرگوار معروف است البته محترم و مقدس و مورد توجه است و باید نهایت ادب و خضوع را در آنجا مرعی داشت .

ابتدای بنای آن در سال پانصد و چهل و هشت در زمان الظافر بامر الله [۱] یا پانصد و چهل و نه در زمان پسرش الفائزبنصرالله [۲] مطابق سال ۱۱۵۴ میلادی‌توسط طلائع وزیر بود و پایهٔ مأذنه نیز در ششصد و سی و سه توسط ابوالقاسم سکری بنا شده و در سال یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری (۱۷۶۱ ـ ۱۷۶۲ م) توسط امیر عبدالرحمن کدخدا تعمیراتی اضافه شد و عباس پاشای اول والی مصر

---

۱ ـ اسماعیل بن عبد المجید ملقب به الظافر بامرالله متولد ۵۱۷ و متوفی در سلخ محرم ۵۴۹ ه‍ .

۲ ـ عیسی بن اسماعیل ملقب به الفائز بنصرالله متولد ۵۴۴ و متوفی در ۵۵۵ ه‍ .

نیز زمینهای مجاور را خریدکه تکمیل کند ولی اجل مهلتش نداد ودرسال یکهزار و دویست و هفتاد و نه هجری (مطابق سال ۱۸۶۲ م) خدیو اسمعیل پاشا آنرا وسعت داد و از سنگهای گران قیمت ساختمان کرد آنگاه منبر جامع ازبك که خراب شده بود بدانجا نقل شد و تعمیراتی نمودند و در سال یکهزار و دویست و نود بنای آن تکمیل گردید و اکنون ضریح مجللی دارد .

اطاقی متصل بحرم است که پیرهنی و قدری موی در آنجا میباشد ومیگویند پیرهن پیغمبر صلی الله علیه و آله و موی مبارك آنحضرت است و این محل در سال یکهزار و سیصد و یازده هجری بنا شده و آثار منسوب به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را از قصر عابدین بدانجا آوردند .

دومسجد بزرگ مجلل دارد یکی زنانه ودیگری مردانه ، مسجد مردانهٔ آن چهل و پنج ستون سنگی در پنج ردیف که هر ردیفی نه ستون است دارد .

سیده زینب (ع)

آنگاه بزیارت مزار حضرت زینب علیها السلام رفتیم ، اختلافاتی که در این باب هست قبلاً باختصار مذکور داشتیم ، در دائرة المعارف فرید وجدی ذکر شده که زینب دختر حسین علیه السلام بمصر مسافرت نمود و در آنجا وفات یافت و اکنون قبر او در قاهره محل زیارت عموم است ولی در آنجا مشهور است که مدفن زینب دختر علی علیه السلام میباشد .

در نورالابصار اشاره شده که زینب در قاهره در محل معروف به قناطرالسباع مدفون است و وجه تسمیه بقناطر السباع آنست که ملك ظاهر رکن الدین بیبرس بند قداری مجسمه هائی از درندگان در آنجا نصب نمود .

آنجا نیزخیلی مجلل وبا شکوه است و ضریح خوبی دارد و ازدوطرف ضریح نردهٔ چوبی کشیده شده‌که حرم را دوقسمت نموده یك قسمت مخصوص مردها وقسمت دیگربرای زنهاکه با همدیگرنباشند واین‌ترتیب درمشاهد مشرّفه منحصر بهمانجا است و خیلی خوب است فقط دور گردیدن و طواف میسّر نیست .

مسجد خیلی وسیع با شکوهی هم دارد که مجلل تر از مسجد رأس الحسین علیه‌السلام است و دوازده پایهٔ چهار ضلعی در وسط هست و بین پایه ها هم ستونهائی از سنگ مرمر سفید برای بنای سقف گذاشته شده که در قسمت وسط پایه ها سی و شش ستون و در دو طرف پایه ها دوازده ستون نصب شده و در وسط ستونهای وسط ، و وسط ستونهای دوطرف سقف مرتفع‌تر شیشه داری برای روشنی زده شده و محراب خیلی‌مجلل‌هم داردودربالای آن نوشته شده‌که توسط‌محمد‌توفیق‌پاشاساخته‌شده در یکهزار و سیصد و دو قمری باتمام رسیده و محمد توفیق پاشا جدّ اعلیحضرت ملك فاروق پادشاه مصر بوده ویك جارصد چراغی‌هم ازوسط‌آن‌آویزان است‌که میگویند محمد توفیق پاشا وقف نموده است .

مسجدکوچك دیگری نیزمتصل بدان ساخته شده‌که بدستوراعلیحضرت ملك فاروق بنا شده و در بالای درب آنهم نام ایشان ذکر شده است .

در بیرون حرم متصل بعمارت ، ضریح کوچکی است که میگویند از سید محمد العتریس از علمای مصر میباشد .

باغ وحش

سپس باتراموای‌خط۱۵ برای‌دیدن‌باغ‌وحش(حدیقة‌الحیوانات) رفتیم ، و پس از آنکه از دو قسمت رود نیل عبور کردیم اول ظهر وارد باغ شدیم ، این باغ بطوریکه راهنما میگفت ۱۴۸ فدان [1] است که که هر فدانی ۴۴۰۰ متر میباشد و بنا بر این مجموع مساحت آن ۶۵۱۲۰۰ متر میشود و بیشتر حیوانات در آنجا وجود دارد که برای هر کدام محلی مناسب او ساخته‌اند مثلاً برای پرندگان قفسه های خیلی بزرگ وبرای چرندگان وحیوانات وحشی مانند آهومرتعها وچمنهاکه دورآن سیم خاردار‌بلند است و برای درندگان قفسهای آهنی خیلی مستحکم و هم چنین برای هر صنف فراخور حال او تهیه شده و بعضی قفسه ها و قسمتها خالی است که آن حیوانات از بین رفته و بجای او تهیه نشده ولی لاشهٔ او که با وسائل لازمه خشکانیده‌اند در موزه موجود است .

---

۱ ـ در مصرهرفدانی را باعتبار دیگر۲۴ قیراط و هر قیراطی‌را دوازده سهم میگیرند.

جزئیات آنرا چون خیلی مفصل میشود نمینویسیم وباختصار میکوشیم ، از حیوانات پرنده این اقسام موجود بودند : مرغی که او را بشَروش (ابومرکوب) میگفتند که شبیه به لکلك بود ، طاوس الوان و سفید ، شتر مرغ (نعامه) باقسام مختلف سودانی و ژاپنی و عراقی و استرالیائی که بیشتر آنها سیاه و نر خاکستری بود ، مرغابی باقسام مختلف ، عقاب و باز و اقسام لاشه خورها ، اقسام زیاد کبك و درّاج و قرقاول و کبوتر از قبیل کبوترهای گردن قرمز استرالیائی ، کبوتر معروف به یاکریم ، کبوترهندی ، کبوترشاخدار ، مرغ سلطانی، مرغهای انگلیسی مرغهای گردن بلند ، ابوملعقه، رویّ شقراق ، (ابو قرن الابقع [1]) قطقاط سیاه سر از سنگال آفریقا ، بلبل مصری ، مرغ طلائی رنگ (تدرّج ذهبی) که از چین آورده بودند، طوطی بچندین قسم کوچك و بزرگ برنگهای مختلف .

از حیوانات وحشی که صید میشوند این اقسام موجود بودند : آهو بچندین قسم از جمله آهوی بزرگ که گورخر هم میگویند باندازهٔ الاغ بزرگ‌که شاخ آن درحدود هفتاد سانتیمتراست وخطوط سیاه دربدن دارد ،آهوی بزرگ شتری رنگ، آهوی‌بغدادی ، آهوی سُبار هندی بنام ایل ، ابو نباح حبشی که بین آهووگاواست و کوچك است و او را از طائفهٔ گاو وحشی نوشته‌اند ،آهوهای بزرگ با خال سفید که در جزیرهٔ سیلان هند زندگی میکنند و خیلی بزرگ و هر شاخ آن دو قسمت میشود و بزرگ است ، گاو وحشی بنام جاکسن که در صحاری نوبه دیده میشود و گاوهای وحشی بقدر گوساله بشکل آهو از صحاری افریقا و اقسام دیگر حیوانات وحشی .

ازبهائم نیزچند قسم موجود بود، اسبهای مختلف ازنژادهای مختلف ازجمله یك قسم بود که خیلی‌کوچکتراز الاغ بود و فربه و دارای بالهای بلند وقسم دیگر

---

۱ ـ بعض آنها چون اسامی فارسی‌آنها در نظر نبود بهمان نام‌که درآنجا نوشته اند ذکر نمودم .

از آن کوچکتر که کمی از گوسفند معمولی بزرگتر بودند ولی طول آن زیادتر بود و این قدّ طبیعی آنها و بر آنها سوار هم میشدند و بطوریکه میگفتند راه رفتن آنها خیلی نرم است، یال آنها نیز خیلی بلند بود ، استرهای مختلف و چند قسم شتر از جمله شتر دو کوهانه ، الاغهای مختلف ، از جمله یك قسم الاغ خیلی جالب توجه بود که تمام بدن او دارای خطوط مختلف سیاه و خاکستری طبیعی بود یعنی مرتب یك خط بقدر سه چهار سانتیمتر عرض سیاه و یك خط خاکستری رنگ بود و آنها را از هند آورده بودند و میگفتند برای سواری هم خیلی خوب و هموار میروند ، گاو هندی کوچك کوتاه مانند الاغ بنام نلگای که سر آنها خیلی کوچك است ، گاومیشهای مختلف مانند گاومیش هندی و سودانی که با یکدیگر تفاوت داشتند و چندین قسم دیگر از آنها .

از درندگان نیز این چند قسم بودند : کفتارهای مختلف ، چند پلنگ ، شیر یال دار و بی یال ، ببر، درنده آبی که آنرا سگ آبی و بعضی شیر آبی میگفتند وصدای خیلی مهیب وحشتناك دلخراشی داشت وحوض خیلی بزرگ آبی برای او تهیه دیده بودند و در سواحل کالیفرنی زندگی میکنند ، نهنگ ، خوك منطقهٔ منجمده ، خرس منطقهٔ منجمدهٔ شمالی که تمام آن سفید بود ، گراز افریقائی و نهنگ و گربهٔ مصری خیلی بزرگ ، حیوانات دیگری که بودند ، موش خرمائی ، موش امریکای جنوبی بنام آجوتی ، لاك پشتهای خیلی بزرگ ، خرگوشی بشکل گاو ولی خیلی کوچك بقدر خرگوش معمولی که آنرا دَجدَج میگفتند ، میمونهای هندی وچند قسم دیگر بی دم و دم دار با رنگهای مختلف کوچك و بزرگ و دم قرمز و یك قسم دیگر که آنرا نسناس میگفتند، لیمور که بین روباه و گربه است ودرصحاری ماداگاسکار زندگی میکنند ، سه فیل که تعلیم گرفته بودند وفیلبان هرچه میگفت عمل میکردند مثلاً دستور میداد که خرطوم را برای سلام بلندکنند و یا آنکه دستها را بخوابانند و امثال آن ، وتمام را عمل میکرد و گاو آبی که پاهای آن کوتاه و پوز آن در وسط خیلی پهن و کلفت بود ، ازاقسام مار نسبتاً کمتر بود و قفسه هائی که برای آنها تعیین شده

بودخالی شد،و از بین رفته بودندوفقط این چندقسم باقی مانده بودند:مارشاخدار، مارکفچه، مار سیاه بنام شام از افریقا و اروپا و آسیای صغیر ، اژدهای بزرگ که طول آن در حدود پنج متر و دورکمر آن در حدود چهل سانتیمتر بود .

سپس بموزهٔ حیوانات رفتیم ، درآنجا لاشهٔ اقسام حیوانات را گذاشته یاآنکه اسکلت‌های آن موجود بود مثلاً لاشهٔ زرافه‌که قبلاً درهمانجا زنده بود خشکانیده و در موزه گذاشته بودند ، اسکلت ماهی که در حدود دوازده متر (۱۱ متر و۸۹۵ میلیمتر) طول آن بوده درآنجا موجود بود ، اسکلت اقسام مختلف حیوانات دیگر نیز از پرنده و چرنده و درنده و خزنده درآنجا وجود داشت که بسیاری ازآنها در باغ وحش نبود .

قسمت دیگر که جلب توجه‌کرد منظرهٔ کوه و جنگل مصنوعی بود که خیلی خوب درست کرده بودند تپهٔ مرتفعی ایجاد کرده بودند که با کوه طبیعی هیچ فرقی نداشت و در زیر آن تونلهائی ساخته بودند که ازاطراف سبزه ها روئیده وازتونلها در زیرکوه به محلی میرسیم که درآنجا حوضی ساخته وصندلی هائی بشکل سنگ طبیعی نصب بود و اطراف آن نیزاشکال و صورحیوانات مختلف بصورت حجّاری در آورده بودند و آب از وسط آن عبورمیکرد و بسیار با صفا بود از تونل بیرون‌آمده از راه باریکی‌که اسفالت کرده بودند و بشکل راههائی بود که درگردنه های‌کوهها میسازند و پر پیچ وخم بود بالا رفتیم در وسط در دوطرف دواطاق که مانند غارهای طبیعی کوه بود ساخته بودند .

سپس ببالای تپه رفتیم درآنجا گلکاریهای زیادی شده و مهتابی وسیعی درست شده بود که مشرف برباغ و خیلی خوش منظره بود و از گوشه و کنار ارتفاع های تپه هم آب مانند چشمه های طبیعی کوهها جاری بود که تمام آن آب بوسیلهٔ لوله‌کشی تهیه شده بود و در اطراف هرچشمه نیز سبزه های طبیعی و درخت های مختلف مانند جنگلهای طبیعی موجود بود ، نزدیك آن هم عمارت مخصوصی برای موقع آمدن اعلیحضرت ملك فاروق یا پذیرائی رؤسای دول خارجی تهیه شده بود .

چیز دیگری که در آنجا و سایر جاهای قاهره جلب توجه میکند درخت تنومندی است که از شاخه های آن ، شاخه‌های دیگری بشکل ریشه بیرون آمده و سرازیر روبزمین میآید تا بزمین رسیده و فرومیرود و حکم ریشه ها را پیدا میکند بطوریکه بعداً با ریشهٔ اصلی اشتباه میشود و بطوریکه مسموع شده این درخت در ایران هم دراطراف چاه بهاروجود دارد و نام آن مکر زن ! میباشد .

در اطراف باغ هم چندین جا مهمانخانه و قهوه خانه تهیه شده بود که تماشا کنندگان در هرجا بخواهند بتوانند رفع خستگی کنند .

ساعت چهار و نیم بعد از ظهر ازآنجا بیرون آمده و در تراموای خط پانزده سوار شده و در میدان ملکهٔ فریده پیاده شده قدری گردش کردیم ، سپس به هتل مراجعت نمودیم .

روز سه شنبه هفدهم ابتداء درتراموای خط پانزده سوار شده بسفارت کبرای ایران‌که درشارع خدیوی اسمعیل واقع است رفتیم و درآنجا با جناب‌آقای محمود جم سفیرکبیر دولت ایران در مصر ملاقات نموده و چون با آقای مشیر السلطنه آشنائی کامل داشتند و نگارنده را نیز بخوبی از سابق میشناختند و چندین مرتبه در موقعیکه استاندارخراسان بودند وهم چنین موقع ریاست وزراء ووزارت دربار با ایشان ملاقات نموده بودم لذا نهایت محبت و احترام کردند و از پدر بزرگوارم احوالپرسی نمودند .

سپس برای‌گرفتن ویزای فلسطین و سوریه و عراق برای مراجعت مذاکره نموده و ایشان بدفتر سفارت دستور دادند که هر چه زودتر اقدام نمایند که تهیه شود .

اهرام مصر

پس از نیمساعت بیرون آمده و با تراموای خط پانزده تا آخر خط رفته و از آنجا با تراموای خط چهارده بطرف اهرام مصرکه در بالای‌کوه غربی شهر قاهره نزدیك قصبهٔ جیزه واقع است ودرحدود شش کیلومتر فاصله دارد رفتیم .

بنای این اهرام در حدود چهار هزار سال پیش از میلاد بوده و تمام آن از سنگ است که بشکل مخروطی بالا میرود و ارتفاع رأس یکی از آنها یکصد وسی و هفت متر است و سابقاً بدان راهی نبوده و از اسراری که در آن مکنون بوده بی اطلاع بودند ، تاآنکه درقرن سیزدهم هجری (قرن نوزدهم میلادی) بتدریج بعض خاورشناسان با تطبیق خطوط هیروگلیفی[1] که خط معمول زمان فراعنه بوده و خط یونانی بخطوط و نوشته‌ها پی برده و تدریجاً پرده از اسرار این هیولای عجیب‌که چشم ابناء روزگاررا خیره میکند بر داشتند واز مکنونات آن آگاه شدند و بمرور زمان کشفیاتی نموده و اشیاء محیرالعقول ظاهر شدکه اکنون در موزهٔ مصر موجود است .

اهرام عبارت ازشش هرم معروف است که یکی خیلی بزرگ و دو تای دیگر قدری کوچکتر و سه تای دیگر خیلی کوچکتر از آنها است .

اینها مقبرهٔ سلاطین و خانواده های آنها بوده و چون معتقد بودند که انسان بعداً زنده میشود جواهرات میّت را با او دفن میکردند و هم چنین در بعض جاها خوراکیهائی نیز در مقبرهٔ اوگذاشته که اگر زنده شود بی غذا و جواهر نماند بلکه گاهی مرکوبهائی برای او درهمان جا دفن میکردند وخدمه میگذاشتند و این امر نسبت بسلاطین زیادتر بود بطوریکه برای یکی دونفرازفراعنه مصرکشتی هم ساخته و دفن کرده بودندکه موقعی‌که‌مجدّد زنده میشودبتواند باکشتی‌حرکت‌کند واکنون دوکشتی که کشف شده در موزهٔ مصر موجود است .

ولی بسیاری ازدانشمندان درین قسمت مردّدندکه ساختمان این هرمها فقط برای قبور سلاطین‌بوده‌باشد زیراآنان خود را موجوداتی ما فوق‌بشردانسته وحاضر نبودند که بگویند آنها میمیرند ازینرو معتقدند که شاید این قبیل ساختمانها که طرز بنای آن بیشتر از وضع آرامگاه ، اسرارآمیزتر میباشد بمنظورهای دیگری

---

1 – Hiroglifi

نیز بوده ، و بدین وسیله میخواستند اسراری را طلسم مانند در آنها بگنجانند و بعضی از دانشمندان معتقدند که اهرام مصر حکم طلسمی را دارد که هرکه مفتاح آنرا پیدا کند براسرارآن واقف خواهد شد ، وحتی میگویند تمام اسرارساختمان اتم در اهرام مصر ثبت شده وکسی میخواهدکه از وضع ساختمانها و دالان ها وسایر قسمتهای‌آن این اسرار را بخواند ، بلکه دقیقترین محاسبات نجومی ازقبیل فاصلهٔ زمین تا خورشید و طول خط استواء وامثال آنرا ازآنها میتوان تعیین نمود و وقایع مهمّه تاریخی عالم را که از آنزمان تا سال دو هزار میلادی واقع شده وخواهد شد درآنجا بطریق رمز می‌توان فهمید واسرار دیگری را نیزدرآنها مندرج دانسته اند که ورود در شرح آنها موجب تطویل است .

از این اهرام فعلاً درب هرم بزرگ باز است و میتوان برای تماشا رفت ، این هرم که بنام هرم خوفوموسوم است اطراف آن درخارج تا چند متر ببالا تماماً از سنگ مرمرسفید ساخته شده ومحمّدعلی پاشاکه خواست مسجد بسازدآن سنگ ها را برداشت و در مسجد کار گذاشت واکنون سنگ مرمر باقی نمانده است .

درب اهرام در محل مرتفعی ازآن واقع شده‌که ازسطح قاعدهٔ آن باید بیست و پنج پله بالا رویم تا بدانجا که سوراخ کوچکی است و باید کمر را در آنجا خم کرد برسیم ، ازآنجا قدری دردالان پرازخاکی پیش میرویم‌که در انتهای آن چاهی است که جلوی آنرا فعلاً نرده گذاشته اند از آنجا باید از دوازده پلهٔ سنگی بالا رویم‌آنگاه از دخمهٔ خیلی‌باریك طولانی متصاعدکه اخیراً ازچوب و آهن پله هائی شبیه بنردبان برای‌آن ساخته‌اند و در وسط است نود و چهار پله بالا میرویم ، سپس بیست و چهار پله نردبان‌آهنی در کناردخمه است از آنجا که بالا رفتیم یکصد و نه پلهٔ دیگرمانند پله های چوبی سابق‌که خیلی متصاعد است می‌بینیم که باید ازآنها بالا رویم ،آنگاه ازدالانی عبورنموده وارد اطاق سنگی خیلی‌بزرگی‌که تقریباً عرض آن شش متروطول آن ده متر و ارتفاع آن هشت متراست میشویم ، سنگهای دیوار این اطاق خیلی بزرگ و بعضی سه متر در دو مترونیم (۲/۵×۳) و سنگهای سقف

غالباً شش متر دریك مترونیم است .

در گوشهٔ این اطاق تابوت سنگی خیلی بزرگی است که جسد پادشاه خوفودر آن گذاشته شده و مومیائی نموده بودند که از هم پاشیده نشود برای اینکه مجدّد روح بتواند بدان برگردد و در گوشهٔ آن زیرزمینی است که در دارد و محل اثاثیه و جواهرات سلطنتی بوده که با او دفن نموده‌اند و اکنون تمام آنرا کشف نموده‌اند و در موزهٔ مصر موجود است .

دولت مصردراین اطاق ودرتمام راهروهای آن چراغ های برق ونورافکنهای خیلی قوی نصب نموده است .

این هرم که بزرگتراز همه است بطوریکه در تواریخ مصر مینویسند درچهار هزارسال قبل از میلاد مسیح توسط یکی‌ازفراعنه خنوم خوفو (کئوبس) در ظرف سی سال ساخته شده و هرم دوم را پسراوخا فرع ساخته وسومی آنها را پادشاه من‌کاورع بنا نموده است و چند هرم دیگر هم در حدود سه هزار و هشتصد سال پیش ازمیلاد ساخته شده و این هرمها بنام اهرام جیزه که نام قریه ای در دامنهٔ آن کوه میباشد معروف است واولین هرمی‌که درمصر بنا شده هرم سقاره است که هرم مدرّج میباشد و زوسرکه قبل از خوفو بوده درحدود چهار هزار و سیصد وپنجاه سال پیش ازمیلاد آنرا بنا نموده است ، سپس دو هرم است دردهشور و میدوم که پادشاه سنفرو آنها را بنا کرده وهرم خوفوسومین دورهٔ اهرام است، ومنسوب بحضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام استکه فرمود « بنی الهرمان و النسرفی السرطان » یعنی دوهرم بزرگ مصر موقعی ساخته شد که نسرطائر (نام یکی از اشکالی است که منجمین از اجتماع چند ستاره توهم نموده‌اند) در برج سرطان بود و چون اکنون بطوریکه منجمین میگویند این شکل در برج جدی است وبعقیدهٔ منجمین سابق ثوابت یکدور را در بیست وپنجهزار ودویست سال تمام میکنند معلوم میشود ابتدای‌بنای هرم درحدود دوازده هزار سال قبل بوده است .

سپس بخرابه های سنگی کوچکی رفتیم که گفتند معبد وزیر خوفو بوده و

از آنجا ازدخمهٔ تنگی با چراغ پائین رفته تابوت سنگی خیلی‌بزرگ بطول دومتر و ارتفاع یکمتر و نیم دیدیم که سنگ بزرگی روی آن گذاشته شده ولی قدری فاصله با روی سنگ داشت و درتابوت مقداری خاك وتودهٔ خاکی که بشکل جمجمهٔ انسان شباهت داشت پیدا بود .

ابوالهول

از آنجا برای دیدن ابوالهول رفتیم ، وجه تسمیه باین نام عظمت وبزرگی آنست که با آنکه سایر مجسمه ها را تماماً بموزهٔ مصرمنتقل نموده‌اند ولی‌این مجسمه ازبس بزرگ است درهمانجا باقی است، این مجسمهٔ یکی از خدایان آنها است که در روی یك تپهٔ سنگی مقدار زیادی از تپه را کنده و آنرا حجّاری نموده‌اند و ارتفاع آن بیست متر است و روی او هم بطرف مشرق است .

این مجسمه در حدود چهار هزار و سیصد و پنجاه سال قبل از میلاد توسط سومین سلسلهٔ فراعنهٔ مصر از طبقهٔ نخستین ساخته شده است .

در پایین آن معبدی است بنام معبد ابوالهول‌که تمام آن از سنگ‌گرانیت[1] و مرمر است که از هشتصد کیلومتر از سودان آورده‌اند و در یك زاویهٔ آن در وسط دو دیوار آن سنگی نصب شده بطول یك متر که زاویهٔ قائمه در وسط دارد ، سنگهای بزرگ دیگر هم درآنجا خیلی زیاد است ازجمله یك سنگ آن پنج متر در یك متر و نیم است وکف یك قسمت آن نیزسنگ مرمراست ، پایه های سنگی نیز در یکی از اطاقهای آن کار گذاشته شده وعدد آنها شانزده است و عرض وطول هرستون در حدود یك متر و ارتفاع پنج متر است .

از آنجا وارد دخمهٔ تاریکی میشویم که کف آن از سنگ مرمر است و سه دخمه در زیر و سه دخمه هم در روی آن میباشدکه هرکدام از اینها مدفن یکی‌از کَهَنه و متولیان معبد بوده و سنگهائی که در سقف این دخمه‌ها بکارگذاشته شده محیر العقول و یکی از آنها سه متر در سه متر است .

---

۱ ــ گرانیت (Granit) حجر صوان ، سنگ خارا ، خارا ، برطیل سنگ سماق .

دخمهٔ دیگری نیز غیر ازآن در نزدیك درب خروجی واقع شده که آن نیز مدفن چند نفر از کَهَنه و خدّام معبد بوده است .

از آنجا بیرون آمده و دربین راه‌گودئیرا دیدیم‌که طول آن در حدود پنجاه متر بود و گفتند این محل کشتی است که برای پادشاه دفن شده تا موقعی که زنده میشود با آن حرکت کند .

ساعت پنج بعد از ظهر از آنجا مراجعت نمودیم .

متحف مصری

صبح روز چهار شنبه ساعت نه بموزهٔ مصر که جنب میدان خدیو اسماعیل در شارع ماریت پاشا واقع است رفتیم .

شرح و تفصیل راجع باین موزه بلکه راجع بسایرقسمتهای دیدنی مصرکه در اینجا نامبرده شده و میشود از حدود گنجایش این یادداشت بیرون است و هرکدام تاریخ مفصل دارد ، ازینرو وارد شرح جزئیات نمیشوم و فقط کلیاتی را یاد داشت میکنم .

این‌عمارت دارای دوطبقه است وهرطبقه چندین اطاق وغرفهٔ متصل‌بیکدیگر دارد و طبقهٔ پائین غالباً محتوی مجسمه های مختلف است ، وارد که میشویم قسمت راست مربوط بدورهٔ رومانها است محتوی مجسمه های زیاد از انسان در قرنهای مختلف مخصوص قرن ششم قبل از میلاد ، ازجمله مجسمهٔ خیلی بزرگ‌که اززمان بطالسه که پس از اسکندر مقدونی درمصرحکومت داشتند و این مجسمه در حدود چهار متر است و در مقابل‌آن مجسمهٔ پادشاه مقدونی است‌که حدس زده‌اند مجسمهٔ اسکندر دوم بوده باشد، مجسمه های مختلف دیگر نیزهست وبعضی‌ازاین مجسمه ها از قطر دو قسمت است که رویهم گذاشته شده و وسط آن خالی است که هر کدام تابوت صاحب مجسمه بوده است .

تابوتهای سنگی زیادی نیز در این قسمت مشاهده میشودکه از حیث‌کوچکی و بزرگی با یکدیگر اختلاف دارند و در سنگ روی بعضی از این تابوتها مجسمهٔ

صاحب آن حجّاري شده ازجمله تابوت پُوتاسمتُو (پدیسا مُتوی) است که درحدود پانصد و نود پیش از میلاد بوده است .

ازآنجا که گذشتیم ازآثار ومصنوعات بلاد نوبه دیده میشود ، ازجمله ظروف مختلف و پیه سوزهای برنزی و مجسمه هائی است ، و بعد از آنها مجسمه ها از زمان فراعنهٔ مصر باقسام مختلف ازکهنه و پادشاهان و خانوادههای آنها و کلاههای آنها نیز مختلف است بعضی کلاههای بلند دراز و بعضی با کلاههای دیگر و مجسمهٔ رامسس دوم نیز دیده میشود در سن طفولیت که بالای سر او مجسمهٔ خدای رع [1] که یکی از خدایان قدیم مصر وخدای آفتاب بوده بشکل جغد قرار دارد و آنرا از معبد رامسس که در قرن چهاردهم قبل از میلاد میزیسته آوردهاند ، مجسمهٔ دستی نیز بقطر ۳۵ سانتیمتر که در آنجا دیده میشود نیز از معبد رامسس آوردهاند .

در اطاق وسط طبقهٔ اول که قدری گود است مجسمههای بسیار بزرگی دیده میشود که نقل آنها نیز از محل اصلی بدانجا موجب شگفتی است و هم چنین دو کشتی در آنجا است که متعلق بزمان فراعنه میباشد که همانطور که پیش گفتیم در زیر خاك برای پادشاهان دفن میکردند .

اطاق کوچك دیگری در این طبقه واقع شده که سکّههای مختلف را ازعهد بطالسه و رومان از طلا و نقره باشکال و اسامی و نقوش متفاوت بما نشان میدهد و

---

۱ ــ مصریان قدیم میگفتند وجود اول یعنی آب موجودی بی تعین و ابهامی بود ونون نام داشت بعداً میل بتجلی کرد و خود را شناخت نام رع گرفت و آفتاب پیدا شد از تأثیر آفتاب هوا و خلأ و بعداً سایر عناصر وجود یافتند و هر عنصر ماده با عنصرنری تلاقی کرده موجود جدیدی تولید نمودند تاآنکه نوبت بدو موجود ارضی یعنی زمین حاصل خیزوبیابان رسید پس خدایان از دهان رع خارج شدهاند ، رع دختری دارد که جان همهٔ خدایان مادون محسوب میشود و نام او معت است که تجلی عدالت و حقیقت و عقل است وفرعون معت را در روی زمین نگاه میدارد زیرا بقای سلطنت با معت است .

سکّه اسکندر کبیر مقدونی نیز در آنجا موجود است .

در طبقهٔ بالا در یك قسمت از آن طبقه اشیاء و جواهراتی است که از مقبرهٔ توت عنخ آمون که در قرن چهاردهم پیش از میلاد (یکهزار و سیصد و پنجاه) میزیسته کشف شده از جمله سه تختخواب طلائی است که در دو طرف هر یك از آنها مجسمهٔ حیوانی است که پایهٔ جلو دو دست آن دو حیوان و پایهٔ عقب دو پای آنست ، سایه بانی‌هم ازطلادیده میشود ونیزصندوق‌های بزرگ طلائی‌بشکل ضریح که قسمت داخلی‌چوب وروی‌آنها طلا است وهم‌چنین‌ارابه‌های مکلّل ودوچرخه‌های طلا نشان که موجب شگفتی انسان از صنایع آنزمان میشود .

متصل بدانجا اطاقی است که جواهرات توت عنخ آمون در آنجا گذاشته‌شده و در طرف دست راست ورودی مجسمهٔ خود او تمام طلا بشکل تابوت و در جهت قرینهٔ آن مجسمه و تابوت زن توت عنخ آمون با خطوط طلائی که روی تختی از طلا قرار گرفته است و انگشترهای خیلی بزرگ و گردن بندها و دست بندهای زیاد از طلا و جواهر در آنجا موجود است .

اطاق دیگر محتوی جواهرات و زینت آلات عصور مختلفهٔ گذشته است از جمله انگشترهائی دیده میشود که در این زمان نیز شکل آن از بهترین اشکال برای انگشتر محسوب میشود و با نهایت ظرافت نیز ساخته شده است .

از آنجا که بیرون آمدیم اطاق دیگری متصل بدان واقع شده که تابوت هُوپِتْهِرس را در آنجا گذاشته‌اند و این تابوت از سنگ مرمر و پایه‌های آن ازطلا است و یك صندلی طلا کاری شده و یك تخت کوچك نیز در آنجا دیده میشود ودر اطاقی که بآنجا در دارد چند تابوت است یکی از آنها مومیائی و طلا که ازستشنق میباشد وروکش طلائی جسد پسوسنس اول ولی بطوریکه نوشته بود خود جسد و کفن پوسیده و استخوانها باقی مانده است ، چند تابوت و اشیاء دیگر نیز در آن اطاق دیده میشود .

از آنجا که بگذریم وارد سالونی میشویم که قفسه‌هائی در اطراف آن گذاشته شده و تمام آنها و هم چنین روی زمین پر از تابوتهای چوبی و گچی که روی آنها صورت صاحب آن نقاشی شده و هم چنین اجساد مومیائی شده‌که در کفن‌ها پیچیده شده و پیدا نیستند میباشد ، عدهٔ این اجساد و تابوتها خیلی زیاد میباشد وکفنهائی که بدانها پیچیده‌اند چندین لا است و روی آن نوارهائی پیچیده شده بطوریکه می‌توان گفت در طرز تکفین و پیچیدن نوار نیز نهایت مهارت را بکار برده‌اند و یکی از این کفن‌ها بطوری محفوظ مانده که در بادی نظر گمان میشود تازه است ولی‌پس‌ازدقت نمودن در پارچه وطرزبافت آن وهم چنین در قسمت پا که مختصری پوسیده معلوم میشود که از سابق است ، و بطوریکه گفتند پیش از توت عنخ‌آمون بوده لکن ما در این قبیل اجساد نمی‌توانیم بحالت خود جسد و اینکه بچه ترتیب است پی ببریم مگر در بعضی اجساد که قسمتی از کفن پوسیده و قدری از جسد پیداست ، چنانکه در یکی از این اطاقها جسدی درکفن دیده میشود که پارچهٔ‌کفن در روی پا پوسیده و انگشتان پا پیدا است و چند جسد دیگر نیز که یك قسمت از کفن آنها پوسیدگی دارد و قسمتی از بدن آنها دیده میشود پیدا است ، در این اطاق نامبرده جسد جنینی دیده میشود که پس از تولد مرده یا آنکه مرده بدنیا آمده و جسد او را مومیائی کرده‌اند و پوست شکم او به پشت او چسبیده و تمام بدن او سیاه است که همان رنگ مومیائی میباشد و موهای سر و پلکهای چشم او و همینطور سایر جزئیات اعضای او بخوبی پیداست .

طرز مومیائی کردن نیز این طور بوده که ابتدا اعضای داخلی بدن را بیرون میآوردند که متعفن نشود و سپس جسد را بوسائلی که در دست داشتند ضد عفونی نموده آنگاه از داخل و خارج مومیائی میکردند .

و اجسادی که در معرض نمایش گذاشته شده تماماً در کفن پیچیده شده و برای اینکه کفن نیز به شکل اصلی خود محفوظ ماند باز نکرده‌اند در بسیاری از آنها خود کفن هم پیدا نیست زیرا معمول داشتند که پس از پیچیدن در کفن

روی آنرا گچ نموده و صورت او را روی آن نقاشی میکردند سپس آنرا در تابوت میگذاشتند و درب آنرا محکم می‌بستند .

اطاق دیگری در موزه موجود است که اجساد مومیائی شده بدون کفن در آنجا است و تمام بشره وموها بخوبی نمایان است وفقط پوست بدن بواسطهٔمومیائی سیاه است و این اطاق طبق امر وزارت معارف بسته است و بدون اجازهٔ مخصوص وزیر باز نمیشود .

اطاق دیگر که در آنجااست آثاری‌ازمصنوعات سودان قدیم دارد و مجسمه‌های کوچکی از اشخاص و کشتی‌ها و کارکنان آن و هم چنین کارهای زراعتی و غیر آن دیده میشود ودر سالون دیگر که مقابل آن است مصنوعات مختلفه ازقبیل جعبه‌های چوبی منبت کاری و چراغ ازسنگ مرمر و سایر اشیاء ظریفه وجود دارد که‌بیننده را بشگفت می‌آورد زیرا نهایت ظرافت را دارد و صنعت چند هزار سال پیش را بخوبی نشان میدهد .

در یکطرف از آن طبقه اطاقی است که اجساد حیوانات مومیائی شده در آنجاگذاشته‌اند وتمام اعضای آنها بخوبی پیدا است واطاقی متصل بدان‌است‌که سنگهای مختلف از عهد حجری قدیم برای کارهای متفاوت در آنجا گذاشته شده از جمله سنگ مرمر خیلی ظریف و نازك در آنجا است که گفتند برای تراشیدن صورت بوده و هم چنین اشیاء دیگری که تمام از سنگ است در آنجا دیده میشود .

جزئیاتی‌که در این موزه وجود دارد شرح آن زیاد است و ما پس‌ازسه‌ساعت و نیم گردش بالاخره خسته شده و بقیه را فقط عبوری دیدیم مثلاً قسمتی از حجّاریهای پائین یا بعضی از اجساد مومیائی که متشابه بودند و اطاق سنگهای‌عهد حجر و بعضی قسمتهای دیگر را دقت زیاد ننموده و خستگی فکری و بدنی مانع شده و نیمساعت بعد از ظهر بیرون آمدیم ، پس از آن بزیارت رأس الحسین علیه‌السلام رفته و از آنجا بمنزل مراجعت کردیم .

احمد حسنین پاشا

در آنروز جنازهٔ احمد حسنین پاشا رئیس دفتر مخصوص اعلیحضرت ملك فاروق‌را ساعت سه و نیم بعدازظهرحرکت دادند ، ایشان‌ازرجال‌معروف مصروموردتلطف اعلیحضرت بوده و در سفر تحصیل باروپا نیز باایشان بوده و عصر روز قبل براثر تصادف‌اتومبیل ایشان با اتومبیل یکنفر انگلیسی ، کشته شده و فوت ایشان در مصر تأثیر شدیدی نمود و روزنامه‌ها مقالات زیادی در شرح حال او نوشته و عکسهای مختلف گراور کردند .

جنازهٔ ایشان را با تجلیل زیاد و بطور رسمی روی عرادهٔ توپ حرکت دادند، ابتداء در جلو جنازه چند دسته سواره نظام وموزیك حرکت کرده وبعداً شاگردان مدارس مختلف هرکدام پرچمی تهیه نموده و عبورکردندآنگاه دسته‌های دیگر از سربازان سواره و پیاده و پلیس عبور کرده و مجموع نظامیان سواره شانزده دسته که هر دسته غالباً بیست و چهار نفر غیر از افسران بودند و سی‌و شش دستهٔ پیاده از بیست و چهار تا بیست و هشت نفر و شش دسته موزیکال و شش دسته از شهربانی و از دربار نیز همراه بودند .

رجال مصر نیز برای تشییع حاضر شده و جمعی هم در مدفن در انتظار ورود جنازه بودند از نمایندگان خارجی نیز برای تشییع حاضر شده بودند .

اعتصاب

روز بعد که روز پنجشنبه بود طبق قرار داد قبلی که بین احزاب شده‌بود اعتصاب‌عمومی‌که‌عرب‌ها اضراب میگویند واقع شده و همه تقاضا داشتند که‌نیروی انگلیسی دراین موقع که جنگ تمام شده ازمملکت مصرخارج‌شوند، تمام مغازه‌هارابسته بودندوترامواهای برقی‌واتومبیلهای تاکسی همه تعطیل کرده و حتی مهمانخانه ها درها را بسته بودند و دسته‌های مختلف در تمام خیابانها راه افتاده و میتینگ می‌دادند و اظهار مخالفت با انگلیس مینمودند و دولت هم جلوگیری نکرد فقط پاسبانها را مأمور مراقبت کامل و نظارت بر اوضاع نموده و برعدهٔ آنها افزودندکه بی‌نظمی رخ ندهد و مردم از اینکه‌دولت

جلوگیری نکرده خیلی راضی بودند زیرا چندی پیش از آن که اعتصاب نموده بودند نخست وزیروقت نقراشی پاشا [1] دستور جلوگیری اکید داده و پاسبانها اسباب زحمت مردم را فراهم آورده بودند ولی نخست وزیر اخیر اسماعیل صدقی پاشا که بیش از چند روزی از تشکیل دولت او نگذشته بود دستور داده بود که جلوگیری نکنند بشرط آنکه تظاهر کنندگان نیز از حدود نظم و انضباط خارج نشوند وفقط بمیتینگ و گردش در خیابانها اکتفا نمایند .

ولی مع‌ذلك نظم وانضباط حفظ نشده ووقایع اسفناکی پیش‌آمد زیرا بطوریکه شنیده شد یکعده از نمایش‌دهندگان اسباب زحمت یك اتومبیل انگلیسی را فراهم آورده زیرا او میخواسته با سرعت از وسط جمعیت عبور کند و بچند نفر صدمه زده بود آنها هم اورا اذیت کرده اتومبیل را آتش زده بودند و خواستند بچند نفر دیگر نیز صدمه زنند آنها نیز اسلحهٔ گرم استعمال نموده و چند نفر کشته شده و جمعی هم مجروح گردیدند ، وبطوریکه روزنامهٔ الاهرام نوشته بود سیزده نفر کشته و در حدود صد نفر زخمی شده بودند ولی روزنامهٔ المقطّم نوشت که مقتولین بیست و سه نفر و زخمیها یکصد و بیست و یکنفر بودند .

متحف فؤاد صحی

دراین روزابتداء برای دیدن موزهٔ صحّی که نزدیك عمارت سلطنتی قصر عابدین است رفتیم ، بین راه ازدحام غریب و میتینگهای مفصل بودواتومبیل تاکسی‌هم پیدا نشد مجبوراً پیاده رفتیم .

این موزه همانطورکه از نام آن معلوم است مشتمل برچیزهائی است که به بهداشت ارتباط دارد مثلاً دریکی از اطاقها نقشه‌ها ونمونه ها ازسر واعصاب وامراض آن و دراطاق دیگر قسمتهای مربوط به عضلات و دست ، ودرجای دیگرطرزشنیدن

---

۱ ــ نقراشی پاشا مجدد پس از صدقی پاشا نخست وزیرشد و در ۲۸ دسامبر۱۹۴۸ مطابق سه شنبه هفتم دی ۱۳۲۷ ش و ۲۶ صفر ۱۳۶۸ ق بدست یك جوان مصری که جزء جمعیت « الاخوان المسلمین » بود مقتول گردید .

صوت و اعضای گوش و سبب پیدایش کری وهم چنین امراض چشم وسایر اعضای بدن و امراضی که مربوط بدانها است و امراض اطفال و سایر قسمتهای امراض دیده میشود .

دو اسکلت تمام از انسان و هم چنین بعضی استخوانها و جمجمه و امثال آن موجود بود ، در یك قسمت هم نمونهٔ اقسام مختلف دخانیات از توتون و تنباکو و انواع مختلف آنها دیده میشود .

جامع و جامعة الازهر

از آنجا برای دیدن جامع الازهر که در آنروز یکی از مراکز اجتماعات ومیتینگها بود و قبل از رفتن ، چندین هزار جمعیّت در آنجا مجتمع بودند رفتیم ، این جامع یکی از ابنیهٔ تاریخی مهم اسلامی است که امروز محل دانشگاه الازهر[1] که مشتمل بردانشکده های اسلامی است میباشد و اول جامعی است که در قاهره بنا شده و هر چند جامع عمروعاص و مسجد ابن طولون که بعداً نام میبریم مقدّم بر آن بوده ولی در زمان ساختمان آنها نامی از قاهره نبوده و شهر فسطاط مرکز بوده و شهر قاهره در سال سیصد و پنجاه و هشت یا سیصد و پنجاه و نه هجری مطابق نهصد و شصت ونه یانهصد و هفتاد میلادي توسط جوهرصقلی که فرماندهٔ قشون ابی‌تمیم معد المعزلدین الله فاطمی بود بدستور او ایجاد شد و دربیست و دوم جمادی الاولی همان سال شروع به بنای مسجد نموده و در نهم رمضان سیصد و شصت و یك باتمام رسید و اول نمازجمعه که در آنجا خوانده شد در ششم رمضان ۳۶۱ بود و درابتدای بنا فقط بمنظور مسجد ایجاد شد .

این جامع درزمان دولت ممالك‌بحری‌که درسال ششصد وچهل وهشت هجری پس ازایـّوبیه برمصر مسلط شدند اهمیـّت زیادی پیداکرد و از مشهورترین مساجد اسلامی گردید و تدریس و تحصیل علوم دینیه نیز در آن معمول شد و از اقطار و اکناف ممالك اسلامی‌برای تحصیل روی‌بدانجا می‌آوردند وبتدریج رو بازدیاد بود،

---

۱ ـ جامع بمعنی مسجد و جامعه بمعنی دانشگاه است .

تا آنکه در زمان خلفای عثمانی بر رونق آن افزود و آنها ترغیب وتشویق زیادی از طلاب نمودند و ماهیانه میدادند و شریف محمّد پاشا والی مصر بفقرای طلاب خوراك میداد ازینرو رغبت دانش آموزان زیاد شده و امروزقدیمترین دانشگاه اسلامی که مشتمل بر جمیع علوم اسلامی و علوم جدیده مربوط بدان است میباشد و بلکه از قدیمترین دانشگاه های جهان است .

بنای اولی این جامع خیلی کمتر از مساحت کنونی بوده و بعداً اضافاتی‌شده مثلاً در سمت راست دالان ورودی مدرسه ای است که امیر علاء الدین طیبرسی خازنداری فرماندهٔ قشون ملك ناصرمحّمد بن قلاون درسال هفتصد ونه هجری (۱۳۰۹ میلادی) ساخته ودردست چپ طرف مقابل مدرسهٔ طیبرسی مدرسهٔ اقبغاوی است‌که توسط عبدالواحد اقبغا رئیس بیوتات سلطنتی‌ملك ناصردرسال هفتصد وچهل هجری ساخته شده و اکنون محل کتابخانهٔ الازهر است .

گچ بریهائی که در جامع دیده میشود مربوط بزمان العزیزبالله فاطمی پسر المعزلدین الله است که در سال سیصد و چهل وچهارهجری متولد شده و در سیصد و شصت و پنج با او بیعت کردند و در سال سیصد و هشتاد و شش وفات یافت .

مأذنه بزرگ‌آن‌توسط ملك اشرف قانصوه غوزی درسال نهصد و بیست هجری ساخته شده‌که دو رأس دارد ومأذنهٔ پهلوی‌آن ازابتدای ساختمان چندین بار منهدم شده تا آنکه ملك اشرف قایتبای در سال هشتصد و هفتاد و سه بنای آنرا تکمیل نمود و تا کنون باقی است .

در سال هشتصد وچهل و دوهجری مدرسهٔ قنقبائی که جوهرقنقبائی در زمان ملك اشرف برسبای ساخته بود به جامع الازهر ملحق شد .

عمارت مسجد خیلی وسیع ودارای شش پایه است ودرهرطرف پایه ها بیست ستون است که تمام آنها از سنگهای قیمتی مرمر و سماق و غیره میباشد و فرشهای گرانبهائی در آنجا پهن است از جمله فرش بزرگ قیمتی است که اعلیحضرت ملك فاروق اهدا نموده‌اند .

این مسجد در سال یکهزار و یکصد و شصت وهفت هجری (۱۷۵۳ م) توسط امیر عبدالرحمن کدخدا وسعت پیدا کرد و او درقسمت قبلی آن ایوانی ساخت‌که محراب و منبر جداگانه دارد و سطح وسقف‌آنرا قدری بلندتر از مسجد قرار داده و اضافاتی هم از قبیل رواق و مدرسه برای فقراء ساخت که همه باسم خودش موسوم است .

در سال ۱۳۱۲ قمری (۱۸۹۶ میلادی) خدیو توفیق پاشا دومدرسهٔ طیبرسی و اقبغاوی را ضمیمهٔ جامعه قرار داد و برای کتابخانه تعیین نمود و محلی هم برای مقرّ شیخ ازهر مقرر داشت و ساختمان هائی هم برای طلاب آنجا نمود .

در پهلوی مسجد صحن کوچکی است که قبر جوهر در آنجا قرار دارد واین بنای‌کوچك نیزدر زمان قایتبای تعمیر شد ، اضافات وتعمیرات بسیاری در مدت هزار و اندی که از بنای آن میگذرد غیر از آنچه مذکورشد برای آن شده و مادراینجا فقط قسمت مهمتر آنرا باختصار ذکرکردیم .

سازمان علمی الازهر

درینجا بی مناسبت نیست که مختصری از سازمان علمی دانشگاه ازهر را بطوریکه خود نگارنده تحقیق نموده [۱] یا از بعض دانشمندان ایرانی شنیده‌ام برای آگاهی خوانندگان ذکر کنم .

در قاهره چهار دانشگاه‌میباشد یکی دانشگاه (جامعه) فؤاد اول ، که جدید التأسیس و مانند دانشگاه ایران میباشد ، دیگر دانشگاه ابراهیم ، دیگر دانشگاه فاروق اول ، دیگر دانشگاه الازهر که جامعهٔ دینی است و اهمیّت آن از

---

۱ ــ اطلاعات فوق مبنی بر تحقیقاتی است که خودم درمصر نموده‌ویاازسفارت شاهنشاهی در مصر رسماً سؤال کرده و جواب داده‌اند قسمتی هم از دانشمند محترم آقای راشد تحقیق شده است ، تحقیقاتی هم بعداً از عالم جلیل آقای محمد تقی قمی دبیر جمعیت التقریب بین المذاهب الاسلامیه درین باره شده‌که در خاطرات سفر حج دومین سفرنامهٔ خود نوشته وچاپ شده است لذا در این جا تکرار نمیشود .

دو جهت است یکی ازجهت قدیم بودن زمان تأسیس وطول عمر آن که بطورمشروح ذکر کردیم و دیگر ازجهت وسعت منطقهٔ عمل آن زیرا جامعهٔ ازهر درمیان ممالك اسلامی اهل سنّت حکم مراکز علمی نجف رادرمیان شیعه داردو تمام کشورهای اسلامی اهل سنّت ، یادانشجویان مذهبی خود رابازهر میفرستند یاآنکه ازاستادان آنجااستخدام و ازکتب و تألیفات آن استفاده میکنند .

مرکزازهر همانطورکه مذکور شد در یکی ازکویهای قدیمی قاهره واقع است و با شعب متعددی که در قاهره و سایرشهرهای مصر دارد که آنها را فروع مینامند جمعاً بنام ازهر نامیده میشود و اکنون درحدود پانزده هزار دانشجو دارد وبسه دورهٔ ابتدائی ومتوسطه وعالی تقسیم میشود،دورهٔابتدائی ومتوسطه فقط یك شعبه میباشدوبرنامهٔ مدارس آن یکسان است و تحصیل زبان خارجی و علوم جدیده جزء آن است ولی قسمت عالی و دانشکدهٔ آن بسه شعبه منقسم میشود و دانشکده را کلیه میگویند : شعبهٔ تاریخ و لغت ، شعبهٔ علوم شرعیه و شعبهٔ علوم کلامیه که کلیة اللغة العربیه و کلیة الشریعة و کلیة اصول الدین میگویند .

در ورود بدانشکده ها امتحان ورودی میشود وقسمت مهم موادی که امتحان میشود سه قسمت است : حفظ آیات قرآن ، تقریروتحریرعربی وامتحان فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت زیرا فقه شیعه در آنجا رسمیت ندارد و تدریس نمیشود ، ولی حق این بود که وزارت فرهنگ مصروهیئت علمیهٔ دانشگاه ازهردرین مورد تعصّب تسنّن را کنارگذاشته و یکقدم بسوی اتحاد ممالك و مذاهب اسلامی برمیداشتند و فقه شیعه را نیز که اساس آن بوسیلهٔ اخبار مرویّه از حضرت باقر و صادق علیهما السلام است و خود اهل سنّت ببزرگی و علم آندوبزرگوارمعترف بلکه برائمّهٔ خود مقدّم میدانند جزء برنامهٔ خود قرار میدادند تا توجه مذاهب شیعه را نیز بخود جلب میکردند.[1]

در امتحانات آخرسال هم از کسی امتحان میشود که اقلاً هفتاد و پنج درصد

۱ ـ خوشبختانه چند سال است که کرسی فقه شیعه نیز در آنجا تأسیس شده است.

از دروس را حاضر بوده و بیش از بیست و پنج درصد غیبت نداشته باشد ولی چنانچه دانشجوئی در غیر ساعات تحصیلی شغلی داشته باشد مانعی ندارد .

موقع افتتاح دانشکده های الازهر اواخر اکتبر است که اوائل آبان میباشد، شرط دیگر هم برای قبول محصلین خارجی تعیین شده و آن داشتن گواهی است از کنسولگری دولت متبوع و کنسولگری دولت مصر مبنی برحسن اخلاق و عدم سوء سابقه و نظر تحصیل و استطاعت اقامت درمصر .

مدت تحصیل در هریك از دانشکده های سه گانه چهار سال است دو سال هم بعد از آن دورهٔ تخصص است و فارغ التحصیل را در آنجا متخرّج می‌گویند و متخرّجین شعبهٔ تاریخ و لغت بکار تدریس وتألیف گماشته میشوند و متخرجین شعبهٔ علوم شرعیه بشغل فتوی دادن وقضاوت و امامت جماعت تعیین میشوند وفارغ التحصیلهای شعبهٔ علوم کلامیه مأمور تبلیغ و ردّ شبهات بوسیلهٔ زبان و قلم میشوند .

کسانیکه فارغ التحصیل میشوند باید رسالهٔ ختم تحصیل بنویسند و بتصویب شورای عالی ازهر که ازعلمای مذاهب اربعه و نمایندهٔ وزارت معارف و نمایندهٔ وزارت اوقاف و شیخ ازهر تشکیل میشود برسد و پس از گرفتن شهادتنامه از طرف وزارت اوقاف شغلی که مناسب با تحصیل او باشد برای او تعیین میشود .

طلاب ازهر از حیث لباس بسیار ساده‌اند وخوب هم درس میخوانند ولی بطور کلی مدرسین و طلاب آنجا باندازهٔ علماء و محققین ایران وشیعه دارای مایهٔ فقهی و فلسفی نیستند زیرا در تحصیل فقه مقیّدند باینکه همان فتوای ائمهٔ اربعه را بپذیرند و از خود نمیتوانند در آنچه آنها فتوی داده‌اند اجتهاد کنند ، ازینرو فقط حافظه بکار برده میشود ولی قوهٔ فکریه زیاد درعلوم فقهیه بکاربرده نمیشود برخلاف مذهب شیعه که چون قائل بمفتوح بودن باب اجتهاد هستند خودشان موظفند احکام شرعیّه را بادلّهٔ تفصیلیه استنباط کنند و آن محتاج بفکروتعمّق زیاد است ، ولی علماء ازهر از جهت وفق دادن بین علوم اسلامی و علوم جدیده و آشنا بودن بزندگی امروزه و اوضاع واحوال دنیا و اجتماع وهم چنین در ادبیات و تفسیر وتاریخ وعلوم

امروزی بر آنها مقدمند زیرا روحانیین و علمای مذهبی شیعه ویژه ایران هنوز در صدد جمع بین علوم اسلامی و علوم جدیده بر نیامده و برنامهٔ آنها همان برنامهٔ زمانهای سابق است .

درمصر همهٔ دانشمندان دینی باید شهادتنامهٔ ازهر را داشته باشند وممکن نیست شخصی بدون دارا بودن آن شهادتنامه ، عالم دینی شناخته شود و بکارهای مذهبی و روحانی بپردازد و تمام شئون دینی از حقوق ائمهٔ جماعت و مؤذنین و قاریان قرآن و مفتیان و قاضیان و تعمیرات مساجد و فرش و چراغ و ادارهٔ مساجد و متولیان و خدّام ازهمه جهت تحت نظر و ادارهٔ وزارت اوقاف است و از اینجهت متصدیان امور دینی با مردم سروکاری ندارند .

علمای مذهبی مصر برخلاف ایران و عراق و سوریّه هم از حیث لباس و هم از حیث عمل آزادند وعمامه های آنها که روی فینه می‌بندند کوچك وریشها کوتاه وحتی بعضی هم میتراشند بسینما هم میروند ودر همهٔ امورزندگانی وشئون اجتماعی جزمنکرات مسلّمهٔ شرعیّه شرکت میکنند .

دانشگاه ازهر کتابخانهٔ خیلی مفصلی هم دارا میباشد که فعلاً درحدود ۵۰ هزار جلد کتاب دارد وقریب پانزده هزار جلد آن خطی است ودرمیان آنها قرآن‌های خیلی اعلی و قدیمی و کتب خطی قدیمی قیمتی زیاد است و از مهمترین کتابخانه‌های اسلامی میباشد .

دانشگاه فؤاد دارای چند دانشکده است که علوم متداولهٔ زمان در آنها تدریس میشود وعدهٔ زیادی دانشجو دارد ولی دانشجویان آن برخلاف طلاب ازهر شیکترین لباسها را می‌پوشند ودسته بندیهای سیاسی هم دارند ودر بیشتر اعتصابها واضرابهائی که اخیراً درمصر وقوع یافته آنان هم شرکت داشتند علاقهٔ زیادی هم به تحصیل ندارند وجامعهٔ فؤاد وکلیهٔ مدارس ابتدائی وثانوی که تحت نظر وزارت فرهنگ است درین سالها تقریباً دارای یك ملیون ونیم محصل است والبته درسالها تفاوت میکند و بودجهٔ وزارت فرهنگ درحدود شش ملیون لیرهٔ مصری است که درحدود نود ملیون تومان

میشود که آن نیز در هرسال فرق میکند .

تودهٔ مصری غالباً بی سوادند برخلاف اهالی لبنان و بعد سوریه که اکثریت اهالی‌سواد دارند ولی درمصریك مجمع وانجمن بزرگی وجود داردکه ازدانشمندان و مؤلفین ونویسندگان تشکیل‌میشودکه‌آنرا ′لجنه میگویند و مصررا دارالتألیف و دار الطباعه کشورهای اسلامی معرفی نموده است .

جامع قلاون

پس از دیدن جامع الازهر برای دیدن جامع قلاون رفتیم، ملك‌منصورسیف الدین قلاون ازممالیك بحریه وازغلامان ملك صالح نجم الدین ایّوب هفتمین پادشاه دولت ایّوبیه بوده ، چون ملك صالح غلامان زیاد می‌خرید جای مخصوصی برای‌آنها تعیین نمود و آنها را ممالیك بحری نامید وقلاون در سال ششصد وهفتاد و هشت بواسطهٔابراز لیاقت والی مصر شد و خدمتهائی بآنجا و اسلام نمود و در چند جا مسیحیان را که در تعقیبِ جنگهای صلیبی مواضعی را تصرف کرده بودند شکست داد و شهرحمص و بعض جاهای دیگر را از آنها پس گرفت .

قلاون در قاهره مسجد وبیمارستان و مدرسه ساخت و بنای آنها چهارده ماه یعنی از ربیع الثانی ششصد و هشتاد و سهٔ هجری تا جمادی الاولی ششصد و هشتاد و چهار هجری طول کشید و آرامگاهی برای خود و بارگاهی هم برای مقبرهٔ خود ساخت که خیلی با عظمت و شکوه است .

این مسجد دالان خیلی طویلی دارد و در طرف راست دو در است که بقبّه و صحن آن میرسد و در مقابل دری است که بمدرسه منتهی میشود و درانتهای دالان دری است که به بیمارستان وصل است .

این‌مسجد دارای محراب خیلی خوبی است وداخل قبّه هم قبر قلاون وپسر او ملك ناصرمحمّد است که ضریح چوبی خیلی مجلّلی دارد و گچ بریهائی‌که شده از نهایت ظرافت موجب شگفتی‌بیننده میشود ، از بیمارستانی که ساخته چندان اثری باقی نمانده است .

مدرسهٔ ناصریه

پس از دیدن جامع قلاون بمدرسهٔ ناصریه که متصل بدان میباشد رفتیم ، این مدرسه را ملك عادل زین‌الدین کتبغا «که ازممالیك‌قلاون بود وپس از خلع محمّد بن‌قلاون در سال ششصد و نود و چهار هجری والی مصر شد و دو سال در آنجا حکومت کرد » ابتدا نمود ودرب بزرگی‌ازمرمر که دریکی‌ازمعابد یهودی عکا بود برای‌آن‌آورد و درسال ششصد و نود وهشت‌که مجدّد محمّد بن قلاون بمصر برگشت‌آنجا را خرید وقبّهٔ خیلی بزرگی در آنجا بنا کرد که مادر و پسرهیجده سالهٔ خود را در آنجا دفن نمود و در این مدرسه دروس و کتب فقهی چهار مذهب اهل سنّت تدریس میشد و در آنزمان از بهترین بناهای قاهره بوده و امروزنیز آثار بزرگی وعظمت ازنقاشیها ونوشته‌های آن و گچ بریهائی که در اطراف منار شده پیداست .

از آنجا بیرون آمده و پس از صرف ناهار برای خواندن نماز بحرم رأس الحسین علیه‌السلام مشرّف شدیم .

مسجد زین العابدین علیه‌السلام

آنگاه بمسجد حضرت زین العابدین علی‌بن الحسین علیه‌السلام رفتیم ، این مسجد درنزدیك قبرستان واقع و خیلی‌کوچك است وبطوریکه علمای‌اهل‌سنّت مصرمینویسند محل دفن سرزید بن علی بن الحسین علیه‌السلام میباشد زیرا موقعی که خروج کرد از طرف هشام بن عبدالملك قشونی برای دفع اوفرستاده شد و پیروان او که اهل کوفه بودند غالباً نقض عهد کرده و او را تنها گذاشتند و او و یارانش در آن جنگ (در سال یکصد وبیست ویك‌هجری) شهیدشدند وبطوریکه مینویسند بیش‌ازدوسال بدن او روی دار بود تاآنکه هشام از دنیا رفت وبامر ولید جسد او را سوزانیدند و سر اورا که بامر هشام در شهرها میگردانیدند چون بمصر بردند دوستان او آنرا در آنجا در محل فعلی دفن کردند .

وعبدالوهاب شعرانی‌که یکی ازعلمای اهل سنّت بوده معتقد بوده‌که حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام نیز در آنجا مدفونست ولی سایر علمای شیعه

وسنت اتفاق دارند که آنحضرت در مدینه وفات یافت و در بقیع مدفون گردید.

و درکتاب سعاف الراغبین [۱] تألیف محمد بن علی الصبان که درحاشیهٔ نورالابصار چاپ شده بین این دوقول بنظرعرفانی جمع نموده و مینویسد ممکن است روح آن حضرت در آنجا بر یکنفر ظهور کرده باشد و منظورش آنستکه برای ارواح بُعد زمان و مکان نیست و ممکن است درچندین جا برای اهل کشف و شهود ظاهرشوند و در آنجا هم ممکن است شهودی برای یکنفر سالك الی الله حاصل شده باشد.

مردم قاهره نیز طبق فتوای شعرانی معتقدند که حضرت زین العابدین علیه‌السلام در آنجا مدفون میباشد ازینرو برای زیارت بدانجا میروند وخیلی احترام وخضوع میکنند و البته هرچندکه دفن آنحضرت در آنجا مشکل بنظرمیرسد، ولی بواسطهٔ اضافهٔ تشریفیه‌که به‌آنحضرت پیدانموده محترم است لذا مانیزبرای زیارت مشرف شدیم.

درتاریخ آن نوشته شده: انشأ هذه المقصورة سعادة محمد قفطان پاشا ۱۲۸۰، و خیابانی هم که بدانجا میرود بشارع زین العابدین معروف است.

قبر امام شافعی

صبح جمعه سوم اسفند مطابق بیستم ربیع‌الاول یکهزار و سیصد و شصت و پنج برای دیدن مقبرهٔ امام شافعی رفتیم، در بالای سردر این شعر نوشته بود:

لذ بالامام الشافعی الامجد — وانزل بساحة ذاالهمام الاوحد

و در داخل مقبره نیز در وسط یکی ازدیوارها این حدیث نوشته است: عالم قریش تملأ طباق الارض علماً و اهل سنت این حدیث را برشافعی حمل کرده‌اند.

متصل بضریح بالای سرستونی است ازمرمرکه این عبارات برآن‌نوشته شده: «بسم الله الرحمن الرحیم وان لیس للانسان الاّ ما سعی وانّ سعیه سوف یری ثم یجزیه الجزاء الاوفی. هذا قبر الامام السیّد ابی عبدالله محمد بن ادریس بن

۱ ــ ص ۱۸۵ چاپ مصر مطبعهٔ محمودیه سال ۱۳۱۵ قمری.

العباس بن عثمان بن‌شافع بن‌السائب بن عبيد بن عبد زيدبن‌هاشم بن المطلب بن عبد مناف جدّ النبی صلی الله علیه و آله و سلم ولد رضی الله عنه سنة خمسين و مأة و عاش الی سنة اربع و مأتين ومات يوم الجمعة آخر يوم من رجب السنة المذكورة ودفن فی يومه بعد العصر رضی الله عنه و ارضاه آمين . »

مادر امام شافعی بطوری‌که اهل سنّت مینویسند فاطمه دختر عبدالله بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بوده و از طرف مادر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام میرسد و نزدیکترین ائمهٔ اهل سنت بشیعه میباشد و اشعاری که در مدح حضرت مولا علیه السلام سروده مشهور است . از جمله :

کفی فی فضل مولینا علی — وقوع الشك فيه انه الله
ومات‌الشافعی‌ولیس یدری — علیّ ربه ام ربه الله

و نیز از او است :

لوکان رفضاً حب‌آل محمد — فلیشهد الثقلان انی‌رافض

و نیز بعضی هم این چند شعر را از او میدانند .

قیل لی قل لعلی مدحا — ذكره يخمد ناراً موصده
قلت لااقدم فی مدح امرء — ضل ذواللب الی ان عبده
و النبی المصطفی قال لنا — ليلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده — فاحس القلب ان قد برده
و علیّ واضع اقدامه — فی محل وضع الله یده

در فروع احکام نیزفتواهای او با اخبارمأثوره از ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام نزدیك است ازینرو پیروان مذهب او نزدیکترین اهل سنت بشیعه میباشند .

مقبرهٔ شافعی در مصر مورد توجه مردم میباشد و همهٔ اهل سنت بزیارت او میروند .

ابتدای این بنا در سال پانصد و هفتاد و دو هجری توسط صلاح الدین ایّوبی

بوده و تابوت چوبی روی آن‌که از چوب است و روی‌آن نقاشی شده وآیات قرآنی نوشته شده و بادوخط‌کوفی ونسخ میباشد ودرسال پانصد وهفتاد و چهارهجری باتمام رسیده است و ملك عزیز عثمان بن صلاح الدین وملکه شمسه مادر او نیز در آنجا مدفون میباشند و در بیرون نیز قبر شیخ الاسلام زکریا انصاری است .

مسجدی که متصل بدان است محمد توفیق پاشا ساخته و عباس پاشا تکمیل‌کرد وتاریخ آن سال ۱۳۰۹ هجری است ، دارای چهارپایه وهشت ستون میباشدکه سقف روی آن بنا شده است .

قبور ممالیك وخدیوان

ازآنجا بدیدن قبورممالیك وخدیوان مصرکه نزدیك مزار شافعی است رفتیم ، بنای مقابر سلاطین مصر و خانواده‌های آنها خیلی مجلل است ، یکی از این اطاقها قبر مادر محمد توفیق پاشا زوجهٔ اسماعیل پاشا مسماة به شفق نورمیباشد که خیلی با شکوه است و باطلا نقاشی شده و دیوارهای آن از سنگهای مرمرالوان خیلی‌اعلی‌است .

در قسمتهای دیگر قبر احمد طوسون پاشا پسر محمدعلی پاشا متوفی ۱۲۳۱ ه و در جای دیگر قبر اسماعیل پاشا پسر محمد علی فاتح سودان متوفی ۱۲۳۸ ه و طوسون علی پاشا متوفی در ۱۲۴۱ ه و عباس پاشا اول ۱۲۷۰ ه و پسرش الهامی‌پاشا ۱۲۷۷ ه وابراهیم پاشا۱۲۶۷ ه واحمد رفعت‌پاشا ۱۳۰۷ ه وزنهای خاندان‌خدیوی میباشد و در نهایت زیبائی است .

متصل بآن محلی‌است‌که قبر شاهزادگان ممالیك بحری است که چون محمد علی پاشا بر مصر مسلط شد آنها را کشت و هرچند نفر یك صورت قبر دارند و قبر محمد امین نیز که موقعی که محمدعلی پاشا امر بقتل آنها داد فرار کرد و خود را با اسب از بالای قلعه بزیر انداخت واسب کشته شد ولی او فرار کرد ، در آنجا است

مسجد سلطان حسن

از آنجا برای دیدن مسجد سلطان حسن که در میدان محمدعلی‌واقع است رفتیم این‌مسجد توسط سلطان حسن‌پسر ملك ناصر محمدبن‌قلاون ساخته شده سلطان حسن در ۷۳۵ ه

متولد شده و در۷۴۸ والی مصر شد و در ۷۵۲ مخلوع شد و در ۷۵۵ مجدد منصوب گردید و در ۷۶۲ دربیست وهشت سالگی کشته شد و ده پسروشش دختر از اوماند.

ابتدای بنای این مسجد در سال ۷۵۷ ه (۱۳۵۶ م) بوده و سه سال مرتب کار میکردند وازمحکمترین ومهمترین‌مساجد قاهره است وطرز معماری‌آن درنهایت زیبائی‌وقشنگی‌است. طول‌زمین‌مسجدیکصدوپنجاه متروعرض‌آن شصت وهشت‌متر و مجموع مساحت هفت‌هزارونهصد وشش‌مترمربع‌است وارتفاع آن در جلوی درب ورودی طرف خیابان در حدود ۳۷ مترمیباشد و این مسجد بواسطهٔ ارتفاع دیوارها کوچك بنظر میرسد و ارتفاع گنبد بزرگ آن پنجاه و پنج ذرع است.

موقع ورود باید از پلّه‌ها بالا رفت و در وسط آن حوض بزرك مسقفی است که برای وضو ساخته شده و در هرگوشهٔ‌صحن‌دری است که بیکی از مدارس مذاهب چهارگانه راه داشته که در هر مدرسه یکی از مذاهب راتدریس‌میکردند، سه طرف آن ایوان دارد ولی‌ایوان طرف شرقی‌ازهمه مهمتر ودیوارهای آن از سنگ مرمر و سایر سنگهای قیمتی خیلی زیبا است و در آنجا آیات قرآن (انّا فتحنا) با خط کوفی نوشته شده و از وسط آن محلی مرتفع برای قرائت قرآن بنا شده و رحل خیلی بزرك هم که مخصوص قرآن سلطان حسن بوده در آنجا موجود است، و در طرف قِبلی ایوان دو در است که بقبّه بزرك مجلّلی منتهی میشود که ۲۳ سال پس از مرك سلطان حسن ساخته شده و عرض و طول آن هر کدام بیست و یکمتر است و ارتفاع دیوار آن سی متر و از آنجاتا بالای قبّه بیست متر است و سنگهای آن تا هشت متری‌از مرمر الوان خیلی قیمتی و زیبا است و بالای آن در حدودسه متر روی‌آن چوب‌است‌که‌باخط نسخ نوشته شده و تاریخ آن ۷۶۴ه است و دومأذنهٔ بزرك هم دارد که ارتفاع منار بزرگتر ۸۱٫۶۰ متر میباشد.

مسجد رفاعی

پس از آن بمسجدرفاعی که روبروی مسجد سلطان حسن واقع‌است‌رفتیم‌این‌مسجدرامیتوانیم‌بگوئیم‌ازبهترین‌مساجد اسلامی جهان است و بطوری نظر نگارنده را جلب نموده

بود که از تماشای آن دل نمیکندم ، این مسجد [1] بطوریکه مقریزی ذکر کرده در محل مسجد ذخیره واقع شده که در حدود سال ۵۱۶ ه (۱۱۲۲ م) بنا شده است و قسمتی از آن که‌مشتمل بر قبر یحیی الانصاری است و بعداً در قرون اخیره‌مدفن شیخ علی‌ابوشباك که یکی ازجانشینان سید احمد رفاعی و از بزرگان متصوّفهٔ آنجا بوده واقع شده زاویهٔ بیضاء و بعداً زاویهٔ رفاعی معروف شده و چون خدیو مصر از مریدان او بوده این مسجد معظم را در آنجا تعمیر و در حقیقت بنا نمود و ابتداء در سال ۱۲۷۶ قمری (درحدود ۱۸۶۹ میلادی) مادر اسماعیل پاشا بتوسعه و تعمیر آن اقدام نمود ولی‌بواسطهٔ مخارج‌هنگفتی که داشت‌موفق به تسریع در کار آن‌نشد تا آنکه درسال ۱۸۸۵ وفات یافت ودر سال ۱۹۰۵ عباس حلمی پاشا خدیو مصر امر به تکمیل ساختمان آن‌نمود و در سال ۱۳۲۴ ه (۱۹۰۶م) شروع بکارشد و درآخر سال ۱۳۲۹ خاتمه یافت و در غرّهٔ محرّم ۱۳۳۰ ه در حضور عباس حلمی پاشا نماز جمعه در آن خوانده شد واین عبارات در کتیبهٔ قبلی شرقی درتاریخ آن نوشته‌شده «قدتم‌بعنایة الله هذا المسجدالشریف‌مسجدالعارف بالله‌تعالی‌السیداحمدالرفاعی‌رضی‌الله عنه حسب ما صدر امر ولیّ النعم الجناب العالی خدیوی مصر المعظم الحاج عباس حلمی الثانی اعزّ الله دولته و اعلی کلمته و ذلك فی‌سنة ۱۳۲۸ من هجرة من هو للانبیاء و الرسل ختام علیه و علی آله و صحبه اتم الصلوة و السلام » در طرف غربی هم تاریخ شروع و اتمام آن مفصلا نوشته شده که مضمون آن همان است که ذکر کردیم .

از درب بزرگ که بالا میرویم سی‌و هفت پلّه دارد و از درب دیگر بیست و یك پله است ، در وسط مسجد که مسقف است ضریح شیخ‌علی دراطاقی واقع شده و این ضریح را از چوب ساخته‌اند و با طرز زیبای جالب توجهی تذهیب نموده‌اند و شبکه‌های آهنی دارد و مردم برای زیارت بدانجا میآیند .

---

۱ ــ بعضی قسمتهای این مسجد از روی اطلاعات و یادداشتهائی که دانشمند محترم آقای محمدتقی قمی بنگارنده داده‌اند نوشته شده است .

در طرف قبلهٔ مسجد اطاق کوچکی است که سقف آن خیلی مرتفع ودارای ضریحی است که گفتند قبریحیی الانصاری و ارتفاع سقف آن هفتاد و پنج متراست

خود مسجدهم بسیارزیبا و دلربا است وسقف آن با طرز جالب توجهی نقاشی شده و چهار پایه از سنك مرمر که عرض و طول هر کدام دو متر و نیم میباشد در وسط و سقف روی آنها بنا شده ، چراغهای برق زیاد باشکال مختلف و چند جار بر زیبائی آن افزوده بود ، منبر و محراب بسیار زیبائی دارد و این مسجد در طرف قبلی مقبرهٔ رفاعی واقع شده است .

در طرف دیگر مقبره سالن وسیعی است که در سال ۱۳۲۲ قمری باتمام رسیده و از آنجا وارد اطاق بسیار زیبای نقاشی شده میشویم و از آنجا باطاق کوچکتری میرسیم که قبر ملك فؤاد پادشاه مصر و مادرش در آنجا میباشد و در زینت و نقاشی ورنگ وروغن آن زحمت بسیارکشیده‌اند ومتصل بدان اطاق زیبای مجلل دیگریست که جسد اعلیحضرت [1] پهلوی در آنجا امانت گذارده شده ولی در زیر است و اثری در روی زمین از آن دیده نمیشود . یك نفرهم در آنجا قرائت قرآن میکنند .

سلسلهٔ رفاعیه

در اینجا بی‌مناسبت نیست مختصری راجع بسلسلهٔ رفاعیه ذکرکنیم ، این سلسله یکی از سلاسل معروفیه است که‌به مناسبت اتصال بسید احمد رفاعی بدین نام معروف گردیده و رشتهٔ اجازه سید هم بجنید و سرّی و معروف می‌پیوندد ، جناب سید مکنّی به ابی‌العباس وملقب بسراج الدین وسلسلهٔ نسبش به‌حضرت کاظم علیه‌السلام میرسد باین ترتیب ابوالعباس احمد بن ابی‌الحسن علی بن یحیی بن ثابت بن حازم بن احمد بن السید

---

۱ ـ جنازهٔ اعلیحضرت پهلوی را در اوائل سال ۱۳۲۹ از مصر حرکت داده وابتداء بمکه ومدینه بردند وطواف دادند وسپس از جده با هواپیما بایران آورده و از اهواز با راه آهن بطهران آوردند و صبح روز یکشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹ با تجلیل تمام وارد طهران کرده و تشییع مفصلی نموده در آرامگاهی که در جوار حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام تهیه دیده بودند بخاك سپردند .

علی بن ابی‌المکارم حسن معروف برفاعهٔ مکّی بن سید مهدی بن ابی‌القاسم محمّد بن حسن بن‌حسین بن موسی‌بن ابراهیم المرتضی‌بن موسی بن جعفرالصادق علیه‌السلام وچون یکی از اجداد اومعروف به‌رفاعه‌بود(بضم‌راء) ازینرورفاعی‌نامیده شد و مادراودختر شیخ منصور بطائحی بوده و در قریهٔ بطائح که امّ عبیده نیز نام داشته ساکن بود تولدش در اواسط سنهٔ ۵۱۲ و وفاتش در پنجشنبه ۲۲ جمادی‌الاولی سال ۵۷۸ در بطائح یا واسط اتفاق افتاد و بعضی هم درسال ۵۷۶ گفته‌اند و در بقعهٔ جدّ مادرش شیخ ابوبکرواسطی‌مشهوربه‌وفی‌پدرشیخ منصور مدفون‌گردید و خود سیّد فرزندی نداشت وسلسلهٔ او بتوسط برادر زادگانش منتشر گردید .

جناب سیدازمریدان‌شیخ علی‌فارسی‌وجانشین‌او بودوشیخ علی‌ازشیخ‌ابی‌الفضل کامح خرقه پوشیده‌و شیخ ابوالفضل‌جانشین‌شیخ علی بن غلام ترکمان بود و اوخلیفهٔ شیخ علی بارباری و او از شیخ تمیمی اعجمی و او از شیخ ابوبکر شبلی و او از جنید بغدادی کسب فیض نموده است .

جناب سید دارای مقامات و مراتبی بود و در حالات بندگی و نیازمندی و عبادت برای پیروان خود سر مشق بود و کرامات و خوارق عـادات نیز از او نقـل کرده‌اند کلمات و اشعار او نیز عارفانه و دارای سوز و گداز و اشاره براز و نیاز عاشقانه بود از جمله این چند شعر باو منسوب است .

اذاجن لیلی هامّ قلبی بذکرکم — انوح کما ناح الحمام المطوق
وفوقی‌سحاب‌یمطرالهمّ والاسی — و تحتی بخـار اللهوی تتدفق
سلوا ام عمرو کیف‌بات اسیرها — تفك الاساری دونه و هو موثق
فلا هو مقتول ففی القتل راحة — و لا هو ممنون علیه فیطلق

و مواعظ و نصایح آنجناب‌بقلم‌خودش بنام‌حکم‌رفاعیه مشهوروتألیفات دیگری نیز از او مأثور است .

ابن خلکان مینویسد که پیروان سید احمد رفاعی‌دارای حالات عجیبه وافعال غریبه میباشند مانند خوردن مارهای زنده و رفتن در میان آتش تنور و خاموش

شدن آن و هم چون سوار شدن بر شیر و غیر آنها .

جناب حاجی میرزا زین العابدین شیروانی در کتاب بستان السیاحه درذکر قسطنطنیه شرح‌حال نجیب الدین افندی رانوشته واشاره فرموده که از مشایخ‌سلسلهٔ رفاعیه و از اکابر آنفرقه علیّه بوده ودر سوز و گداز و شوق و نیاز کمتر کسی با او برابری مینمودو از آنجناب شرط ارادت و صفات طالب و آداب مرید را سؤال فرموده و جواب آنرا از قول نجیب‌الدین مفصلا مرقوم داشتند و از جمله در باب صفات مرید مینویسد بیست است و هر یك را مفصل شرح داده و آن بیست از این قراراست : توبه نصوح ، زهد ، تجرید ، عقیدت ، تقوی ، صبر ، مجاهده ، شجاعت ، سخاوت ، فتوت ، صدق ، علم ، نیاز ، عیّاری ، ملالت ، عقل ، ادب ، حسن خلق ، تسلیم ، و تفویض .

شیخ علی ابوشباك نیز که در مسجد رفاعی مدفون است از مشایخ متأخرین این سلسله بوده و مردم و ثوق و عقیدتی کامل بدو داشتند و اکنون نیز مردم مصر قبر او را زیارت می‌کنند واز روح‌او استمدادمی‌جویند واین مسجد هم نظربا ینکه مدفن او واقع شده بدین نام شهرت یافته است و چون مورد توجه و علاقهٔ سلاطین مصر بوده خیلی مجلّل و از بهترین مساجد قاهره میباشد .

جامع محمد علی

پس از دیدن جامع رفاعی برای‌دیدن جامع محمد علی‌که در بالای قلعه درمحل مرتفعی‌واقع است و مشرف برتمام شهر میباشد و منظرهٔ زیبائی دارد رفتیم ، این مسجد نیز از بهترین و زیباترین مساجدقاهره‌میباشد و محمد علی پاشای کبیر در سال ۱۲۴۶هجری مطابق ۱۸۳۰ میلادی شروع به ساختمان آن نموده و در سال ۱۲۶۳ باتمام رسید و عباس پاشای اول نیز در سال ۱۲۶۵ تزئینات و نقاشیهائی درآن نمود و مینویسد مانند مسجد نور عثمان قسطنطنیه ساخته شده است .

صحن این مسجد تمام ازسنگ مرمرسفید است که میگویند از اهرام جیزه آورده اند و اطراف آن ایوان دارد که جلوی آن بصحن باز است و فقط ستونهائی

دارد و دوطرف آن هر کدام دوازده ستون ودو طرف دیگرهر کدام ده ستون دارد .

از صحن که وارد مسجدمیشویم درزاویهٔ طرف راست قبر محمّد علی پاشا[1] است که ضریح هم دارد ، موقع ورود هشت ستون سنگی در جلو می‌بینیم و بعدا چهار پایه که همه از سنگ مرمر است و ده قبّه روی این پایه‌ها بنا شده که قبّهٔ وسطی بزرگتر از همه و پنجاه و دومتر ارتفاع آن است واین سقف‌ها نهایت زیبائی وعظمت را دارند و دومأذنهٔ باریك خیلی بلند دارد که ارتفاع آن از سطح مسجد هشتاد و پنج متر است ، چراغها و قندیلهای زیادی هم در این مسجد میباشد ازجمله جار خیلی بزرگی است که هفتاد و دو چراغ دارد وفیلیپ پادشاه فرانسه به محمّد علی اهدا نموده بود .

دومنبر دارد یکی محمّدعلی پاشاساخته که خیلی بزرگ و از چوب ساخته شده و مذهّب است ودیگری کوچکتر و از سنك مرمرکه بامر ملك فاروق درسال۱۳۵۸ هجری مطابق ۱۹۳۹ میلادی ساخته شده ودر آن موقع‌که ما دیدن نمودیم مشغول تعمیر محراب بودند .

سنگهای مرمر الوان که از اُقصُر و بنی‌سُویف آورده‌اند در این مسجد بکار برده شده است ودر زمان ملك فؤاد شروع به تعمیر آن شد و درپنجم محرم ۱۳۵۸ که تعمیر آن تمام شد اعلیحضرت ملك فاروق برای خواندن نماز جمعه حاضرشده و آن مسجد را افتتاح نمود .

سرای جوهره

در پشت مسجد طرف جنوبی آن محلی است معروف بسرای جوهره که محمدعلی پاشا در سال ۱۲۲۸ هجری برای خود ساخته و خیلی زیبا است و دیوارهای اطاقها از سنگهای مرمر الوان خیلی شفاف که از بنی‌سویف آورده‌اند مزیّن شده و چندین

---

۱ ـ محمدعلی پاشا سردودمان‌سلاطین‌کنونی‌مصر درسال ۱۲۶۵ قمری مطابق۱۸۴۸ وفات یافت .

اطاق داردکه‌هر کدام بشکل‌مخصوصی نقاشی شده وهیچکدام بیکدیگر شباهت ندارند حمامی هم از سنك مرمر دارد و این بنا نیز در محل مرتفعی واقع شده و مشرف بر تمام شهر میباشد .

جامع محمدبن قلاون

این جامع نیز در طرف شرقی مسجد محمّد علی واقع شده و در سال ۷۱۸هجری مطابق ۱۳۱۸ میلادی توسط ملك‌ناصر محمّد بن‌قلاون ساخته شده ودرسال۷۳۵ تجدید کرد واوقافی برای آن معین نمود و دستور داد که فقه درآنجا تدریس شود .

این مسجد دو درب و دو مأذنه دارد که یکی مانند مأذنه‌های مساجد ایران است ، چهار ایوان دارد که ایوان طرف قبله از همه بزرگتر و در جلوی محراب قبّه‌ای است که ستونهائی از گرانیت سرخ دارد و خیلی زیبا است .

جامع ابن طولون

ساعت۳ بعدازظهر برای دیدن جامع ابن‌طولون رفتیم ، این مسجد پس از جامع عمرو عاص قدیمترین مسجد قاهره و توسط احمدبن طولون ساخته شده است .

ابن طولون ترکی ۲۵۴ هجری(۸۶۸ میلادی)ازطرف بکباك که خلیفهٔ‌عباسی اورا والی‌مصر کرده بودحکومت فسطاط‌واسیوط‌واسوان راداشت ودرسال۲۵۹ازطرف معتمد علی‌الله‌خلیفهٔ عباسی که‌نام‌او احمد و پسر جعفرمتوکل‌بود ودررجب۲۵۶ بخلافت رسید ودررجب۲۷۹ وفات یافت والی‌حدودشام ومأمورمالیات مصرشد و نهایت قدرت را پیدا کرد ودر سال ۲۷۰ وفات یافت و بطوریکه مینویسند ترکهٔ او پس از وفاتش ده ملیون دینار و چهارده هزار غلام و کنیز بوده است .

آثار خیریهٔ زیادی‌در مصراز خودبیادگار گذارد که آنچه باقی مانده ومهمتر از همه است این جامع میباشد که در آن زمان سومین جامع بوده یعنی پس از جامع عمرو‌عاص جامع عسکر بوده که ابوعون بن یزید برای قشون در نزدیکی مسجد زین‌العابدین علیه‌السلام درسال ۱۳۲ ساخته بوده ولی چون اکنون اثری از آن باقی نیست جامع ابن طولون دومین مسجد است .

ابتدای بنای آن در سال ۲۶۳ هجری (۸۷۶ ـ ۸۷۷ میلادی) بوده و در سال ۲۶۵ هجری باتمام رسیده وصد و بیست هزار دینار خرج آن شده بود و در سال ۳۷۶ هجری در زمان العزیز بالله دومین خلیفهٔ فاطمی در مسجد حریقی واقع شد و در سال ۳۸۵ هجری تعمیر و تجدید شد ، و بعدا هم در زمان صلاح الدین ایّوبی و پس از ایّوبیه در زمان ملك بیبرس تعمیراتی شده و چیزی‌که جالب توجه است آن است که روی یکی از پایه‌های مسجد بخط کوفی نوشته شده

«لااله الاّ الله محمّد رسول الله عليّ ولیّ الله» که معلوم میشود در زمان‌فاطمیین نوشته شده ولی خادم مسجد گفت که از زمان خود ابن طولون است کـه درصورت صحت معلوم میشود شیعه‌بوده وتاریخ اتمام بناهم‌بخط کوفی سال ۲۶۵ هجری‌نوشته شده است .

این مسجدبیست وسه درداردکه بعضی‌از آنها بصحن‌اول‌که متصل‌بمسجد است باز میشود ولی اکثر آنها بداخل مسجد باز میشود ، یکصد و بیست و هشت پنجره بخارج و یکصد و شصت پایه در اطراف‌دارد و بین هر دوپایه که در طرف صحن‌است هرسقفی که زده شده بطوری‌مخالف بادیگران‌گچ‌بری شده و هیچکدام بیکدیگر شباهت ندارند واز مناره‌های‌آن‌یك‌مناره فعلاً باقی است که قسمت پائین‌آن مربع و وسط مدوّر و بالای آن هشت گوشه است .

صحن مسجد خیلی وسیع و با روح ومربع و چهار طرف آن ایوان داردولی ایوان طرف قبله وسیع‌تراست و مشتمل بر پنج ردیف پایه است درصورتیکه‌ایوان های دیگر دو ردیف پایه دارد و دیوار شرقی متصل بدارالامارهٔ ابن طولون بوده‌که از آنجا وارد مسجد میشده .

این‌جامع شش‌محراب دارد اول محراب اصلی ، دوم درطرف چپ‌آن معروف به محراب سیدهٔ نفیسه ، سوم وچهارم دردوطرف درب ورودی ، پنجم محراب افضلی که افضل وزیر مستنصر فاطمی ساخته و ششم محراب لاچینی .

مقامات اهل بیت

از آنجا بزیارت قبر سکینه رفتیم این اشعار بالای ضریح نوشته شده :

مقـام شریف قدرقی بسکینة — علیها من الانوار انس و رونق
فیافوز من یاتی الی نحوحبها — یعیش سعیدا فی الانام ویرزق
الا انّها بنت الحسین علیه السلام وجدّها — نبیّ و بالحق المبین یصدّق
علیـه صلوة الله ماهبّت الصبا — وما لاح قُمریّ بغصن و اورق

ضمیر علیه صلوة الله به نبی عائد است زیرا اگر عائدبسکینه بود علیها گفته میشد .

مسجد آن نسبتاًمجلل ودهستون در وسط دارد ، درآنجا معروف است‌که قبر سکینه درآنجا است ولی‌صحت وسقم آن معلوم نیست واختلافات دراین‌باب را قبلاً بیان نمودیم .

از آنجا بزیارت قبر رقیه رفتیم ، دارای صحنی است ، ضریح آن از چـوب و روی آن پارچه کشیده شده و روی آن نوشته است : مقام السیدة رقیة بنت امیر ـ المؤمنین علی بن ابیطالب و دریکطرف نوشته جدّده عبدالخالق محمود سنه۱۳۵۵ در گوشهٔ صحن دو اطاق متصل بیکدیگر است که در هرکدام قبری‌است ومیگفتند مقبرهٔ عاتکه عمّه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قبر علی‌بن جعفر الصادق علیه السلام است .

از آنجا بمزار سیدهٔ نفیسه رفتیم ، نفیسه دختر حسن الانور بن زید الابلج بن الحسن بن علی علیهما السلام بوده ، آن مخدّره در سال ۱۴۵ هجری در مکه متولدشده و در مدینه زندگی مینموده وبزهد وعبادت معروف‌بود و زوجهٔ اسحق مؤتمن‌فرزند حضرت صادق علیه السلام بوده و در آخر عمر بمصر آمد و در آنجامورد توجه مـردم گردید و در رمضان ۲۰۸ هجری در حالیکه روزه‌دار بود از دنیا رفت ، در آنموقع از او خواهش کردند که افطارکنند گفت : واعجبا سی سال است که از خدا میخواهم که در حال روزه از دینا بروم و اکنون چگونه افطار کنم ؟ پس شروع بخـواندن سورهٔ انعام کرد چون بآیهٔ شریفهٔ لهم دارالسلام عند ربهم رسید جان بجانان تسلیم نمود ، و می‌نویسند قبر خود را نیز بدست خود حفر کرده بود و هر روز در آنجا

بیاد خدا و تلاوت قرآن مشغول بود و در آن قبر ششهزار ختم قرآن نموده بود، موقعی که از دنیا رفت جنازهٔ او را باحترام زیاد برداشتند و بعداً هم بقعه وبارگاه برای او ساختند واهل مصر را بدواعتقاد تمامی است و معروف استکه دعا نزد قبر او مستجاب است .

موقعی‌که بزیارت مزاراومیرویم‌ابتداء وارد مسجدی میشویم‌که دوازده ستون دارد ومسجد خوبی‌است ازآنجا وارد دالانی‌شده وسپس به محل‌ضریح‌نفیسه میرسیم، این اشعاربالای ضریح نوشته شده :

مقصورة انقنت لله صنعتها — یستوجب الشکر عندالله والناس

تذیع همة منشیها مورختة — من بعض اطیب حسان بعباس

ولی این مصرع اخیر درست خوانده نشد و تاریخ که در زیر آن نوشته شده ۱۲۶۶ هجری میباشد .

جامع عمرو عاص

ازآنجا برای دیدن جامع عمروعاص رفتیم ، این جامع از مقامات اهل بیت دور است و توسط عمرو بن عاص بن وائل بن هاشم فرماندهٔ قشون اسلامی‌درجبههٔ مصرکه‌آن مملکت را فتح نمود و شهرفسطاط را که محل پادگان او بود بنا نهاد در سال بیست و یك هجری مطابق (۶۴۱ ـ ۶۴۲ میلادی) ساخته شده و هشتاد نفر از صحابه در تعیین قبلهٔ آن کمك نمودند ولی معذلك بطوریکه میگویند قدری بطرف مشرق منحرف است .

طول این جامع[۱] در حدود ۵۰ / ۱۲۰ متر و عرض‌آن ۵۰ / ۱۱۲ مترمیباشد ولی در ابتداء خیلی کوچك و ساختمان اولی آن در زمان عمرو درحدود ۴۰ متر طول و۲۳ مترعرض بوده و دارای صحنی یا مأذنه یا محراب و منبری نبوده و بعداً

---

۱ ـ راجع به جامع عمروعاص و تاریخ آن کتابی مخصوص تألیف محمود احمد مدیر آثار باستانی از طرف وزارت معارف مصر طبع و منتشر شده است .

مسلمة بن مخلد که از طرف معاویه والی مصر شد درسال پنجاه و سه هجری بر آن افزود ، سپس عبدالعزیز بن مروان که از طرف برادر خود عبدالملك والی بود درسال هفتاد و نه اضافاتی نمود و قرة بن شریك که از طرف ولید بن عبد الملك والی شد در سال نود و سه مسجد را خراب کرد و مجدّد ساخت و مأذنه برای آن بنا نمود و بالای چهار ستون نزدیك محراب را مذهّب کرد .

بعداً نیز مرتب در زمان خلفای بنی‌عباس وفاطمیّین و بعد از آنها ، تعمیراتی برای مسجد میشدو چندمرتبه بواسطهٔ حریق وغیر آن خرابیهائی شدکه ازطرف سلاطین وولاة تعمیر میشد و در دورهٔ اخیر هم از طرف دولت مصر مراقبت کامل در حفظ آن و ترمیم خرابیها میشود ولی یکطرف صحن دیوار آن خراب است و آثار قدمت نیز از تمام مسجد هویداست در صورتیکه در قرون اولیه خیلی اهمیّت داشته و شبی چندین هزار چراغ در آن روشن میشده .

این مسجد بطوریکه خادم میگفت سیصد و شصت و شش ستون مطابق عدد ایام سال دارد ولی عدهٔ ستونها فعلاً خیلی کمتر و در حدود ۱۵۰ ستون بیشتر نیست و ستون پهلوی منبر را که دور آن نردهٔ آهن گذاشته شده از مدینه آورده‌اند و منبری که در آنجا گذاشته شده از امیرمراد بك محمد والی مصرمیباشدکه درسال ۱۲۱۲ هجری آن مسجد را تعمیر نمود و آخرین جمعهٔ رمضان آنسال در آنجا نماز جمعه خواند .

درگوشهٔ ایوان مسجد ضریح کوچکی است که میگویند عبدالله بن عمروعاص در آنجا مدفونست و عبدالله در جنگی که مروان با مصریان کرد مقتول و در خانهٔ خود جنب مسجد مدفون گردید و بعداً قرة بن شریك آنرا جزء مسجد قرارداد ولی این نظرمورد تصدیق بعضی واقع نشده زیرا بانظریهٔ اکثرمورخین راجع بوفات عبدالله تطبیق نمیکند زیرا بعضی وفات او را در مکّه و جمعی در شام و گروهی در طائف گفته‌اند وعدهٔ کمی وفات او را در مصرمیدانند .

دیر مارجرجیس

از آنجا برای دیدن دیر مارجرجیس که نزدیك جامع عمرو و در همان شارع میباشد و شارع هم بهمین نام است رفتیم .

این دیر قبل از اسلام ساخته شده و فعلاً دو طبقه است ، قسمت زیر همان استکه از قدیم بوده و قسمت فوقانی درقرن سیزدهم وچهاردهم میلادی ساخته شده و دیر مارجرجیس‌که یکی از بزرگان مذهب مسیح علیه‌السلام بوده همان قسمت تحتانی است که در زمان المعزلدین الله فاطمی در سال ۳۶۰ هجری توسط ایراآم سریانی بطریق شصت و دوم تعمیر شد و در سال ۵۶۴ حریقی اتفاق افتاد که به کلیسا هم سرایت نمود و فقط دیر مارجرجیس که قسمتی از آن بود از بین نرفت و شیخ ابوالفضل یوحنابن کثیل اسقف آنرا در سال ۱۱۷۴ میلادی مطابق ۵۷۰ هجری تعمیر نمود .

بر روی تابلوی دم در نوشته‌شده : دیرمارجرجیس الاثری للاروام

چون بعمارت فوقانی میرویم ابتداء نوزده پله میخورد آنگاه به‌محل نسبتاً وسیعی رسیده ومجدد بیست پله بطرف بالامیرودآنگاه ازدوطرف پله پیدا میکند که هفده پله می‌باشد .

در زیر قبّه بالای سقف صورت حضرت مسیح علیه‌السلام است که با قیافهٔ جذابی نقاشی شده و درزیر قبّهٔ کوچك‌که محل بطارقه وکشیشها است مجسمهٔ مارجرجیس است که آنرا زیارت میکنند در بالای محراب هم تمثال حضرت مسیح و حواریین کشیده شده و بین آنجا و معبدی که محل بطارقه است پرده‌ایست که تمثال حضرت ابراهیم موقعی که میخواهد پسر را ذبح کند نقاشی شده و در محل دعای کشیش در جلو رو مجسمهٔ حضرت مسیح علیه‌السلام موقعی که بدار زده شده ، میباشد و در بالا تمثال آنحضرت است .

در دیوارهای اطراف معبد بزرگ صورتهای بزرگان و بطارقه و سلاطینی که خدمت به مسیحیت کرده‌اند مانندکنستانتین و سن ژرژ و کاترین و غیر آنها قرار

گرفته و در بالای محل بطریق تمثال مسیح علیه‌السلام و در پردهٔ دیگری آن حضرت موقعی‌که مریضی را شفا میدهد دیده می‌شود .

خلاصه این دیر بسیار زیبا و جالب توجه میباشد دولت مصر هم در حفظ آن مراقبت کامل دارد و مسیحیان نهایت تجلیل و احترام از آن میکنند .

پس از دیدن آنجا از جلو جامع عمرو عبورکرده و نزدیك آنجا با تراموای نمرهٔ سی بطرف مهمانخانه مراجعت نمودیم .

این دو روزه‌که شرح آن مذکور شد مرتب مشغول دیدن ابنیهٔ قدیمی تاریخی مصر بودیم وبناهای مهم در درجهٔ اول همانست که مذکور داشتیم ولی آثار و بناهای دیگر نیز هست از قبیل مدرسهٔ صالحیه که از بناهای ملك صالح نجم الدین ایوب ایّوبی بوده و جامع ملك ظاهر بیبرس بند قداری و جامع آق سنقر سلاری که از امراء محمّد بن قلاون بوده و مسجد ابو سعید برقوق اول پادشاه چرکسی و غیر آنها که بواسطهٔ نداشتن فرصت ووقت کافی وبودن آنها در درجهٔ دوم اهمیّت برای دیدن آنها نرفتیم .

موزهٔ موم
(متحف شمع)

صبح شنبه بیست و یکم ربیع الاول مطابق چهارم اسفند [1] برای کار تذکره و ویزاهای آن با آقای شیدانی بسفارت ایران رفتیم وظهر مراجعت نموده بعد از ظهر برای دیدن متحف شمع (موزهٔ موم) با تراموای خط سی رفتیم .

وجه تسمیه باین اسم این است که تمام مجسمه‌هائی که در آنجا دیده میشود از موم ساخته شده در یك قسمت آن مجسمهٔ محمّد علی پاشا است که در روی صندلی نشسته و یکنفر از اسکورت پهلوی او ایستاده و نزدیك او مجسمهٔ ابراهیم پاشا و سلیمان پاشا می‌باشد که اصلاً فرانسوی و نام او کلنل دیسیو (Dysive) بوده و اسلام آورده و در مصر مانده و جدّ اعلای ملکهٔ نازلی مادر اعلیحضرت ملك فاروق

۱ ـ تاریخ قمری که درین موارد ذکر میشود مطابق افق و تاریخ ممالك عربی است نه ایران .

بوده است .

اطاق دیگر اسطول ومحل کشتیها در اسکندریه واطاق دیگر مجسمهٔ آدمیرال نسر (Admiral Nesser) دریا سالار فرانسوی که کانال سوئز را افتتاح کرد و اسماعیل پاشا و ملکهٔ اوژنی ملکهٔ فرانسه موقعی که برای افتتاح کانال آمد و آدمیرال برس انگلیسی که با ملکه آمد ، در اطاق دیگر ملکهٔ هلند در پرت سعید انتظار اوژنی میکشد پشت سر فرانسوا ژوزف (Francoi Joseph) امپراطور اطریش و دلیسبس (Delisbes) مهندس کانال و خانم او و پشت سر بنار پاشا یونانی رئیس‌الوزراء مصر و در زیرزمین قسمتی از آن منظرهٔ صیادهای لوء لوء در بحر احمر و اطاق دیگر طرز عروسی در قرن هیجدهم و دیگر منظرهٔ حضرت یوسف علیه‌السلام در زندان موقعی که تعبیر خواب ساقی و خباز میکنند :

اطاق دیگر فرار مریم بمصر موقعیکه عیسی علیه‌السلام کوچك است و شوهر او یوسف نجّار دیده میشود ، و در بالای آن منظرهٔ کلیسا در دو قرن و نیم پیش و دیگری حمام رومانها در قرن سوم میلاد ، دیگری منظرهٔ شخص مست که بیهوش افتاده و بالاخره این اعمال منجر بمرگ او شده و ملك الموت بالای سر او حاضر میشود .

در اطاق دیگر مجسمه ملك فاروق ایستاده و جای دیگر ملك فؤاد نشسته و دیگری سعدزغلول پاشا رئیس حزب وفد ، مجسمهٔ شیخ محمد عبده از سنگ و هم چنین بعض مجسمه‌های سنگی دیگر در اطاق دیگر قرار داشت .

در قسمت دیگر مجسمهٔ خلیفه دوم با لباس سفید بالای سر زن و بچهٔ فقیری ایستاده و آنها برای طبخ غذا آتش روشن میکنند (آتش هم بعینه مانند آتش طبیعی قرمز است) و از خلیفه بد میگویند و شکایت میکنند که بفکر آنها نیست ولی اورا نمی‌شناسند واو بعداً میگوید من میروم باو اطلاع دهم سپس میرود برای آنها غذا می‌آوردولی این نکته ناگفته نماندکه شیعه نظیر این حکایت را بعلی علیه‌السلام

نسبت میدهند نه بخلیفهٔ دوم و اهل سنت آنرا با مختصری تغییر بعمر نسبت میدهند .

درجای دیگرمجسمهٔ ریشارد (Rickard)که فرماندهٔ صلیبیان درجنگهای صلیبی بود و در جای دیگر سربازان اومشغول طبخ هستندودرقسمت دیگرریشارد مریض است و صلاح‌الدین بالای سر او نشسته مشغول معالجه است ومیگوید تو را زودتر معالجه میکنم که زودتر مشغول جنگ شویم و سرترا در جنگ مردانه وار ببرم نه آنکه حالا که مریض هستی از موقع استفاده نمایم جای دیگر حضرت موسی علیه‌السلام را در موقع تولد نشان میدهد که او را در صندوق گذاشته میخواهند در نیل بیندازند و زن فرعون از دور می‌بیند .

قسمت دیگر محل قضاوت سلیمان علیه‌السلام موقعیکه دو زن راجع بیك بچه نزاع داشتند و حضرت فرمودکه بچه را دو نیمه کنند و تقسیم نمایند یکی ازآنها راضی شد دیگری‌گفت من از حق خود گذشتم حضرت فرمود بچه از آن زنی است که از حق خود گذشته و اینرا بعلی علیه‌السلام نیز نسبت می‌دهند .

در جای دیگر مجسمهٔ کلئوپاتر (Clepatre) ملکهٔ فتان مصر که آنتوان (Antoine) را فریب داد و بعداً در جنگ با سزار خود را کشت دیده میشود .

دیگر اخناتون[1] اول کسی که آفتاب را در مصر پرستید و زن او در جلوی کاهن وتوت عنخ امون داماد و جانشین اخناتون وشکل و هیکل و معبد که درآنجا خورشید را عبادت میکردند .

محل دیگری طرز زندگانی مراکش را در هفتاد سال پیش نشان میدهد ، قسمتهای دیگری هم‌داشت‌که طرز بعضی زندگانیها را نشان میداد و این‌مجسمه‌هارا بطوری ساخته بودندکه بیننده در ابتداء با انسان واقعی هیچ فرق نمیگذاشت وتمام

۱ ــ در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته .

جزئیات شباهت تام داشت .

شب یکشنبه در مهمانخانهٔ کنتینانتال آقای سید العراقین طهرانی را که از محترمین ومتمولین طهران میباشند وچند سال است زمستان را مرتب بمصر مسافرت میکنند ملاقات کردیم .

القناطر الخیریه

صبح یکشنبه بیست ودوم ربیع الاول (پنجم اسفند) ساعت ده و نیم با ترن به القناطر الخیریه‌که محل تقسیم و تشعّب رود نیل‌است رفتیم وازقاهره تاآنجا درحدود ۲۵ کیلومتر است موقعیکه از ترن پیاده شدیم ارابه‌های دستی که روی خط آهن کوچك میرودآوردند وما سوار شده تا مرکز تقسیم آب که قریب یکهزارو پانصد متر است رفتیم .

این محل بسیار باصفا و خوش هوا است ، پست و بلندیهای زیادی دارد که درتمام‌آنهاگل‌کاریهای مفصل شده وخیابانها تشکیل داده‌اند و اطراف هم ازدرختان مختلف احاطه شده و منظره‌های بسیار زیبا ودلربائی تشکیل میدهند که کمترنظیر آن را دیده‌ام و در آن روز چون یکشنبه و تعطیل مسیحیان بود جمع زیادی از آنان نیز از کوچك و بزرگ زن ومرد از شهر بدانجا آمده مشغول تفرّج وتفریح بودند .

رود نیل در اینجا بچند قسمت میشود که یك قسمت به الرشید نزدیك اسکندریه میرود و در آنجا بدریا میریزد و قسمت دیگر بطرف دِمیاط نزدیك پرت سعید رفته وبدریا میریزد درآنجا چندین پل وجود دارد که برای عبورکشتیها از هم جدا میشود و چهارتا از آنها خیلی بزرگ وهرکدام چهل و شش چشمه‌دارند و کوچکتر ازهمه شش چشمه دارد ولی چشمه‌های‌آن خیلی بزرگ و عرض‌هرکدام در حدود پنج متر و پایه‌ها هم هرکدام در حدود دو متر است و پل دیگر نه چشمه و دیگری سی و چهار چشمه است و تمام اینها در نهایت استحکام و زیبائی ساخته شده است ، و سدهائی نیز برای بالا آمدن آب و تعیین مقدار لازم در جلوی پلها

ساخته شده است .

اول ظهر ما برای نماز بمسجدی که در آنجا برای نماز و عبادت سیاحان ساخته بودند رفتیم و پس از نماز بیرون آمده و خادم مسجد خیلی ادب و محبت و احترام نمود و بعداً راهنمای ما با تبسم گفت موقعی که شما برای نماز رفتید خادم پرسید اینها اهل کدام کشور میباشند گفتم ایرانی هستند ، گفت پس برای چکاری بمسجد رفتند ؟ گفتم برای نماز رفتند او خیلی تعجب کرد و گفت پس چرا علمای ما بمردم گفته و میگویند که ایرانیها کافرند و نماز نمیخوانند ؟! گفتم تمام اینها تهمت ودروغ است بدلیل اینکه خودت دیدی که اینها برای نماز رفتند ماهم خیلی تعجب کردیم که چگونه دانایان مغرض آنها اینچنین القائات سوء بین عوام نموده ومینمایند! بعداً با خود گفتیم که این امر اختصاص بآنها ندارد ، بلکه مغرضین شیعه نیز همین تهمت‌ها را بما فقراء وارد می‌آورند .

پس از نماز برای صرف ناهار رفتیم و پس از صرف ناهار و برداشتن عکس، برای دیدن موزهٔ آنجا رفتیم و در آن موزه مجسمه‌ها و نمونه‌هائی که مربوط بخط سیر رود نیل واسکله‌های مصر میباشد دیده میشود مثلا جسرها و خط سیر نیل در اسوان و همینطور دردمیاط و الرشید و منابع رود نیل و سیر آن از حبشه بسودان و از سودان بمصر و تقسیماتی که میشود و همینطور سایر چیزهائی که مربوط به این قسمت است از هرکدام نمایش کوچك آن در آنجا گذاشته شده است .

ساعت سه و نیم بعد از ظهر با اتوموبیل مراجعت کردیم و شب طبق وعدهٔ سابق با آقای سید العراقین ملاقات نموده و از آنجا نگارنده و آقای ملك صالحی برای ملاقات خانم آقای رهنما وزیر مختار ایران در فرانسه صبیهٔ مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری که از پاریس بطهران میرفتند و در هتل ناسیونال منزل داشتند رفتیم و ساعت نه مراجعت نمودیم .

موزهٔ آثار عربی

صبح روز دوشنبه بیست و سوم ربیع الاول و ششم اسفند برای دیدن موزهٔ عرب «دارالاثارالعربیه» رفتیم ، یك قسمت سکه‌های زمان فاطمیین است که ازهر دوره در جای جداگانه گذاشته شده و روی آن نوشته و تعیین کرده‌اند که مربوط بچه دوره است .

اطاق دیگر گچ بریهای قرن سوم ومنبت‌کاریها و حجاریهای قرن سوم هجری و دورهٔ طولونی است و یك سنگابه از زمان فاطمیین که اطراف آن بخط کوفی نوشته شده و دیگری از زمان ممالیك بحری است و قندیلی از زمان سلطان حسن در آنجا است .

اطاق دیگر از زمان ممالیك و آثار مربوط به آن دوره میباشد . از جمله حوضی است از سنگهای الوان موزائیك که وسط آن قبهٔ کوچك مجسمه داری است و اطراف آن منافذ کوچکی دارد و موقعی که شیر آب را بازکردند از اطراف مجسمه‌ها و اطراف حوض آب جستن کرد و وضع خیلی زیبائی را نشان میداد وار این قبیل حوض دو تای دیگر هم در دو جای دیگر داشت که یکی از آنها ستون مرمری در وسط آن بود ، که یکی از پایه‌های سقف بود ، و موقعی که شیر را باز میکردند از بالای ستون و اطراف حوض از سوراخهای خیلی کوچك فواره جستن میکرد ولی یکی دیگر ازآنها آب نداشت .

قسمت دیگر اشیاء چوبی از زمان فاطمیین بود ، مثلاً محراب رقیه و نفیسه و ضریح اولی رأس الحسین علیه‌السلام از زمان فاطمیین و درب بزرگ از دمیاط و تابوت المعزلدین الله و منبرها از آن زمان و درب مزار سیدهٔ نفیسه و ضریح شافعی از چوب صندل و آثار چوبی ازفسطاط وخطوط کوفی روی چوب از زمان ابن طولون و امثال آنها که تماماً از چوب ساخته شده بود و هم چنین محل قرآن از چوب (رحل) باقسام مختلف در آنجا بود .

اطاق‌دیگر ازاقسام اسلحه اززمان قدیم‌ازجمله شمشیرسلطان‌محمد فاتح وسلطان سلیمان بن‌سلطان سلیم وشمشیر بشکل ذوالفقاردوتیغه که از زمان ممالیك میباشد و

روی آن آیات قرآن نوشته شده و شمشیر دیگر از سلطان سلیمان تاریخ نهصد و سی و یك هجری و شمشیرهای مختلف دیگر طلا نشان که روی بعض آنها آیات قرآن نوشته شده و خنجرها و سپرها و کاردها از جمله خنجر الماس نشان از محمد تیمورکاشف‌والی‌مدینه درزمان محمد علی پاشاکه حجاز جزء مصر بود وخنجر و کاردی که دستهٔ آنها یشم بود و طپانچه‌های طلاکوب و اقسام تفنگها از زمان پیدایش آن تاکنون بترتیب‌هاي مختلف از معمولی و طلانشان و غیر آنها و این اطاق که محل اسلحه‌های مختلف است خیلی جلب توجه نمود .

اطاق دیگر ظروف کاشی و چینی مختلف از دوره‌های متفاوت و متصل بآن کاشیهای مختلف از محراب و دیوار و درگاه ، در آن قسمت محراب سنگی بزرگ با خط کوفی از زمان فاطمیین و پنجره‌های آهنی و چوبی منبت و کتابخانهٔ بزرگ چوبی و امثال آن نیز قرار داشت .

اطاق دیگر ظروف از شیشه بانواع مختلف و قندیلهای شیشهٔ مختلف از زمانهاي ممالیك و از قرن هفتم و اطاق دیگر شمائل و نقاشی‌های مختلف خیلی زیبا دیده میشود .

در قسمت دیگر کتابهای خطی مذهّب وچند قرآن خوش خط مذهّب خیلی اعلا و خطوط مختلفه و نقاشیها از جمله شمائل شاه عباس صفوی و قالیهای مختلف کهنه از جمله قالی اصفهان از قرن نهم هجری دیده میشود .

در اطاق دیگر کاشیهای مختلف و کتیبه‌ها از کاشی از جمله یك کاشی که شکل خانهٔ مکه و مواقع مقدسهٔ آن روی آن نقاشی شده و در زیر آن نوشته شده بود « عمل الفقیر الی الله تعالی محمد الشامی دمشقی تحریراً فی ذی‌القعدة ۱۱۳۹ » و کاشی دیگر بطرزدیگری صورت خانهٔ مکه راداشت و نوشته شده بود « عمل احمد الواقع فی سنة ۱۰۷۴ » و هم چنین ظروف کاشی مختلف در آنجا دیده میشد .

اسکندریه

ساعت چهارونیم بعد ازظهر با خط آهن بطرف اسکندریه حرکت کردیم این شهر توسط اسکندر کبیر مقدونی در

سال ۳۳۲ پیش از میلاد ساخته شده وپس ازاو درزمان بطالسه که در مصر حکومت و سلطنت داشتند بنهایت اوج و عظمت رسید و در علم و صنعت و فلسفه جای‌گزین آتن پایتخت یونان‌گردید ودانشمندان بزرگی مانند ارشمیدس فیزیك دان معروف وارسطرخس منجم وهیوی مشهور وجالینوس پزشك نامی و فلوطین فیلسوف‌بزرگ و دانشمندان دیگر از آنجا ظهور کردند .

اسکندریه در کنار دریای مدیترانه واقع و مهمترین بنادر مصر و دومین‌شهر آن میباشد ودرحدود یك ملیون[1] جمعیّت دارد ، طول آن۲۹درجه و۵۱دقیقه وعرض ۳۱ درجه و یازده دقیقه و انحراف قبله از جنوب بمشرق ۴۴ درجه و ۴۷ دقیقه و ۵۷ ثانیه میباشد ، اختلاف طول آن باطهران ۲۱ درجه و ۳۷ دقیقه و ۵۸ ثانیه‌است و نصف‌النهار آن تقریباً یکساعت و ۲۷ دقیقه پس از طهران است .

فاصلهٔ بین اسکندریه و قاهره دویست و ده کیلومتر است و محطه‌هائی که ترن در آنجا توقف نمود از اینقرار است .

اول بنها بتقدیم باء بر نون که خط آهن فلسطین نیز از آنجا عبور میکند ، دوم طنطا که جوهری معروف به‌طنطاوی صاحب‌تفسیرجواهرالقرآن اهل آنجااست، سوم کفرالزیات ، چهارم تیه البارود ، پنجم دمنهور ، ششم کفرالدوار ، هفتم سیدی جابر و هشتم اسکندریه ، ولی محطهٔ سیدی جابر نیزدرخود اسکندریه است و خط آهن ازطول اسکندریه عبور میکند ومحطهٔ سیدی جابر در اول اسکندریه و محطه دوم در داخل شهر است .

ساعت هشت ونیم بعد ازظهر وارد شده و مستقیماً به هتل ریش که گفته‌بودند هتل اسلامی است رفتیم و شب در آنجا استراحت نمودیم .

---

۱ ــ در قاموس‌کتاب مقدس ص ۵۸ جمعیت آنرا ۲۴۰ هزار نوشته ولی اکنون‌خیلی بیشتر است و در جلد سوم جغرافی مصروممالك همجوار آن چاپ قاهره سال ۱۹۴۷ ص۷۰ جمعیت آنرا سه چهارم ملیون نوشته است .

سالار الدوله

صبح بهمراهی آقای مشیرالسلطنه در تاکسی نشسته درقسمت شرقی شهر موسوم به « الرمل » که در محلهٔ بولکلی که نزدیك محطهٔ سیدی جابر است به شارع قصّاص و ازآنجا بکوچهٔ معروف به ویلا خوری رفته به منزل شاهزاده ابوالفتح میرزا سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه که‌در زمان استبداد صغیر و انقلاب محمّد علی شاه بقصد تسخیر طهران و گرفتن سلطنت جنگهائی کرد و شکست خورد و تبعید شد و کارهای ایشان در تاریخ ایران مذکور است رفتیم ، ایشان ما رانشناخته حتی آقای مشیرالسلطنه را نیز نشناختند و ایشان خود ونگارنده رامعرفی نموده وشاهزاده از ملاقات ما خیلی اظهار خوشوقتی نموده و از جمله کلماتی که در مذاکرات گفتند این بود که من از گرفتاریهای خود ودور شدن از ایران و مبتلا شدن بسختی و تنگی خیلی خوشوقتم زیرا اگر این قضایا پیش آمد نمیکرد من هیچوقت بیاد خدا نمی افتادم و این گرفتاریها سبب توسل و التجای من بدرگاه خداوند شد و فعلاً هم خوشوقتم که در گوشهٔ ساکت و آرامی زندگی نموده وازکشمکش زندگانی اجتماعی دورم ومیدانم که آنچه از طرف خداوند برای من مقرر شده عین صلاح است .

سپس قدری از خدمات خود که در زمان سابق بملت ایران مخصوصاً قاجاریه نمودند بیان کرده و از اعلیحضرت پهلوی تمجید نمودند که با آنکه با قاجاریه مخالف بود حقوقی را که برای بچه‌های کوچك من معین کرده بود تا آخر قطع نکرد ولی از احمد شاه خیلی نا راضی بودند واظهار داشتند موقعیکه در پاریس بود من و پدرش محمّد علی میرزا هرچه او را نصیحت کردیم اثری نبخشید و بالاخره من بطور تغیّر و تشدّد بیرون آمده و دیگر نزد او نرفتم و از اوضاع ایران سؤالاتی نمودند و ما قریب یکساعت و نیم در آنجا نشستیم .

وضعیت زندگانی ایشان نسبتاً محقر ومطابق شأن ایشان نبود و از حیث معیشت در زحمت و عسرت بودند و خیلی اظهار اشتیاق بملاقات ایرانیانی که از آن حدود میروند مینمودند ولی گله‌مند بودند که هموطنان من که از اینحدود می‌آیند

یادی از من ننموده و ملاقات نمیکنند ازینروراضی نمیشدندکه ما حرکت کنیم‌ولی بواسطهٔ عجله که در حرکت از اسکندریه داشتیم از ایشان کسب اجازه کرده سپس خداحافظی نموده بیرون آمدیم ، و با اتومبیل قدری در شهر گردش کرده از جمله به محلی بنام « المنتزه » که عمارت شهرداری معروف به متحف انتونیادوس (Antoniadus) درآنجابود رفتیم ، بسیار باغ باصفا و دلگشائی بود ، در هرگوشه گلکاریهای مفصل و در وسط آنها مجسمه هائی از سنگ مرمر نصب شده بود و در اطراف تپه‌های طبیعی چمن‌های‌کاشته شده وگلکاریهای مختلف دروسط آنها دلربائی مینمود .

از آنجا بیرون آمده و بعض قسمتهای دیگر شهر را گردش کردیم و بطور کلی شهر اسکندریه هرچند خیلی کوچکتر از قاهره است ولی با روح تروباصفاتر از آنجا است وداخل شهر وخیابانها نیز سبزتر و اشجار آن بیشتر از قاهره‌میباشد

سپس بشارع فرانسه به حجرهٔ حاج محمّد تقی‌تبریزی که از تجار فرش میباشند رفتیم وپسرهای ایشان را ملاقات‌کردیم، چون خود ایشان بواسطهٔ پیری نمیتوانست بحجره بیاید و پسرها متصدی‌کارهای تجارتی بودند و هر دو پسرخیلی اظهار محبت نمودند مخصوصاً پسر بزرگتر عبدالغفار نام که فارسی هم بخوبی میدانست نهایت محبت و ملاطفت نمود ولی پسر کوچکتر اصلاً فارسی نمیدانست ، از آنجا برای دیدن آثار عامود سواری رفتیم .

عامود سواری

آنجا محلی است که آثاری از دورهٔ رومان و بیزانت در آنجا دیده میشود و عبارت از تپه‌ای است که دارای ستون خیلی بزرگ ودخمه‌ها و غارهائی‌است ، از درکه وارد شدیم در جلوی گودال خیلی بزرگ و آثاری از عمارت بود که گفتند محل حمام بوده ، از پله‌ها که بالا رفتیم در اطراف کوزه‌های شکسته سفالی مربوط بآن عصر بود که آنها را پر آب میکردند و بالای سر مرده‌ها دفن مینمودند که وقتی زنده شد و

تشنه بود آب حاضر باشد .

در بالای تپه ستونی است که تمام آن یك سنگ و بیست و هفت متر ارتفاع آن است و فقط پایهٔ زیر آن ستون مجزا است و قریب شش متر است و زیر آن جای قبری‌است ، این‌ستون‌رارومانها ازاسوان ازمعابد قدیمترازخود آورده‌اند ، سه تمثال بصورت‌ابوالهول‌که درجیزه است وتمثالهای‌دیگر که از زیر خاك بیرون آمده در آنجا نصب کرده‌اند .

در پشت ستون قدری‌که رفتیم پله‌هائی بطرف پائین است که معبد بوده و در گوشهٔ‌آن دخمهٔ باریکی‌است که چند پله بلندتر است و درانتهای آن مجسمهٔ اپیس که گوساله بوده وآنرا می‌پرستیدند قرار داشته ولی اکنون خود مجسمهٔ‌آن‌گوساله در موزه است که بعداً بیان خواهیم نمود .

در قسمت دیگر آن معبد دخمهٔ وسیع تاریکی است که رو بطرف پائین پله میخورد و خیلی طولانی است و باید با چراغ رفت اینجا کتابخانهٔ معبد بوده و در دیوارها محلهائی برای گذاشتن کتاب موجود است و بطوریکه راهنما میگفت کتابخانهٔ معروف اسکندریه که درزمان بطالسه دارای اهمیّت زیادی بوده درهمانجا قرار داشته که بعداً در اوائل اسلام کتابها را سوزاندند و از بین رفت .

جامع ابی العباس

پس از دیدن آنجا بیرون آمده و پس از صرف ناهار برای دیدن جامع ابی العباس که از مهمترین مساجد آنجا است رفتیم .

ابوالعباس مرسی از علمای بزرگ آنجا و از متصوّفه بوده و در قرن هفتم و هشتم هجری میزیسته و از بزرگان سلسلهٔ شاذلیه است این سلسله منسوب بشیخ ابوالحسن علی بن عبدالله شریف حسنی ساکن اسکندریه بوده و شاذل بدال مهمله و ذال معجمه هردو نقل شده و نام شهری در مغرب آفریقا بوده و شیخ ابوالحسن در سال ۶۵۴ وفات یافته ، شیح ابوالعباس از شاگردان وجانشینان شیخ ابوالحسن و اهل مرسیه از شهرهای شرقی اندلس بوده ودر سال ۷۰۹ هجری وفات یافته و مردم

مصر علاقه و عقیدهٔ کامل باو دارند و بزیارت قبر او میروند و حاجت میخواهند و حتی نظریات و عقاید عرفانی او مورد توجه متصوفهٔ اهل سنّت است چنانکه در کتاب سعاف الطالبین[1] تألیف محمد بن علی الصبان که در مصر در شرح اهل کساء مقدس و اهل بیت مدفونین در مصر نوشته، در ذکر حالات حضرت حسن بن علی علیه‌السلام مینویسد که، قطبیت، خلافت باطنیهٔ الهیه است وجمعی معتقدند قطب اولیاء در هر زمان باید از اهل بیت[2] باشد و چون خلافت صوری از اهل بیت نبود خداوند خلافت باطنی را بآنها داد، ولی استاد ابوالعباس مرسی چنانکه شاگردش تاج بن عطاء الله از او نقل کرده آنرا لازم نمیداند و نیز ذکر کند که اول اقطاب پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امام حسن[3] بود و بعضی گفته‌اند اول اقطاب پس از پیغمبر فاطمه و بعد ابوبکر بعد عمر سپس عثمان آنگاه علی بعد حسن بود و ابوالعباس معتقد باوّل و ابوالمواهب تونسی معتقد بدوّم بود.

قبر ابوالعباس و دو پسرش احمد و محمد در آن مسجد واقع شده و مردم بزیارتش میآیند و سیدی ابی‌العباس میگویند و قبلاً ساختمان آن خیلی مهم نبوده ولی ملك فؤاد درسال ۱۹۲۸ میلادی ساختمان آنرا تعمیر کرد و بطرز خیلی‌مجلل ساخت بطوریکه امروز بهترین مسجد اسکندریه است.

این مسجد بشکل کثیرالاضلاع شبیه بدایره است و متصل بدیواردرهر طرف دو ستون‌که جمع آن هشت ستون است وهشت پایهٔ مربع نیز در وسط و هشت‌ستون در بین پایه‌ها قرارگرفته وچند سقف روی‌اینها زده شده واز همه بزرگتر قبّهٔ‌وسطی است و تمام سقف‌ها با طرز زیبائی نقاشی ورنگ‌آمیزی شده و ستونها نیز از سنگ

---

۱ - این کتاب در حاشیه کتاب نورالابصار در سال ۱۳۲۲ قمری در مصر چاپ شده و این عبارت در ص ۱۶۳ مذکور است.

۲ ـ عقیدهٔ شیعه نیز همین است.

۳ ـ علت‌آنکه امیرالمؤمنین علی را نگفته این است‌که آن حضرت از خلفای صوری نیز بود.

مرمر است وارتفاع سقف بیست و دومتر است مساحت این مسجد سه هزار مترمربع میباشد .

موقعی که نگارنده وارد شدم و خود را معرفی کردم که از مسلمین ایران میباشم و برای سیاحت و زیارت آمده‌ام خدام خیلی خوشوقت شده و اظهار محبت زیاد نمودند و دو نفر مهندس آن مسجد را که اتفاقاً در آن موقع رسیدند معرفی کردند ونگارنده راجع به مسجد ازایشان سؤالاتی نمودم، این مسجد دارای محراب زیبا و منبر با شکوهی است و میکروفون نیز دارد .

متحف یونانی رومانی

ساعت سه‌وربع بعد از ظهر به متحف یونانی رومانی رفتیم وچون وقت زیادی نداشت وساعت چهاربعد از ظهر تعطیل میشد ناچار بعجله آنجا را دیدن نموده و فرصت وقت‌زیاد نداشتیم ولی تقریباً نمونهٔ کوچکی از موزهٔ مصر در قاهره است .

از جمله درسالون ورودی دو مجسمه از مرمر گذاشته شده یکی حرمانوتیس خدای زمین و دیگری حِرْبوکرات یکی دیگر از خدایان ، در اطاق دست چپ مجسمه‌های زیادی و در وسط گوسالهٔ آپیس که از دخمهٔ عامود سواری که قبلاً ذکر کردیم بیرون آورده‌اند و شکل گاوهای کوهی که شرح آنرا درذکر باغ وحش قاهره گفتیم دارد .

در اطاق دیگر تابوتها ومجسمه‌ها مانند موزهٔ مصر یکی از آنها جسدمومیائی عنخ خنسون کاهن آمون مربوط بقرن هشتم پیش از میلادکه کفن درقسمت سر پوسیده وسر پیدا است ومومیائی شده ولی دماغ پس از آنکه هوا خورده ازبین رفته وجسد دیگر در کفن پیچیده شده وکفن هم کاملاً محفوظ مانده و جسد پیدا نیست . وهم چنین لاشهٔ ماهی و گربه و گنجشك که مومیائی ودرپارچه پیچیده شده دیده میشود.

در اطاق دیگر مجسمهٔ سنگی مارکوس اورلیوس پادشاه و حکیم دانشمندروم ومجسمهٔ آنتوان سردار رومی که عاشق کلئوپاترا ملکهٔ مصرشده بود مشاهده‌میگردد.

قسمت دیگر ظروف متعلق بدوره‌های قدیم دیده میشد . قسمتهای دیگر هم

بود که بیشتر آنها در موزهٔ قاهره نیز وجود داشت ازینرو بشرح آن نمیپردازیم .

از آنجاکه بیرون آمدیم مقداری در کنار دریا گردش کرده و اسکله‌ها را دیدیم ومیدانهای نوبار پاشا که از ۱۸۹۲ تا ۱۸۹۹ در آنجا حکومت کرده و سعدی پاشا (سعد زغلول پاشا) و اسماعیل پاشا و محمّد علی پاشا را دیده وهم چنین قسمتهای دیدنی اسکندریه را با اتومبیل و درشکه یا پیاده گردش کرده و ساعت شش و نیم بعد از ظهر از آنجا با ترن حرکت نموده و ساعت یازده وارد قاهره شدیم .

احمد سری بابا

صبح روز چهارشنبه ۲۵ ربیع الاول مطابق هشتم اسفند بنا به پیشنهاد آقای سید العراقین برای ملاقات آقای احمد سری بابا [1] رئیس دراویش بکتاشیه رفتیم و ایشان را در محلی که معروف به تکیه و مقابر بکتاشیه است ملاقات نمودیم ، معظم له بسیار خلیق و مهربان و اصلاً اهل‌آلبانی میباشند وطبق اظهار خودشان و آنچه دررسالهٔ احمدیه‌نوشته‌انددرسال ۱۳۱۳ هجری مطابق ۱۸۹۵میلادی متولدشده‌اند وبنابراین در این موقع که ما ایشان را ملاقات‌کردیم پنجاه و سه سال از سنّ ایشان میگذشت ولی قیافه بیشتر از آن و اقلاً در حدود شصت سال نشان میداد و شیخ ایشان حاج محمّد لطفی بابا بوده که در ماه رمضان ۱۲۶۵ هجری متولد شده و در ماه رجب سال ۱۳۵۴ هجری وفات نموده و هنگام وفات خود جناب‌احمد سری بابارا وصی وخلیفهٔ خود قرار داده است وسلسلهٔ ایشان بطوریکه اظهار میداشتند از سلاسل تشیع است.

موقع ورود ، باطاقی که مخصوص پذیرائی بود رفتیم در این اطاق عکسهای خاندان سلطنتی بمناسبت اینکه بعضی از آنها درآنجا مدفونند نصب شده بود .

ابتداء آقای سید العراقین نگارنده را به انتساب بجناب آقای صالح علیشاه پیشوای فقرای نعمة اللّهی معرفی‌نمودند وایشان اظهار امتنان ازملاقات نموده و از عدهٔ فقرای این سلسله سؤال نمودند ؟ نگارنده در جواب گفتم چون در این سلسله احصاء و ثبت معمول نبوده و تقید بعدد نیست عدهٔ آنها بطور قطع معلوم نیست .

---

۱ ــ بکتاشیهٔ آنجا به بزرگان خود بابا میگویند .

سپس نگارنده اززمان و تاریخ پیدایش سلسلهٔ بکتاشیه در مصر سؤال نمودم جواب دادند که مدتها است این سلسله در مصر وجود دارد وابتدای ظهورآن‌موقعی بوده که مولانا قیغوسز سلطان مشهور بسید عبدالله المغاوری در سال ۷۶۱ هجری بمصر آمد و مردم بخدمتش رغبت کردند و پس از وفات او که در سال ۸۱۸ هجری بود خلفای او نیز در همین جا ماندند و سید عبدالله از خلفای مولانا سید محمد خنکار بکتاش حاج ولی نیشابوری بوده که در سال ۶۴۵ هجری متولد شده و در سال ۷۳۸ هجری وفات یافته است ، پس ازآن برای تکمیل اطلاعات حقیر دراین‌باب ، کتاب رسالهٔ احمدیه را که خود ایشان در تاریخ سلسلهٔ بکتاشیه نوشته‌اند بنگارنده اهدا نمودند .

آنگاه ازذکر و مجالس ذکر پرسیدم‌که‌آیا خفی است و یا جلی و اجتماعات چگونه است ؟ فرمود : ذکری که بما دستور داده‌اند و ما دستور میدهیم ذکر خفی و قلبی است که افشاء و بزبان آوردن آن جائز نیست و در مجالس ذکر هم باید سکوت صرف‌حکمفرماباشد ومجالس مخصوص ذکرهم شبهای دوشنبه و جمعه است که همهٔ دراویش مجتمع میشوند و بیاد خدا اشتغال دارند .

آنگاه ازمجالس ذکرما پرسیدند ؟ نگارنده عرض‌کردم در سلسلهٔ مانیزهمین ترتیب است و ذکر خفی دستور میدهند و اجتماعات رسمی در شب دوشنبه و جمعه است ولی در بعضی امکنه و بعض اوقات شبهای دیگر نیز هست مثلاً در طهران هر شب فقرای ما اجتماع دارند .

سپس پرسیدند که سلاسل مهمهٔ دراویش درایران‌کیانند ؟ عرض کردم مهمتر ومعروفتر از همه سلسلهٔ نعمة اللّهیه است و بعد سلسلهٔ ذهبیه از شیعه و در نواحی کردستان و خواف سلسلهٔ قادریه و نقشبندیه و غیر آنها نیز وجود دارند .

نگارنده عرض کردم‌که آیا در مجالس ذکر شما سماع معمول است ؟ فرمود: مابهیچوجه معمول نداریم وجائز نمیدانیم وباید در آن مجالس سکوت داشته باشیم نگارنده تذکر دادم که در سلسلهٔ نعمة اللهیه نیز سماع معمول نیست زیرا در تمام

موارد ، تقید به آداب شرع و حفظ ظواهر شریعت مطهره را لازم میدانند .

آنگاه اظهار کردند که درصورتیکه مائل باشید برای گردش بقسمتهای مختلف خانقاه برویم و ما هم قبول نموده ابتداء باطاقی که اثاثیهٔ درویشی در آنجا زیاد بود و حکم موزهٔ این قبیل اشیاء را داشت رفتیم و چندین کشکول و تبرزین و اشیاء دیگر از این قبیل موجود بود ، یك چیز دیگر نظر مرا جلب کرد و از نام آن سؤال نمودم گفتند دف میباشد و روبروی آن سه‌تاری بود علت را پرسیدم و گفتم قبلاً فرمودید که سماع نداریم پس اینها برای‌چیست؟ فرمود: اینها برای سماع نیست بلکه از جهت اینکه از قدیم است و عتیقه محسوب میشود در اینجا گذاشته‌ایم ، نگارنده سکوت کردم چون این‌جواب قانع‌کننده نبودچه در آنجا بایدآنچه‌مربوط به فقر وجنبهٔ فقری باشد جمع‌آوری شود ولی‌آنچه برخلاف وجههٔ فقری واجتماع مذهبی است هر چند از قدیم باشد نباید در آنجا ضبط شود ، از آنجا برای تماشای باغ و مقابر که در اطراف همانجا است رفتیم .

این ساختمان در خارج شهر در دامنهٔ کوه واقع شده و خیلی مرتفع و نزدیك جامع محمّدعلی و قدری از آن بلندتر است و یکعده از دراویش این سلسله مرتب بکندن کوه و وسیع کردن آنجا مشغولند و همان موقع نیز مشغول سنگ کندن و بنائی بودند و قسمتی از آن در زیر کوه واقع شده بود که کوه را شکافته بودند و در اطراف هم گلکاریهای مفصل و درختهای زیادی است که منظرهٔ خیلی با صفائی را تشکیل داده و ما پس از تماشای باغ به محلی که معظم له برای قبر خود ساخته و آماده کرده بودند رفتیم ، بسیار خوب ساخته بودند و وصیت نامه خود را نیز روی تابلوئی نوشته درآنجا نصب کرده بودند از جمله وصیّت کرده بودند که این محل مخصوص خودشان باشد و هیچکس بعد از ایشان حتی از خلفا و مشایخ ایشان درآنجا دفن‌نشوند و اثاثیه هم که در خانقاه است مربوط به خود خانقاه است و بورّاث ایشان نمیرسد و همچنین چند قسمت دیگر هم نوشته بودند و سنگ قبر خیلی خوبی هم تهیه دیده و نصب کرده بودند .

سپس از آنجا بمقابر بکتاشیه رفتیم ، این مقابر در زیر کوه واقع شده و مانند تونلی است که قریب صد متر طول آنست و درزمان سید عبدالله مغاوری تکیه جلالیها بوده واورا برحسب وصیّت خودش درآنجا دفن نموده و بعداً نیز مشایخ و خلفای آن سلسله برای تیمن و تبرك در همانجاکه جوارشیخ است مدفون گردیدند و اکنون مقابر زیادی درآنجا است و اسامی بزرگان بکتاشیه که در آنجا مدفونند در رسالهٔ احمدیه مذکوراست وقبر شیخ مغاوری درانتهای مغاره واقع شده وضریحی دارد و چراغ برق هم در تونل کشیده‌اند .

نگارنده از ایشان پرسیدم که امروز مطاع بکتاشیه شمائید یا شیخ صالح نیازی دده بابا که فعلاً در تیرانا پایتخت آلبانی هستند ؟ جواب دادندکه فعلاً مطاع سلسله من هستم و شیخ صالح هم از طرف من مأذون میباشد .

رسالهٔ احمدیه

کتابیکه‌ایشان‌بدنگارنده‌اهداء فرمودند«الرسالة الاحمدیة» نام داشت ، این کتاب در تاریخ سلسلهٔ بکتاشیهٔ مصر است و ابتداء شرح حال حاجی بکتاش ولیّ وسلسلهٔ نسب او که به حضرت کاظم علیه‌السلام میرسد نوشته شده و بعداً نیز اساس آن طریقه ذکر شده از جمله مینویسند :« ذکر خفی از سیدنا و مولانا ابی بکر صدیق گرفته شده که موقعیکه در غار بود آنرا از پیغمبر گرفت و ذکر جلی از علی بن ابیطالب علیه‌السلام مأخوذ است که پیغمبر به او ذکرلااله الاالله تلقین نمود . »

ولی این بیان را با مبادی تشیع که ایشان نیز خود را پیرو آن قرار میدهند مخالفت دارد زیرا عقیدهٔ شیعه ویژه صوفیهٔ تشیع آنست که همهٔ مطالب ودستورات معنوی و روحی و طریقتی بعلی بن ابیطالب علیه‌السلام منسوب میباشد و سایر خلفاء در آن دخالتی ندارند.

دوم پوشیدن تاج سفید دوازده خط (دوازده ترك) که بتاج حسینی موسوم است و این تاج اشاره است باینکه صاحب آن باید دارای دوازده خصلت باشد از اینقرار : علم ، طاعت ، استغفار ، ذکر خدا ، قناعت ، توکل ، زهد ، تقوی ، تواضع،

کرم ، صبر و تسلیم ، ولی سلسلهٔ نعمة اللهیه تاج دوازده ترك را منتسب بحضرت‌شاه نعمةالله ولی‌میدانند که بواسطهٔ تعصب در اثنی عشری بودن در آنزمان که مذهب سنّت در ایران شیوع داشت‌این تاج را برای فقراء دستور فرموده‌که علامت مشخصهٔ آنها باشد چنانکه گذاشتن شارب در بعض بلاد علامت مشخصهٔ شیعه از اهل سنّت بوده است.

سوم بیعت‌گرفتن‌که ازمریدبرتوبه واستغفار ومتابعت‌کتاب خدا وسنت‌رسول و اتصاف باخلاق حمیده بیعت میگیرند وآن نیزباید بطور محرمانه ودر محل خلوتی که خالی از اغیار است بوده باشد و برای هریك از اینها استدلالاتی از کتاب خدا و سنّت رسول میشود .

تاریخ تولد و وفات دوازده پیشوای بزرگوار شیعه نیزذکر شده است ، چیزی که در این کتاب جلب توجه میکند و مخالف عقیدهٔ عمومی شیعه است آنست که چهارده معصوم را باین ترتیب ذکر نموده‌اند :

۱ ـ محمد بن علی‌بن ابیطالب که از فاطمهٔ زهرا بود و چهل روزه بودکه‌ازدنیا رفت .

۲ ـ عبدالله بن حسین بن علی علیه‌السلام که در هفت سالگی در کربلا کشته شد .

۳ ـ نیز عبدالله بن حسین علیه‌السلام که دو ساله بود وکشته شد .

۴ ـ قاسم بن حسین علیه‌السلام که در سه سالگی در کربلاء کشته شد .

۵ ـ حسین بن زین العبّاد علیه‌السلام که در شش سالگی کشته شد .

۶ ـ قاسم بن زین العبّاد علیه‌السلام که درسه سالگی کشته شد .

۷ ـ علی بن محمد الباقر علیه‌السلام که در چهار سالگی کشته شد .

۸ ـ عبدالله بن جعفر الصادق که در سه سالگی کشته شد .

۹ ـ یحیی بن جعفر الصادق که در سه سالگی کشته شد .

۱۰ ـ صالح بن موسی بن جعفر که در سه سالگی کشته شد .

۱۱ ـ طیب بن موسی بن جعفر که در هفت سالگی مقتول گردید .

۱۲ ـ جعفر بن محمد التقی علیه‌السلام در چهار سالگی مقتول شد .
۱۳ ـ جعفر بن حسن العسکری علیه‌السلام در یکسالگی مقتول شد .
۱۴ ـ قاسم بن الحسن العسکری که در سه سالگی او را کشتند .

ولی این بیان مخالف عقیدهٔ عموم شیعه است زیرا شیعه معتقدندکه چهارده نفر پیشوایان شیعه اصلاً گناه نکرده واز بدیها پاك و پاکیزه بودند نه‌آنکه فقطدر کوچکی معصوم باشند چه این عصمت در تمام اطفال هست زیرا برای آنها تکلیف معین نشده مخصوصاً اطفال خرد سال که عبادت تمرینی نیز بر آنها نیست .

بعلاوه نام بسیاری از اینها در تواریخ شیعه نیست مثلاً راجع به امام حسن عسکری علیه‌السلام عموم شیعه معتقدندکه‌آنحضرت را جز حضرت صاحب الامرفرزندی نبود و این ایرادات را در همان موقع نیز بایشان نمودم ولی ایشان گفتند آنچه بما رسیده این است ، و ممکن استاین قسمتها در ابتداء از روی تقیه از طرف بزرگان آنها اظهار شده و بعداً بمرور قرون نزد پیروان عقیدهٔ واقعی شده باشد .

فرزندان علی علیه‌السلام را هم که بعداً ذکر نموده‌اند با سایر تواریخ اختلاف دارد ولی این اختلاف را میتوانیم تاریخی بدانیم و اهمیّت ندهیم ، لیکن اختلاف آن در نامهای چهارده معصوم با عقیدهٔ شیعه اساسی و بکلی با عقیدهٔ تشیع مخالفت دارد و ما آنچه را ایشان ذکر نموده‌اند مردود میدانیم .

مطالب دیگر که در آن کتاب مذکور است تاریخ انتشار طریقهٔ بکتاشیه در مصر و شرح مدفونین در مغاره و شرح حال محمد لطفی بابا و اهمیّت روز عاشورا میباشد .

موقعیکه خواستیم ازایشان تودیع‌کنیم‌آقای سیدالعراقین از نگارنده سؤال کردند که در صورتیکه مائل باشم برای فردا ناهار ازایشان و از سید البکری‌رئیس دراویش اهل سنّت دعوت کنند ، نگارنده هم موافقت کردم و ایشان با احمدسرّی بابا مذاکره نموده ایشان عذر خواستند که مهمان دارند مجدد برای ناهار همان‌روز خواهش کردند و ایشان قبول نموده سپس آقای سیدالعراقین بسید البکری هم

تلفون نمودند که برای ناهار به مهمانخانهٔ کنتینانتال بیایند وایشان نیز قبول کردند.

سلسلهٔ بکتاشیه

اکنون بی‌مناسبت نیست که مختصری راجع بسلسلهٔ بکتاشیه ذکر کنیم. این سلسله همانطور که گفتیم بحاجی سید محمّد بکتاش میرسد که سلسلهٔ نسب ایشان بحضرت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام منتهی میگردد و آنجناب اصلاً از خراسان و نیشابور و بعداً در قریهٔ سولیجه در اطراف اماسیه که از ولایات آسیای صغیر بود منزل گزید و خان آنجاکه از ترکان سلجوقی و از اجداد سلاطین عثمانی بود بدیشان گروید آنجناب در آنجا نفوذ معنوی زیادی پیدا کرد و مردم بدو عقیده‌مند شدند و کلمهٔ بکتاش بمعنی بزرگ و صاحب و شریك است یعنی او صاحب و شریك سلطان بوده است.

حاجی بکتاش در اظهار عقائد تشیّع بی‌پروا بود و اغلب اوقات هم حال جذب بر او غلبه نموده و عقائد خود را نزد همه کس بی‌پروا اظهار مینمود و پیروان او نیز مذهب تشیع را دارند، از اینرو جناب احمد سرّی بابا نیز در یکی از مراسلات خود که باینجانب نوشته‌اند کاملترین کتابی را که در تاریخ اهل بیت نوشته شده از اینجانب خواسته‌اند و لباس وتاج سفید دوازده ترك از خصائص ایشان است چنانکه لباس احمد سرّی بابا تقریباً سفید رنگ بود و از لباس نیلی رنگ تنفر دارند و آنرا از مخترعات معاویه دانند وشبهای جمعه را خیلی محترم شمارند و درآن شب اجتماع کنند ونسبت بروز عاشوراء نیز اهمیّت زیاد قائلند و عزا دارای مفصل درآن بجای آورند و بهمین نظر نگارنده سه جلد کتاب که یکی ازآنها تجلّی حقیقت در اسرار کربلا وتألیف خود نگارنده بود برای احمد سری بابا طبق در خواست خود ایشان ارسال و ایشان نیز در پاسخ نامهٔ من اظهار تشکر و امتنان بسیار نموده باین عبارت:

۲۲ ذی ج ۱۳۶۵ «بعدالاجلال و التکریم وصلنی کتابکم الکریم و وصلتنی کذلك الکتب الثلاثة التی تفضلتم باهدائها لمکتبة التکیة فازدانت بها المکتبة و ازدهت بما یتألف فی اضوائها من المعانی الجلیلة و الدرر الثمینه و کان وصولها

فی احسن الاوقات و اشرف المناسبات الاوهی مناسبة حلول شهر محرم الحرام حیث سنقرء انشاء الله فصولاً من کتابکم (تجلی حقیقت) فی لیالی الماتم و ندعو الله ان یکون الحسین علیه‌السلام شفیعاً لکم و لنا ولجمیع الاخوان و المحبین » .

حاجی بکتاش در سال ۷۳۸ هجری مطابق ۱۳۳۷ میلادی وفات یافت و در قریهٔ بکتاش که بنام خود آنجناب معروف ودر بین قونیه و قیصریه واقع شده مدفون گردید و لفظ بکتاشیه مادهٔ تاریخ است .

رشتهٔ ارادت بکتاش بشیخ لقمان خراسانی وازاو بشیخ عبدالقادر گیلانی میرسد و بطریق دیگر شیخ لقمان از خواجه احمد اویسی و از او بخواجه یوسف همدانی و از او بشیخ احمد غزّالی می‌پیوندد و پس از خواجه بکتاش مشایخ و جانشینان او در ترکیه و مصر و آلبانی سکونت داشته و پیروان این سلسله در ترکیه و شامات و عراق و مصر و جزایر مدیترانه زیاد میباشند و در همه جا خانقاه دارند و هرکدام دارای موقوفاتی میباشد و بیشتر آنها توسط خلفای عثمانی واقع شده است .

خانقاه احمد سرّی بابا نیز همانطور که گفتیم خیلی مجلل و با صفا بود و بیش از یکساعت در آنجا توقف کردیم .

سیدالبکری

ازآنجا با احمد سرّی بابا وآقای سیدالعراقین در اتومبیل نشسته و محلی راکه آقای سیدالعراقین نزدیك قونسولخانهٔ ایران ساختمان میکنند دیدن نموده و از آنجا به مهمانخانهٔ کنتینانتال که بنا بود ناهار درآنجا باشیم رفتیم وساعت یك بعد ازظهر سیدالبکری رئیس صوفیهٔ اهل‌سنّت آمدند و آقای سید العراقین آقای مشیرالسلطنه و نگارنده و همراهان را بایشان معرفی نمودند و تعارفات معمولی واقع شد سپس سر میز ناهار رفتیم .

شیخ مراد معروف به‌شیخ‌البکری شخصی است خوش‌اخلاق ومهربان درحدود پنجاه سال دارد وتحصیلات خود را درانگلستان بپایان رسانیده وشخص مدبّر سیاسی بنظر میرسد و بیکنفر سیاستمدار بیشتر شباهت دارد تا بیکنفرصوفی، چنانکه از مذاکرات که ذکر میکنم مفهوم میشود ولی بسیار خلیق و خوش محضر است .

نگارنده از سمت و مقام ایشان سؤال کردم ؟ جواب دادند: من ریاست چهل و هفت طبقهٔ صوفیه که در مصر میباشند دارم، پرسیدم چگونه ممکن است چهل وهفت طبقه یك رئیس داشته باشند؟! گفتند: این طبقات بایکدیگر متحدند و هر کدام شیخ و پیشوائی دارند که مخصوص همان طبقه است ومشایخ آنها همه تحت نظر ودستور من کار میکنند ودرهر چند روز مجمعی ازمشایخ طبقات بریاست من تشکیل میشود ومسائل مهمی که موردلزوم است مذاکره وحلّ میشود وآنچه‌ازدولت نیز تقاضاهائی مطابق قانون داریم اطلاع میدهیم و فوری انجام میدهد و نفوذ تامّی در حکومت مصر نیز داریم و حکومت ، ما را برسمیّت می‌شناسد .

گفتم بنا بر این شما ریاست اجتماعی و سیاسی نسبت بآنها دارید نه ریاست مذهبی؟ گفت : ریاست مذهبی هم دارم و دستورات مذهبی نیز توسط من داده میشود ولی جواب ایشان قانع کننده نبود .

گفتم ولی بزرگان ما درامور سیاسی‌دخالت‌نمیکنند و وارد سیاست‌اصلاً نبوده و نیستند وحتی در انتخابات‌نیز دخالت نمیکنند و تشکیلات ظاهری اداری ندارند فقط اجتماعات آنهامذهبی است .

ایشان از عدهٔ فقرای ما سؤال نموده ؟ وهمان جوابی که بجناب احمد سرّی بابا دادم‌بایشان نیزگفتم سپس ایشان پرسیدند که تألیفاتی راجع بطریقهٔ نعمةاللهیه در سلسلهٔ شما هست یا نه ؟

گفتم تألیفات بفارسی خیلی زیاد است بعربی نیز تألیفاتی شده ولی فعلاً نزد نگارنده موجود نیست .

پرسیدم رشتهٔ اجازه و سلسلهٔ شما بکه منتهی میشود ؟ گفتند: بسیدناابوبکر گفتم‌آیا بمولانا علی‌کرم الله وجهه نمیرسد؟ گفت نه بلکه بسلمان وازسلمان‌بسیدنا ابوبکرواز او برسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم میرسد ولی‌چون در سلاسل صوفیه فقط یکدسته از نقشبندیه سلسله را بحضرت صادق علیه‌السلام رسانیده و معتقدند که حضرت صادق را دو نسبت است یکی‌بپدر بزرگوارخود حضرت‌باقر علیه‌السلام وبترتیب بعلی علیه‌السلام و دیگری

بقاسم بن محمّد بن ابی بکر واوازپدرش محمّد واو از سلمان و او از ابی بکر و اواز پیغمبر کسب اجازه نموده است .

بنا بر این گمان میکنم سلسلهٔ ایشان نیز همان سلسلهٔ نقشبندیه باشد که در مصر منشعب بچند شعبه شده باشد. گفتم آیا ممکن است رشتهٔ سلسلهٔ خود را مضبوطاً برای نگارنده یادداشت کنید یا اگر چاپی آنرا دارید بدهید گفتند کتاب در این باب و راجع باساس طریقهٔ ما چاپ شده و یك جلد بشما میدهم (ولی چون ما عجله داشتیم و در آنموقع هم حاضر نبود موفق بگرفتن آن نشدیم) .

گفتم اذکاریکه به پیروان دستور میدهید خفی است یا جلی ؟ جواب دادند بعض طبقات جلی دستور میدهند و بعضی هم خفی ودر اجتماعات غالباً ذکر جلی است.

گفتم در هفته چه موقع اجتماع دارید ؟ جواب دادند من در این جزئیات وارد نیستم و تعیین شبهای اجتماع بعهدهٔ خلفاء و مشایخ هر فرقه است و من درامور کلی طبقات دخالت میکنم ولی اجتماع شب جمعه در میان همهٔ سلاسل میباشد .

نگارنده از این جواب تعجب کردم!که چگونه کسی که خود را رئیس چندین فرقه از طبقات صوفیه که اساس آن بر خدا شناسی و تصفیهٔ روح است میداند از اجتماعات مذهبی پیروان خود اطلاع نداشته باشد !

پرسیدم آیا فرقهٔ بکتاشیه هم تحت نظر شما هستند ؟گفتند نه واحمد سرّی بابا جواب دادند که سلسلهٔ ما مربوط بایشان نیست چون بزرگان ما ازترکیه بمصر آمده‌اند وجداگانه هستند وبکنایه فهماندندکه سلاسل اهل سنّت تحت نظر ایشان هستند ولی ما شیعه‌ایم و با ایشان ارتباط مذهبی نداریم .

مذاکرات دیگری نیز شد و ایشان سؤالاتی از اوضاع ایران و مذهب درآنجا نمودند و از مجموع مذاکرات درك کردم که ایشان فقط از جهت رابط بودن بین دولت و سلاسل باین سمت ازطرف دولت وسلاسل انتخاب شده‌اند ولی جنبهٔ مذهبی نیست و دارای مقام فقری نیستند ، چون اولاً از مقررات و آنچه در سلاسل معمول است بی‌اطلاع بودند و ثانیاً یکنفر نمی‌تواند در همهٔ سلاسل سمت پیشوائی داشته

باشد ، البته ممکن است در چند سلسله دارای مقامی باشد ولی آن نیز اگر فقط یکی از آنها را حق بداند ببقیّه توجّهی ندارد .

ساعت ۳ بعد از ظهر تودیع نمودیم و از آنجا بیرون آمده خود را مهیای حرکت بطرف فلسطین کردیم .



از مصر بفلسطین

حرکت از مصر

ساعت پنج و نیم همانروزکه ۲۵ ربیع الاول بود بایستگاه قاهره رفته بلیت راه آهن برای قدس گرفتیم و ساعت شش و سه ربع بعدازظهر از قاهره حرکت کردیم ، ساعت یازده وارد القنطره ، گمرك مرزی مصر که تا قاهره دویست و چهل کیلو متر فاصله دارد شدیم و یکساعت و ربع در آنجا توقف کرده و تذکره‌ها را رسیدگی و ثبت کردند.

سپس از آنجا حرکت کرده و شب در ترن خوابیدیم ، صبح ساعت هشت و بیست و پنج دقیقه در خاك فلسطین به محطهٔ یِبنه رسیدیم ، پس از مختصر توقف حرکت کرده و ساعت هشت وسه ربع به رَخوبوت و ساعت نه به محطهٔ اللُّد رسیده و چون آن ترن بحیفا میرفت و راه قدس مجزّی بود پیاده شده و در ترن دیگری نشسته و پس از سه ربع حرکت‌کردیم ، بعد از پنج دقیقه به محطهٔ الرّمله رسیدیم از اینجا به بعد در کوهستان و درّه‌های زیبا و با صفای فلسطین که تمام آن‌ازسبزه و گل مستور و آب از وسط سنگها جاری و سرازیر بود میگذشتیم و از مناظر زیبای طبیعت محظوظ میشدیم.

ازآنجا که گذشتیم ساعت ده به نِعانه رسیده و پس از آن وارد وادی‌الصّرار و پس از آن خرطوم و ساعت ده و پنجاه و پنج دقیقه به دیرالشیخ و در یازده و هشت‌دقیقه به رأس‌ابوعمّارویازده بیست وپنج‌دقیقه به‌بتّیر و درساعت یازده وپنجاه دقیقه روز پنج شنبه بیست و ششم ربیع الاول بافق ممالك عربی وارد قدس شدیم.

قدس

شهر قدس مرکز حکومت فلسطین و از شهرهای خیلی قدیم میباشد ، نام آن در کتب مذهبی اسلام بیت المقدس (به تشدید دال از باب تفعل یا بدون تشدید بر وزن مسجد) ذکر شده و امروز

عربها باختصار آنرا القدس میگویند و اورشلیم که لغت عبری و همان معنی بیت ـ المقدّس یا شهر سلامتی را دارد وشالیم هم خوانده شده که نام اولی آنست و بزبان لاتین ژروزالم (Jerusalem) میشود و همان شهریست که سالها مرکز یهود و دولت و سلطنت آنها درآنجا بوده و حضرت داود و سلیمان علیه‌السلام در آنجا سلطنت کردند و حضرت عیسی علیه‌السلام نیز در آنجا مصلوب گردیده و اکنون محل آن، کلیسای مسیحیان است، ازینرواین شهرمقدس نزد یهود و نصاری و مسلمین محترم و یگانه شهری است که از جنبهٔ مذهبی مورد احترام هر سه دسته است و یهودیان معتقدند که ذبیح اسحق است و حضرت ابراهیم او را در کوه این شهر خواست قربانی کند.

عرض شمالی آن نسبت بخط استوا سی و یك درجه و ۴۶ دقیقه و ۳۵ ثانیه است و طول آن نسبت بگرینویچ ۳۵ درجه و ۱۷ دقیقه و انحراف قبله از جنوب بطرف مشرق ۲۲ درجه و ۴۷ دقیقه و ۱۸ ثانیه است و اختلاف طول آن با طهران ۱۶ درجه و ۹ دقیقه و ۵۸ ثانیه وظهر حقیقی آن تقریباً یکساعت و ۵ دقیقه پس از طهران است و فاصلهٔ آن نسبت بدریای مدیترانه در حدود ۳۲ میل (۴۸کیلومتر) و ببحرالمیت ۱۸ میل (۲۷ کیلومتر) است.

در بنای این شهر اختلاف است، ولی اکثر معتقدند که ابتدای بنای آن توسط حضرت یعقوب پیغمبر بوده است، کعبهٔ یهود و زمین مقدس مسیحیان وحجّ آنها در آنجا است و مسجد اقصی که در قرآن مجید نام برده شده مسجدی استکه توسط حضرت داود علیه‌السلام در آنجا شروع شده و حضرت سلیمان علیه‌السلام آنرا بپایان رسانید که آنرا هیکل هم مینامیدند که بعداً شرح میدهیم.

در اسلام نیز فضایل زیادی برای آنجا ذکر شده و قبلهٔ مسلمین ابتداء آنجا بود بعداً براثر ملامت یهود و تأثر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درسال دوم یا سوم ازهجرت موقعی که حضرت در نماز بود امر شد که قبله را از بیت المقدس بطرف مکه تغییر دهد، از اینرو در زمان عمر پس از آنکه آن شهر مفتوح گردید قبلهٔ مسجداقصی

را بامر خلیفهٔ دوم برگردانده بطرف مکهٔ معظمه نهادند .

بیت‌المقدس پس از سالها که در دست یهود بود مورد تاخت و تاز کلدانیان واقع شده وبعداً نیزبتصرف پادشاهان رومان‌آمده و پس ازآنها تحت تصرف بیزانت و سلاطین مسیحی روم در آمد ، ازینرو مسیحیان در آنجا نفوذ زیاد داشتند و در زمان خلیفهٔ دوم بتصرف مسلمین آمد و در جنگ صلیبی مدتی از تصرف مسلمین خارج شده و بعداً صلاح الدین ایّوبی در اواخر قرن ششم پس از آنکه قریب یکقرن در تصرف مسیحیان بود آنجا را پس گرفت ودر سال ۱۵۱۷ میلادی بتصرف سلاطین عثمانی درآمد و درجنگ بین الملل اول در سال ۱۹۱۷ توسط ژنرال النبی انگلیسی از تصرف عثمانی خارج و بتصرف انگلیس در آمد .

این شهر کوهستانی و قرب قلّه سلسله جبالی است که بحرالمیت و دریای مدیترانه را از هم جدا میکند و بسیار خوش منظره و با صفا است و خیابانها و عمارتهای آن در همان پست و بلندیها واقع شده و قریب هشتصد متر از سطح دریا ارتفاع دارد ازینرو هوای آنهم سرد و ییلاقی است و در طرف جنوب شرقی آن بحرالمیّت است که فاصلهٔ بین فلسطین و ماوراء اردن میباشد و این دریاچه اتصال بدریا اصلاً ندارد و بطوریکه میگویند درحدود ده فرسخ طول آن ولی عرض آن خیلی زیاد نیست و وجه تسمیه باین اسم‌آنست که هیچ حیوانی در آن وجود ندارد و بواسطهٔ موادّی که در آن موجود است برای بسیاری ازامراض مفید است و این شهر بدو قسمت جدید و قدیم تقسیم میشود وقسمت جدید آن دارای عمارتهای‌عالی و امروزی است .

جمعیت این شهر غالباً مسلم و اهل سنّت وجمع زیادی ازاعراب نیزمسیحی میباشند عدهٔ زیادی هم یهودی در آن ساکن میباشند .

سازمانهای اجتماعی‌وسیاسی‌یهود

یهودیان‌آنجاازپیش‌ازاسلام‌مدعی‌هستندکه‌این‌شهرمخصوص آنها است و مسیحیان و مسلمین آنجا را غصب کرده‌اند و امروز هم غالباً بین عرب آنجاکه مرکب از مسیحی ومسلم

میباشند با یهود اختلاف است و اعراب راضی نیستند که یهود در آنجا نفوذی‌داشته باشند وامروزاختلافات زیادی درآنجابین اعراب‌که عبارت ازمسلم ومسیحی میباشند از یکطرف ویهود از طرف دیگر موجود است ، ولی از یکطرف یهودیان تمام دنیا نیز بفلسطین توجه دارند و تشکیلات سیاسی آنها کامل است و در تمام دنیا نیز شعبه‌هائی دارند و سازمان آنها بطوریکه مینویسند[1] امروز دردنیا سه صورت‌دارد :

یکی آژانس یهود که از حقوق یهودیها در تمام دنیا بخصوص فلسطین دفاع میکند و مرکز آن در بیت المقدس است که حکم یك وزارت خارجه را دارد و در تمام کشورها نمایندگانی دارد .

دوم سازمان‌هاگانا که در فلسطین تشکیلات محرمانه دارد و در حقیقت یك ارتش ملی ونژادی تشکیل داده است .

سوم تشکیلات « ایرگون ـ سوای ـ لئومی » که سازمان تروریستی مفصلی است که توسط افراد آن هر کاریرا بخواهند انجام میدهند و این سازمان بطور محرمانه و خیلی قوی و محکم است که تا کنون نتوانسته‌اند محل و رؤسا و افراد آنرا کشف کنند .

موقعی که وارد قدس شدیم به مهمانخانهٔ فلسطین (لوکاندة فلسطین الجدیدة) که مدیر آن مسلم بود رفتیم و از آنجا بکنسولگری ایران[2] رفته راجع به تمدید توقف خود در فلسطین مذاکره نموده و تذکره‌ها را دادیم که اقدام کنند .

---

۱ ــ رجوع شود بروزنامهٔ اطلاعات شماره ۶۱۱۲ دوم مرداد ۱۳۲۵ ولی اخیراً که دولت اسرائیل تشکیل‌گردید این سازمانها بایکدیگرائتلاف کردند و تحت یك لواء مجتمع گردیدند .

۲ ــ در آن موقع هنوز دولت اسرائیل تشکیل نشده و فلسطین تحت حکومت انگلیس بود ازینرو ایران هم کنسولگری داشت ولی پس از ایجاد حکومت اسرائیل دولت ایران کنسولگری خود را در آنجا بست .

مسجد اقصی

از آنجا مراجعت نموده وپس ازصرف ناهار بزیارت مسجد اقصی رفتیم، این مسجد خیلی با عظمت و یکنوع معنویت و تأثیر روحی خاصی در زیارت کننده دارد ولی متأسفانه خدّام آنجا از بس در گرفتن پول اصرار و ابرام دارند و هرکدام بنوعی مطالبه میکنند و از اول تشرّف بمسجد اسباب زحمت زائرین هستند حال حضور و توجه را هم سلب میکنند.

این مسجد مانند سایر ساختمانهای آنجا تماماً ازسنگ ساخته شده و ابتدای بنای آن توسط حضرت داود علیه‌السلام بوده ولی آن حضرت پیش از اتمام بنا از دنیا رفت و سلیمان علیه‌السلام آنرا باتمام رسانید و تاریخ آن بطوریکه مینویسند در قرن دهم پیش از میلاد مسیح علیه‌السلام بود و بطوریکه مورخین اروپائی میگویند سلیمان قلّه‌کوه موریا رابرای معبد خود انتخاب نمود وآنرا مسطح‌کرد ومعبد را بنا نهاد.

و این مسجد قبله و کعبهٔ یهود بود و از همه جا روی توجه‌بدانجا میآوردند مسیحیان نیز چون حضرت عیسی علیه‌السلام آنجا را محترم شمرده بدان اهمیّت خاصی میدادند، بلکه رومیان نیز مدتها ژوپیتررا که رب‌الارباب میگفتند و درتاریخ‌قلعه بعلبك ذکر کردیم در آنجا پرستش مینمودند.

برای‌این‌مسجد دراسلام هم فضیلت زیاد رسیده وازحضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله منقول استکه یکرکعت نماز در مسجدالحرام برابر با صد هزار رکعت و در مسجد مدینه با ده هزار ودر مسجد اقصی برابرباهزار رکعت است و در قرآن نیز راجع بمعراج میفرماید:

بسم الله الرحمن الرحیم سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله که بهترین‌مزیت‌رامیرساند وتعبیر بمسجد اقصی باعتبار دوری آن از جزیرة العرب است و حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب معراج ابتداء به مسجد اقصی تشریف‌آورد ودر آنجا دو رکعت نماز بجای‌آورد آنگاه بآسمان عروج نمود و سنگی که زیر پای حضرت بود بتبع حضرت بواسطهٔ

جاذبیت کامل که داشت از زمین حرکت کرد ومعلّق ماند و اکنون هم در وسط مسجد محلی است که سنگ بزرگی دروسط آنست که همان حجر معلق باشد ، ولی بعدها ستونی از سنگ زیر آن نهاده‌اند تا زنان وکودکان ازمشاهدهٔ آن ترس و بیم نکنند و بطوریکه می‌نویسند این سنگ در قدیم هم محترم و متبرك بوده و میگفتند ابراهیم علیه‌السلام [1] روی همین سنگ میخواست فرزند خود را قربانی کند و حضرت داود و سلیمان نیز روی همین سنگ مراسم قربانی را بجای میآوردند و طول آن سنگ تقریباً ۱۷ متراست ودومتر از روی زمین ارتفاع دارد ولی اکنون اطراف آن پایه دارد .

مسلمین که بیت المقدس را فتح کردند تغییراتی در آن مسجد داده و بشکل مسجد اسلامی در آوردند ، بنای اوّلی در اسلام توسط عبدالملك بن مروان خلیفهٔ اموی واقع شد و گنبد قبة الصخره را او ساخت و بعداً توسط مأمون عباسی و بعداً در قرن یازدهم و بعداً در سال ۱۹۱۳ میلادی تعمیر شده است و صلاح الدین ایّوبی وبعض دیگر نیز تعمیراتی نمودند و اکنون گنبد آن از چوب و با سرب پوشیده شده است .

این مسجد در میدان وسیعی که در حدود پانصد متر طول وچهارصد مترعرض دارد واقع شده ومساحت صحن آن خیلی زیاد است که عمارات دیگر هم در اطراف آن واقع شده است و خود مسجد در وسط ، روی صفّهٔ مربع مستطیلی بنا شده و در حدود سه متر از سطح صحن مسجدارتفاع دارد که پله‌هائی برای بالا رفتن دراطراف ساخته شده‌است وبنای داخلی آن هشت ضلعی است وپائین دیوارها در داخل ازسنگ مرمر پوشیده شده و بالای آنها کاشی‌کاری و تزیینات شده است و آرایش آن خیلی زیبا و با شکوه است .

---

۱ ـ یهود و نصاری معتقدند که ابراهیم میخواست فرزند خود اسحق را ذبح کند ولی مسلمین میگویند ذبیح الله اسماعیل بوده و در مکه بوده است .

محراب آن عمل صلاح الدین است و یك منبر زیبائی که تاریخ ۱۱۶۴ میلادی در آن ذکر شده نزدیك محراب قرار دارد که صلاح الدین از حلب آورده ، دروسط مسجد همان سنگ متبرك (حجر معلّق) واقع شده واطراف آن طارمی مدوری وهشت ضلعی، متحدالمرکز که یکی درمیان دیگری واقع شده میباشد وخود صخره توسط پرده‌ای ازمحجر آهنین پوشیده شده که صلیبیان آنرا در موقع تبدیل مسجد بکلیسا گذارده‌اند و در اطراف آن متصل بدیوار مسجد نیز مقام حضرت رسول صلی الله علیه وآله و ابراهیم علیه السلام است ودرقسمت دیگر متصل بطارمی وسط که جای حجر معلّق است علامت و گچ بریهائی است که شخص راهنما گفت اینها هر یك بترتیب مقام پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام میباشد ، گفتم فاطمه و علی مسافرت به بیت المقدس ننموده‌اند؟ گفت روحانیت آنها در شب معراج در اینجا بروز داشت ، و در زیر این محل غاری است که سقف آن همان حجر معلّق است وازیکطرف طارمی پله‌هائی داردومیگویند عبادتگاه داود و سلیمان بوده و اکنون نیز سه محراب بنام حضرت رسول صلی الله علیه وآله و داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام در آنجا میباشد .

ستونهای این مسجد همگی تقریباً خیلی بلند میباشد و هشت در دارد که هرکدام نامی دارد باین ترتیب : باب النبی ، باب محراب مریم ، باب صهیون[1] ، باب الهاشمی، باب الولید، باب ابراهیم، باب امّ خالد وباب الرحمه وبطوریکه میگویند قبر حضرت سلیمان در طرف مشرق مسجد اقصی متصل بحصار است ، قبور بسیاری از انبیاء دیگر نیزبطوریکه دراخبار مذکور است در بیت المقدس و اطراف آن وسایر خاك فلسطین و شام میباشد ، بیت العدل داود نیز در محوطهٔ مسجد واقع است .

---

۱ ـ صهیون بمعنی کوه پر آفتاب و خشك است و گاه هم بر تمام اورشلیم اطلاق میشود (قاموس کتاب مقدس ص ۵۶۳) .

مسجد عمر

ما درمقام پیغمبر نماز خوانده و پس از ادای زیارت بیرون آمده و به مسجد عمر[1] که درطرف قبلهٔ آن درهمان‌محوطه است رفتیم ، این مسجد نیز خیلی بزرگ و مجلل[2] است و در ابتداء کلیسائی بوده که توسط ژوستینین[3] بنام کلیسای مریم بنا شده و مسلمین آنرا تبدیل به مسجد نمودند ، درقرن‌دوم هجری براثرزازله منهدم و بعداً دراواخر آن قرن دوباره تعمیر شد وصلاح الدین ایّوبی در سال ۵۸۳ هجری (مطابق ۱۱۸۷ میلادی) آنرا مرمت نموده وبعض قسمتهای آن هم در اوائل خلفای عثمانی تکمیل و تزیین شده و اخیراً نیز توسط اعلیحضرت ملك فاروق پادشاه مصر تعمیراتی شده‌و سقف وسط آن مذهّب گردیده وستونهای آن نیز خیلی شفاف و صاف و قیمتی است فرشهای قیمتی اعلی نیز در آن پهن است .

در آنجا محرابی است که بنام مقام پیغمبر ﷺ معروف و محراب دیگر بنام محراب داود و محراب دیگر نیز بنام زکریا و چند محراب دیگر هم هست‌و در مسجد کوچك متصل بآن محرابی است که گفتند محراب عمر است که موقعیکه به بیت المقدس آمد در آنجا نماز خواند و گفتند آن محراب همان است که در همان زمان ساخته شده و بالای آن دوسنگ حجاری شدهٔ کوچك است که گفتند از زمان رومن‌ها بوده و مسلمین درآنجا بکاربرده‌اند و محراب بزرگ و مهم آن توسط صلاح الدین ایّوبی ساخته شده است وتعمیرات وتغییرات زیادی از سال ۱۳۴۰ قمری

---

۱ ـ بعضی مسجد عمر را با مسجد اقصی اشتباه کرده و همان مسجد اولی را مسجد عمر گفته‌اند در صورتیکه چنین نیست و مسجد عمر با مسجد اقصی فرق دارد هرچند در یك محوطه قرارگرفته است .

۲ ـ متأسفانه بطوریکه درروزنامه‌ها نوشتندمسجد عمر در اواخر دیماه ۱۳۲۶ هجری توسط تروریستهای یهود آسیب سختی دید .

۳ ـ **Justinien** در سال ۴۸۳ میلادی متولد و در سال ۵۲۷ بسلطنت رسید و در ۵۶۵ وفات یافت .

تا سال ۱۳۶۴ (۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ میلادی) در مسجد اقصی و تمام نقاط حرم بعمل آمده است .

دیوار ندبه

از آنجا بیرون آمده از درب کوچکتری که در گوشهٔ مسجد است و باب صهیون نامیده میشود بیرون رفتیم ، دیواری که متصل باین دراست دیوارندبه[1] نامیده میشود وزمین متصل بآن مانند کوچهٔ باریکی است و خیلی گودتر از خود مسجد میباشد و میگویند این دیوار همان دیواری است که حضرت سلیمان علیه‌السلام ساخته و هیچ تغییر نکرده است .

وجه تسمیه باین اسم آنست که یهودیان همه روزه مخصوصاً روزهای شنبه از یکساعت بعد از ظهر تا غروب بدانجا میآیند و دعا میخوانند و گریه میکنند و در موقع دعا سر و تن خود را بچهار طرف حرکت میدهند و بدیوار تعظیم میکنند و بطوریکه مسموع شد چون خود مسجد از آنها گرفته شده و بعقیدهٔ آنها غصب گردیده وازرفتن بمسجد ممنوعند وتغییراتی هم درخود مسجد واقع شده‌ازاینجهت در پای آن دیوار می‌آیند و دعا میخوانند و گریه میکنند و از خدا میخواهندکه مجدداً آنها را نصرت دهدکه مسجد راازدست مسلمین بگیرند ولی انشاء الله همانطور که در قرآن مجیدفرموده : ضربت علیهم الذلة و المسکنة آنها را بدین امر نصرت نخواهد داد و مسجدرا که اسلام وارث حقیقی آنست وحق مسلمین میباشد از آنها نخواهدگرفت[2] مگر آنکه ما کوتاهی در انجام وظائف‌کنیم وبدستورات شرع مقدس

---

۱ - Le mur de la mentation .

۲ ـ متأسفانه سازمان ملل متحد تصمیم بتجزیهٔ فلسطین وتشکیل‌دودولت مستقل‌عرب و یهود گرفت و برخلاف عدالت نسبت بمسلمین رفتار کرد و فلسطین را بازور و کمك آمریکا از مسلمین گرفت و خانهٔ فلسطینیانرا غصب نموده بیهود داد و اهل فلسطین را بیخانمان نمود و بیت المقدس هم براثر اختلافات و کشمکشها بین مسلمین و نداشتن اتحاد و اتفاق از دست ←

و هم چنین اتحاد واتفاق اهمیّت ندهیم وعمل نکنیم یا آنکه دولتی قوی و زورمند بدانها کمك کند که حبل من الله اشاره باین استکه آنها ایمان آورند و حبل من الناس اشاره بتوسل آنها بدیگران و کمك زورمندان نسبت بآنان است .

ولی در عین حال بعضی از آنها در موقع دعا حال توجه و توسلی هم داشتند وحال آنهادر ما مؤثر واقع میشد البته : هرکس بزبانی صفت حمد تو گوید ، هرکه خدا را از روی حال و توجه بخواند مؤثر است .

کلیسای قیامت

صبح روز جمعه بقصد دیدن کلیسای قیامت که میگویند حضرت مسیح علیه‌السلام در آنجا مصلوب گردیده و قبری هم برای آنحضرت در آنجا معین کرده‌اند و در تواریخ عرب کنیسهٔ قمامه ذکر شده رفتیم ، بین راه یکنفر کشیش ما را بطرف کلیسا راهنمائی کرد و خیلی اظهار محبت نمود ، در آنجا بیکنفر از مسیحیان دستور داد که ما را راهنمائی کند و همه جا را معرفی نماید .

ابتدای این ساختمان در قرن چهارم میلاد توسط کنستانتین پادشاه بیزانت شده و بعداً هم سلاطین‌اروپااضافاتی نمودند وهدایائی تقدیم‌کردند ، از جمله‌ریشارد پادشاه انگلیس درزمان جنگهای صلیبی تعمیراتی نمود ولی درزمان الحاکم بامرالله سومین خلیفهٔ فاطمی [1] در سال چهارصد هجری مطابق یکهزار و ده میلادی بامر او این کلیسا را خراب کردند و آثار آنرا محو نمودند و دیرهائی را که ضمیمهٔ آن بود ازبین بردند فقط اثرسنگی را که معروف است قبر حضرت عیسی علیه‌السلام درآنجا

← آنها خارج شد که این یکی از بزرگترین مصائب قرن اخیر برای اسلام و مسلمین است و اعجاز قرآن هم که در آیهٔ شریفه بآن اشاره بحبل من الناس فرموده بخوبی واضح میشود زیرا اگر کمك آمریکا نبود این امر واقع نمیشد .

۱ ـ ابوعلی منصور پسر العزیز بالله متولد ۳۷۵ هجری خلافت او از سنهٔ ۳۸۶ تا ۴۱۱ هـ . ق که مقتول شد ، بوده .

است باقی گذاشتند[۱] واین موضوع تأثیر مهمی درعالم مسیحیت نمود ویکی از عللی بود که مسیحیان را بر نجات دادن آنجا از دست مسلمین و جنگهای صلیبی وادار نمود و در میان مسلمین نیز تأثیر بدی نمود زیرا این کلیسا از معابد مهم و یکی از امکنهٔ مقدسهٔ مسیحیان بوده ومسلمین نیز از نظر آنکه محل مصلوبیت عیسی علیه‌السلام ومعبد بود بدان توجه داشتند.

و در اخبار بزرگان اسلام نیز دستور داده شده که حفظ احترام معابد مذاهب مختلفه که بخداوند یکتا عقیده دارند بشود و این کلیسا اضافه بر آنکه معبد بود محل مصلوب شدن حضرت عیسی علیه‌السلام نیز بود ازینرو عمل الحاکم بامرالله تأثیر بدی نمود.

ولی پس از سی‌سال در زمان المستنصر بالله بنای آن تجدید شد و از آن ببعد همواره مورد توجه بود.

در داخل کلیسا از پله‌ها که بالا میرویم محلی است‌که سنگی در آنجاگذاشته شده و اطراف آن مزیّن گردیده و گفتند این سنگی است که حضرت عیسی علیه‌السلام روی آن نشسته و وعظ فرموده و جای دیگر محلی است که حضرت را در آنجا مصلوب نموده‌اند.

سنگ دیگری نیز درکلیسا است‌که گفتند پس از آنکه حضرت عیسی علیه‌السلام را کشتند درروز سوم زنده شده و از آنجا بآسمان عروج کرد.

یك مجسمه هم از حضرت مریم علیهاالسلام در بالا، در دیوار جا داده شده و روی آن قاب شیشه است وجواهرات گرانبهای زیادی مانند انگشترهای الماس وبرلیان و گردن بندهای جواهر نشان و سایر اقسام زینتهای زنان در آن مجسمه قرار داده شده‌که گفتندبسه ملیون لیرهٔ انگلیسی(بافلسطینی‌تقریباً مساوی است) تقویم شده و هریك ازجواهرات را یکی ازسلاطین و ملکه‌های دول مسیحی تقدیم نموده و چند

---

۱ ـ کتاب الحاکم بامرالله و اسرارالدعوة الفاطمیه صفحه ۶۹ .

جار طلا از سقف آویزان و هم چنین قندیلهای دیگر از طلا و طلای سفید و نقره در آنجا آویزان است که هرکدام هدیهٔ یکی از پادشاهان میباشد و بیشتر آنها از پادشاهان یونان و امپراطوران روسیه است.

و نکتهٔ قابل ذکر این است که این کلیسا بهیچوجه چراغ برق ندارد [1] و قنادیل را با روغن زیتون روشن ومیسوزانند و میگویند با دُهن مقدس باید روشن شود و کسانیکه برای دیدن و زیارت آنجا می‌آیند باید برای دیدن بعض قسمتهای آن‌که تاریك است شمع روشن‌کنند وبا خود داشته باشند مگر شب که همه‌چراغها روشن است.

از زیارت آنجا که گذشتیم از پله‌های دیگری‌پایین رفته و باطاقی رسیدیم‌که یکطرف آن متصل به محل وعظ کشیشان بود و طرف دیگر به محلی میرسد که گنبد خیلی بلندی دارد و در همان موقع مشغول بنائی و تعمیر بودند، در وسط آن اطاق خیلی کوچکی است که درب و دالان باریك کوتاهی دارد و در وسط آن محلی است که گفتند قبر حضرت عیسی علیه‌السلام است و یکنفر راهب خادم آنجا بود و ما در آنجا زیارت نموده وسپس بیرون آمده وارد محوطهٔ اولی شدیم و از آنجا از پله‌هائی که ۲۸ عددبود پائین رفته بمغاره‌ای رفتیم، درآنجا سنگی است که گفتند مقام‌وعظ حضرت عیسی علیه‌السلام است ودر گوشهٔ آن چاهی است که روی آن بسته است وگفتند اصل صلیب در آنجا است و اینجا مقام انبیاء نیز هست، و ما درآنجا زیارت نموده دو رکعت نماز خواندیم ، سپس بالا آمدیم و به محلی که گفتند قبر حضرت آدم است رفتیم.

از آنجا باطاق دیگری رفتیم که حکم موزه داشت ودر آنجا صلیب کوچکی از چوب در قاب گرفته شده و خیلی کهنه بود گفتند این از همان صلیبی است که

---

۱ ــ ولی در سفر بعد که بدانجا مشرّف شدم چند چراغ برق هم داشت مع ذلك نور اصلی از همان قنادیل و دهن مقدس بود.

حضرت عیسی علیه‌السلام را بدار زده‌اند ، پرسیدم از کجا معلوم شده چون در آنموقع حواریون نفوذ و جرئتی نداشتند که این چیزها را نگاهداری کنند و دشمن هم اهمیّت بدان نمیداد ؟ گفتند :کنستانتین از طرف خداوند فهمید ،گفتم شایدجانشین حضرت مسیح علیه‌السلام به کنستانتین فرموده گفتند : بلی چنین است .

از جملهٔ اشیائی که در آن موزه بود تاجی بود از طلا از ازمنهٔ قدیمه و اشیاء دیگر قیمتی نیز درآنجایافت میشد، تمثالهای زیادی نیزدراین کلیسا از مسیح علیه‌السلام و مریم دیده میشد .

قسمت دیگر در طرف دست چپ کلیسا پله‌هائی است که بطرف بالا میرود پرسیدم بکجا میرود ؟ گفتند محل راهبان است که در آنجا میخوابند و خواستیم بآنجا هم برویم گفتند فعلاً بعضی از آنها خوابیده اند .

این نکته ناگفته نماند که این کلیسا نزد مسیحیان مهمترین کلیساها میباشد و مقام مقدسی محسوب میشود و در واقع حج مسیحیان باین است که آن کلیسا و بیت اللحم را زیارت کنند والبته با این شرحی که ذکر شد و بعداً هم برای بیت‌اللحم مینویسم نزد مسلمین هم مقدس است و هر مسلمی که بقدس برود بایستی آنجا را زیارت کند چون مقامات انبیاء است و البته بواسطهٔ این اضافهٔ تشریفیه محل توجه حضرت احدیت نیزهست .

سپس بیرون آمده و در مطعمی که نزدیك مهمانخانه بود ناهار خوردیم .

تعصب اسلامی

این نکته ناگفته نماند که در این چند مملکت که عبور کردیم مسلمین آنجا از شیعه و سنی نهایت تعصب راداشتند و در شعائر مذهبی مراقبت مینمودند ، چنانکه در دمشق شیعه در انجام مقدسات مذهبی وحتی نماز جمعه که فعلاً شیعهٔ ایران و عراق عرب بدان کمتر اهمیّت میدهند مراقبت کامل داشتند و آقای سید محسن امین هم که قبلاً نام ایشان را بردیم در تمام امور مذهبی نظارت کامل داشتند ، هم چنین در بعلبك که بیشتر اهالی آنجا شیعه بودند اول ظهر همه برای نماز در مسجد حاضر

میشدند و نگارنده که برای نماز به مسجد رفته بودم موقعیکه فهمیدند ایرانی و شیعه هستم خیلی محبت و خوش آمد نمودند، همچنین زنهای مسلمین بطور کلّی حجاب دارند ولی با حجاب ایرانی فرق دارد و به حجاب صدر اسلام بیشتر شبیه است، باین ترتیب که مقنعه بر سر دارند و روی آنهم برقعی از پارچهٔ مشکی جلو صورت میاندازند واز پشت سر می‌بندند نهایت آنکه در بعضی از آنها بواسطهٔ نازکی پارچه صورت پیدا است ولی زن مسلمان با سر برهنه بیرون نمیآید همچنین در نمازها اول وقت به مسجد حاضر شدن در همه جا معمول بود.

در فلسطین هم مسلمین همینطور تعصب داشتند از جمله دراین روز که جمعه بود پس ازصرف ناهار برای خواندن نماز به مهمانخانه آمدیم پسرمدیر مهمانخانه که جوانی بیست ساله و تحصیل کرده بود بطور تعجب پرسید مگر شما برای‌نماز جمعه بمسجد نرفتید؟! نگارنده جواب دادم که چون ما مسافریم برما واجب نیست و دیر شده ازینرو نرفتیم ولی در موطن خودمان اینطور نیست و مرتب حاضر میشویم و این خود در حقیقت دروغی مصلحت‌آمیز بود، زیرا خجلت کشیدم‌بگویم دربین شیعه در ایران نمازجمعه معمول نیست، زیرا نماز جمعه از مهمترین‌شعائر اسلامی است و درصدر اسلام اهمیّت زیاد بآن داده میشد ولی متأسفانه اکثر علمای شیعه قائل بوجوب آن در زمان غیبت نیستند و حتی کسانی هم که وجوب تخییری قائلند نماز ظهر را بر آن ترجیح میدهند.

موقعی‌هم‌که مذاکرهٔ رفتن‌یافا شد این جوان پرسید به‌تلّ حبیب[1] هم‌میروید؟ گفتم بلی ناگاه رنگش بر افروخته شده و گفت مبادا در آن جا چیزی بخرید زیرا معاملهٔ با یهود برای مسلمین حرام است، گفتم نه، بلکه منظور ما گردش و تفرج است وقصد خرید نداریم وعلت مذاکرهٔ او این بود که مدتی بود ممالک‌عربی تصمیم‌گرفته بودند بایهودیان فلسطین‌معامله نکنند ازینروکسانی هم که از فلسطین

---

۱ ـ تل حبیب امروز بنام تل اویو که همان تل حبیب بتلفظ لاتین و اروپائی است مشهور شده است.

بطرف مصر یا لبنان میرفتند مورد بازرسی کامل قرار میگرفتند که مبادا جنس فلسطینی همراه داشته باشند و این تصمیم بطوری در روح آنها نفوذ یافته بود که آن جوان بمحض آنکه شنید میخواهیم به تلّ حبیب برویم فوری رنگش برافروخته شد ، و قضیهٔ اختلافات عرب فلسطین بایهودیان که سالهاست وجود دارد و بهیچوجه نتوانسته‌اند از احساسات مذهبی اعراب جلوگیری کنند معروف و در روزنامه‌ها و تواریخ سالهای اخیر مسطور است .

ولی متأسفانه ما ایرانیان که خود را شیعه و اصل اسلام میدانیم اصلاً تعصب مذهبی درماوجود ندارد ومقیّد بآداب و مقدسات دیانت نیستیم ، مثلاً روزه‌خوردن در ماه مبارك رمضان در شهرهای ما معمول و جلوگیری جدّی هم از آن نمیشود ! در صورتیکه در ممالك نامبرده بطوریکه شنیدم هیچکس در محلات اسلامی وسوق اسلام جرئت تظاهر بروزه خوردن ندارد و فوری مسلمین اورا از اطراف تنبیه میکنند و خود شرطه هم با آنها کمك میکند .

درسایر احکام مذهبی نیزما اصلاً علاقه‌ای ، نه عملاً ونه لساناً نشان نمیدهیم تأسف آور این است که بطوریکه آقای حمید رهنما مدیر داخلی روزنامهٔ ایران میگفتند چند ماه قبل که با جمعی از روزنامه نگاران بطور رسمی مسافرتی باروپا کرده بودند در یکی ازمهمانیهای رسمی ، وزیر اطلاعات فرانسه روبهیئت روزنامه ـ نگاران ایرانی کرده گفته بود : ایران نه آنکه مملکت اسلامی نیست و جزء ملل اسلامی محسوب نمیشود بلکه همواره میکوشد که بر ضد دستورات اسلام رفتار کند ! و این کلام برای ما ایرانیان خیلی شرم آور و گریه آور است که خودمان را اینطور معرفی کرده‌ایم سپس برای جبران آن توهین ، که نموده بود گفته بود سه ملت هستندکه همواره درزیر بارحوادث استقامت داشته وکمرخم نکرده بالاخره تجدید حیات کردند یکی چین ودیگری ایران و دیگری فرانسه .

خلیل الرحمن بعد از ظهر برای زیارت قبر حضرت خلیل الرحمن علیه‌السلام اتومبیل‌سوارشده‌و بشهر کوچکی که در سی‌و شش‌کیلومتری

قدس واقع و بنام خلیل الرحمن معروف است رفتیم و حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام درین شهر سکونت داشته و نام اصلی آن حبرون بوده که حبرون الخلیل نیز می‌گویند و کنعان که در تواریخ مسکن آنحضرت و فرزندان او ذکر شده اختصاص بآن محل نداشت[۱] و شامل ناحیهٔ وسیعی بود که قسمت مهمی از فلسطین و جزئی از خاك فعلی سوریه ، و لبنان جزء آن محسوب میشد و در آنزمان دارای شهرهای بزرگ و معمور بوده و شهر حبرون از بزرگترین آنها محسوب و از قدیمترین شهرهای دنیا میباشد .

حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام که اب‌الانبیاء نامیده میشود درین شهر مدفو است تولّد آن جناب در شهر اورکلدانیان[۲] در حدود۱۹۹۶ سال قبل از میلاد بوده و این شهر که مولد آنحضرت است از بزرگترین شهرها و متمدن‌ترین بلاد دولت آشور بوده است حضرت ابراهیم علیه‌السلام در ۱۷۵ سالگی از دنیا رفت .

حرم حضرت در محل مرتفعی در دامنهٔ کوه در وسط آبادی واقع و از کوچه چندین پله میخورد تا بدرب مزار میرسد ، وارد صحن که شدیم در طرف دست چپ درب حرم است ، در ورود بحرم درطرف دست راست اطاقی‌است که جلوی آن پنجره دارد و در اطاق ضریحی است که میگویند مدفن حضرت ابراهیم علیه‌السلام و بالای در نوشته شده : « و **اتخذ الله ابراهیم خلیلا** » و در آنجا زیارت نمودیم و درطرف دست چپ روبروی آن اطاق دیگری است که در آنجا قبر ساره زوجهٔ حضرت ابراهیم علیه‌السلام و مادر اسحق علیه‌السلام است وارد مسجد در داخل طرف روبرو دست راست ضریح حضرت اسحق علیه‌السلام پسر حضرت ابراهیم که در صد سالگی ابراهیم متولد گردید و صد و هشتاد سال عمر کرد[۳] واقع است و دست چپ مدفن رفقه زوجهٔ آن حضرت است و در طرف دست راست ورودی عمارت متصل بدیوار، قبّه

---

۱ ـ رجوع شود به قاموس کتاب مقدس ص ۷۴۰ .

۲ ـ قاموس کتاب مقدس ص ۴ .

۳ ـ قاموس کتاب مقدس ص ۵۲ .

کوچکی است که زیر آن میگویند چاهی است که بداخل قبور و مقامات اجساد انبیاء میرسد و درب آنرا اصلاً باز نمی‌کنند.

درطرف دیگر محوطهٔ مسجد اطاقی‌است‌که قبر حضرت یعقوب علیه‌السلام که۱۴۷ سال داشت ولعیا زوجهٔ او در آنجا است و قبر حضرت یوسف علیه‌السلام که صدو ده سال داشت در اطاق جداگانه واقع شده و گفتند: زلیخا در مصر مدفون گردیده است، و حضرت یوسف علیه‌السلام هم هرچند درمصر وفات یافت ولی بطوریکه در تواریخ‌مذکور است حضرت موسی علیه‌السلام پس از تحقیق وتفحّص‌زیادی که از محل جسد آنحضرت نمود بالاخره پیرزنی (معروفه به عجوزهٔ بنی اسرائیل) از آن اطلاع داشت و او را آگاه نمود و حضرت تابوت او را بفلسطین حمل نموده در جوار آباء کرام دفن نمود.

مسجدی که متصل بحرم حضرت ابراهیم علیه‌السلام و ضریح حضرت اسحق علیه‌السلام در وسط آنست نسبتاً بزرگ و وسیع است و چهار پایهٔ بزرگ نیز در وسط آن قرار گرفته و سقف روی آنها بنا شده است.

بیت اللحم پس از اتمام زیارت حرکت‌کرده و روبشهر آمدیم، قرائی که در عرض راه واقع‌است اهالی آن مسیحی وعمارت‌کلیسا در همهٔ قراء دیده میشد و چندین دیر نیز در عرض راه‌بودکه غالب آنها را سلاطین روسیه ساخته بودند از جمله دیرالشعار بود که چندین نفر راهب و تارك دنیا در آنجا منزل داشتند.

دربین راه نزدیك شهرراهی بطرف بیت‌اللّحم، واز بیت‌اللّحم تا شهرده‌کیلومتر فاصله است و آن نیزدر دامنهٔ‌کوه و بسیار با صفا است و تپه‌های سبز مشجر باشجار باصفا آنرا احاطه نموده است و آبهای آن نیز خیلی گواراست، ابتدای بنای آن تقریباً در حدود دو هزار سال قبل از میلاد بوده [1] و در کتب مقدسه اهمیّت‌زیادی

---

۱ ـ قاموس کتاب مقدس ص ۲۰۱.

بآن داده شده زیرا راحیل مادر یوسف پیغمبر در آنجا مدفون گردیده و اکنون در یك میلی شمالی آنجا واقع است ، داود عليه السلام پیغمبر نیز در آنجا متولّد شده و مهمترین قضیهٔ تولّد حضرت مسیح عليه السلام است که آن شهررا نزد مسیحیان از اماکن مقدسه قرار داده و از همه جا برای زیارت بدانجا میروند و محل تولّد آنحضرت را که در داخل معبد است زیارت میکنند .

موقعی که برای زیارت بیت‌اللّحم پیاده شدیم اجتماع زیادی در جلوی معبد بود ، علت را پرسیدم ؟ گفتند سه جوان در آب غرق شده‌اند و جنازهٔ آنها را برمیدارند ابتداء محصلات وبعداً محصلین با پرچمها و یکعده با دسته گلها از معبد بیرون آمده وسرود ودعا میخواندند، سپس جمع زیادی از راهبین در دوصف‌بیرون آمده بهمین ترتیب دعا میخواندند و پشت سر هم جمعیّت زیادی بیرون آمدند و برای تشییع جنازه رفتند، پس‌ازآنکه جمعیت رفتند و خلوت شد ما بداخل‌کلیسای بیت‌اللّحم رفتیم .

این محل همان است که ابتداء بدستور حضرت موسی عليه السلام برای عبادت ساخته شد و چون عبادتگاه مریم عليها السلام و محل تولد عیسی عليه السلام بوده مسیحیان نیز اهمیّت زیاد بآن داده و اکنون در تصرف آنها است و یهود از ورود ممنوعندو بطور کلّی اعراب آنجا که مرکب از مسیحی و مسلم میباشند با یکدیگر بر ضد یهود اتحاد دارند ازینرو آنها را بهیچوجه اجازهٔ دخول بمعابد خود نمیدهند ، کنستانتین رومی نیز در بیت‌اللّحم ساختمانهائی نموده و تکمیل کرد و درب بزرگی برای آن ساخت و در زمان جنگهای صلیبی نیز تعمیراتی شد .

صلاح الدین ایوبی که آنجا را از مسیحیان پس گرفت درب آنجا راکوچك کرد و اکنون نیز بهمان ترتیب باقی است و جای درگاه اولی پیدا است .

وارد معبدکه شدیم سالن بزرگ وسیعی بودکه در دو طرف بنا هرطرفی‌بیست ستون در ردیف هم بود و سه سقف روی آن قرار داشت‌که سقف وسط از همه‌بلندتر بود و در دیوارهای‌آن‌آثاری از نقاشیهای زمان کنستانتین باقی است و کف آن هم

قبلاً موزائیك از همان زمان بوده ولی‌اکنون ازبین رفته و فقط یك گوشهٔ آن‌نمونهٔ مختصری دارد که روی آنرا دربگذاشته‌اندکه از بین نرود و کف سالن را هم‌قدری بالا آورده‌اند .

در انتهای سالن محراب است و ازآنجا باطاق دیگری وارد شده وازپله‌هائی پایین رفتیم و در زیر زمین محلی بود که مانند طاقچه بود و گفتند آنجا محل‌تولد حضرت عیسی علیه‌السلام است و خیلی مزین شده آنجا را زیارت میکنند و جای دیگر در مقابل آن بود که‌گفتند محل‌گهوارهٔ عیسی ومحل عبادتگاه مریم بوده و درگوشهٔ آن محلی است که گفتند جای درختی است که مریم در زیر آن درخت از روح‌القدس حامله شد ولی‌خیلی بعید بنظرمی‌آید . چون درخت درخود معبد قرار نداشته هر چند که ممکن است قبلاً در خارج معبد بوده و بعداً برای احترام ضمیمه معبد نموده‌اند ولی‌گمان نمیرود باین‌نزدیکی هم بوده ، لیکن فعلاً آنجا را محل درخت معرفی نموده و زیارت میکنند و اختصاص بدستهٔ معینی از مسیحیان ندارد و همه فرقه‌های مسیحی برای زیارت میروند ولی معبدها و محرابهائی که در بالا ساخته شده‌هرکدام مخصوص یکدسته‌است مثلاً ارامنه و کاتولیکها وپروتستانها هرکدام‌جای مخصوصی‌برای‌عبادت دارندفقط‌یك محراب دربالاهست‌که‌آن‌نیزعمومی است وآن برای روز عید تولد مسیح علیه‌السلام است‌که در آن محل مجسمه‌های خیلی زیبا از مریم و عیسی و خضر که سوار اسب است و الیاس نصب شده است .

پس از زیارت معبد وگردش مختصری در خیابان آن آبادی که شهر کوچك زیبائی است ساعت پنج بعدازظهر بطرف شهر رفتیم ، بین راه قبر راحیل مادریوسف و مزار حضرت الیاس علیه‌السلام بود ولی عقیدهٔ اکثر مسلمین بر این است که الیاس نیز مانند خضر علیه‌السلام زنده است و هرچند که ممکن است برای آن نیز تعبیراتی نمود ولی ظاهر عقیدهٔ مسلمین حیات او است .

اعتصاب

روز شنبه ۲۸ ربیع الاول یازدهم اسفند در تمام فلسطین بمناسبت‌قضایای مصرووقوع‌قتل‌درآنجابنام همدردی‌بامردم

مصر و اعتراض بر عملیات انگلیس اضراب و اعتصاب بود و تمام مغازه‌ها و دکاکین بسته و وسائط نقلیه کاررا تعطیل کرده بودند و بهیچوجه اتومبیل تاکسی و اتوبوس در شهر کار نمیکرد ازینروما که قبلاً تصمیم داشتیم بعد از ظهرحرکت کنیم مجبور به توقف شدیم ولی این اعتصاب خیلی آرام بود و نمایشهائی که برخلاف نظم باشد و ایجاد هرج ومرج کند داده نمیشد ، و اجتماعاتی در خیابانها بهیچوجه نبود ولی دکاکین بطور کلی حتی مطعمها و خواربار فروشها بسته بود و ما برای ناهار طبق خواهش آقای امیرحسین خان اعتمادی که از خوانین قاجار [1] بود و چندی برای گردش و معالجه در قدس در مهمانخانهٔ رزماری [2] منزل داشتند رفتیم و نهایت محبت کرده و پذیرائی شایانی نمودند و آقای سمیعی کارمند بانک کشاورزی طهران نیز که با خانمشان برای معالجه آمده بودند در آنجا بودند .

قبر حضرت داود عليه السلام

صبح آنروز ساعت هشت برای زیارت قبر حضرت داود پیغمبر عليه السلام رفتیم . آنحضرت در سال ۱۰۳۳ قبل‌ازمیلاد در بیت الّلحم متولد شده [3] و در اوائل جوانی بسختی و مشقت و چوپانی گذرانده ولی بالاخره بسلطنت بنی اسرائیل نائل گردید و شهر اورشلیم را پایتخت خود قرار داد و به بنای هیکل عالی [4] برای عبادت یهوه [5] اقدام

---

۱ ـ برادر جناب آقای نصرالدولهٔ اعتمادی که از اواخر تیر ۱۳۲۵ استاندارخراسان بودند .

۲ ـ Rose Marie

۳ ـ قاموس کتاب مقدس ص ۳۶۸ .

۴ ـ مراد از هیکل محلی است که برای عبادت خداوند ساخته میشود .

۵ ـ یهوه در اصطلاح توراة اسم ذات احدیت است و دلالت برسرمدیت ذات میکند چنانکه الوهیم نام خداوند است و صفت و علاقهٔ او را بجمیع موجودات میرساند که در اصطلاح قرآن رحمن گفته میشود و یهوه را باعتباری میتوان با صفت رحیمیت تطبیق نمود ادونای نیز نام خدا است برای اینکه بندگان او را باین نام بخوانند که دارای همهٔ نیکوئیها است و ممکن است او را نظیر لفظ الله بدانیم .

نمود ولی موفق باتمام آن نشده و سلیمان آنرا انجام داد و در اسلام مسجد اقصی نامیده شد . داود مدت چهل سال سلطنت نمود و درهفتاد و یك سالگی ازدنیارفت.

مزار آنحضرت دارای مسجدی است نسبتاً محقر و اطاقی متصل بدان که ضریح آنحضرت در آن اطاق واقع است و اکنون دردست مسلمین میباشد ویهودیان از رفتن بدانجا ممنوعند و روزهای جمعه مسلمین پس از خواندن نماز جمعه در مسجد عمر مجتمعاً برای زیارت بدانجا میآیند و زیارت میکنند و اهمیّت زیاد بدانجا میدهند و البته همینطور است زیرا حضرت داود عليه السلام ازانبیای بزرگ‌بوده و بنای اولی مسجد اقصی توسط آنحضرت واقع شده است . ظهر همانطور که قبلاً نوشتم برای ناهار بمنزل آقای اعتمادی در رزماری رفتیم و عصر مراجعت نمودیم .

بیمارستان فلسطین

قسمت دیگری که دراینجا لازم است ذکر شود بیمارستان بیت المقدس است ، امروز در کشورهای خاورمیانه مهمتر از بیمارستانهای فلسطین برای پرستاری و معالجهٔ بیماران نیست و اهمیّت زیادی دارد زیرا از طرفی بیمارستان هدسا که در چهارکیلومتری قدس ساخته شده و در تل حبیب نیز شعبه دارد با بهترین‌وضع امروز ساخته شده و بتمام وسائل ولوازم پرستاری واستراحت مجهّز گردیده و بهیچوجه نواقصی ندارد و ثانیاً قسمت مهم مخارج آن از آمریکا از طرف جمعی از خیرخواهان فرستاده میشود و در سال مبالغ هنگفتی از آنجا کمك میکنند و ازینرو در مضیقه نیستند و هرچه لازم داشته باشند تهیه میکنند و تمام لوازم طبابت و وسائل علاج بیماران بابهترین طرز وآخرین سیستم‌درآنجا موجود وازاین حیث با بهترین بیمارستانهای اروپا و امریکا رقابت میکنند ، ثالثاً پزشکان آنجا غالباً از پرفسورها و پزشکان عالی مقام یهودی آلمانی و آمریکائی میباشند که بدانجا مهاجرت نموده‌اند و نظریات بلندی در عالم طب دارند واز بهترین پزشکان جهان میباشند و در معاینه و معالجهٔ بیماران دقّت زیادی دارندوقبل‌ازآنکه مرض را بطور قطع تشخیص‌دهند بهیچوجه وارد معالجه نمیشوند و ممکن است یکنفر مریض روزهای زیادی پیش چندین

پزشك برود و عکسهای زیاد از جوارح و اعضای او بردارند و متخصصین دقت کامل کنند تابالاخره پی‌بمرض برده شود ، مثلاً پزشك قلب پس ازمعاینات خود ودقتهای لازمه ممکن است دستوردهد که به پزشك امراض دماغی واعصاب مراجعه شود وهم چنین ممکن است بترتیب بطور تسلسل بچندین پزشك که هرکدام در امراض یك قسمت از اعضاء تخصص دارند مراجعه نماید ، تا آنکه منشأ مرض را بفهمد آنگاه شروع بمعالجه نمایند والبته این دقت برای پزشك خوبست هر چند برای مریض موجب صرف وقت و مخارج زیاد است ولی خود بر اعتماد و اطمینان او نسبت بعملیات طبیب میافزاید از اینرو بیمارستانهای فلسطین در همهٔ کشورهای خاورمیانه مورد توجّه و از همه جا بیمارانی در آنجا وجود دارد که برای معالجه بدانجا میآیند .

یافا

صبح یکشنبه ۲۹ ربیع‌الاول دوازدهم اسفند ساعت هشت‌از قدس بطرف یافا حرکت کردیم ، فاصلهٔ بین قدس و یافا شصت وشش‌کیلومتر است و شهرکوچکی‌که بین ایندو واقع است رمله نامیده‌میشود ساعت نه وده دقیقه وارد یافا شدیم ، این شهر در کنار دریای مدیترانه واقع وهوای آن گرمتر از قدس و شهر زیبائی است .

یافا از شهرهای قدیم دنیا است و بعضی معتقدند که قبل از طوفان بنا شده و معنی آن زیبائی است و بطوریکه‌مینویسند یونس از این شهر در کشتی نشست و پطرس‌که یکی از حواریین مسیح بود در این شهر معجزاتی نمود از اینرو مورد توجه مسیحیان میباشد .

موقع ورود به هتل رامسیس که صاحب آن مسلم بود و مدیر هتل فلسطین معرفی کرده بود رفتیم ، هتل منظم نظیف وآبرومندی است ، پس از توقف مختصر ورفع خستگی برای‌گردش بداخل شهر رفته و تا ظهر گردش‌کردیم ، پس از صرف ناهار و خواندن نماز برای دیدن تل حبیب رفتیم .

تلّ حبیب نام شهری است که یهودیان ساخته و ساکن آن میباشند و آنرا

بعربی تل حبیب و بزبانهای لاتین تلاویو میگویند و هر چند نام جداگانه دارد ولی جزء شهر یافا و متصل بدان میباشد و هیچ فاصله بین آنها نیست بلکه در واقع دو محله است که یکی یافا و ساکنین آن اعراب مسلم و مسیحی و دیگری تل‌حبیب که تمام آن یهودی میباشد .

ولی بین این دو محل فرق زیاد است تل حبیب خیلی آبادتر و زیبا تر از یافا میباشد و میگویند نظیفترین شهرهای مشرق است و در واقع آنرا ثروتمندترین شهرهای مشرق نیز می‌توان گفت ، زیرا تمام مردم آن یهودی و ثروتمند میباشند و یهودیان از تمام جهان در آنجا مجتمعند و یهودی ایرانی نیز خیلی زیاد است چنانکه در قدس نیز یهود ایرانی هست مثلاً حاج هارون یکنفر یهودی ایرانی‌است که مغازهٔ سلمانی خیلی مفصلی دارد که چندین نفر کارگر زن و مرد دارد و در بیت‌المقدس‌ساکن‌است ، وروزاول برای راهنمائی‌ما آمد وراه مسجداقصی را بمانشان داد ولی خودش‌نیامد وگفت چون من یهودی هستم مرا مانع میشوند ، تل حبیب در واقع اصلاً کوچه ندارد ودرفواصل خیلی مختصر، خیابانها یکدیگررا قطع‌میکنند، وضع اتوبوس رانی این شهر خیلی مرتب و بیشتر اهالی آنجا سوار شدن اتوبوس را آبونه میباشند و کارت مخصوصی از شرکت اتوبوسرانی شهر میگیرند و هر دفعه که سوار میشوند راننده کارت آنها را یك سوراخ میکنند تا موقعیکه کارت بآخر رسید بشرکت مراجعه کرده و آنرا تجدید میکنند .

در تل حبیب هم یهودی ایرانی زیاد وبسیاری از یهودیان‌آلمان نیز درآنجا هستند و دانشمندان خیلی زیاد وپزشکان حاذق معروف نیزدرمیان‌آنها وجود دارد ویك علت‌آنکه بیمارستان فلسطین درتمام مشرق معروف وبیماران ازاطراف بدانجا میآیند همین است چنانکه قبلاً مفصل ذکر کردیم ما تا نزدیك غروب در تل حبیب گردش میکردیم و شب بهتل مراجعت نمودیم .

حیفا

صبح روز دوشنبه ۳۰ ربیع الاول ساعت هشت و نیم صبح بطرف حیفا حرکت کردیم و نزدیك ساعت ۱۱ وارد حیفا

شدیم و چون عجله در حرکت داشتیم به مهمانخانه نرفتیم و اثاثیه خود را درگاراژ گذاشته با اتومبیل برای گردش در شهر حرکت کردیم .

این شهر بسیار زیبا و دارای مناظر مفرح و بهجت انگیز است در کنار دریا و در دامنهٔ کوه واقع و عمارات و خیابانهای آن رو بکوه میرود و خیابانهای آن تمام رو به بلندی بطرف کوه است و از قسمت دیگر هم نشیب دارد تا بطرف دریا برسد و خود شهر در محل مسطح هموار نیست و هیچ دو خیابان آن که موازی با کوه است در یك سطح واقع نشده و خیابان نزدیکتر بسطح دریا خیلی گودتر از خیابان طرف کوه است وعمارتهای شهر تا نزدیك قلهٔ کوه میرسد ودر آنجا تمام شهر و مناظر آن پیدا است .

از جمله ما ازمنزل شوقی افندی رئیس بهائیان جستجو نموده گفتند در دامنهٔ کوه قسمت معروف به هارل کرمل (کرمل نام آن کوه وهارل نام باغ یهودیان در آنجا میباشد) باغ مفصلی دارند ودرحیفا بشیخ العجم معروف میباشند ولی این نسبت برای ایرانیان خیلی توهین آمیز است زیرا عدهٔ قلیلی که شاید نیم در ده هزار بیشتر در ایران نباشند کور کورانه معتقد بموهومات و اباطیلی شده و بکسی گرویده‌اند و مصداق اولیائهم الطاغوت واقع شده‌اند و این مانند این است که مسیلمه را شیخ العرب بنامیم .

ولی ما چون برای سیاحت رفته بودیم میل داشتیم که ایشان را به بینیم از اینجهت در جستجوی آنجا بودیم ، در قسمت مرتفع شهر که مشرف بر شهر و دریا است در دوطرف خیابان دو باغ بزرگ خیلی باصفااست که مربوط به بهائیان میباشد و هر دو زیارتگاه آنها است ، باغ بالا قبر خواهر عباس افندی و چند نفر دیگر است و باغ طرف پایین در واقع کعبهٔ آنها و قبر میرزا علیمحمد و عباس افندی در آنجا است .

وارد باغ که شدیم باغبان ما را بطرف عمارت راهنمائی کرد تمام ساکنین آنجا ایرانی واهل یزد بودند ، یکنفر بیرون آمد وخوش آمدگفت و از مقصد ما پرسید ؟

گفتیم قصد ملاقات آقای شوقی را داریم گفت ایشان گرفتاری و کار زیاد دارند و کمتر کسی را می‌پذیرند و فعلاً هم در شهر در بیت‌المبارك هستند و اگر قصد ملاقات دارید باید قبلاً وقت بگیرید چون چند روز طول می‌کشد تا نوبت برسد و گرفتاریهاهم مانع است ، و اگر مقصودتان زیارت است همین باغ محل زیارت است ، من خیلی تعجب کردم ! که اگر ایشان مدعی نمایندگی خدا هستند و کارشان را هدایت خلق میدانند چگونه کمتر وقت میدهند و اگر هم بخواهند وقت بدهند مدتی طول میکشد ! در صورتیکه بزرگان دین همیشه برای پذیرفتن زائرین و وافدین مهیا بوده و وقت تعیین نمیکردند ، لذا من نزد خود منصرف شده و بایشان گفتم ما چون وقت زیادی نداریم نمیتوانیم بمانیم .

سپس به‌باغبان دستور دادکه ما را راهنمائی کند ، باغبان برای راهنمائی آمده و در این باغ گردشهائی کردیم باغ بسیار باصفائی است ، چندین باغبان و گلکاریهای مفصل و میوه‌های متنوع گوناگون دارد ، قدری که رفتیم در راهروی کوچکی که متصل بعمارتی بود کفشها را در آورد از آنجا قدری پابرهنه رفت و درب یك اطاقی را باز کرد و با نهایت ادب و خضوع ایستاد، گفتیم اینجا کجاست ؟ گفت اینجا مقام اعلی است کفشها را در آورید از مقام اعلی پرسیدیم ؟ گفت قبر حضرت باب است داخل شدیم فرشهای بسیار اعلی و چراغهای متنوع داشت و خیلی مجلل بود ، از آنجا بیرون آمده ودرب اطاق دیگری را بازکردگفت اینجا مدفن حضرت عبدالبهاء است ، آنجا نیز خیلی مجلل بود پس از گردش در باغ بیرون آمدیم و چون عجله در حرکت داشتیم از ملاقات شوقی صرفنظر نموده وبگردش درشهر پرداختیم .

بابیه و ازلیه و بهائیه

در اینجا بی مناسبت نیست مختصری راجع بتاریخ پیدایش این مذهب ذکر کنیم ، راجع بمذهب باب و بهاء از طرف موافق و مخالف کتب زیاد نوشته شده و هم چنین حالات مؤسس آندو مذهب مفصلاً مذکور گردیده و از اینجهت لازم نمیدانم که در این موضوع وارد شوم ولی برای آنکه خوانندگان آگاهی مختصری داشته باشند بعض

مطالب حسّاس را که دانستن آن برای طالبان تحقیق خالی از فائده نیست ازکتاب نقطة الکاف تألیف حاج میرزا جانی کاشانی که از فدائیان باب بوده و مقدمهٔ آن بقلم پروفسور ادوارد انگلیسی است و بعض کتب دیگر نقل می‌کنم.

مؤسس فرقهٔ بابیه میرزا علیمحمد شیرازی شاگرد حاجی سید کاظم رشتی بوده که در اول محرم ۱۲۳۵ (سوم اکتبر ۱۸۱۹ میلادی) متولد شده و پس از فوت سیّد که در سال ۱۲۵۹ اتفاق افتاد، طولی نکشید که میرزا علیمحمد در جمادی الثانیه سال ۱۲۶۰ هجری (۱۸۴۴ میلادی) دعوی بابیت قائم نمود و خود را واسطهٔ بین امام غائب و شیعیان معرفی کرد و در نوشتجات خویش خود را باب و ذکر و ذات حروف سبعه (علیمحمد هفت حرف است) میخواند و آن نیز روی ترتیب بود یعنی در سال اول خود را باب و در دوم ذکر نامید[۱] بعداً حاج محمد علی بارفروش ملقب بقدوس که از پیروان مرحوم سید کاظم بود دعوی قائمیت نمود و میرزا علیمحمد خود را باب او دانست[۲] و پیروان باب نسبت بحاج محمد علی ارادت کاملی داشتند وحتی معجزات و کراماتی هم باو نسبت میدهند و از قضایای عجیبه آنکه می‌نویسند[۳] بعد از آنکه والدهٔ ایشان بخانهٔ شوهرش آقا صالح آمد سه ماهه حامله بود و دختر هم بود و در شش ماهگی وضع حمل نمود! پس از قتل حاجی محمد علی در مازندران میرزا علیمحمد دعوی قائمیت نمود و خود را مهدی و نقطه نامید و بعداً گفت که مؤسس شریعت جدیدی‌است ومظهر خداوند ومهبط روح پروردگار است ولی‌پیروان او از این درجه هم گذشته او را خداگفتند و از بعض نوشتجات خود او نیز اینطور فهمیده میشود چنانکه درنص بروصایت صبح ازل مینویسد[۴]: هذا کتاب من‌عندالله

۱ ـ رجوع به صفحهٔ ۱۸۱ نقطة الکاف چاپ لندن ولی در کشف الحیل جلد دوم (چاپ اول ص ۵۱) دعوی ذکریت را مقدم بر بابیت نوشته و بارفروش نام سابق شهر بابل مازندران بوده است.

۲ ـ ص ۲۰۲ و ۲۰۸ نقطة الکاف.

۳ ـ ص ۱۹۹ نقطة الکاف.

۴ ـ ص له مقدمهٔ نقطة الکاف.

المهیمن القیوم الی الله المهیمن القیوم قل کل من الله مبدئون قل کل الی الله یعودون تا آخر .

میرزا علیمحمد در نوشتجات خود خویش را خاتم ظهورات نمیداند بلکه معتقد است که ظهور بعد از اوکه از آن به « من یظهره الله » تعبیر میکند بمراتب اعظم و اشرف از ظهور او است ، او معتقد است که هر ظهوری قیامت ظهور قبل است زیرا قیامت هر چیز موقعی است که بمقام کمال برسد و هر ظهوری کمال ظهور قبل است ازینرو ظهور محمدی صلی الله علیه وآله قیامت ظهور عیسوی و ظهور باب قیامت ظهور محمدی صلی الله علیه وآله وسلم و ظهور من یظهره الله قیامت ظهور باب خواهد بود ولی نه آنکه باب مبشّر ظهور من یظهره الله باشد چنانکه بهائیان گویند ، بلکه خود ظهور مستقل است چنانکه در باب هفتم کتاب بیان تصریح نموده است وفاصلهٔ بین ظهور خود وظهور من یظهره الله را مطابق عدد غیاث یا مستغاث میداند که ۱۵۱۱ یا ۲۰۰۱ سال باشد چنانکه در باب هفدهم از واحددوم بیان ، فارسی ذکرشده است وصفات من یظهره الله رامشروحاً ذکر نموده ولی در بعض موارد هم نفی توقیت نموده و جانشین و پیروان خود را بقبول دعوت من یظهره الله امر نموده و حتی دستور داده که هرکس دعوی کند در صدد آزار او بر نیائید چون محتمل است دعوی او صدق باشد بلکه در صدد تحقیق صحت قول او بر آئید .

میرزا علیمحمد چون مورد اذیت وآزار مسلمین واقع گردید مجبور به توبه شد ولی باز هم دست از ادعای خود بر نداشت و گرفتار صدمات و حبس و شکنجه گردید و کتاب بیان را که آنرا امّ الکتاب نامیده در حبس نوشت تا آنکه در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز مقتول گردید .

پیروان میرزا علی محمد پس ازقتل اوطبق وصیت و نصّ خودش که یکسال قبل ازقتل خود (۱۲۶۵) تصریح نموده بود از میرزا یحیی معروف بصبح ازل پیروی نمودند و میرزا یحیی فرزند میرزا عباس ملقب بمیرزا بزرگ نوری موقعی که باب ظهور کرد چهارده ساله بود ، و وجه تسمیهٔ او بصبح ازل این بود که وی در سال پنجم

ظهور باب ظهور نمود و در حدیث معروف کمیل که از حضرت مولی علیه السلام راجع به حقیقت سؤال میکند در مرتبهٔ پنجم میفرماید « نور یشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید آثاره » و حاجی میرزا جانی در نقطة الکاف ص ۲۴۴ تصریح میکندکه مراد از من یظهره‌الله نیز پس از میرزا علی‌محمد همان صبح ازل است زیرا دو نقطه در یکزمان نشاید.

میرزا یحیی با آنکه در زمان کشته شدن باب نوزده ساله [1] بود عموم بابیه اورابدین‌سمت شناخته وواجب الاطاعه دانستندوحتی برادربزرگترش میرزاحسینعلی نیز [2] که‌درتاریخ‌دوم‌محرم۱۲۳۳یاذیحجهٔ ۱۲۳۲متولد شده ازاواطاعت نمود و درسال ۱۲۶۸صبح ازل ازطهران ببغدادگریخت و پس‌از چهارماه میرزا حسینعلی‌نیزببغداد آمد و بتدریج بابیه از همه جا روی بدانجا نهادند تا سال ۱۲۷۹ در آنجا بودند و میرزا حسینعلی در تمام این مدت مطیع برادر بود ولی در این مدت چندین نفر در میان آنها دعوی من یظهره اللّهی نمودند لیکن پیشرفت ننمودند تا آنکه بشهر آدرنه (۱۲۸۰ ـ ۱۲۸۵) تبعید شدند در آنجا میرزا حسینعلی علناً دعوی من یظهره اللهی نموده ، و برادر وهمهٔ بابیه را باطاعت خوددعوت نمود وخودرابهاء الله نامید و بزودی بیشتر بابیه بدو گرویدند و عدهٔ کمی باطاعت میرزا یحیی باقی ماندند و در اینجا بابیه بدو دسته ازلیه و بهائیه متفرق شدند و در سال ۱۲۸۵دولت عثمانی‌آنها را ازآدرنه تبعید ومیرزا حسینعلی‌وپیروان او را به عکا ومیرزا یحیی و اتباع او را بجزیرهٔ قبرس فرستاد ولی بهائیان بتدریج بزرگان ازلی را از بین بردند و میرزا حسینعلی دلیل حقانیت خود را چهار چیز قرار داد [3] :

دعوت ، استقامت ، نفوذ کلمه و تشریع شریعت ولی تمام اینها ضعیف است

---

۱ ـ مقدمه نقطة الکاف ص لح .

۲ ـ جلد دوم کشف الحیل چاپ اول ص ۱۰۷ .

۳ ـ فلسفه نیکو چاپ اول ص ۹۴ .

زیرا دعوت دلیل حقانیت نیست و مدعیان باطل زیادند ، استقامت هم در بزرگان آنها نبود زیرا باب رسماً توبه کرد و منکر دعوی شد و میرزا حسینعلی هم چون میدانست علماء توبهٔ اورا قبول نمیکنند اظهاری نکرد ولی در عین حال بظاهر هیچ ادعائی نکرد وحتی خود را یکنفر مسلمان مظلوم معرفی نمود واوراق وکتب خود را از غیر پیروان پنهان میداشت ، و نفوذ کلمه هم بهیچوجه وجود ندارد زیرا دیانت موسی و دیانت اسلام در مدت خیلی کمی بمراتب از حیث عدهٔ پیروان مقدم و اکنون که صد سال بیشتر میگذرد باز هم عدهٔ پیروان باب و بهاء انگشت شمار میباشند ، امّا تشریع شریعت هم تنها بگفتن کتاب مانند بیان و ایقان و اقدس و ذکر احکامی که بهیچوجه با طبیعت و مقتضیات محیط وفق نمیدهد و پست و موهن است و اصلاً قابل مقایسه با شرائع حقه نیست وجود نمی‌یابد و این چنین تشریعی از مسیلمه و سجاح و مزدك نیز ظهورکرد بلکه این ادلّه در آنها بیشتر ظهوریافت و این بحث مفصلی است که خارج از حدود اختصار است .

میرزا حسینعلی در سال ۱۳۰۹ بدرود زندگی گفت و از او چهار پسر عباس و محمّد علی و ضیاء الله وبدیع باقی‌ماندکه آنها را بنام اغصان (شاخه‌ها) نامید و عباس را که‌بعداً عباس افندی‌گفتند غصن اعظم و محمّد علی‌را غصن‌اکبر نامید و پس‌ازمرگ‌میرزا۔حسینعلی بین ایندو اختلافاتی‌ایجاد شد ولی عباس افندی چون در وصیت پدر مقدّم بود بهائیان بدو گرویدند و کلمهٔ افندی تقریباً بمعنی آقا است .

عباس افندی در جمادی الاولی ۱۲۶۰ متولد و در ۱۲۶۸ که پدرش ببغداد تبعید شد او نیز با اقارب بدانجا رفت و درآنجا مشغول تحصیل شد و بعداً در همهٔ کارها کمك پدر مینمود تا آنکه پس از پدر جانشین او گردید و بعبدالبهاء معروف و مخالفتهای او و برادرش شروع گردید و هرکدام دربارهٔ دیگری خلافهائی نشر دادند و پیروان بهاء دو دسته شدند ، ولی اغلب آنها پیرو عباس افندی گردیدند تا آنکه عباس افندی در سال ۱۳۴۰ قمری درگذشت وچون به پیروان وعده‌های صریح و خبرهائی از آینده داده بود که هیچکدام واقع نشد ازینرو جمع زیادی از او

رنجیده شدند .

پس از او نوهٔ دختری او شوقی افندی پسر میرزا هادی شیرازی جانشین او گردید ، شوقی در رمضان ۱۳۱۴ از ضیائیه خانم دختر عباس افندی متولّد گردید و با آنکه میرزا حسینعلی تصریح کرده بود که پس از عباس افندی میرزا محمّد علی غصن اکبر جانشین او باشد ولی عباس افندی برادر خود را مرتد خوانده و او را از جانشینی خود محروم نمود و شوقی را جانشین خود کرد و اکنون ایشان در حیفا سکونت دارند و منازل وعمارات زیادی دراختیار ایشان میباشد ، ونگارندههمانطور که ذکر کردم بعض باغات و محلی را که مدفن عبدالبهاء است و میگویند جسد میرزا علیمحمد راهم قبلاً بدانجا آوردهاند مشاهده نمودم ولی موفق بملاقات شوقی افندی نشدم ، قبر میرزا حسینعلی هم گفتند در عکا است و چون در مسیر جاده نبو و چندکیلومترفاصله داشت و شوفر هم مائل برفتن نبود آنجا را هم ندیدیم .

البته شرح حال بزرگان اینمذهب و تاریخ آن بطور تفصیل در کتب موافقین و مخالفین نوشته شده و آقای عبدالحسین آیتی هم در کشف الحیل وآقای نیکودر فلسفهٔ نیکووآقا میرزا صالح مراغهای در کتاب ایقاظ وجمع دیگر از مبلّغین آنها که بعداً برگشتهاند کتبی تألیف نموده ودرین باب داد سخن دادهاند و در میان کتب خود بابیه وبهائیّه نیز کتاب نقطةالکاف بهترین کتاب میباشد و نگارنده دراینجا فقط بتاریخ مختصر اکتفا نمودم .

هم چنین احکام وعقاید اینفرقه مفصلاً درکتب دیگر ذکر شده و درینجاگمان میکنم بحث درین باب نیز مورد لزوم نباشد .

* * *

از فلسطین بسوی عراق

بیروت و اعتصاب

بعد از ظهر بطرف بیروت حرکت کردیم ساعت سه وارد مرز فلسطین شده و پس از نیمساعت توقف برای ثبت‌تذکره و رسیدگی به اثاثیه حرکت کردیم و سه ربع نیز در ناقوره مرز گمرکی لبنان توقف نموده و از آنجا بطرف بیروت رهسپار شدیم و ساعت شش و ربع وارد بیروت شدیم و به مهمانخانه ساووآ [1] که مهمانخانهٔ نسبتاً خوب و در ساحة البرج نزدیك بورمته واقع است رفتیم و بطوریکه معلوم شد در آنروز درمصر اعتصاب شدید و سختی برمخالفت انگلیسها وبرای یادآوری کشتگان چند روزقبل واقع شده ودرسوریه ولبنان و عراق عرب نیز برای اعتراض برعملیات انگلیس اضراب شده ودر بیروت درآنروز تا ساعت شش تمام مغازه‌ها را بسته بودند ودرمصر نیزازیکهفته‌قبل تصمیم‌براعتصاب داشتندولی‌روزنامهٔ فلسطین دربیت‌المقدس بعداً نوشته بودکه دولت ازاعتصاب منع‌کرده ، لکن‌بعداً معلوم‌شدکه مردم ترتیب‌اثر

---

۱ ـ دربن سفر در انتخاب مهمانخانه‌ها غالباً در نظر داشتیم که خوراك با خودمان باشد برای اینکه غالباً روزها برای گردش میرفتیم وناهار بمهمانخانه نمیرسیدیم وصبح‌ها هم زودتر از موقع صبحانه هتل صبحانه صرف نموده و بیرون میرفتیم ازینرو مقید باینکه هتل بسیار مجلل که غالباً ناهار و شام با خودشان بود نبودیم و باضافه چون سفر اول بود وارد در امور هتلها نبودیم ولی در اسفار بعدی برای اینکه زحمت رفتن برای خوراك بجای دیگر نداشته باشیم غالباً بهتلهائی میرفتیم که شلم وناهارباخودشان بود ولی‌مقید بودیم که حتی‌الامکان مدیر هتل وکارمندان مسلم باشندالبته در ممالك اروپائی مقید بودیم که خوراك گوشت‌آنها را نخوریم چون ذبیحه غیرمسلم برمسلم حرام است .

بمنع دولت نداده واعتصاب خیلی شدیدی در تمام مملکت مصر شده ، بطوریکه‌هیچ مطعم و خواربار فروشی باز نبوده و وسائط نقلیه بکلی از حرکت ایستاده بودند و تظاهرات زیادی درخیابانها شده ودر اسکندریه وقایع خونینی پیش آمده که منجر بقتل هفده نفر ومجروح شدن سیصد نفر شده ، ورئیس الوزرای مصر با طیاره برای رسیدگی باوضاع باسکندریه مسافرت نموده بود . در قاهره نیز انقلاباتی بوده و این وقایع در تمام ممالك عربی تأثیر بدی بخشید .

صبح برای رسیدگی بکارهای خود و دیدن آقا سید حسین هندی و آقایان مکتبی بیرون رفتیم .

بطرف دمشق

پس از انجام کارها ساعت سه ونیم بعد از ظهر روز سه‌شنبه غرّهٔ ربیع‌الثانی بافق ممالك عربی و سلخ ربیع الاول در ایران بطرف دمشق حرکت کردیم، در جبال لبنان برف خیلی زیادی بود و درهمان موقع نیزباران میآمد و هوا مه زیادی داشت . شصت وپنج‌کیلو متر که آمدیم‌بمرز سوریّه رسیدیم وازآنجا تادمشق چهل وچهار کیلومتر است ساعت شش بعد از ظهر وارد دمشق شده و بفندق قصرالاندلس‌الکبیر که قبلاً نیز در آنجا منزل کرده بودیم رفتیم .

صبح روز بعد بشرکت نرن که شرکت اتومبیل رانی برای بغداد است برای تهیهٔ بلیت اتومبیل به بغداد، رفتیم و برای روزجمعه بلیت گرفتیم و هرنفری‌یکصد و چهل و شش لیرهٔ سوری‌که مطابق با شانزده دینار و نیم عراقی و تقریباً دویست و سی تومان [1] ایران است دادیم .

اتومبیلهای این شرکت در هفته دو روز برای بغداد حرکت و درساعت معین بدون‌تاخیرحرکت میکنند و ساعت معین‌هم وارد بغداد میشود و آن روز سه شنبه و

۱ ــ این تناسب در مواقع مختلف تغییر میکند و در آنموقع هر دینار عراقی ۱۴۰ تا ۱۴۵ ریال ایرانی قیمت داشت و در بعض اوقات پول ایران تنزل نموده و دینار عراقی ترقی میکرد و حتی گاهی یکدینار عراقی تا ۲۵۰ ریال هم خرید و فروش شد .

جمعه است که چهل دقیقه بعدازظهر حرکت میکند و اتوبوسهای مخصوصی داردکه دارای ده چرخ وموتورآن جداگانه وبعدازآن محلی‌است‌برای باگاژ وبعداً هم‌اطاق مسافرین که‌صندلیهای راحتی خوبی‌دارد وموقع خواب هم میتوان‌تکیه و استراحت نمود و در انتهای آن هم محلی که دارای درب جداگانه از داخل سالن میباشد برای آب و جائی هم برای مستراح دارد و وسائل استراحت مسافر در آن فراهم شده و خیلی خوب است .

پس از تهیهٔ بلیت به قنسولگری ایران رفته و کارهای لازم را انجام دادیم . آنگاه برای ملاقات آقای حاج باقر همدانی رفتیم عصر نیز با واگن خط مهاجرین بدامنهٔ کوه رفته و گردش نمودیم .

روز پنجشنبه هم بزیارت حرم حضرت زینب سلام الله علیها مشرف شدیم و شب جمعه شنیدیم‌که چند نفر ایرانی بهتل اریان پالاس وارد شده‌اند بقصدملاقات آنها رفتیم ، اتفاقاً آقایان حسینعلی مصداقی و ابوالحسن مصداقی بودند که شرکت حمل ونقل خیلی مهمی درایران دارند وهر دو از رفقای خیلی صمیمی وازبرادران دینی با محبت هستند واز ملاقات ایشان خیلی خوشوقت شدیم همانطور که آنهانیز از ملاقات ما محظوظ شدند ، چون اتفاقاً همان روز که از حلب حرکت کرده‌بودند آقای ابوالحسن مصداقی خیلی اظهار علاقه بملاقات ماکرده بود و این حسن‌تصادف خیلی مؤثر واقع شده وبواسطهٔاصرار زیاد آقایان شب را برای شام نزد آنان ماندیم و ساعت نه و نیم بهتل مراجعت نمودیم .

صبح ساعت هشت و نیم آقایان مصداقی برای ملاقات ما آمدند و تا ساعت ده باهم بودیم درآن ساعت ما اثاثیه رابشرکت نرن‌برده ومراجعت‌کردیم وساعت ۱۱/۵ باتفاق آقایان مصداقی‌ناهارخورده ساعت دوازده برای حرکت بشرکت رفتیم و پس‌از بازرسیهای مأمورین گمرک چهل دقیقه بعد ازظهر از دمشق حرکت نموده وساعت ۲ بعدازظهر به ابوالشامات که در شصت و دوکیلومتری دمشق واقع است رسیدیم ،

ساعت نیم به نصف شب [۱] مطابق ساعت سوریه و بیست و پنج دقیقه پس از نصف شب مطابق ساعت عراق وارد آبادی مرز عراق موسوم به رتبه شدیم و فاصله از آنجا تا شام (دمشق) دویست و شصت و چهار میل انگلیسی وتا بغداد دویست و شصت میل میباشد ، پس از سه ربع توقف از آنجا حرکت کرده و مجدّد در بیابان لم یزرع شن‌زار مشغول سیر شدیم ، ساعت شش و سه ربع صبح بساعت بغداد وارد الرمادی که یکصد و بیست کیلومتر تا بغداد فاصله دارد و شهرکوچك باصفائی است شدیم و درمهمانخانهٔ آنجا موسوم به فندق سمیر صبحانه صرف شد ویکساعت توقف نمودیم.

عراق عرب

ازآنجاحرکت‌کرده وساعت‌ده ونیم‌بساعت بغداد روزشنبه۵ ربیع الثانی بافق ممالك عربی و ۴ ربیع‌الثانی بافق‌ایران و هیجدهم‌اسفند وارد گمرك بغداد شدیم وبآقای فرهنگ بسفارتخانه تلفن‌کرده‌ایشان نیز فوری آمده واثاثیهٔ خود را بمنزل ایشان‌که در بغداد کهنه نزدیك جسر مأمون در باب الصیف واقع است بردیم ودرآنجا ناهار خورده پس از خواندن نماز بیرون آمده و ساعت دو و نیم بعد از ظهر بطرف کربلا حرکت کردیم و در محمودیه که تقریباً بیست وسه‌کیلومتر تابغداد فاصله‌دارد وهم چنین درمسیّب که سی‌وشش‌کیلومتر تا کربلا فاصله دارد قدری توقف کردیم و ساعت پنج و نیم بعد از ظهر وارد کربلا شده بمنزل آقا سید کاظم قفطون که از فقراء است و قبلاً نام او را بردیم واردشده و برای اول غروب بحرم مطهر حضرت سیدالشهداء عليه‌السلام مشرّف شدیم و پس از خواندن نماز ، آقای میر سید حسن میرعمادی[۱] که از معروفین مشهد و از فقراء و

---

۱ ـ ساعت رسمی عراق ۵۵ دقیقه جلوتر از ساعت رسمی سوریه و لبنان ولی‌اختلاف افق بغداد و دمشق کمتر و در حدود سه ربع است .

۱ ـ متأسفانه‌درروز چهارشنبه ۱۸ ذیقعده سال ۱۳۷۰ قمری‌مطابق سی‌ام مراد ۱۳۳۰ در مشهد مقدس بدرود زندگی نمودند . ایشان در ذیحجه ۱۲۶۹ که یکسال قبل از فوتشان بود با نگارنده بمکه مشرف شده و در همه جا تا ایران همسفر بودیم و بسیار خوش سفر و خوش اخلاق و مهربان بودند رحمة اله علیه .

دراویش نیك میباشند ملاقات نموده و چندی با ایشان بودیم .

سپس بحرم حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام مشرّف شده و بعداً با آقای میر عمادی بمنزل آقا سیدکاظم رفتیم و آقا میرزا ابراهیم ایمانی هم آمدند وتا ساعت نه‌بودند و آقا سید کاظم در آن شب وروز خیلی پذیرائی مفصل نموده و خیلی خوش‌گذشت.

سحر بحرم مشرّف شده وصبح آقایان میرعمادی و آقا ملا محمّد کفشدارحضرت عبدالعظیم علیه‌السلام و آقای غمین‌که هردو ازفقراء هستندآمدند و مدتی نشسته بودیم و دو ساعت و نیم بظهر برای زیارت بیرون آمده و آقا سیّد صالح متولّی بُهره را ملاقات نمودیم ، سپس‌بحرم حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام مشرّف شده و اول ظهر درحرم حضرت سید الشهداء علیه‌السلام نماز ظهر و عصر را خوانده و در منزل آقا سیّد کاظم ناهار خوردیم و سه ساعت بعد از ظهر بنجف اشرف حرکت کردیم و ساعت پنج و نیم وارد نجف شده و بمنزل آقا شیخ علی شمسهٔ رفتیم و برای نماز مغرب و عشاء بحرم مطهر مشرّف شدیم .

سحر نیزبرای نماز مشرّف شده و ساعت نه بقنسولخانه رفته ازآقای‌خاموش ملاقات کردیم و ایشان با ما بیرون آمدند و تا موقع حرکت همراه بودند ، بعداً آقای مشیرالسلطنه کارهائی که داشتند انجام داده و پس از صرف ناهار و خواندن نماز در حرم مطهر ساعت دو بعد از ظهر از نجف حرکت کرده و ساعت سه و نیم بعد از ظهر واردکربلا شده سه ربع ساعت‌برای زیارت و تشرّف بحرم مطهرحضرت سید الشهداء علیه‌السلام وحرم حضرت ابی‌الفضل علیه‌السلام توقف نموده و بعداً حرکت‌کردیم و ساعت شش و نیم بعدازظهروارد بغداد شدیم و چون رختخواب ووسائل‌استراحت شب همراه نداشتیم و همهٔ اثاثیه را در منزل‌آقای فرهنگ گذاشته بودیم نتوانستیم بکاظمین که فُندق‌های آن دارای وسائل خواب نیستند برویم و در بغداد به فُندق‌ـ الجمیل که مهمانخانهٔ‌آبرومند خوبی است و در خیابان جسرمود واقع‌است رفتیم .

صبح سه شنبه هشتم ربیع الثانی در عراق و بیست و یکم اسفند ساعت هفت بیرون‌آمده بکاظمین مشرّف شده و پس از زیارت حرم مطهّر و ملاقات آقای حاج

سید حسن فرشچی ببغداد مراجعت نمودیم .

متحف عراقی

ساعت ده بموزهٔ عراقی که در کنار جسر عتیق واقع است رفتیم ، در یکی از اطاقها آثار عهد حجری قدیم و اشیاء سنگی دیده میشد و از جمله ظروف از چهار هزاروپانصد تا سه هزار و پانصد سال پیش ازمیلاد که از تپهٔ کورا نزدیك فاضلیه پیدا شده ونیز ظرفی بود بشکل گیلاس خیلی بلند بقدر ۱/۲۵ متر دارای نقاشیهای مختلف ازدورهٔ حلف که در حدود سه هزار و پانصد سال پیش از میلاد بوده و وجه تسمیه باین اسم آنست که در ابتداء از تل حلف که نزدیك رأس العین میباشد اکتشاف شده است ، چند مجسمهٔ کوچك نیز از خدایان آن دوره دیده میشد .

در اطاق دیگر ظروف سفالی نقاشی شده و ظروف دارای تصویر که از نینوا پیدا شده و از سه هزار و پانصد تا سه هزار و دویست ق . م و اشیاء مسی و نقره و زینت آلات از طلا از سه هزار تا دو هزار ق . م که از تپهٔ کورا پیدا شده و ظروف سنگی دارای تصویرهای مختلف و مجسمه‌های کوچك سنگی از دو هزار و نهصد سال ق . م و ادوات جنگی مسی و خنجر طلا که بیشتر آنها مربوط بسه هزار سال پیش از میلاد میباشد ، دیده میشد .

اطاق دیگر متصل بآن ظروف سنگی و سفالی از اولین قبائلی که در عراق عرب متوطن شده‌اند از پنجهزار تا چهار هزار و پانصد سال پیش از میلاد که ادوار حسونه‌میگویند ویك‌اسکلت بچه نیزمربوط بهمان‌دوره درآنجا بودکه‌استخوانهای او سالم ولی بواسطهٔ از بین رفتن گوشت بدن از هم جدا شده بود و از جمله ادوات و آلات زینت مربوط بهمان دوره و مجسمهٔ گلی کوچك از یك خدا و دو مجسمهٔ کوچك از دو جنین شش ماهه ، از جمله نیز ظروف بزرگی بود مربوط بسه هزار سال ق . م که قربانی خدایان را در آنها میگذاشتند و از معبد کوچکی نزدیك معبد عقیر پیدا شده و هم چنین آلات و ادوات دیگری که از تل عقیر اکتشاف شده و نمونهٔ کوچکی (ماکت) نیز از معبد عقیر و ساختمان آن دیده میشد .

و نیز تابوت زنی بود از زمان پادشاهان سومری در دو هزار و هفتصد سال ق . م و اسکلت زنی بود با زینتهای او ، و ظروفی که برای خوراك او در مسافرت بعالم بالا و ملکوت تهیه دیده و همه را با او در قبر گذاشته بودند ، و نیز ظروف سفالی که برای شراب تهیه دیده بودند و ادوات زینت و چیزهای دیگر از طلا در آنجا بود ، سنگهائی نیز بود که بلغت و خط سومری نوشته شده از سه هزار سال ق . م و هرکدام بنام یکی از خدایان بود ، مجسمه های کوچك مختلف نیز دیده میشد که از قبور آنها پیدا شده و بیشتر آنها مربوط به دو هزار و هشتصد سال ق . م بود .

مختصری هم از آثار قرون اسلامی در آن اطاق دیده میشد از جمله ظروف سفالی از عصور مختلف از قرن سوم تانهم هجری و از جمله صندوق کاشی کوچکی بود که شکسته و نصف کمتر آن باقی مانده و روی آن نقاشی شده و از واسط از قصر حجاج بن یوسف ثقفی پیدا شده بود .

در قسمت دیگر صورت گاوی بود از طلا و زیور آلات زیادی که از قبور پادشاهان پیش پیدا شده و اقسام مختلف زیادی داشت .

دراطاق دیگر ظروف مسی‌مختلف ازعهود اولیه وظروف سفالی‌از دورهٔ‌بابلیان و از جمله ظرف سفالی خیلی بزرگ بود که شکل مار و افعی روی آن دیده میشد که در تلّ اسمر در معبد أفاعی پیدا شده ومربوط بدوره واقوامی است که‌مار وافعی را می‌پرستیدند وآنها را از خدایان میگفتند .

در اطاق دیگر ظروف سفالی اسطوانه‌ای شکل سفیدی که روی آن خطوطی از زمان آشوریان نوشته شده و بسیاری از وقایع مهمهٔ تاریخی را از آنها کشف کرده‌اند و از مهمترین مدارك تاریخ‌محسوب میشوند و نیز مجسمهٔ کوچکی از شیر که روی آن خطوطی نوشته شده بود ومجسمه‌های خیلی کوچك از انسان و حیوان از کلده و آشور که شکل خدایان آن اقوام بوده که در منازل گذاشته یا با خود داشته‌اند و کلاه خود مسی مزین بطلاکه از نینوا پیدا شده و دو مجسمهٔ خدای آب

آشوریان موسوم به اِئا [۱] از قرن هشتم قبل از میلاد و یك گردن بند خیلی بزرگ قیمتی از یك راهبه ازدو هزار سال قبل ازمیلاد مسیح و یك سر از مس که از معبد ایشتار [۲] در نینوا پیدا شده است .

قسمتهای مختلف دیگر نیز دیده میشد ولی‌کلیات آن و قسمتهای مهم همان است‌که مذکور داشتیم . متصل بموزه،کتابخانهٔ ملی است که در حدود سی‌و پنج‌هزار جلد کتاب دارد و دارای کتب خطی قدیمه و قرآنهای خیلی نفیس است که بعضی آنها را دیدیم .

ازآنجا برای صرف ناهار به مطعم العاصمه‌که درکنار جسرمود واقع وخیلی نظیف است رفتیم وازآنجا بمنزل آقای فرهنگ رفته و عصر در خیابان رشیدآقای محمّد تقی معزی اصطهباناتی را که ازبستگان آقای امام جمعهٔ اصطهباناتی و لیسانسیهٔ فلسفه و دبیردبیرستان ایرانی بغداد میباشند ملاقات نمودیم و از مذاکراتشان معلوم بود که جوانی است خوش قریحه و با ذوق و فاضل وتاساعت هشت با ما بودند سپس برای روز بعد خواهش کردند که از مدرسهٔ ایرانی دیدنی نموده و برای ناهار با ایشان باشیم .

صبح زود بکاظمین مشرّف شده و از آنجا بسفارت ایران رفته و از آقای محسن رئیس وزیر مختار ملاقات نموده و نهایت محبت نمودند ، آقای ظهیرالاسلام

---

۱ ــ عدهٔ خدایان کلده و آشور زیاد بوده مهمترین آنها این است : ابتداء دو موجود بود یکی نر موسوم به اپسو دیگری ماده موسوم به تیامت ، از آنها دو خدا موجود شدآنشر (Anshar) وکیشر (Kishar) ازاین دوتا ، سه خدا بوجودآمد بنام آنو (Anou) خدای آسمان آنلیل (Anlil) خدای هوا و زمین اِئا (Ea) خدای اقیانوس نخستین وآنرا تثلیث اعلی گفته‌اند .

۲ ــ ایشتار نام یکی از خدایان تثلیث دوم است باین ترتیب : سین خدای ماه و دو فرزند او شمش خدای آفتاب و ایشتار خدای زهره .

برادر مرحوم امام جمعهٔ طهران و آقای دکتر ابوالقاسم رستگار و آقای میرزاعلی‌اصغرخان تمدن مدیر چاپخانهٔ فردوسی طهران نیزدرآنجا بودند و عزم مصرداشتند و سؤالاتی نمودند و قریب یکساعت در آنجا بودیم .

مدرسهٔ شرافت ایرانی

نیمساعت بظهر از آنجا بیرون آمده و بمدرسهٔ شرافت ایرانی که‌دربغداداست رفته‌وازآقایان صادق نشئت سرپرست وسید عبدالحسین خلخالی‌مدیرمدرسه ملاقات‌نموده وراجع باوضاع مدرسه سؤالاتی نمودم ، این مدرسه دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه است و ابتدائی آن یکصد وهشتاد و پنج نفر و متوسطه در حدود چهل نفر شاگرد دارد .

عدهٔ مدارس‌ایران درعراق عرب پنج است : مدرسهٔ شرافت در بغداد ، اخوت در کاظمین ، حسینی در کربلا ، علوی در نجف و پهلوی در بصره که اطفال ایرانیان در آنجا تحصیل میکنند .

در مدارس اینجا ازکلاس پنجم برنامهٔ ایرانی و عراقی هر دو تدریس میشود یعنی‌علاوه‌بربرنامهٔ معمول‌ایران ادبیات عرب ، تاریخ وجغرافیای‌عرب وعراق‌وزبان انگلیسی تدریس میکنند ودرآخرسال‌تحصیلی علاوه برامتحان داخلی در فرهنگ عراق نیز امتحان میدهند ودوگواهی نامه میگیرند وعدهٔ شاگردان ایرانی درعراق نهصد و پنجاه نفر است .

از آقای نشئت پرسیدم چرا دورهٔ دوم دبیرستان‌تأسیس نمیکنید؟ گفت چون در خود بغداد عدهٔ داوطلب زیاد نیست و مجبوریم ازسایر مدارس که در عراق‌داریم شاگرد بپذیریم و این امر محتاج به مخارج زیاد و شبانه روزی کردن مدرسه است زیرا همهٔ شاگردان نمتیوانند متحمل مخارج تحصیل خود شوند و دربودجهٔ ما هم محلی برای این موضوع نیست .

درآنجاآقای سید حسین حائری قزوینی‌که ازعلمای با ذوق و متجدد وخوش قریحه میباشند نشسته بودند وپس ازمعرفی مذاکرات علمی‌پیش‌آمد ازجمله راجع

به تشکیل مدینهٔ فاضله که مصطلح حکماء است‌مذاکراتی‌شد وایشان تألیفات خودرا ذکر نمودند و قریب سه ربع ساعت مذاکرات علمی و مذهبی طول‌کشید ورویهمرفته از آشنائی با ایشان خوشوقت شدیم و ایشان نیز اظهار محبت نمودند.

آنگاه بکتابخانهٔ مدرسه رفته واز مدیرآن اظهار تشکر و از زحمات ایشان تقدیر نمودیم، این کتابخانه در سال ۱۳۱۷ تأسیس شده و اکنون مطابق دفتر نهصد و پنج جلد کتاب دارد.

آنگاه با آقای معزی برای صرف ناهار به مطعم العاصمه رفته وبعداً باایشان تودیع نموده بمهمانخانه رفتیم و در مهمانخانه نماز خوانده از آنجا بمنزل آقای فرهنگ رفتیم وساعت پنج بعد ازظهر از آنجا بیرون‌آمده بطرف ایستگاه راه‌آهن رفتیم و بلیت درجهٔ دو واگن تعدیل هوا (ارکندیشن) (Air condition)که خیلی آبرومند و مجلل است گرفتیم و ساعت شش و نیم بعد از ظهر حرکت کرده و از محطه‌های زیر در شب گذشتیم.

بسوی بصره

محطة الدر، حرّ رجب، محمودیه، اسکندریه، مسیّب، سدّه، حلّه، هاشمیّه، دیوانیّه، حمزه، بطحه، سماوه و نصریه.

ساعت هفت صبح بمحطة القیط، ساعت هفت و سی و پنجدقیقه الغنشیه‌بعد. الطاوی، ساعت‌هشت ونیم‌الطوبه وساعت نه وسی وپنج دقیقه وارد معقل‌که ایستگاه طرف بصره و از بغداد تا آنجا ۳۵۸ میل است شدیم و از آنجا با اتومبیل بطرف عشار رفته و اثاثیهٔ خود را در مهمانخانه گذاشته برای گردش بطرف بصره و عشار رفتیم.

طول شهر بصره ۴۷ درجه و پنجاه دقیقه و ۴ ثانیه وعرض‌آن ۳۰ درجه و۳۱ دقیقه و ۵۴ ثانیه و انحراف قبله از جنوب بمغرب ۴۰ درجه و ۶ دقیقه و ۴۶ ثانیه است و اختلاف طول آن با طهران سه درجه و ۳۹ دقیقه و ۲ ثانیه و ظهر حقیقی

آن تقریباً ۱۴ دقیقه پس از طهران است .

شهر بصره از مهمترین شهرهای تاریخی اسلامی محسوب و جنگ معروف جمل که در زمان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بوده در نزدیك همین شهر واقع شده و این شهر مرکز مخالفین علی علیه‌السلام که رؤسای آنها ام المؤمنین عایشه و طلحه وزبیر بودند بوده ، و زبیر در بین جنگ پشیمان شده خارج شد ودر همان نزدیکی توسط آسیابانی کشته شد و در نزدیك بصره فعلاً آبادئی است که قریب ربع ساعت تابصره با اتومبیل فاصله داردکه قبرزبیر و حسن بصری وابن سیرین معبّر معروف درآنجا است و سابقاً جزء شهر بوده و اکنون درخارج شهر واقع شده است .

در بین راه هم مسجدیست بنام مسجد علی که در زمان حضرت امیر علیه‌السلام در وسط شهر بوده و حضرت درآنجا خطبه‌های غرّا وبیانات تاریخی فرموده وازجمله صدماتیرا که بعدها برای بصره واقع شد قبلاً بیان فرموده و شرح آن مفصل در نهج البلاغه مذکور است .

سپس قدری در عشار گردش کردیم و این دو شهر بیکدیگر متصل بلکه یك شهر محسوب و قسمت عشار جدیدتر است .

صبّی‌ها یا صابئی [1]

بی مناسبت نیست در اینجا متذکر شوم در بصره و خرمشهر و آبادان جمعی هستند بنام صبّی که حکم متصوفهٔ یهودرا دارند و بیشتر آنها شغل زرگری دارند و نگارنده در این سفر چند نفری از آنها را ملاقات نموده و مذاکراتی کرده‌ام و در سفری هم که در فروردین یکهزارو سیصد وبیست خورشیدی بآبادان وخرمشهر نمودم با بزرگ آنها در خرمشهر ملاقات و مذاکراتی نمودم لذا مناسب دیدم که در اینجا شرحی از عقائد آنها را اجمالاً بنویسم .

کلمهٔ صبّی بطوریکه بزرگان خودشان و بسیاری از دانشمندان میگویند مخفف صابئی استکه از صبأ بهمزه مشتق میباشد که بمعنی میل کردن است وچون

---

۱ ـ بتقدیم باء بر همزه .

این دسته بعقیدهٔ صاحبان ملل و نحل ازدیانت یهود و نصاری عدول کرده و بپرستیدن فرشتگان پرداختند از اینرو بدین نام نامیده شدند.

ایندسته رادرسابق حرّانی وحرّانی هم میگفتند که منسوب بحرّان است وحرّان شهری است در جزیره‌ای از توابع شام و ایندسته بطوریکه در لغت نامهٔ دهخدا در ذکر کلمهٔ حرّانیان از ابن ندیم نقل شده درزمان مأمون نیز وجود داشته و موقعی که مأمون برای جنگ روم از آنجا عبور کرد جماعتی از حرّانیان نیز در میان مردم از او پیشواز نموده و آنها قباهای بلند و موی دراز داشتند از مذهب آنها پرسید که از اهل کتابند یا نه؟ گفتند نه گفت پس شما مشرکید تا مراجعت من اگر از شرك برنگشتید شما را خواهم کشت بعداً عده‌ای از ناچاری اسلام آورده و جمعی هم بدیانت مسیح گرویدند جمعی از آنها طبق اظهار فقیهی از حرّان که بآنها پیشنهاد کرد شما بمأمون بگوئید ما صابئین هستیم که نام ما درقرآن ذکرشده تا ازقتل نجات یابید همان نام رابخود گرفتند، بعداً ذکر میکند که آنها پیغمبرخود رابوذاسب[1] میدانند که در هند ظهور کرد و برخی میگویند که هرمس بوده است. سپس میگویند که صابئیان حقیقی فرقه‌ای ازنصاری وباقی مانده‌های سمینان[2] در هند ودر چین هستند و در مجمع البیان از سدّی که یکی از مفسرین قرآن است بنام اسماعیل بن عبدالرحمن از اصحاب حضرت سجاد وباقرین علیهما السلام نقل کرده که صابئون یك دسته ازاهل کتاب هستندکه زبور را میخوانند و خلیل گفته دین آنها شبیه بدین نصاری است و قبلهٔ آنها طرف جنوب است و گمان میکنند بر دین نوح هستند و در تفسیر جواهر تألیف طنطاوی مصری مینویسد صابئین پرستندگان ملائکه و کواکب و بتها هستندکه بت‌ها جای ستاره‌ها وستاره‌هامانند اجسام برای ملائکه میباشند و ملائکه شفعاء نزد خدایند.

و در قاموس ذکر شده که این ها گمان کنند پیرو دیانت نوح میباشند و در

---

۱ ـ بوذاسب معرب بودا است.

۲ ـ باسین و میم و نون.

صحاح میگوید صابئون یکدسته از اهل کتاب میباشند و بعضی گفته‌اند این دسته پیرو صاب بن ادریس میباشند ازینرو صابی نامیده شدند و بعضی آنها را تابع صاب بن شیث گفته‌اند و گروهی ذکر کرده‌اندکه ایندسته ستاره پرست میباشند وخودشان معتقدندکه چون‌ازقیودمادیّت وتعلق بدنیا دوری نموده وبحقیقت متوجه‌گردیده‌اند ازینرو بدین نام نامیده شده‌اند ولی بعقیدهٔ دانشمندان[1] کنونی کلمهٔ صبّی در اصل صابی بوده و این کلمه از زبان کلدانی‌گرفته شده وعربی نیست و این کلمه درلغت کلدانی که از ریشهٔ زبان آرامی است[2] و بلغت سریانی نزدیك میباشد بمعنای شست و شو دهنده میباشد چنانکه عملاً محقق شده که ایندسته همواره در کنار نهرها و آب جاری جای دارند و در شست و شوی با آب خیلی جدیت و مراقبت دارند و ازینرو ایندسته را بعض عربها مغتسله هم‌میگویند که همان ترجمهٔ کلمهٔ صابی کلدانی است وایندسته درابتداء از میان کلده پیدا شده و در حدود متصرفات آنان زندگی میکردند .

بهرحال درقرآن مجید هم نام‌آنها ذکر شده چنانکه درسورهٔ بقره‌میفرماید:

ان الذین آمنوا و الذین هادوا والنصاری والصابئین من‌آمن بالله والیوم الاخر وعمل صالحاً فلهم‌اجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون

---

۱ ــ رجوع شود بمقدمهٔ ترجمه‌کتاب‌آثارالباقیه ابوریحان بیرونی بقلم اکبرداناسرشت مشهور بصیرفی چاپ طهران شرکت طبع کتاب ۱۳۲۱ .

۲ ــ دانشمندان لغات و پیدایش آنها لغات را در مرحلهٔ نخستین دو قسمت نموده و مرتقیه‌و غیرمرتقیه گفته‌اند لغات مرتقیه دو قسمند متصرفه وغیرمتصرفه ، لغات متصرفه عبارتند از لغات آریائی و سامی ، لغات آریائی دوقسمند شمالی و جنوبی و لغات سامی عبارتند از عربی و عبری و آرامی ، و لغت‌کلدانی و سریانی از آرامی منشعب شده است و هرکدام از آریائی و سامی و غیر آنها هم دارای لغات مختلفهٔ‌زیادی هستند وبطورکلی تمام لغات‌کنونی دنیا را شامل میشوند .

و در سورهٔ مائده نیز نزدیك بهمین آیه مذکور است .

نگارنده در یکی از سفرهای خود دراهواز ازشیخ عبداله معتوق که پیشوای تمام این‌طایفه میباشد و درحدود هشتادسال‌داشت‌ملاقات نمودم‌ووضعیت مادّی ایشان خیلی ساده و بی آلایش واز تجملات صوری بکلی بی‌بهره بود ، موقع ورود نهایت محبت و مهربانی با ما نمود .

نگارنده از مسلك این طایفه وتاریخ پیدایش آنها سؤال نمودم ؟ شرح مفصلی در جواب گفته و اظهار کردند که این عقیده مطابق روایاتی است که در کتب ما رسیده واکنون نیز ضبط می‌باشد ، خلاصهٔ اظهارات ایشان این است :

مطابق روایاتی که در مذهب ما رسیده عمر دورهٔ بشر از پیدایش‌آدم تا زمان انقراض نسل او چهار صد و هشتاد هزار سال است که بادوار مختلف تقسیم شده در هر دوره یکی از شرائع حقه حکمفرما بوده ، و در اول از آدم ابوالبشر شروع و کتاب و شریعت او جاری بود تا دویست و پانزده هزار سال ، سپس طاعونی ظاهرشد و تمام افراد بشر بر اثراین بلا از بین رفتند و فقط دو نفر زن ومرد بنام رام و رود باقی ماندند و نسل آنها بعداً متزاید شد و دورهٔ آنها صد و پنجاه هزار سال طول کشید ، پس ازآن آتشی آمد و همه افراد سوختند و دو نفر بنام شربی و شرهبیل ماندند و دورهٔ آنها صد هزار سال طول کشید و بعداً طوفان شد و همهٔ عالم را آب فرا گرفت و مردم غرق شدند و نوح و زن او باقی ماندند و از نوح سه پسر سام و حام و یافث متولد شدند و تا زمان اوراشلم[1] (موسی) شش هزار سال طول کشید .

بعداً بین موسی‌که از اولاد سام نبود وصبّی‌هاکه اولاد سام و تابع شریعت‌آدم و بعداً شریعت نوح بودند جنگ شد و چون موسی از طرف خداوند مأمور بودلذا به صبّیان امر شد که جنگ نکنند و فرار کنند و خداوند آنها را که دارای شصت

---

۱ ــ این‌کلمه در لغت عبری بمعنی نهر یا میراث سلامتی است ولی اصطلاح بالاهمان است که شیخ عبدالله اظهار میداشتند .

هزار خانه بودند و رئیس آنها اردوان ملکا نام داشت با قدرت کاملهٔ خود بین‌دوکوه از انظار مخفی کرد ولی برادر اردوان ملکا فرخ ملکا امر خدا را اطاعت نکرد و با موسی مخالفت کرد ازینرو فرعون شد و از بین رفت .

تا آنکه یحیی که نام اصلی او یوحانا بود ظهور کرد و مردم را بدین صبّی دعوت نمود و بسیصد نفر تعمید داد ولی یهود با او مخالفت کرده و تمام آنها را از بین بردند وپنجاه سال‌صبّی نبودسپس خداوندامر کردکه شصت خانه ازصبّی‌هائیکه در بین دو کوه از اولاد اردوان ملکا بودند به بین‌النهرین آمدند و در آنجا سکونت گزیدند و بعبادت خدا وپیروی اوامر یحیی‌تعمید دهنده اشتغال ورزیدند وصبّی‌های امروز همه از اولاد آن عده میباشند .

راجع بسمت خود ایشان پرسیدم؟ گفتند فعلاً تمام صبّی‌ها باید ازمن پیروی نموده وکتب وامانات بزرگان‌این سلسله بمن رسیده وکسانیکه مأمور تربیت وتبلیغ میباشند از طرف من تعیین میشوند .

طرز ورود باین‌دسته را پرسیدم؟ گفتند در اول وهله باید در آب جاری غسل کرد وسپس دستورات دینی داده میشود .

و چون صاحب دفتر ازدواج بودند از طرز ازدواج در آن طائفه پرسیدم ، گفتند باید یکنفرروحانی‌که‌آنرا گنزوراء مینامند با یکنفردیگرکه شاگرد وتلمیذ اومیباشد انجام مراسم نمایند و باید سه نفر حاضر باشند ، ابتداء آن سه نفر درآب جاری میروند بعدلباس سفید می‌پوشند وعبادت و نماز میکنند آنگاه زنرا میآورند و لباس سفید و عبامیپوشانند ، تلمیذ از او سؤال میکنند که آیا راضی بازدواج است یا نه ؟ و پس از آنکه قبول کرد او را باآب جاری و کتاب خودشان و نان بزبان سریانی که زبان خودآنها است قسم میدهد که بشوهر خیانت نکند و پس از آنکه سوگند یاد کرد در پشت سر تلمیذ در آب جاری میرود پس از آنکه بیرون آمد تلمیذ دعاهائی میخواند و او را بمنزل میفرستد ، سپس همین دستور نسبت بمرد

مجری میگردد ، آنگاه خانه‌ای از نی می‌بندند و دورش را از ابریشم میسازند ، سپس یکی از آن سه نفر میرود و مجدداً زن را سوگند میدهد و انگشتر سرخ در دست راست و سبز در دست چپ او میکنند و برمیگردد قضیه را خبر میدهد ، سپس یکنفر وکیل با لباس سفید از مرد وکالت میگیرد آنگاه خود گنزوراء ابتداء مرد و سپس زن را نصیحت میکند و بعداً عقد ازدواج را بین آنها اعلام میکند .

مطالب دیگر نیزدرنظر داشتم که مذاکره نمایم‌ولی‌چون جلسه بطول‌انجامیده بود و وقت اقتضاء نداشت از سایر سؤالات صرف نظر نمودم .

و در خرمشهر نیز شیخ معتوق نامی است که قرب هشتاد سال دارد و نگارنده درین سفر با ایشان ملاقات نمودم و با چند نفر دیگر از آنها سؤالات و مذاکراتی نموده و همانطور که ذکر شد اینها خود راپیرو یحیی‌بن‌زکریا علیه‌السلام میدانند وروش آنها بروش تصوف شبیه است و میتوان آنها را متصوفهٔ یهود نامید ولی عقائد وآداب مذهبی آنان با دیانت موسی فرق دارد .

راجع بطرز ورود بطریقهٔ ایشان ازشیخ معتوق پرسیدم ؟ گفت طالب باید در آب جاری تعمید داده شود و سپس از طرف بزرگ و راهنما دستوراتی بطالب داده میشود ازجمله دستوری، استکه نباید بر زبان راند و روی صفحهٔ کاغذ نوشته میشود و طالب باید آنرا در قلب خود عملی نماید و مشغول باشد و بدیگری نگوید ، و اینطور درك کردم که این همان ذکر قلبی است که عرفای اسلام معمول دارند .

از مراتب بزرگانشان پرسیدم ؟ گفت دو مرتبه برای بزرگان هست در اول درجه او را سید میگویند و درجهٔ دوم را عالم نامند .

کسی که مقرر باشد بیکی از این دو مقام برسد باید متحمل ریاضتهائی شود از جمله هفت شبانه روز نخوابد وحیوانی نخورد وهمواره نزد عالم مشغول خواندن و یاد گرفتن احکام الهی وتکمیل نفس خود باشد وبجزئیات آداب مذهبی عمل‌کند.

کتاب الهی آنها بطوریکه مدعی میباشند همان کتاب آدم است و میگویند خداوند بوسیلهٔ نوشتن روی صفحات وایجاد خطوط بر صفحه با یحیی تکلم نمود و

راهنمای آنها در همه حال یحیی علیه‌السلام پیغمبر است .

طهارت بعقیدهٔ آنها فقط توسط آب است و آن یا وضو است یا غسل ولی تیمم جائز نیست و غسل هم باید در آب جاری باشد نه راکد و معتقدند که برای تصحیح غسل هرجا آب جاری نباشد قابل زندگی نیست .

نماز آنها ظهر و عصر و شب است صبح هم بخوانند بهتر است و نماز عبارت از بندگی و نیازمندی و توجه‌کردن بحق است طبق دستوراتی که داده‌اند ولی سجده ندارد و قبلهٔ آنها ستارهٔ جدّی است .

روزه مثل اسلام از اول ماه مبارك ولی تا ده روز است و زنها هنگام حیض هفت روز متوالی معافند .

حج زیارت قبر حضرت یحیی علیه‌السلام است ولی رفتن مکه و زیارت قبور پیغمبران عموماً خوب و پسندیده است چون همه مقربان درگاه حق بوده‌اند .

تمام ادیان رسمی حقهٔ امروز را محترم میشمارند لکن مطابق **لکم دینکم ولی دین** میگویند احترام یك دین ملازمه باگرویدن بآن ندارد بلکه متدیّنین درصورتیکه باحکام دیانت خود عمل کنند و بدانها پشت پا نزنند قابل تمجید میباشند .

برای خمس وزکوة درهر ۴ ماه یکدفعه هرکس باندازهٔ وسع خود از پنجریال به بالا بشیخ میدهد و این وجه مخصوص خود شیخ است ،

تجمل و لباس فاخر پوشیدن در میان آنها معمول نیست وکم کردن موی صورت حرام است ، وظائف عالم و سید از دیگران زیادتر و باید همیشه لباس سفید بپوشد و پابرهنه باشد .

حد تکلیف برای هفت سالگی و موقع ازدواج پانزده سالگی است وتکلیف دختر موقعی است که دارای فهم و شعورشود و بتواند عمل باحکام نماید .

نماز جماعت و نماز آیات و عید و میّت در میان آنها نیز معمول است ولی نه مطابق دستور اسلام بلکه ترتیبات دیگری دارد .

ریاضات و سحر و جادو و سعودت یا نحوست بعض ساعات یا ایام صحیح است

استعمال مسکرات و قمار و لواط وزنا حرام است ، دزدی نیز حرام و کیفرآن حبس است ، خوردن گوشت گوسفند و پرندگان روا ولی گوسفند باید توسط سیّد و عالم کشته شود و خصیه و ذکر گوسفند حرام است .

گرفتن تا چهار زن جائز است و هرگاه زن بمیرد ممکن است عوض آنرا بگیرد ولی طلاق سابقاً در میان آنها معمول نبوده لیکن بطوریکه گفتند اخیراً معمول شده است .

ارث زن بفرزند و در صورت نداشتن باقرباء و در صورت مردن فرزند بشوهر میرسد .

درهرسالی سه عید دارند که تقریباً هرچهار ماه یکدفعه از اول سال خورشیدی شروع میشود و اولین عید همان روز اول سال است که عید کبیر گویند و پنجروز میباشد و تا چهارده روز ترك کارمیکنند و پس از سه ماه و هیجده روز عید دیگری است که عید صغیر گویند ، یك عید هم در نیمهٔ آذر دارند .

روح انسان مجرّد و از عالم فوق طبیعت است و پس از مرگ بر اثر خوبی یا بدی اعمال آزاد یا مقید و راحت یا معذب است و آنچه در دنیا بجای آرد پس از مرگ در او اثر دارد .

در موقع مردن باید محتضر را پیش از مرگ که هنوز نیمه جانی دارد غسل داد و پس از شستن صبر کرد اگر مُرد فوراً نماز خواند و کفن و دفن نموده او را روی به جُدّی بخوابانند .

این مختصری بود ازاحکام مذهب آنان که در ملاقات بارئیس آنها درخرمشهر سؤال نمودم و بعضی از آنها گوئیا بواسطهٔ نزدیك بودن با مسلمین از آنها اخذ شده است ، وضعیت منزل و زندگانی شیخ نیز خیلی ساده و مختصر و بی آلایش بود.

* * *

بسوی ایران

حرکت از بصره

پس از گردش در بصره و عشار ساعت سه و نیم بعدازظهر از روی آب بطرف خرمشهر حرکت کردیم و ساعت شش بعد از ظهر بساعت ایران که مطابق شش و نیم بساعت عراق است روز چهارشنبه هشتم ربیع الثانی بافق ایران و نهم بافق عراق مطابق بیست و دوم اسفند وارد خرمشهر شدیم و بمنزل آقا سید هاشم اصفهانی که پدرش آقا سید مهدی از فقرای خیلی با محبت در اصفهان و قدیمترین فقراء است و در حدود ۹۰ سال دارد وارد شدیم.

آقا سید هاشم در حدود شصت سال دارد و در خرمشهر بتجارت و دلاّلی اشتغال دارد و شخص نیکی است ولی‌درویش نیست ونهایت محبت نسبت بما نمودند و پذیرائی گرم و مفصل کردند.

صبح برای ملاقات آقای متین فرماندارخرمشهرکه از مردان نیك وازفقرای نعمت اللّهی میباشند رفتیم و نهایت محبت و ملاطفت نمودند و خواهش کردندکه شب برای صرف شام بمنزل ایشان برویم، سپس از آنجا بیرون آمده قدری درشهر و باغستانهای آنجا که غالباً نخلستان است‌گردش نموده و ظهر بمنزل آقای هاشمی مراجعت کردیم.

آبادان

بعدازظهر بقصد گردش بآبادان رفتیم، آبادان محل‌تصفیهٔ نفت جنوب است و شرکت نفت انگلیس و ایران در آنجا ساختمانهای زیاد نموده و تأسیسات خیلی مفصلی دارد، نگارنده در فروردین‌سال یکهزار و سیصد و بیست آنجا را مفصلاً گردش کرده و کارخانجات را دیده بودم

ازینرو در این سفر که عجله در حرکت هم‌داشتیم از دیدن کارخانجات آنجاصرفنظر کردیم .

شرکت نفت جنوب

دراینجا بی‌مناسبت نیست که بطور اختصار تاریخ این‌شرکت را که امروز یکی از مهمترین نفتهای دنیا را در دست دارد ذکر کنیم .

مهمترین معادن ایران معادن نفت است که در قسمتهای شمالی و جنوبی زیاد است و از آثار معرفة الارضی استنباط شده که در قسمتهای شمالی نیز مخازن گرانبهائی از نفت موجود است ولی هنوز استخراج نشده و در قسمت جنوب هم نفتهای زیادی است که سالهاست مشغول بهره برداری از آن میباشند و رشتهٔ آن از معادن نفت موصل شروع و بخلیج فارس می‌پیوندد .

امتیاز نفت جنوب درسال یکهزار وهشتصد وهشتادو نه میلادی مطابق یکهزار و سیصد و شش هجری قمری شصت ساله ببانك شاهی داده شد ولی چون بانك در موقع معین‌باستخراج نپرداخت امتیاز آن لغو شد وچندی بعد یکنفر ایرانی‌موسوم به کتابچی‌خان امتیاز استخراج آنرا گرفت و بیکنفر ملیونر استرالیائی موسوم‌به ویلیام ناکس دارسی[1] در ربیع الاول سال یکهزار و سیصد و نوزده قمری (۱۹۰۱ میلادی) داد واو امتیاز نامه رارسمی نموده و بیکی از شرکتهای انگلیسی که‌بعدها در لندن بشرکت نفت انگلیس و ایران تبدیل شد انتقال داد و این شرکت دارای امتیاز استخراج نفت تمام ایران بجز ایالتهای شمالی بود و مدت امتیاز شصت ساله بود و بموجب قراردادی‌که منعقد شد وشرکت مکلف‌بودپس‌ازتأسیس‌رسمی‌آن مبلغ بیست‌هزازلیرهٔ انگلیسی نقدو بیست‌هزارلیره‌نیزسهم بدولت‌ایران بدهد وهمه‌ساله‌نیز شانزده درصد از منافع خالص را بدولت ایران بپردازد و دارسی پس ازاین قرارداد مشغول کار و حفّاری شده و ثروت خود را در آنراه خرج کرد بعداً با چند نفر از

---

۱ ــ دارسی در سال ۱۸۴۸ میلادی متولد شد و از تبعهٔ انگلستان بود درهفده سالگی به تبعیت پدر و همراهی تمام خانواده باسترالیا مهاجرت کرد .

صرافان انگلیسی شرکت نمود ومبالغ هنگفتی از سرمایهٔ آنها راخرج نمودبطوریکه آنها نیز مأیوس شده و پس از چندی از دادن پول باو خودداری نمودند ولی درسال ۱۹۰۸ پس از چندی که مشغول حفّاری بودند در عمق ۳۶۰ متری زمین نفت ظاهر شد و فوران کرد و درآوریل ۱۹۰۹ شرکت محدود نفت انگلیس و ایران با سرمایهٔ دو ملیون لیرهٔ انگلیسی تأسیس شد.

در سال یکهزار و نهصد و سی و سه میلادی مطابق یکهزار و سیصد و یازده خورشیدی دولت ایران بنام اینکه شرکت اجحافاتی نسبت بحقوق ایران نموده امتیاز آنرا لغو نمود و پس از یك سلسله مناقشات موضوع به مجمع اتفاق ملل رجوع شد و بالاخره قرار شد که طرفین اختلافات را در طهران دوستانه حل کنند و در نتیجه در شرائط آن تجدید نظر شده و از حوزهٔ امتیازی شرکت مقدار زیادی کاسته شد و در ولایات جنوبی و جنوب غربی حق استخراج داده شد مشروط بآنکه در پایان سال یکهزار و نهصد و سی و هشت میلادی آنچه برای استخراج و امتیاز آن لازم دارد معین نموده واز بقیهٔ اراضی چشم بپوشد، ومقداری که معین میکند از صدهزار میل مربع که ربع حوزهٔ امتیاز دارسی است تجاوز نکند و شرکت در برابر هر تن نفت با فروع آن که در ایران بفروشد یا خارج کند چهار شلینگ طلا حق امتیاز بدولت ایران بدهد، و خمس منافع خالص شرکت (صدی بیست) که بصاحبان سهام عادی تقسیم میشود بدولت ایران بپردازد، ومبلغی که از این بابت در هر سال بدولت میرسد نباید کمتر از هفتصد و پنجاه هزار لیره باشد و از ذخیرهٔ عمومی نیز اگر خواست بصاحبان سهام عادی تقسیم کند خمس آنرا باید بدولت بدهد و در انقضای امتیاز یا براثر فسخ، خمس ذخیرهٔ شرکت متعلق بدولت ایران خواهد بود و اموال شرکت نیز در موقع انقضاء متعلق بدولت ایران خواهد بود، ودر ده سال آخر حق فروش یا خارج کردن آنها را ندارد و در مقابل معاف بودن شرکت از مالیاتها در پانزده سال اول برای هر تنی تا شش ملیون تن سه ربع شلینگ که نه پنس است و زیادتر از آن هر تنی نیم شلینگ بپردازد و در پانزده سال دوم در کمتر از شش

ملیون تن هرتنی یك شلینك ودرزیادتراز آن نه پنس بپردازد ولی مبلغی که از این بابت داده میشود در پانزده سال اول نباید کمتر از دویست و بیست و پنجهزار لیره و در پانزده سال دوم کمتر از سیصد هزار لیره باشد ، پس از سی سال طرفین ترتیب تازه خواهند داد و در مقابل مدت امتیاز بشصت سال تمدید گردید .

ولی این قرار داد هم بنظر میرسد که غیر عادلانه باشد و اگر دولت ایران بخواهد از حق خود دفاع کند باید این قرار داد را تغییر دهد [1] .

مهمترین مراکز استخراج نفت این شرکت میدان نفتون [2] و مسجد سلیمان و آغا جاری است که پس از استخراج لوله کشیده شده قسمتی از آن در آبادان تصفیه میشود و قسمت مهمی تصفیه نشده بانگلستان و استرالیا و هندوستان برای تصفیه حمل میشود و بطوریکه میگویند پالایشگاه آبادان کارخانهٔ نسبتاً کوچکی است و قسمت مهم آن در خارج تصفیه میشود .

میدان هفت کل نیز که در نه فرسخی مسجد سلیمان واقع شده یکی دیگر از مراکز استخراج نفت جنوب میباشد که در یکهزار وسیصد ونه خورشیدی شروع باستخراج آن شده است و پس از قرار اخیر در میدان نفت شاه نزدیك مرز ایران و عراق نیز شروع باستخراج شده وپالایشگاهی درکنار رود قره سو نزدیك کرمانشاه تهیه دیده‌اند .

---

۱ ــ بعداً دولت ایران بر شرکت نفت اعتراضاتی نموده و مذاکراتی برای تغییرمواد بنفع ایران بین طرفین بعمل آمد و بعداً تغییرات زیادی داده شد و نفت بخود ایران برگشت و شرکت ملی شد و خدمات زیادی دراین باره بنفع ایران انجام یافت که شرح آن کتابهای جداگانه میخواهد .

۲ ــ اخیراً اکتشافات زیادی در داخله برای نفت شده و حدود عملیات شرکت نفت و استخراج ودر آمد آن خیلی توسعه یافته است .

ارتباط مقطوع است

موقعیکه درخرمشهر بودیم خواستیم تلگرافاتی بخراسان و طهران بکنیم متأسفانه گفتند سیم نداریم و ارتباط با طهران قطع شده و حتی آقای فرماندار هم با تلگرافخانه مذاکره نمودند همین جواب را دادند لذا ایشان تلفونی با اهواز گفتگو کردند که از آنجا تلگراف شود ولی از آنجا هم همین جواب را دادند.

سپس باآقای سازگار رئیس راه‌آهن اهواز تلفون نمودندکه توسط کابل‌تلفون راه آهن که کاربر است و مستقیماً از اهواز با طهران سخن میگوید و در زمان جنگ توسط امریکائیها دائر شده و بعداً تحویل کارمندان دولت ایران داده شده بود تلفونی با طهران سخن گوئیم معلوم شدآن تلفون نیز مرتب نیست و درآنموقع کار نمیکرد.

این امر موجب تأسف شد[1] که وضعیت ایران اینطور بی‌ترتیب است که در یکی از مراکز و استانهای مهم آنجا وضعیت تلگراف و تلفون باین ترتیب باشد و حتی ما نتوانیم از آنچه دیگران برای ما مرتب نموده‌اند استفاده کنیم و آنرا حفظ نمائیم!

آقای فرماندار تلفن کردند که بلیت راه آهن از اهواز برای ما تهیه کنند آقای سازگار جواب دادند که اتفاقاً راه‌آهن هم بواسطهٔ بارندگی زیاد از دیروزبین اندیمشك و اهواز قسمتی را آب برده و راه آهن از اندیمشك حرکت میکنند لذا از اهواز نمیتوانند با راه آهن بروند مگر آنکه باندیمشك بروند و از آنجا با راه آهن حرکت کنند.

لذا ما ظهر روز شنبه بیست و پنجم اسفند یازدهم ربیع الثانی اتومبیل تهیه نموده از خرمشهر باهواز حرکت کردیم موقعیکه وارد اهواز شدیم مستقیماً باداره

---

۱ ـ ولی بحمدالله این اشکالات و نابسامانیها اخیراً مرتفع شده و وضع تلفن ایران خیلی مرتب گردیده وشهرهای ایران غالباً توسط ماکروویو با همدیگر ارتباط دارند و درین قسمت نیز مانند سایر اموربیشرفتهای بسیاری نصیب ایران گردیده است.

راه‌آهن رفته و با آقای سازگار ملاقات نموده و تحقیقاتی کردیم معلوم شد که جادهٔ اتومبیل تیز بواسطهٔ بارندگی در بین اهواز و اندیمشك خراب شده و آب برده است و فعلاً بهیچوجه بین اهواز و طهران ارتباط نیست، تلگراف و تلفون مقطوع، راه آهن و اتومبیل خراب است! در اینجا فرق بین ایران و چند کشوری را که گردش کرده بودم ملتفت شده و وضعیت اسف آور ایران موجب تأثر گردید و آن شب مجبوراً در اهواز توقف کرده و جمعی از آقایان رفقا که در اهواز بودند مانند آقای برزین رئیس پیشه و هنر و آقای درویش شهردار و آقای لقمانی و چند نفر دیگر برای ملاقات آمدند.

روز بعد چند نفر از دوستان را در مهمانخانه‌ای که ما وارد شده بودیم دیدیم معلوم شد همان ساعت از طهران وارد شده و گفتند قریب یك کیلومتر راه بین اندیمشك و اهواز را آب برده و مسافرین از دو طرف اتومبیل تا لب آب کرایه کرده و در لب آب پیاده شده و یکی دو کلك[1] از اعراب هست که بعضی روی آن از آب میگذرند و با اتومبیلهائی که در آنطرف هست حرکت میکنند و چون خیلی کند حرکت میکند و از طرفی مسافرین از دو طرف خیلی زیادند بیشتر مجبورند که پارا برهنه نموده و از روی آب و گل بزحمت زیاد عبور کنند و پاها هم تا کمر بگل فرو میرود و همهٔ مسافرین از نمایندهٔ مجلس و وزیر تا اشخاص طبقهٔ پائین بیکی از این دو قسم باید بگذرند و راه دیگری نیست، ما نیز تصمیم گرفتیم که حرکت کنیم چون جمع زیادی در همان روز پیش از ما بهمان ترتیب حرکت کرده و ما هم پس از صرف ناهار اتومبیل تهیه دیده حرکت کردیم و در لب آب با همان وضع از آب گذشته و اثاثیهٔ خود را توسط عربهائی که در آنجا حمالی میکنند بآنطرف حمل کردیم، سپس از آنجا اتومبیل دیگری سوار شده و ساعت پنج بعد از ظهر وارد اندیمشك شدیم.

---

۱ ـ کلك بفتح اول و دوم عبارت از مشك و پوستهائی است که پرباد نموده و آنها را با چوب و ریسمان می‌بندند و روی آن از چوب مسطح شده که روی آن می‌نشینند و از آب می‌گذرند.

این شهرخیلی کثیف است و مهمانخانهٔ صحیحی ندارد فقط چند جای خیلی کثیف دارد که وسائل استراحت اصلاً در آنها نیست و اتفاقاً همانها نیز پر از مسافر بود و بهیچوجه جا نبود و ما چند جای دیگر هم در نظر گرفتیم ولی خوب نبود در خیابان متحیر بودیم که شب چه بکنیم ! در این بین یکنفر آمده و پس‌از ادای سلام اظهار محبت و مهربانی کرده بچند نفر حمال دستور داد که اثاثیهٔ ما را بمنزل او ببرند ماهم از ناچاری قبول‌کرده وازنام ایشان پرسیدیم ؟ معلوم شدآقای محمود راسخی است‌که از آقایان دوستان میباشد وبارها در طهران درهشت نه سال قبل ملاقات نموده و چندی بود که در آنجا توقف داشت ما شب را در منزل ایشان بخوشی‌گذرانیده وصبح روز بعد بلیت خطآهن‌گرفته نیمساعت بظهرحرکت‌کردیم.

در یکی از ایستگاههای موسوم به چم سنگر معلوم شد یك واگن باری در جلو از خط خارج شده و میخواهند او را وارد خط کنند لذا خط آهن قریب سه ساعت در آنجا توقف‌کرده و صبح روز سه شنبه چهاردهم ربیع الثانی ۱۳۶۵ مطابق بیست وهشتم اسفند ماه سال ۱۳۲۴ ساعت ده (دوساعت دیرترازموعدمقرر) بسلامتی وارد طهران شدیم و مسافرت خارج پایان پذیرفت .

خداوند را شاکرم‌که توفیق زیارات را بما عنایت فرمود و این سفررا بخوبی و خوشی و با موفقیت انجام دادیم . و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .

سلطان حسین تابندهٔ گنابادی

﴿ پایان ﴾

در تابستان سال ۱۳۳۱ شمسی و ۱۳۷۱ قمری که توفیق و سعادت شرفیابی و آستانه بوسی حضرت ولایت پناهی مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن (صالحعلیشاه) قدّس سرّه العزیزدردارالارشاد بیدخت عنایت شد بامرملجأالسالکین وملاذالعارفین سیّاح دیار معارف و سبّاح بحار لطائف جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضا علیشاه) ارواحنا فداه باستنساخ و تنظیم یادداشتهای مسافرت بممالك عربی اسلامی ایشان که در سال ۱۳۶۵ قمری مطابق ۱۳۲۵ شمسی فرموده بودند مفتخر و مباهی گردید و یك نسخه جهت خود آنحضرت و یك نسخه برای خود استنساخ نمود و همواره بخاطر میگذشت و آرزو میداشت که بچاپ رسیده و همگان ازآن مستفید و بهره‌مندگردند ولی‌گرفتاریهای خود آن بزرگوار مخصوصاً فاجعهٔ عظمی و داهیهٔ کبری رحلت حضرت آقای صالحعلیشاه رحمة الله علیه و کسالتها و بستری شدن متعدد این ضعیف دربیمارستانهای داخل و خارج و اشتغال بچاپ کتب ازقبیل تفسیر منیر بیان السعادة تألیف مرحوم آقای سلطانعلیشاه شهید نوّر الله مرقده و حدائق السیاحهٔ مرحوم آقای شیروانی طاب ثراه و رسالهٔ صالحیه مرحوم آقای نورعلیشاه ثانی‌رضوان الله علیه و چاپ سوم رسالهٔ شریفهٔ پند صالح وتألیفات دیگر حضرت آقای رضا علیشاه روحی فداه توفیق چاپ این یادداشتها دست نداد تا دراین سال ۱۳۹۳ قمری و۱۳۵۲ شمسی ازطرف حضرت مؤلف معظم مأمور و مفتخربچاپ آن گردید وبکمك و مساعدت جناب‌آقای دکترحسن شفیعیان راد زید عزه وشرفه و توفیقه که یك نسخه برای چاپ استنساخ فرمود و بذل سعی و مجاهدت برادر روحانی و دوست صمیمی آقای سید قدرت الله آزاد وفقه الله لما یحب و یرضی که

تمام اوقات خود را صرف مساعدت ومعاضدت بااین بندهٔ ضعیف نموده وتمام زحمات مقابله و تصحیح و مراجعه بچاپخانه را انجام داده امید است زحمات و خدمات ایشان مورد قبول حق وموجب مزید عنایت اولیاء حق واقع گردد واجردنیا وآخرت بایشان عطا شود ، و همکاری برادر بزرگوار و فاضل عالیمقدار جناب آقای حاج سید علی زاهد زاهدانی دامت توفیقاته با تأییدات الهی وتوجهات باطنی مؤلف معظم با ضعف قوا و ناتوانی و قلّت بینائی بانجام این مأموریت موفق و مؤید گردید ولی با نهایت سعی و کوششی که در تصحیح و مقابلهٔ آن بعمل آمد باز از اغلاط لفظی و چاپی خالی نیست و آنطوریکه منظور نظر انوران بزرگوار بود انجام نگردید مع ذلك با خجلت و انفعال از کرم عمیم آن منبع افضال امیدوار است این خدمت ناقابل را که موجب نهایت شرمساریست از این خاکروبهٔ آندرگاه و تنگ آن بارگاه بحسن قبول مباهی و مفتخر فرمایند که العذر عند کرام الناس مقبول و ازکسانیکه بمطالعهٔ این یادداشتها موفق و ازلطایف عالیهٔ عرفانی و نکات مهمهٔ تاریخی ومطالب جغرافیائی و شرح حالات بزرگان آن نواحی استفاده مینمایند تقاضا دارد بنظرعفو و اغماض بر نواقص و نقایص چاپی آن نگرند و بدعا و شفاعت این بندهٔ روسیاه را یاد نمایند که گنهکار و شرمسار وگرفتار نفس غدّار و امیدوار بفضل وکرم کردگار وعفو و بخشش حضرت غفار میباشم **ربنا فاعف عنا و اغفرلنا و ارحمنا انت مولینا یا ارحم الراحمین .**

افعال بدم ز خلق پنهان میکن دشوار جهان بردلم آسان میکن
امروز ترحم کن و فردا با من آنچه ازکرم تو میسزد آن میکن

ضمناً از جناب آقای رضا حیدری زید عزه و توفیقه مدیر محترم چاپخانه که مردی بسیار بزرگوار و شریف و جامع جمیع صفات حمیده و خصال پسندیده و در چاپ این مجموعه نهایت مساعدت وغایت جدیت را مبذول داشتند متشکر و سپاسگزار و خیر و سعادت وترقی وموفقیت ایشان را از حضرت احدیت درخواست

دارم و هم چنین از عموم کارکنان و کارمندان چاپخانه که غایت سعی را در تسریع و تصحیح چاپ نمودند تشکر و امتنان دارم و سعادت آنان را از خالق جهان مسئلت مینمایم .

اللهم وفقنا لطاعتك و جنّبنا عن معصيتك بحق محمد و آله صلواتك و بركاتك عليهم اجمعين .

خاکپای فقراء نعمة اللهی سلطانعلیشاهی . سید هبة الله جذبی

ربیع الاول ۱۳۹۴ فروردین ۱۳۵۳

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۲	دستام	وستام
۲۴	۱۹و۲۰	مفلس	مغلّس
۵۰	۱۰	عود	هود
۵۹	۱۰	لیکن پیش	لیکن تاریخ آن پیش
۶۰	۱۵	قافون	قانون
۹۱	۸	حفر	حضر
۱۲۵	سطر آخر	جو نید	جویند
۱۳۴	۱۲	جمادی الثانی	جمادی الثانیه
۱۵۲	۳	نام ، آنها را زیارت	نام ، آنها آنجا را زیارت
۱۹۰	۱۴	سُبار	سُمبار
۱۹۲	۱	شد	شده
۱۹۵	۱۵	سوراخ	راهرو
۲۱۷	۷	۱۲۷۶	۱۲۸۶
۲۳۹	۳	سعاف الطالبین	اسعاف الراغبین
۲۴۰	۱۰	فرصت وقت	فرصت دقت
۲۴۷	۱۷	عزا دارای	عزا داری



مولانا الاعظم حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده (رضاعلیشاه) ارواحناه فداه
قطب سلسلهٔ نعمة اللهیه سلطانعلیشاهی

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۸۳۸ / ۲۰ر۱۲ر۵۲

این کتاب در دو هزار نسخه در چاپخانه حیدری بچاپ رسید